

پرسش‌ها و پاسخ‌ها - دفتر هفتم

## پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده

(ویراست جدید)

حمید رضا شاکرین

(با همکاری جمعی از محققان)

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها  
پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ



سرشناسه: شاکرین، حمیدرضا، ۱۳۳۸-  
 عنوان و نام پدیدآور: پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده / حمیدرضا شاکرین، با همکاری جمعی از محققان؛ تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ‌مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.  
 مشخصات ظاهری: ۳۳۲ ص.  
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۲۳-۸۴-۳؛ وضعیت فهرست نویسی: فاپا [ویراست دوم]؛ یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۱]-۴۳۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
 یادداشت: نمایه.  
 عنوان روی جلد: پرسش‌ها و پاسخ‌های قرآن‌شناسی، حکومت دینی...  
 موضوع: قرآن -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها. موضوع: اسلام -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها.  
 موضوع: اسلام -- عقاید -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها. موضوع: فقه جعفری -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها.  
 شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی، اداره مشاوره و پاسخ‌شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، دفتر نشر معارف.  
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۴: پ۴۲۲۲/ش/۱۲/ BP رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷۶  
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۹۴۵۹۰

## فهرست مطالب

مقدمه ..... ۱۳

### بخش اول: قرآن‌شناسی

- پرسش ۱. جمع‌آوری قرآن به صورت کنونی، به دستور چه کسی، در چه زمان و چگونه انجام گرفت؟ ..... ۱۷
- پرسش ۲. الفاظ قرآن از سوی خدا است، یا از زبان پیامبر ؟ ..... ۲۱
- پرسش ۳. اعجاز قرآن چگونه است و با چه دلیلی اثبات می‌شود؟ ..... ۲۳
- پرسش ۴. آیا تمام علوم بشری در قرآن موجود است؟ ..... ۳۰
- پرسش ۵. آیا قرآن نظریه تکامل داروین را می‌پذیرد؟ ..... ۳۳
- پرسش ۶. اگر قرآن جاودانه است چرا از اصطلاحات و فرهنگ رایج عربستان بهره برده است؟ ..... ۳۸
- پرسش ۷. تحریف قرآن در اینترنت چگونه با آیه «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» سازگار است؟ ..... ۴۰
- پرسش ۸. مصحف حضرت علی چیست؟ آیا با قرآن‌های موجود تفاوت دارد؟ ..... ۴۲
- پرسش ۹. مصحف فاطمه چیست، مگر مصحف به معنای قرآن نمی‌باشد؟ ..... ۴۴



پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی  
 نشر معارف

[ویراست دوم]  
 دفتر هفتم - پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده

- تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها
- پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ‌مشخصات نشر: قم: حمیدرضا شاکرین (با همکاری جمعی از محققان)
- ناشر: دفتر نشر معارف
- تایپ و صفحه‌آرایی: طالب بخشایش
- نوبت چاپ: پانزدهم، بهار ۱۳۹۵
- تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
- قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۵۲۳-۸۴-۳

«همه حقوق برای ناشر محفوظ است»

مراکز پخش:

- مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۳، تلفن و نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۰۴
- قم: ۰۲۵۳۷۷۳۵۴۵۱ تهران: ۰۲۱۸۸۹۱۱۲۱۲ مشهد: ۰۵۱۳۳۲۲۰۱۱۹ شیراز: ۰۷۱۳۳۳۴۴۶۱۵
- کرمانشا: ۰۸۳۳۷۲۲۸۴۱۱ کرمان: ۰۳۴۳۳۳۱۴۶۶ رشت: ۰۱۳۳۳۲۰۶۹۷ تبریز: ۰۴۱۳۳۵۷۶۰۰۰ کرج: ۰۲۶۳۴۴۳۲۹۰
- شهرکرد: ۰۳۸۳۲۲۴۳۲۲۲ قزوین: ۰۲۸۳۳۳۶۲۸۰۶ ساری: ۰۱۱۳۳۲۵۳۰۲۰ ارومیه: ۰۴۴۳۳۲۵۴۲۰۱ اراک: ۰۸۶۳۳۲۲۹۰۳۸
- اصفهان: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۶۳ اردبیل: ۰۴۵۳۳۳۶۰۳۱۴ ایلام: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۱ گرگان: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۷۲ بیرجند: ۰۵۶۳۳۳۴۰۰۷۸
- بندرعباس: ۰۷۶۳۳۳۶۱۷۵۵۷ اهواز: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۶۴ بوشهر: ۰۹۱۷۶۶۷۱۵۵۴ زنجان: ۰۴۴۳۳۳۶۶۴۲۵
- خرم‌آباد: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۷۴ یاسوج: ۰۹۱۰۷۷۵۵۱۸۵

نشانی اینترنت: www.porsemani.org - www.porsemani.ir - www.Ketabroom.org  
 پست الکترونیک: info@ketabroom.ir - info@porseman.org

### بخش دوم: کلام و دین‌پژوهی

#### دین‌شناسی

- پرسش ۱۰. چگونه دین پانزده قرن پیش، پاسخ‌گوی جهان امروز است؟ ..... ۵۱
- پرسش ۱۱. چگونه می‌توان تنها حقانیت اسلام را نسبت به مسیحیت و یهودیت اثبات کرد؟ چه اشکالی دارد «پلورالیسم دینی» صحیح باشد؟ ..... ۶۱
- پرسش ۱۲. امتیاز اسلام بر دیگر ادیان چیست؟ ..... ۷۱
- پرسش ۱۳. چرا کشورهای اسلامی عقب مانده‌اند و کشورهای توسعه یافته، همه غیردینی و سکولار هستند؟ ..... ۸۶

#### خداشناسی

- پرسش ۱۴. معرفت خدا از راه معرفت نفس پیدا می‌شود، منظور از معرفت نفس چیست و چگونه به دست می‌آید؟ ..... ۹۵
- پرسش ۱۵. عوامل بی‌توجهی به معرفت فطری چیست؟ ..... ۱۰۱
- پرسش ۱۶. علم پیشین و تقدیر خدا چگونه با اختیاری بودن افعال ما سازگار است؟ ..... ۱۰۳
- پرسش ۱۷. مگر خدای متعال بی‌نیاز از همه چیز نیست، پس فلسفه آفرینش چیست؟ چه نیازی داشت که جهان را آفرید؟ ..... ۱۰۹
- پرسش ۱۸. چرا زنده هستی چه پاسخی دارد؟ ..... ۱۱۲

#### پیامبرشناسی

- پرسش ۱۹. راز عصمت چیست؟ چرا ما مشمول این لطف و عنایت واقع نشدیم؟ ..... ۱۱۹
- پرسش ۲۰. منظور از عصیان و توبه حضرت آدم چیست و چگونه با عصمت سازگار است؟ ..... ۱۲۲
- پرسش ۲۱. منظور از «ذنب» و گناه پیامبر در آیات اول سوره فتح چیست؟ ..... ۱۲۵
- پرسش ۲۲. راز استغفار پیامبر اکرم و ائمه معصومین چیست و چگونه با عصمت آنان سازگار است؟ ..... ۱۲۷
- پرسش ۲۳. معراج پیامبر اکرم چگونه بوده است؟ ..... ۱۳۰

### امام‌شناسی

- پرسش ۲۴. چرا نام امامان در قرآن نیامده تا موجب اختلاف و شبهه در اذهان نگردد؟ ..... ۱۳۵
- پرسش ۲۵. ادله حقانیت مذهب شیعه را در برخورد با اهل تسنن بیان کنید. .... ۱۴۰
- پرسش ۲۶. اگر ماجرای غدیر خم واقعیت دارد، چرا مردم مدینه، سخنی بر زبان نیاوردند؟ ..... ۱۵۴
- پرسش ۲۷. با وجود علم غیب امامان چرا گاهی انگور یا خرما یا دیگر اشیای مسموم را تناول کرده و به شهادت می‌رسیدند؟ ..... ۱۶۲
- پرسش ۲۸. معنای توسل چیست؟ چرا با وجود خداوند ما امامان را واسطه قرار دهیم؟ ..... ۱۶۷
- پرسش ۲۹. معنای شفاعت چیست و چگونه با آیات دال بر نفی «شفاعت» سازگار است؟ ..... ۱۶۹
- پرسش ۳۰. حضرت فاطمه برترین زنان جهان است. این عقیده چگونه با آیه‌ای که حضرت مریم را برترین زنان عالم معرفی می‌کند سازگار است؟ ..... ۱۷۴
- پرسش ۳۱. فلک کجا است؟ چگونه به پیامبر و سپس به حضرت فاطمه رسید و سرانجام چه شد؟ ..... ۱۷۶
- پرسش ۳۲. محبت اهل بیت چیست و چگونه به دست می‌آید؟ ..... ۱۷۸

### بخش سوم: حکومت دینی

- پرسش ۳۳. دین و سیاست با هم چه نسبتی دارند؟ ..... ۱۸۵
- پرسش ۳۴. منشأ مشروعیت حکومت در اسلام چیست؟ ..... ۱۸۹
- پرسش ۳۵. تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی با پیامبر و امامان معصوم چیست؟ ..... ۱۹۲
- پرسش ۳۶. ولایت مطلقه فقیه یعنی چه؟ و آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی‌انجامد؟ ..... ۱۹۴
- پرسش ۳۷. آیا ولایت فقیه یک نظریه فقهی جدید و از ابتکارات امام خمینی است؟ ..... ۱۹۶

- پرسش ۳۸. در مورد **انتخاب صحیح** در انتخابات مجلس و ... راهنمایی کنید. .... ۲۰۲
- پرسش ۳۹. **نظارت استصوابی** یعنی چه و چرا برخی با آن مخالفت می‌کنند؟ .... ۲۰۷

### بخش چهارم: اخلاق و مشاوره

- پرسش ۴۰. جوانی هستم دوست دار **خودسازی** یک برنامه عملی به من پیشنهاد کنید؟ ۲۱۵
- پرسش ۴۱. **توبه راستین** چیست و اگر توبه کننده بخشیده شود فرق او با فردی که مرتکب گناهی نشده چیست؟ ..... ۲۲۰
- پرسش ۴۲. چرا خداوند **عرایز جنسی** را در وجود انسان‌ها قرار داده تا گناه کند؟ ..... ۲۲۳
- پرسش ۴۳. **تکرریا** همیشه مرا می‌آزارد. راهنماییم کنید. .... ۲۲۸
- پرسش ۴۴. چگونه می‌توان **حسادت** را از خود دور ساخت؟ ..... ۲۳۲
- پرسش ۴۵. چگونه می‌توان **خشم** خود را فرو برد؟ راه رسیدن به حلم و بردباری چیست؟ ۲۳۶
- پرسش ۴۶. **تمرکز حواس** چگونه ایجاد می‌شود؟ ..... ۲۴۱
- پرسش ۴۷. **تقویت اراده** در انجام برنامه‌ها و کارها چگونه ممکن است؟ ..... ۲۴۴
- پرسش ۴۸. **علل دین‌گریزی جوانان** چیست؟ ..... ۲۴۷
- پرسش ۴۹. راه‌های **درمان دین‌گریزی** چیست؟ ..... ۲۵۳
- پرسش ۵۰. **تأثیرگذاری** روی دیگران بخصوص جوانان چگونه ممکن است؟ ..... ۲۶۲
- پرسش ۵۱. ویژگی‌های **دوست خوب** چیست؟ ..... ۲۶۹
- پرسش ۵۲. چگونه می‌توان **علاقه زن و شوهر** را ایجاد کرد یا افزایش داد؟ ..... ۲۷۴
- پرسش ۵۳. آیا **دختر و پسر** می‌توانند در محیط دانشگاه در مورد ازدواج با همدیگر، صحبت کنند؟ ۲۷۹

- پرسش ۵۴. با **دختری دوست** شده‌ام، چه توصیه‌ای دارید؟ ..... ۲۸۱
- پرسش ۵۵. **دختری** هستم در **آستانه ازدواج**، چگونه می‌توانم ازدواج موفقی داشته باشم؟ ..... ۲۸۲
- پرسش ۵۶. پیامدهای **خودرضایی** و راه‌های مبارزه با آن چیست؟ ..... ۲۸۵

### بخش پنجم: حقوق و فلسفه احکام

- پرسش ۵۷. چرا **تقلید** کنیم؟ فلسفه آن چیست؟ ..... ۲۹۷
- پرسش ۵۸. دین فطری و همگانی است نه تخصصی، پس چه ضرورتی دارد که حتماً **رجوع به مجتهد** شود؟ ..... ۲۹۸
- پرسش ۵۹. **تقلید**، پذیرفتن بدون دلیل است، و عقل انسان چیزی را بدون دلیل نمی‌پذیرد. .... ۳۰۴
- پرسش ۶۰. **ارتداد** یعنی چه و فلسفه مجازات مرتد چیست؟ ..... ۳۰۶
- پرسش ۶۱. علت **تفاوت حقوق زن و مرد** چیست؟ ..... ۳۱۸
- پرسش ۶۲. چرا **حضانة** و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود؟ ..... ۳۲۹
- پرسش ۶۳. چرا در **قتل زن**، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند مرد قاتل را قصاص نمایند؟ ..... ۳۳۱
- پرسش ۶۴. فلسفه **تعدد زوجات** چیست؟ چرا این حق تنها برای مردان است؟ ..... ۳۳۴
- پرسش ۶۵. چرا زن **مجبور** است برای خروج از خانه از شوهرش اجازه بگیرد؟ ..... ۳۴۳
- پرسش ۶۶. علت کاستی ارزش **شهادت دادن** زنان از مردان چیست؟ ..... ۳۴۶
- پرسش ۶۷. چرا از **مشورت با زنان** نهی شده است؟ ..... ۳۵۰
- پرسش ۶۸. چرا زنان از **تصدی برخی مناصب اجتماعی** مانند قضاوت و ... محروم شده‌اند؟ ۳۵۳
- پرسش ۶۹. فلسفه **پوشش بانوان** چیست؟ اگر خوب است چرا بر مردان لازم نیست؟ .. ۳۵۹
- پرسش ۷۰. فلسفه **حرمت شطرنج** یا پاسور چیست؟ ..... ۳۶۹
- پرسش ۷۱. **آثار موسیقی** بر انسان چیست؟ ..... ۳۷۴
- پرسش ۷۲. چرا اسلام که دین آزادی و رهائی بخش است **برده‌داری** را به طور کلی لغو نکرده است؟ ..... ۳۷۶
- پرسش ۷۳. فلسفه ساخت کعبه و رو به قبله نماز خواندن چیست؟ ..... ۳۸۴
- پرسش ۷۴. آیا می‌توان **نماز را به فارسی** خواند؟ ..... ۳۸۹
- پرسش ۷۵. فلسفه **حجاب در نماز** چیست؟ خدا که با همه محرم است! ..... ۳۹۵

**بخش ششم: احکام برگزیده**

- پرسش ۷۶. (Chat) چت در اینترنت با جنس مخالف چه حکمی دارد؟ ..... ۳۹۹
- پرسش ۷۷. برای تدریس خصوصی در منزل آیا می‌توان معلم مرد و معلم زن استخدام نمود؟ ..... ۳۹۹
- پرسش ۷۸. آیا می‌توان با دختر، بدون اجازه پدرش صیغه محرمیت خواند؟ ..... ۴۰۰
- پرسش ۷۹. آیا رضایت باطنی پدر در ازدواج با دختر باکره کافی است؟ ..... ۴۰۱
- پرسش ۸۰. اگر پدر دختر به ازدواج دائم با جوانی اجازه دهد می‌توانند عقد موقت بخوانند؟ ..... ۴۰۱
- پرسش ۸۱. پدر و مادرم مرا به ازدواج با پسری در آورده‌اند در حالی که هیچ‌گونه رضایت به ازدواج با او ندارم، تکلیف ازدواج ما چگونه است؟ ..... ۴۰۲
- پرسش ۸۲. مقدار مهرالسنه را بیان کنید؟ ..... ۴۰۲
- پرسش ۸۳. انگشتر طلا و حلقه ازدواج بانوان در برابر نامحرم چگونه است؟ ..... ۴۰۲
- پرسش ۸۴. آیا پوشاندن زیر چانه و پشت و روی پا، در مقابل نامحرم واجب است؟ ..... ۴۰۳
- پرسش ۸۵. امروزه بطور قطعی می‌توان از بارداری زن جلوگیری کرد، با چنین فرضی آیا لازم است زنان عده نگه دارند؟ ..... ۴۰۳
- پرسش ۸۶. نگاه کردن به موهای زنان بدحجاب که هیچ‌گونه امر و نهی در آنها تأثیر ندارد، چگونه است؟ ..... ۴۰۴
- پرسش ۸۷. حکم نگاه ناخودآگاه به نامحرم چیست؟ ..... ۴۰۴
- پرسش ۸۸. نگاه کردن به عکس و فیلم‌های زنان فامیل، چگونه است؟ ..... ۴۰۴
- پرسش ۸۹. در حالی که می‌دانیم مردان فامیل و آشنا، فیلم ما را مشاهده می‌کنند؛ آیا بر ما (زنان) جایز است بدون حجاب در مقابل فیلم‌بردار ظاهر شویم؟ ..... ۴۰۵
- پرسش ۹۰. آیا نگاه به دختری که می‌خواهم با او ازدواج کنم بدون قصد لذت جایز است؟ ..... ۴۰۵
- پرسش ۹۱. رفتن به تفریح و گردش با نامزد خود - که هنوز عقد نشده است - چه حکمی دارد؟ ..... ۴۰۶

- پرسش ۹۲. حکم دست دادن چیست؟ اگر دست‌ندادن اهانت و اسائه ادب نسبت به طرف مقابل محسوب می‌شود، حکم آن چیست؟ ..... ۴۰۶
- پرسش ۹۳. آیا رقص برای شوهر همراه با موسیقی طرب انگیز جایز است؟ ..... ۴۰۶
- پرسش ۹۴. هنگام ازدواج شرط کردم که اجازه ادامه تحصیل بدهد آیا اکنون می‌تواند اجازه ندهد؟ ..... ۴۰۷
- پرسش ۹۵. پس از ازدواج برای ادامه تحصیل شوهرش اجازه نمی‌دهد، وظیفه زن در اینجا چیست؟ ..... ۴۰۷
- پرسش ۹۶. برای معالجه زنان در صورتی که پزشک زن وجود دارد ولی احتمال می‌رود متخصص مرد، بیماری را بهتر درمان کند، تکلیف چیست؟ ..... ۴۰۸
- پرسش ۹۷. حکم شرکت در مجالسی که موسیقی و ترانه مبتذل پخش می‌کنند چیست؟ ..... ۴۰۸
- پرسش ۹۸. آیا دفع افسد به فاسد جایز است؟ ..... ۴۰۸
- پرسش ۹۹. سپرده‌های کوتاه مدت یا بلند مدت بانک‌ها، با سود معین (مثلاً ۱۸ درصد) چه حکمی دارد؟ ..... ۴۰۸
- پرسش ۱۰۰. سپردن پول به حساب قرض الحسنه بانک‌ها و یا مؤسسات خصوصی، به قصد دریافت جوایز چه حکمی دارد؟ ..... ۴۰۹
- کلیدواژه‌ها ..... ۴۱۱
- کتابنامه ..... ۴۲۱

#### مقدمه

«پرسش‌گری» از آغاز آفرینش انسان، رخ‌نمایی کرده، بر بال سبز خود، فرشتگان را فرانشانده، بر برگ زرد خود، شیطان را فرونشانده و در این میان، مقام آدمیت را نشان داده است. آفتاب کوفه چه زیبا فرموده است:

«مَنْ أَحْسَنَ السُّؤَالَ عِلْمٍ» و «مَنْ عِلِمَ أَحْسَنَ السُّؤَالَ».

هم سؤال از علم خیزد هم جواب همچنان که خار و گل از خاک و آب آری، هر که سؤال‌هایش آسمانی است، دانش و بینش، پاسخش خواهد بود. پویایی و پایایی «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت‌طلبانه و پاسخ‌های خردورزانه است.

از افتخارات ایران اسلامی، آن است که از سویی، سرشار از جوانانی پاک‌دل، کمال‌خواه و پرسش‌گر می‌باشد و از دیگر سوی، از مکتبی غنی برخوردار است که معارف بلند آن، گوارانوش دل‌های عطشناک پرسش‌گر و دانش‌جوست.

اداره مشاوره و پاسخ پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، محفل انسی فراهم آورده است، تا «ابر رحمت» پرسش‌ها را به «زمین اجابت» پذیرا باشد و نهال سبز دانش را بارور سازد. ما اگر بتوانیم سنگ صبور جوانان اندیشمند و بالنده ایران پرگهرمان باشیم، به خود خواهیم بالید.

شایان ذکر است در راستای ترویج فرهنگ دینی، اداره مشاوره و پاسخ نهاد، تاکنون بیش از پانصد هزار پرسش دانشجویی را در موضوعات مختلف اندیشه دینی، مشاوره، احکام و... پاسخ داده است.

این اداره دارای گروه‌های علمی و تخصصی، به شرح زیر است:

- قرآن و حدیث؛
- احکام؛
- فلسفه، کلام و دین پژوهی؛
- حقوق و فلسفه احکام؛
- تربیتی و روان شناسی؛
- اندیشه سیاسی؛
- فرهنگی و اجتماعی؛
- تاریخ و سیره؛
- اخلاق و عرفان؛
- ادیان و مذاهب.

## بخش اول

آنچه پیش رو دارید، مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده است که بخش عمده‌ای از آنها قبلاً به چاپ رسیده و اکنون همراه با اضافات و تغییرات اساسی توسط حجة الاسلام شاکرین بازیژوهی و بازنگاری شده است.

وظیفه خود می‌دانیم از تلاش خالصانه آقایان محمدرضا احمدی، ابوالقاسم بشیری، سیدابراهیم حسینی، سیدمجتبی حسینی، علی زینتی، نعمت‌الله صفری، حسن قدوسی‌زاده، صالح قتادی، محمدرضا کاشفی، سیدسعید لواسانی و تمامی همکاران ارجمندی که بزرگوارانه ما را در تهیه این مجموعه یاری داده‌اند سپاسگذاری و تقدیر نماییم.

برآنیم - اگر خداوند توفیق فرماید - به تدریج ادامه این مجموعه را تقدیم شما خوبان کنیم. پیشنهادها و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه شایسته و پربار مجموعه‌هایی از این دست خواهد بود.

الله ولی التوفیق

پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی نهاد

# قرآن شناسی

## تدوین قرآن

● پرسش ۱. قرآن در طول ۲۳ سال نازل شده و ترتیب نزول آیات آن به شکل کنونی نبوده است؛ چنان‌که اولین آیات نازل شده ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ است. سؤال این است که جمع آوری قرآن به صورت کنونی، به دستور چه کسی، در چه زمانی و چگونه انجام گرفته است؟  
درباره عصر جمع آوری و تدوین قرآن، میان پژوهشگران علوم قرآنی سه دیدگاه وجود دارد:

### یک. بعد از رحلت رسول خدا

براساس این نظر، تدوین قرآن به عصر بعد از رحلت پیامبر اسلام برمی‌گردد. دلایل صاحبان این دیدگاه چنین است:  
۱-۱. امکان تدوین قرآن به لحاظ پراکندگی نزول وحی، در زمان پیامبر وجود نداشت.

۲-۱. در بعضی از روایات این نظر تأیید شده؛ چنان‌که آمده است: «رسول خدا در حالی رحلت کرد که قرآن در چیزی، نگاشته نشده بود».<sup>۱</sup>

۱. محمدباقر، مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۹۷، (تهران: دارالکتب الاسلامیه).



**دو. در عهد رسول خدا**

این گروه می‌گویند: قرآن در عهد خود رسول خدا و به صورت امروزی (ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها) تدوین یافته است. ادله این دیدگاه بدین شرح است:

۱-۲. مصونیت قرآن از خطر تحریف، بدون تدوین در زمان پیامبر امکان‌پذیر نبود، چون غیر از آن حضرت، کسی به طور کامل به خصوصیات قرآن آگاه نبود.

۲-۲. تحدی از جانب قرآن، اقتضا می‌کند آیه‌ها و سوره‌ها، مطابق نظر پیامبر تنظیم شده و به شکل خاصی در آمده باشد.

۳-۲. بعضی از روایات دلالت دارد که عده‌ای در زمان رسول خدا، مشغول این کار بودند. شعبی می‌گوید: «شش نفر از انصار، قرآن را در عهد رسول خدا جمع‌آوری کردند: ابی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو درداء، سعید بن عبید و ابو زید».

**سه. جمع‌آوری قرآن در سه مرحله**

مرحله یکم. نظم و چینش آیه‌ها در کنار یکدیگر که شکل‌گیری سوره‌ها را در پی داشت. این کار در عصر پیامبر صورت گرفت.

مرحله دوم. جمع کردن مصحف‌های پراکنده در یک جا و تهیه جلد برای آنها که در زمان ابوبکر انجام شد.

مرحله سوم. جمع‌آوری تمامی قرآن‌های نوشته شده از سوی کاتبان و وحی، برای نگارش یک قرآن به عنوان الگو و ایجاد وحدت قرائت در آن. این مرحله در زمان عثمان صورت گرفت.

بر این اساس بیشتر علمای اسلام، تدوین در غیر زمان رسول خدا را نپذیرفته‌اند. عده‌ای از آنان به تدوین و جمع‌آوری قرآن در زمان آن حضرت معتقد بوده و سه مرحله‌ای بودن و یا تدوین در زمان خلفا را هم به طور کلی رد می‌کنند؛ از

جمله آیه‌الله خوبی<sup>۱</sup> و آیه‌الله حسن زاده آملی<sup>۲</sup> و دکتر صبحی صالح<sup>۳</sup> و....

آیه‌الله خوبی در تبیین دیدگاه خود، آورده است:

۱. احادیث دلالت‌کننده بر جمع‌آوری قرآن در غیر زمان پیامبر با یکدیگر در تناقض است. در بعضی ابوبکر، در بخشی دیگر عمر و در بعضی عثمان ذکر شده است.
۲. این روایات، با روایات دلالت‌کننده بر جمع قرآن در زمان پیامبر تعارض دارد.
۳. احادیث یادشده، با حکم عقل به لزوم اهتمام پیامبر در امر جمع و ضبط قرآن مخالف است.
۴. این روایات با اجماع مسلمانان، مبنی بر ثبوت [قطعیت] قرآن از طریق تواتر مخالفت دارد.

۵. جمع‌آوری پسینی، نمی‌تواند شبهه تحریف قرآن را به طور کامل از بین ببرد.

کسانی که تدوین را به عهد رسول خدا منسوب نمی‌دانند، ضمن پاسخ به اشکالات یاد شده، بر این باورند که گردآوری قرآن، یک حادثه تاریخی است، نه مسئله عقلانی؛ لذا می‌بایست در این باره به نصوص تاریخی مستند مراجعه کرد.

این گروه در مقابل این سؤال که چرا تدوین در زمان رسول خدا صورت نگرفت، می‌گویند: اهتمام پیامبر به ترتیب و جمع آیه‌ها مربوط می‌شد؛ ولی گردآوری و ترتیب سوره‌ها، بعد از رحلت آن حضرت صورت گرفت؛ زیرا در زمان پیامبر همچنان انتظار نزول قرآن می‌رفت. بنابراین با عدم انقطاع وحی، جمع‌آوری قرآن بین دو جلد، همانند کتاب امکان‌پذیر نبود. از این رو هنگامی که پیامبر آثار وفات را مشاهده و به انقطاع وحی یقین پیدا کرد، حضرت علی را به جمع‌آوری قرآن وصیت فرمود.

براساس این دیدگاه پس از درگذشت پیامبر، بزرگان صحابه بر حسب دانش

۱. ترجمه البیان، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲. فصل الخطاب، ص ۴۶.

۳. مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۳.

امامان اهل بیت قرآن موجود را تأیید و تلاوت براساس آن را سفارش کرده‌اند.

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «حضرت علی خودش پیش از آن، قرآن مجید را به ترتیب نزول جمع آوری کرده و به جماعت نشان داده بود؛ اما مورد پذیرش واقع نشد و آن حضرت بر هیچ یک از جمع اول و دوم شرکت داده نشد. با این حال هیچ گونه مخالفت و مقاومتی از خود نشان نداد و آن مصحف را پذیرفت و تا زمانی که زنده بود - حتی در زمان خلافت خود - از خلاف دم نزد. همچنین امامان معصوم هرگز در اعتبار قرآن مجید، حتی به خواص خود حرفی نزدند؛ بلکه پیوسته در بیانات خود، استناد به آن جسته و شیعیان خود را امر کردند که از قرائت‌های مردم پیروی کنند...»<sup>۱</sup>

### الفاظ قرآن

● پرسش ۲. تردیدی نیست که قرآن از سوی خدا بر پیامبر اکرم نازل شده است؛ اما چرا به زبان عربی؟ و آیا الفاظ عربی قرآن نیز از سوی خدا است، یا این الفاظ از زبان پیامبر است؟

نزول قرآن به زبان عربی با توجه به مخاطبان نخستین و شخص پیامبر - که عرب زبانند - یک جریان طبیعی است و هر سخنوری، مطالب خویش را با زبان مخاطبان مستقیم خود، بیان می‌کند. خداوند متعال نیز در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش، همین رویه را به کار گرفته است.<sup>۲</sup>

الف. محمد هادی، معرفت، تاریخ قرآن، صص ۸۴-۱۳۹؛

ب. محمد، رامیار، تاریخ قرآن، ص ۴۰۷.

۱. ر.ک:

الف. محمد هادی، معرفت، علوم قرآنی، ص ۱۱۹؛

ب. سید محمدباقر، حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۲۳۵.

۲. ابراهیم (۱۴)، آیه ۴؛ نکا: محمدتقی، مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، (تحقیق و تدوین: محمود رجبی)،

ص ۹۸.

و کفایت خود، به جمع آوری آیات و مرتب کردن سوره‌های قرآن دست زدند و هر یک، آنها را در مصحف خاص خود گرد آوردند. به این ترتیب و با گسترش قلمرو حکومت اسلام، تعداد مصحف‌ها رو به فزونی گذاشت.

بعضی مصحف‌ها، به تبع موقعیت و پایگاه جمع‌کننده آن در جهان اسلام آن روز، مقام والایی کسب کرد؛ به عنوان نمونه مصحف عبدالله بن مسعود، مرجع اهل کوفه به شمار می‌آمد. مصحف ابوموسی اشعری در بصره و مصحف مقداد بن اسود در دمشق مورد توجه مردم بود. گردآورندگان مصحف‌ها متعدد بوده و ارتباطی با یکدیگر نداشتند و از نظر کفایت، استعداد و توانایی انجام کار، یکسان نبودند. بنابراین نسخه هر کدام از نظر روش، ترتیب، قرائت و... با دیگری یکسان نبود.

این تفاوت‌ها، بین مردم اختلاف ایجاد می‌کرد. دامنه اختلاف به آنجا رسید که حتی در مرکز خلافت (مدینه)، معلمان قرآن، شاگردان خود را به صورت‌های مختلف تعلیم می‌دادند.

### گردآوری مصحف‌ها

این اختلافات، زمینه‌های اقدام عثمان را برای یکی کردن مصحف‌ها به وجود آورد. وی گروهی متشکل از چهار تن (زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن حارث بن هشام) را مأمور این کار کرد. آنان با همکاری هشت تن دیگر، مصحف‌ها را از اطراف و اکناف کشور پهناور اسلامی جمع کرده و قرآنی را، از بین آنها فراهم آوردند (مشهور به مصحف امام یا عثمانی). همه مصحف‌های دیگر به دستور عثمان، خلیفه سوم، سوزانده یا در آب جوش انداخته شد.

از این مصحف‌ها چهار عدد استنساخ شد و هر یک به همراه فردی آگاه، به مراکز مهم اسلامی ارسال گردید تا همگان طبق آن نسخه‌ها، به تکثیر و تعلیم قرآن اقدام کنند.<sup>۱</sup>

در این باره، توجه به چند نکته مهم بایسته است:

**یکم.** قرآن کریم اگر چه برای تنزل در این عالم، نیاز به زبان خاص دارد و آن عربی فصیح و مبین است؛ ولی زبان و فرهنگ آن، همان «زبان فطرت» است که قابل فهم برای همگان است و تنها در این صورت می‌تواند جهانی باشد. اگر فرهنگ قرآن، مربوط به یک نژاد و گروه خاصی بود، هیچ‌گاه نمی‌توانست جهانی باشد.<sup>۱</sup> از دیگر سو قرآن کریم، کتابی ساده و معمولی نیست تا انسان بتواند، بر اثر آشنایی با قواعد عربی و مانند آن، به همه معارفش دست یابد؛ بلکه کتابی است که در **اوج آسمان** و مقام «لُدُن» ریشه داشته و از علم الهی سرچشمه گرفته است و درک معارف بی‌انتهای آن، بدون نردبان پرهیزگاری و ارتباط با او، امکان‌پذیر نیست.

**دوم.** همان‌طور که ایجاد حقیقت و وحی، اختصاص به ذات خداوند متعال دارد؛ تنزل آن حقیقت به لباس عربی مبین و الفاظ اعتباری نیز کار او است. نه آنکه فقط معنای کلام و وحی الهی در قلب پیامبر تنزل یافته و آن حضرت با انتخاب خود، الفاظی را به عنوان ابزار انتقال آن معارف قرار داده باشد! پس الفاظ قرآن کریم، از سوی خداوند تعیین شده و از همین رو آرایش‌های لفظی قرآن، یکی از وجوه اعجاز آن است.

آیات فراوانی دلالت دارد که علاوه بر محتوا، الفاظ و عبارت عربی قرآن نیز از ناحیه خداوند به پیامبر وحی شده است.<sup>۲</sup> بهترین گواه این مطلب، تفاوت سبک بیان و عبارت‌های روایات نبوی، با آیات قرآن کریم است.

**سوم.** ارتباط الفاظ با معانی، ارتباطی تکوینی و حقیقی نیست؛ بلکه در اثر قرارداد، لفظ معینی، نشانه معنای خاصی می‌گردد. به همین دلیل برای یک معنای خاص در اقوام مختلف، الفاظ گوناگونی وجود دارد و نیز یک حقیقت تکوینی

همچون وحی، گاهی به صورت عربی مبین، گاهی به صورت عبری، زمانی به زبان سریانی و... ظهور می‌کند.

با توجه به این نکته، شاید این پرسش پدیدار شود که چگونه وحی الهی از مقام قدسی خداوند - که جز تکوین صرف چیزی نیست - به کسوت الفاظ و کلمات اعتباری - که قرارداد محض است - درمی‌آید؟ در پاسخ گفتنی است: تنزل حقیقت تکوینی قرآن، باید مسیری داشته باشد تا در آن مسیر، حقیقت قرآن فرود آید و با اعتبار پیوند بخورد. این مسیر همان نفس مبارک رسول خدا است که می‌تواند بهترین واسطه، برای پیوند امر تکوینی و قراردادی باشد. مانند انسان‌های دیگر که همواره حقیقت‌های معقول را از بلندای عقل، به مرحله تصور تنزل می‌دهند و از آنجا به صورت فعل یا قول در گستره طبیعت پیاده می‌کنند.<sup>۱</sup>

بنابراین آنچه قرآن را جهان شمول ساخته است، «زبان فطری» آن است که در گویش «زبان عربی» رسا و گویا جلوه گر شده است؛ زبانی که الفاظ آن ظرفیت نمایش معانی گسترده و پردامنه‌ای را دارا است. از این رو آشنایی با زبان عربی و تلاوت قرآن به این زبان، همچون مدخل ورودی برای نیل به مراتب و مراحل بالاتر این کتاب بی‌نظیر است.

## اعجاز قرآن

● پرسش ۳. قرآن از چه جهت معجزه است؟ برای اثبات اعجاز آن، چه دلیلی می‌توان اقامه کرد؟

قرآن از جهاتی گوناگون، اعجاز دارد و معجزه‌ای جاوید و زنده است؛ یعنی، در همه زمان‌ها، دیگران از آوردن مثل آن عاجز و ناتوانند. از این رو قرآن تمام اندیشمندان و فرزندان بشری را، به تحدی و چالش فراخوانده است. بعضی از جنبه‌های اعجاز قرآن عبارت است از:

۱. عبدالله، جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، (قم: اسراء)، ج ۱، صص ۳۵۳-۳۵۵.

۲. ابراهیم (۱۴)، آیه ۴؛ مریم (۱۹)، آیه ۹۷؛ دخان (۴۴)، آیه ۵۸؛ اعلی (۸۷)، آیات ۱۷، ۱۸، ۲۲ و ۳۲؛ قمر (۵۴)، آیه ۴۰؛ احقاف (۴۶)، آیه ۱۲؛ فصلت (۴۱)، آیه ۲ و ۳؛ رعد (۱۳)، آیه ۳۷ و... نگا:

طباطبایی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۹.

۱. عبدالله، جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ص ۴۵ و ۴۶.

## ۱. اعجاز ادبی و موسیقایی

قرآن از جهت اعجاز ادبی، برجسته‌ترین ادیبان عرب را شگفت زده ساخته است تا آنجا که سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر (مانند ولید)، بر فرازشی بودن اسلوب زیبا، ترکیب بدیع و آهنگ بی‌نظیر آن اعتراف کرده‌اند.

پروفسور دورمان<sup>۱</sup> آمریکایی می‌نویسد: «قرآن لفظ به لفظ به وسیله جبرئیل، بر حضرت محمد وحی شده و هر یک از الفاظ آن کامل و تمام است. قرآن معجزه‌ای جاوید و شاهد بر صدق ادعای محمد رسول خدا است. قسمتی از جنبه اعجاز آن، مربوط به سبک و اسلوب انشای آن است و این سبک و اسلوب، به قدری کامل و عظیم و باشکوه است که نه انسان و نه پریان، نمی‌توانند کوچک‌ترین سوره‌ای نظیر آن را بیاورند»<sup>۲</sup>.

پروفسور ا. گیوم<sup>۳</sup> می‌گوید: «قرآن با آهنگ زیبای مخصوص، دارای موسیقی دلنوازی است که گوش را می‌نوازد. عده کثیری از مسیحیان عرب زبان، سبک قرآن را ستوده‌اند. از میان شرق شناسان کسانی که به زبان و ادبیات عرب آشنایی دارند، فصاحت و لطف و ظرافت شیوه قرآن را می‌ستایند. زمانی که قرآن را تلاوت کنند، جذابیت خاص آن، بی‌اختیار شنونده را به سوی خود می‌کشد و این حالات و موسیقی دلنشین بود که فریاد سرزنش‌کنندگان را خاموش کرد و به کالبد شریعت پیامبر اسلام، روح دمید و آن را غیر قابل تقلید گردانید. در پهنه نظم، نثر و ادبیات پر دامنه عرب، کتابی به فصاحت، بلاغت، بلندپایگی و پرمایگی قرآن نمی‌شناسیم و اثری نیست که بتوان آن را با قرآن مقایسه کرد. تأثیر عمیق آیات قرآن بر عرب و غیر عرب، آن چنان است که عنان اختیار از کف می‌دهند»<sup>۴</sup>.

نولدکه آلمانی در کتاب **تاریخ قرآن** می‌نویسد: «کلمات قرآن آن چنان خوب و به هم پیوسته است که شنیدنش، با آن هماهنگی و روانی، گویی نغمه فرشتگان است؛ مؤمنان را به شور می‌آورد و قلب آنان را مالا مال از وجد و شغف می‌گرداند»<sup>۱</sup>.  
بارتلمی سنت هیلر دانشمند فرانسوی نیز در کتاب **محمد و قرآن** می‌نویسد: «قرآن کتابی است بی‌همتا که زیبایی ظاهری و عظمت معنوی آن برابر است. استحکام الفاظ، انسجام کلمات و تازگی افکار در سبک نو ظهور آن، چنان جلوه‌گر است که پیش از آنکه خرده‌ها تسخیر معانی آن گردند، دل‌ها تسلیم آن می‌شوند. در میان پیامبران هیچ کس، مانند پیامبر اسلام نتوانسته است این همه نفوذ کلام داشته باشد.

قرآن با سبک خاص خود، هم سرود مذهبی است و هم نیایش الهی؛ هم شریعت و قوانین سیاسی و حقوقی است و هم نوید بخش و هشدار دهنده؛ هم پندآموز است و هم راهنما و هدایت‌کننده به راه راست و هم بیان‌کننده قصه، داستان و حکم و امثال. و بالاخره قرآن زیباترین اثر به زبان عربی است که در میان کتاب‌های مذاهب جهان نظیر ندارد. به اعتراف مسیحیان عرب زبان این کتاب شریف، تأثیر شگرفی در دل و جان شنوندگان دارد»<sup>۲</sup>.

## ۲. اعجاز علمی

رازهای علمی نهفته در قرآن، اقیانوس بی‌کرانی از دانش‌های کیهان‌شناختی،

﴿ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۴.﴾

1. Geschichte Des Quran. Neeldke. p.56.

2. Mohomet et Le Quran, Hilaire, B.Saint, Paris, 1865 P.127.

۳. جهت آگاهی بیشتر در این زمینه نگا:

الف. مصطفی، صادق رافی، اعجاز قرآن، (تهران: بنیاد قرآن، ۱۳۶۱)؛

ب. سید، قطب، *التصویر الفنی فی القرآن*؛

پ. عبدالکریم، بی‌آزار شیرازی، *ترجمه تصویر و تفسیری آهنگین سوره فاتحه و توحید*، (تهران:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴).

1. Marry Gaylord Dorman.

۲. نصرالله، نیک بین، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، (دورود، سیمان و فارسیت، بی‌تا)، ص ۴۸؛ به نقل از اسلام و غرب، ص ۱۰۶.

3. A. Guillaoume.

4. The Quran Interpreted, A. J. Arberry, New York. 1974, v.2.p.10.

(ق: عبدالکریم، بی‌آزار شیرازی، *ترجمه تصویر و تفسیری آهنگین سوره فاتحه و توحید*، (تهران:

«موریس بوکای» (Maurice Bucaille) در کتاب **مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم** می‌گوید: «چگونه می‌توان از تطبیق قرآن با جدیدترین فرآورده‌های علمی بشر، در شگفتی فرو نرفت و آن را اعجاز به حساب نیاورد؟!»<sup>۱</sup>

او ضمن مقایسه آموزه‌های علمی قرآن، با تناقضات عهدین و دانش‌های رایج زمان نزول قرآن، می‌گوید: «نظر به وضع معلومات در عصر محمد، نمی‌توان انگاشت که بسیاری از مطالب قرآنی - که جنبه علمی دارد - مصنوع بشری بوده باشد. به همین جهت کاملاً به حق است که نه تنها قرآن را باید به عنوان یک وحی تلقی کرد؛ بلکه به علت تضمین اصالتی که عرضه می‌دارد... به وحی قرآنی مقام کاملاً متمایزی می‌دهد».<sup>۲</sup>

### ۳. اعجاز در پیشگویی

قرآن از حوادثی در آینده خبر داده است. این خبرها، برخی نسبت به خود قرآن است و بعضی نسبت به حوادث خارجی. بخشی رویدادهای مقطع خاصی از تاریخ است و بعضی مستمر و پایا. برخی زمان تحققش فرارسیده و از نظر تاریخی صدق و حقانیت قرآن را به اثبات رسانده است. در مقابل، برخی دیگر مربوط به آینده بشریت است؛ مانند: حاکمیت صالحان، برقراری حکومت جهانی عدل و توحید و تحقق مدینه آرمانی اسلامی.

دورمان می‌نویسد: «قسمت دیگر از اعجاز قرآن، مربوط به پیشگویی‌هایی است که در آن مندرج است و به نحو اعجاب آوری، دارای اطلاعاتی است که مرد درس نخوانده‌ای مانند محمد هیچ‌گاه قادر نبود آنها را جمع کند».<sup>۳</sup>

به اختصار بعضی از موارد یادشده بیان می‌شود:

۱. موریس، بوکای، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه: مهندس ذبیح‌الله دبیر، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۴).
۲. همان، ص ۳۳۸.
۳. نصرالله، نیک بین، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص ۴۸.

انسان شناختی، تاریخ، نجوم و... است که دانشمندان شرق و غرب را به تحقیقات زیادی واداشته و آنان را سخت به حیرت افکنده است.

در اینجا به نمونه‌های چندی از آیات و موضوعات علمی ذکر شده اشاره می‌شود:

۱. ترکیب خاص نباتات (آیه ۱۹، سوره حجر)؛
۲. تلقیح نباتات (آیه ۲۲، همین سوره)؛
۳. قانون زوجیت و تعمیم آن به عالم نباتات (آیه ۳، سوره رعد)؛
۴. حرکت وضعی و انتقالی زمین (آیه ۵۳، سوره طه)؛
۵. وجود یک قاره دیگر غیر از قاره‌های شناخته شده آن روز (آیه ۱۷، سوره رحمن)؛

۶. اصل کروی بودن زمین (آیه ۴۰، سوره معارج)؛

۷. ارتباطین پدیده‌های جوی (آیه ۱۶۴، سوره بقره و آیه ۵ سوره جاثیه).

در عین حال با توجه به اینکه قرآن، کتابی انسان‌ساز و هدایتگر است، تنها ممکن است در مواردی خاص به مسائل علمی اشاره کند. این اشارات جزئی، منبع الهام برای دانشمندان است. گذشته از آن، قرآن همیشه مردم را به سیر در روی زمین و مطالعه پدیده‌های جوی، فرا خوانده و بنا بر پاره‌ای از تفاسیر، امکان صعود به کرات دیگر را خبر داده است.

در این زمینه کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری از سوی دانشمندان، در رشته‌های مختلف علوم به نگارش درآمده و همه از عظمت قرآن و تطبیق آیات آن، با جدیدترین رهیافت‌های دانش بشری سخن گفته‌اند.<sup>۱</sup>

۱. نگا:

- الف. سید محمد حسین، طباطبایی، اعجاز قرآن؛
- ب. ناصر، مکارم شیرازی، قرآن و آخرین پیامبر؛
- ج. حسن محمد، المکی العاملی، الالهیات علی هدی الکتاب والسنة والعقل، محاضرات استاد جعفر سبحانی، (قم: امام صادق، ۱۴۱۷)، ج ۳، ص ۴۱۸؛
- د. سید ابوالقاسم، خویی، ترجمه بیان، ج ۱، ص ۱۱۷.

## ۱-۳. تحریف ناپذیری

قرآن مجید به صراحت اعلام می‌دارد: دست تحریف‌گر بشر - بر خلاف کتاب‌های آسمانی پیشین - برای همیشه از ساحت این کتاب مقدس کوتاه است و حفظ و عنایت الهی، همواره تضمین‌کننده عصمت آن است: «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»<sup>۱</sup>؛ «همانا ما ذکر [قرآن] را فرو فرستادیم و ما همواره آن را نگاهبانیم» و «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»<sup>۲</sup>؛ «و این کتابی است نفوذناپذیر، باطل از پیش و پس در آن راه نمی‌یابد. نازل شده از سوی خدای حکیم و حمید است».

این ادعای قرآن، اکنون تجربه‌ای پانزده قرن را پشت سر نهاده و نشان داده است که تلاش‌های دشمنان، در این زمینه ناکام مانده و حسرت افزودن یا کاستن حتی یک کلمه از قرآن، بر دل آنها مانده است و از اینکه در آینده نیز بتوانند از عهده آن برآیند، به طور کامل مأیوس و ناامید گشته‌اند!

## ۲-۳. تحدی ناپذیری

قرآن به گونه‌های مختلف، انسان‌ها را به تحدی و همانندآوری فراخوانده و با قاطعیت کامل ادعا کرده است: اگر تمام بشر، دست به دست هم دهند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»<sup>۳</sup>؛ «بگو اگر جن و انسان‌ها با یکدیگر اتفاق کنند، هرگز نمی‌توانند همانندی چون این قرآن آورند؛ هر چند گروهی از ایشان گروه دیگر را پشتیبان باشند».

قرآن از این فراتر رفته و مخالفان را به آوردن سوره‌ای چون قرآن، دعوت و عجز و ناتوانی همیشگی آنان را در این باره اعلام کرده است: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ

لَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>؛ «و اگر در آنچه ما بر بنده خویش نازل کردیم (قرآن) تردید دارید، پس سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود - جز خدا - را فراخوانید، اگر راست می‌گویید! پس اگر چنین نکنید - و هرگز نخواهید کرد - پس پرهیزید از آتشی که هیزم آن انسان است و سنگ که برای کافران مهیا شده است».

این پیشگویی قرآن، طی پانزده قرن تجربه شده است و همه تلاش‌ها در جهت همانندآوری سوره‌ای - حتی به اندازه سوره «کوثر» که دارای حجمی در حدود سه سطر است - ناکام مانده و تکاپوگران این عرصه را جز رسوایی سودی نبخشیده است.<sup>۲</sup>

## ۳-۳. حوادث تاریخی

قرآن مجید رخدادهایی را پیش از وقوع آنها و در شرایطی که محاسبات عادی قادر به پیش‌بینی آنها نبود، اعلام کرده و واقعیت تاریخی نیز به طور دقیق - آن‌سان که قرآن از پیش خبر داده - تحقق یافته است. نمونه‌هایی از آن عبارت است از:

۱-۳-۳. پیروزی اسلام بر مشرکان مکه و ورود مسلمانان به خانه خدا در امنیت کامل: «لَتَذْكُرَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَهُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ»<sup>۳</sup>؛ «هر آینه به خواست خدا به مسجد الحرام در می‌آیید؛ در حالی که سرهای خود را تراشیده و تقصیر می‌کنید و هیچ خوفی بر شما نباشد». پس از نزول این آیه، چیزی نگذشت که صلح و به تعبیری فتح حدیبیه پدید آمد و زمینه‌های ورود سرافرازانه مسلمانان و از پی آن، پیروزی قاطع اسلام بر شرک و کفر و تبدیل مجدد مسجد الحرام به کانون اصلی توحید فراهم شد.

۲-۳-۳. پیروزی روم بر ایران؛ قرآن مجید خبر می‌دهد پس از پیروزی امپراتوری

۱. بقره (۲)، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲. جهت آگاهی بیشتر در این زمینه نگاه: سیدابوالقاسم، خوبی، مرزهای اعجاز، ترجمه جعفر سبحانی، تهران: محمدی، چاپ اول، (۱۳۴۹)، صص ۱۵۳-۱۶۶.

۳. فتح (۴۸)، آیه ۲۷.

۱. حج (۱۵)، آیه ۹.

۲. فصلت (۴۱)، آیه ۴۱ و ۴۲.

۳. اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.

### رطب و یابس در کتاب

خدای سبحان، قرآن کریم را «کتاب مبین» معرفی می‌کند: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ»<sup>۱</sup>. در آیات گوناگون، آنچه پیامبران آورده‌اند، به عنوان کتاب منیر و مبین وصف شده است: «جَاؤُ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ»<sup>۲</sup>. در جای دیگر می‌فرماید: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»<sup>۳</sup>؛ یعنی، هیچ تر و خشکی نیست، مگر آنکه در کتاب مبین آمده است. مقصود از «رطب و یابس» - به قرینه قبل و بعد آیه - علم همه اشیا است؛ چنان‌که در آیه دیگر می‌فرماید: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»<sup>۴</sup>؛ یعنی، هیچ چیزی در کتاب الهی فروگذار نشده و همه اموری که در سعادت بشر دخالت دارد، بیان شده است.

در این زمینه احتمالات و دیدگاه‌های چندی وجود دارد:

۱. منظور از «کتاب مبین» در آیه ۵۹ سوره «انعام» علم الهی یا لوح محفوظ است و «کتاب» در آیه ۳۸ همان سوره «اجل» است، نه قرآن مجید. در بعضی از روایات نیز «کتاب مبین» به «امام مبین» معنا شده است.<sup>۵</sup>
۲. منظور از کتاب، همین قرآن است، به لحاظ باطن والای آن، که «ام‌الکتاب» است؛ زیرا همه حقایق در آن نهفته است و انسان کامل به آن دسترسی دارد.
۳. منظور از کتاب، قرآن است و در مراتب مختلف آن، همه امور دین و دنیا موجود است.
۴. منظور از کتاب، همین قرآن - در همه مراتب آن - است؛ لیکن مراد از همه چیز، اصول و کلیاتی است که براساس آن، دانش‌ها و معارف مختلف را می‌توان بنیان نهاد و رشته‌ها و گزاره‌های گوناگون علمی را تولید کرد.

۱. مائده (۵)، آیه ۱۵.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۸۴.

۳. انعام (۶)، آیه ۵۹.

۴. همان، آیه ۳۸.

۵. بدرالدین محمد بن عبدالله، الزرکشی، تفسیر البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، (قاهره: دار احیاء الکتب العربیه)، ج ۱، ص ۵۲۹.

ایران بر روم، به زودی روم بر ایران چیره شده و مؤمنان از این حادثه خرسند خواهند شد: «غَلِبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ \* فِي بَعْضِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>؛ «روم در ادنی الارض (اطراف شام یا الجزیره)<sup>۲</sup> مغلوب گردیده و پس از آن در اندک سالی (بین سه تا هفت سال) چیره خواهد شد. امر همواره از آن خدا است؛ چه پس از آن و چه پیش از آن و در آن روز، مؤمنان شادمان خواهند شد». این پیشگویی قرآن هم‌زمان با پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، رخ نمود و شادی مضاعف برای مسلمانان به همراه آورد.<sup>۳</sup>

و جوه دیگری نیز دربارهٔ اعجاز قرآن ذکر شده است؛ از قبیل: اعجاز در معارف، اخبار به غیب، عدم اختلاف و تناقض، قانون‌گذاری و ... . مطالعهٔ منابع مختلف در این زمینه سفارش می‌شود.<sup>۴</sup>

### علوم در قرآن

- پرسش ۴. با توجه به آیه شریفه «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» آیا تمام علوم بشری (مانند ریاضی، فیزیک، طب و ...) در قرآن موجود است؟

۱. روم (۳۰)، آیات ۲-۴.

۲. نگا: سید عبدالله، شبر، تفسیر القرآن الکریم، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا)، ص ۳۸۵.

۳. همان.

۴. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مرتضی، مطهری، وحی و نبوت، (قم: صدرا)؛

ب. سید محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، (قم: اسماعیلیان، بی‌تا)، ج ۱، صص ۵۸-۷۳؛

پ. سید مرتضی، توسلیان، عظمت قرآن؛

ت. جمعی از نویسندگان «در راه حق»، درس‌هایی پیرامون شناخت قرآن؛

ث. محمد علی، گرامی، درباره شناخت قرآن؛

ج. فخرالدین، حجازی، پژوهشی پیرامون قرآن و پیامبر؛

چ. ناصر، مکارم شیرازی، قرآن و آخرین پیامبر؛

ح. سیدرضا، مؤدب، تأملی در آفاق اعجاز قرآن (مق)، معارف، ش ۲۰، آبان ۱۳۸۳؛

خ. سید رضا، مؤدب، اعجاز قرآن در نظر اهل بیت و ...، (قم: احسن الحدیث، چاپ اول

۱۳۷۹).

در قرآن، علم گذشته و آینده، تاقیامت موجود است. اگر این روایات صحیح باشد، منظور از «تبیان» اعم از دلالت لفظی است. پس شاید اشاراتی از غیر طریق دلالت لفظی دارد و اسراری را کشف می‌کند که فهم عرفی، به آنها راهی ندارد.<sup>۱</sup>

### نظریه داروین

● پرسش ۵. آیا قرآن نظریه تکامل داروین را مبنی بر اینکه انسان، نسل تکامل یافته میمون است، صحیح می‌داند یا نه؟ همچنین از نظر قانون علیت این نظریه چه جایگاهی دارد؟

نظریه تکامل (Evolution) دیدگاه‌های گوناگونی را در میان زیست‌شناسان و عالمان دینی برانگیخته است؛ انگاره‌های موجود در فلسفه علم نیز گمانه‌های متفاوتی را درباره این نظریه رقم می‌زند. تکامل باوری (Evolutionism) و به عبارت دقیق‌تر نظریه تبدل انواع (Transformism) از بدو پیدایش تاکنون، مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشته و همواره مورد نقد و اصلاحاتی واقع شده که اهم آنها عبارت است از: ۱. داروینیسیم، ۲. نئوداروینیسیم، ۳. لامارکیسم، ۴. نئولامارکیسم، ۵. موتاسیونیسیم (Mutationism).

داروین بر آن بود که جانوران و گیاهان، تولید مثل بسیار دارند؛ به طوری که پایایی آنها موجب اشغال همه زمین و کمبود غذا و مسکن برای آنها خواهد شد. در نتیجه هر موجودی برای بقای خود در برابر دیگر رقیبان، باید بکوشد و در این تنازع مستمر، آنکه اصلح و دارای صفت برتری است، باقی خواهد ماند. این صفت برتر - که موجب بقای یک فرد می‌شود - از طریق وراثت به افراد دیگر منتقل شده و به این وسیله نسل موجودات ادامه می‌یابد.

همچنین براساس نظریه «جهش» (Mutation)، گاهی صفات جدیدی به طور

۵. منظور از کتاب، قرآن در همه مراتب آن است؛ لیکن مراد از همه چیز، جامع بودن قرآن نسبت به تمامی معارف و دستوراتی است که در جهت هدایت بشر و نیل به سعادت او مؤثر است. این مجموعه مشتمل بر عقاید، جهان بینی، آموزه‌های اخلاقی و دستورات عملی جامعی در حوزه روابط چهارگانه انسان (رابطه با خدا، دیگران، خود و جهان) است.

در این انگاره هدف اصلی قرآن، بیان حقایق دینی و هدایت‌گرانه بشر است. این انگاره مانع از آن نیست که بعضی از حقیقت‌های علمی، با دقایق و لطایف اعجاز آمیزی، در قرآن وجود داشته باشد؛ لیکن بیان این امور، هدف اصلی قرآن نیست و ادعای جامع بودن همه علوم و دانش‌های تجربی را ندارد. وجود این گونه از گزاره‌های علمی در این کتاب مقدس، فوایدی دارد؛ از جمله:

الف. نشان دادن آیات تکوینی الهی و هموارسازی خداشناسی از طریق آن؛

ب. اعجاز علمی و اثبات الهی و آسمانی بودن قرآن مجید؛

ج. انگیزش حس کنجکاو و خردورزی انسان؛

د. الهام بخشی در حوزه معارف بشری و زمینه سازی رشد و شکوفایی علمی مسلمین؛

ه. اثبات پاره‌ای از حقایق دینی چون معاد و... از طریق گزاره‌های علمی.

به نظر می‌رسد این دیدگاه پذیرفتنی است و با بعضی از دیدگاه‌های پیشین نیز قابل جمع است.

علامه طباطبایی همین دیدگاه را اختیار کرده و در ذیل آیه «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> می‌نویسد: «ظاهراً مراد از «کل شیء» هر چیزی است که به هدایت مربوط باشد. هر چه که مردم در مورد مبدأ، معاد، اخلاق فاضله، شریعت‌های الهی، قصص و موعظه‌ها احتیاج دارند، قرآن به آن هدایت و بیان کرده است و ما از ظاهر قرآن و مقاصد آن، همین مطلب را متوجه می‌شویم. اما در روایات نقل شده است که

۱. ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۲۵. جهت آگاهی بیشتر نگا: محمد علی، رضایی اصفهانی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، (قم: انتشارات کتاب مبین، چاپ سوم، ۱۳۸۱).

۱. نحل (۱۶)، آیه ۸۹.



ناگهانی در موجودی پیدا می‌شود و جاندار به وسیله آن می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. تجمع جهش‌های مساعد در طول زمان، موجب دگرگونی انواع جانداران و ادامه حیات به صورت نوع جدید می‌شود. اکنون به اختصار از سه منظر یاد شده، به بررسی نظریه می‌پردازیم:

### یک. زیست‌شناسی

از منظر زیست‌شناختی (Biologic) اشکالات چندی بر نظریه تکامل وارد است؛ از جمله اینکه:

۱-۱. چگونه عضو جدیدی به وجود می‌آید، یا بعضی سازگاری‌های شگفت حاصل می‌گردد، یا چگونه گونه‌های بزرگ جانوران و گیاهان تشکیل شده‌اند و... هنوز بر جهان دانش روشن نیست.

۲-۱. وجود نوع پیچیده پس از نوع ساده و تشابه بعضی از موجودات با یکدیگر - که قائلان تحول انواع به آن استناد می‌کنند<sup>۱</sup> - دلیل بر آن نیست که انواع پسین، از انواع پیشین مشتق شده باشند<sup>۲</sup>.

۳-۱. داروین از تفاوت‌های عمده و اساسی بین انسان و اجداد حیوانی مورد ادعا (میمون) غافل بوده است! بعضی از این تفاوت‌ها - که «والاس» (Wallace) به آنها اشاره کرده - عبارت است از:

الف. فاصله عمیق میان مغز و قوای دماغی انسان و میمون؛

ب. تمایز زبانی آشکار بین انسان و میمون؛

ج. استعداد و توانایی آفرینش هنری در انسان؛

د. عدم تفاوت مغزی بین انسان متمدن کنونی و قبایل بدوی که داروین آنها را

حلقه فاصل بین انسان متمدن و میمون خوانده است.<sup>۱</sup>

«فیزیکی» (Phisico) طبیعی دان آلمانی و متخصص در تاریخ طبیعی انسان (Antropology) می‌گوید: «پیشرفت‌های محسوسی که علم تاریخ طبیعی انسان نموده، روز به روز خویشاوندی انسان و میمون را دورتر می‌سازد»<sup>۲</sup>.

### دو. فلسفه علم

از منظر فلسفه علم (Philosophy of Science) - که معرفتی درجه دوم است و راهبردهای علمی، روش‌های برگزیده از سوی دانشمندان، حاصل کار آنها و عوامل دخیل در نظرپردازی‌های علمی را مورد سنجش و داوری قرار می‌دهد - دیدگاه‌های گوناگونی در باب چیستی و منطق دانش تجربی عرضه شده که عبارت است از:

الف. پوزیتویسم منطقی (Logical Positivism)،

ب. مینوگرایی (Idealism)،

ج. واقع‌گرایی خام (Naive Realism)،

د. واقع‌گرایی نقدی (Critical Realism).

چهارمین نگرش بر آن است که اساساً تئوری‌های علمی، برآیند مشاهدات صرف و تحویل‌پذیر به داده‌های حسی نیست؛ بلکه اینها برآیند هم‌کنشی داده‌های حسی و ساخته‌های ذهنی دانشمندان است. بنابراین نظریات علمی، اکتشافات محض نیست و جنبه اختراعی نیز دارد. از این رو نمی‌توان این گونه نظریات را کاملاً مطابق با واقعیت و عینیت خارجی دانست.<sup>۳</sup>

۱. ایان باربور (Ian Barbour)، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی

چاپ دوم ۱۳۷۵)، ص ۹۹-۱۴۱.

۲. فرید، وجدی، علی اطلال المذهب المادی، صص ۱۰۳-۱۰۸.

۳. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، صص ۱۶۹-۲۴۴.

۱. محمود، بهزاد، آیا به راستی انسان زاده میمون است؟، (بی‌نا، چاپ سوم، ۱۳۵۴)، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۲. نگا: عبدالله، نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، (تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر،

چاپ اول)، ص ۶۸.

## سه. دین

در میان عالمان دینی و دیگر کسانی که در پی تبیین دیدگاه اسلام درباره نظریه تکامل بر آمده‌اند، رویکردهای گوناگونی به شرح زیر وجود دارد:

۱-۳. ادعای اینکه در قرآن به تکامل تدریجی و تحول انواع و پیوستگی نسلی اشاره شده است<sup>۱</sup>؛

۲-۳. رد نظریه تحولی خلقت<sup>۲</sup>؛

۳-۳. در صورت اثبات نظریه تکامل در مورد دیگر جانداران، انسان حساب جداگانه و مستقلاً دارد و پیوستگی نسلی با دیگر حیوانات ندارد<sup>۳</sup>؛

۴-۳. امکان برداشت هر دو نظریه از قرآن<sup>۴</sup>؛

۵-۳. تفکیک زبانی علم و دین<sup>۵</sup>.

اکنون از میان آرای یاد شده، به اختصار دیدگاه علامه طباطبایی بیان می‌شود:

یک. اساساً پیوستگی نسلی انسان با دیگر حیوانات، از نظر تجربی ثابت نشده و دلیل علمی قاطع و وفاق و اجماعی بر آن نیست.

۱. یدالله، سبحانی، خلقت انسان، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ ۱۳، ۱۳۷۵).

۲. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۵۳؛ ج ۹، ص ۸؛ ج ۱۶، ص ۲۶۹.

۳. ر.ک:

الف. جعفر، سبحانی، منشور جاوید، ص ۹۴؛

ب. همو، داروین‌یسم یا تکامل انواع؛

ج. ناصر، مکارم شیرازی، فیلسوف نماها؛

د. محمد تقی، مصباح یزدی، خلقت انسان از نظر قرآن، معارف قرآن: خداشناسی، انسان‌شناسی، کیهان‌شناسی (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم ۱۳۸۰).

۴. علی مشکینی اردبیلی، تکامل از نظر قرآن.

۵. مرتضی، مطهری، مقالات فلسفی، علل گرایش به مادگرایی، (قم: صدرا).

برای توضیح بیشتر علاوه بر متون ذکر شده ر.ک:

الف. احد، فرامرز قراملکی، موضع علم و دین در خلقت انسان، (نشرآرایه)؛

ب. مجله «کلام اسلامی»، شماره ۳۱۸۱۵

پ. عبدالله، نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۹)، صص ۶۹-۸۷.

دو. آیات قرآن با صراحت و نص قطعی از هیچ یک از دو نظریه ثبات انواع (Fixism) و تحول انواع (Transformism) دم نزده است؛ لیکن ظاهر آیات مربوط به خلقت انسان، با دیدگاه اول انطباق دارد.

سه. ظواهر کتاب و سنت تا زمانی که با حجت برتر دیگری در تعارض نباشد، به حجیت خود باقی است.

چهار. نمی‌توان از مدلول ظاهری آیات قرآن، در این باره دست کشید.

نتیجه آنکه انگاره «تحول انواع»، قابل انتساب به قرآن نیست. از آنجایی که نص قطعی و ضروری نیز برخلاف آن وجود ندارد، در صورت اثبات پیوستگی نسلی انسان با اجداد حیوانی در زیست‌شناسی، می‌توان ظواهر آیات قرآن را تأویل کرد؛ لیکن چنین چیزی در علوم اثبات نشده و حجتی معارض ظواهر قرآن وجود ندارد. بنابراین در حال حاضر دلیلی بر تأویل آیات دلالت‌کننده بر استقلال نسلی انسان وجود ندارد<sup>۱</sup>.

ذکر چند نکته در این باره بایسته است:

یکم. اینکه خداوند آفرینش خود را از طریق نظام علیت و اسباب و مسببات به انجام می‌رساند، دلیل بر این نیست که لزوماً آفرینش از طریق روند تحولی و تک سلولی به پُر سلولی یا از حیوان به انسان باشد؛ بلکه آن مسأله، قاعده‌ای فلسفی و کلی است که به انحای گوناگون، قابل تصور و تحقق است. بنابراین قاعده علیت، به تنهایی نه اثبات‌کننده نظریه تکاملی داروین است و نه رد‌کننده آن.

دوم. مستفاد از ظاهر قرآن این است که انسان‌های کنونی، همه از نسل آدم و حوا می‌باشند و هیچ واسطه نسلی دیگری بین آنها نیست، بنابراین حتی اگر انسان‌های دیگری پیش از آدم بر زمین می‌زیسته‌اند، آنان بین حضرت آدم و انسان‌های پس از وی اختلاط نسلی ندارند.

۱. سید محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌چا، بی‌تا)، ج ۱۶، صص ۳۸۲-۳۹۱.

بِلِسَانِ قَوْمِهِ»<sup>۱</sup>؛ «کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی بیرون آوری... و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم». پس با توجه به اینکه قرآن، بیانگر همه چیز است<sup>۲</sup> و محدود در زمان و مکان مشخصی نیست<sup>۳</sup> و همه را به تدبیر و اندیشه در معانی خود دعوت کرده است<sup>۴</sup>؛ معلوم می‌شود که واژگان اختصاصی، محدودیتی در ارتباط با اهداف بلند آن پدید نمی‌آورد و اگر هم چنین تأثیری داشته باشد، با توجه به بطون قرآن جایگاه خود را نزد هر مخاطبی حفظ خواهد کرد. این از ویژگی‌ها و معجزات قرآن است که گاهی از عبارات و زبان ویژه یک منطقه استفاده می‌کند؛ ولی برای سایر مناطق و فرهنگ‌ها نیز قابل برداشت است و گاهی تعبیرات را به گونه‌ای می‌آورد که چند منظوره بوده و همه آنها پذیرفتنی است.<sup>۵</sup>

البته در قرآن تنها برخی از نمونه‌های رایج در منطقه حجاز، گزینش و از آنها یاد شده است. این موارد به گونه‌ای است که علاوه بر ملموس بودن برای عرب‌ها، مورد پذیرش جامعه بشری و قابل توجه برای دیگران نیز می‌باشد. به عنوان مثال اگر از دقت و تأمل در شتر - که جایگاه ویژه‌ای در زندگی ساکنان شبه جزیره عربستان داشته - یاد شده است «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»<sup>۶</sup>؛ علاوه بر پیام کلی - که خوب است در تمام آفریده‌های خدا در هر مکان و نقطه از جهان دقت کرد - پیام ویژه‌ای هم دارد و آن اینکه دقت در ویژگی‌های این حیوان، حتی برای مردم مناطق دیگر نیز اسرار بسیاری را روشن خواهد ساخت.

عربی بودن زبان قرآن نیز اگر چه به جهت بعثت پیامبر در میان عرب زبانان بوده است؛ اما خود آن دارای امتیازات فراوانی نسبت به زبان‌های دیگر است و

سوم. نفی نظریه تکامل داروین، لزوماً به معنای دفعی دانستن خلقت نیست؛ چنان که تدریجی بودن آفرینش نیز منحصر به نظریه تحول انواع نمی‌باشد. از سوی دیگر آیات قرآن بر اصل تدریجی بودن خلقت دلالت روشن دارند، ولی انطباق آنها با نظریه تبدیل انواع، نیازمند تأویل و دست کشیدن از ظواهر است و چنان که گذشت تا زمانی که این نظریه، در بوته نقض و ابرام است، تأویل آیات قرآن و کنار نهادن ظواهر کتاب آسمانی روانیست.

## قرآن و عربستان

● پرسش ۶. اگر قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها است، چرا از اصطلاحات و فرهنگ رایج عربستان بهره برده است؟

قرآن در بیان پیام و آموزه‌های خود، از زبان عربی و الفاظ، عبارات و مثال‌های رایج بین مردم عرب آن زمان استفاده کرده است؛ ولی آنچه فرهنگ‌ساز است، پیام آن مثال‌ها و عبارات است و «پیام‌ها» فراتر از محدودیت زمان، مکان و قوم خاصی است. روشن است که اهداف قرآن، در آن مثال‌ها و مصادیق محدود نمی‌گردد؛ ولی برای تفهیم و محاوره، گریزی از آنها نیست. پس مفاهیم و معانی بلند و ژرف، از رهگذر آن مصادیق، پی‌گیری می‌شود و این اهداف همان نتایج معرفتی، اخلاقی و هدایتی است که عموم مردم را شامل می‌گردد؛ چرا که مسائل تربیتی و هدایتی، نمی‌تواند در مکانی خاص و یا زمانی معین محصور شود. بنابراین عربی بودن قرآن و به کارگیری بعضی از مثال‌های رایج در حجاز، به جهت آن است که مخاطبان اولیه قرآن، مردم آن سامان بودند. اما زبان عربی موجب محدودیت ارسال پیام و بیان اهداف قرآن به مردم عرب نیست؛ بلکه برای همگان و به طور همیشه، قابل استفاده است و این دو با هم منافات ندارد؛ چنان که در آیات نخستین سوره ابراهیم آمده است:

«الرَّكِيبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ... وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا

۱. ابراهیم (۱۴)، آیه ۱ و ۴.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۸۹.

۳. ص (۳۸)، آیه ۸۷ و انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

۴. ص (۳۸)، آیه ۲۹.

۵. ر.ک: مرتضی، مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۴، ص ۱۳۴.

۶. «آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است»: غاشیه (۸۸)، آیه ۱۷.

هیچ یک از این اقسام، به ساحت قرآن کریم راه ندارد. اساساً تحریف کتاب آسمانی، بدین معناست که این تغییرات به گونه‌ای انجام پذیرد که دیگر کلام الهی، به درستی شناخته نشود و از دسترس بشر خارج گردد و یا چیزی به عنوان کلام خدا شناخته شود که سخن او نیست. در مقابل مصونیت قرآن از تحریف، به معنای «ماندگاری» متن اصلی قرآن و آشنایی با آن در میان مردم است؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه مسلمانان و دیگر جوامع بشری، از شناخت و دسترسی به متن اصلی آن محروم نشده و کلام خدا را از غیر آن با وضوح و آشنایی کامل تمیز خواهند داد.

این به معنای آن نیست که بدخواهان از تغییر و تصرف در الفاظ قرآن، به هر شکلی ناتوان‌اند؛ بلکه خیانت بدخواهان به نتیجه نمی‌رسد و برای مسلمانان شناخته شده و ختنی است. تحریف قرآن در اینترنت نیز از این قاعده مستثنا نیست و خیانت آنان، برای عموم آشکار می‌شود و هیچ‌گاه نمی‌توانند با این گونه ترفندها، متن اصلی قرآن را تغییر دهند.

به طور کلی در رابطه با تحریف ناپذیری قرآن، دلایل متعددی اقامه شده است که از جمله آنها «گواهی تاریخ» است. پژوهش‌های تاریخی و مقایسه بین قرآن‌های موجود و قرآن‌های صدر اسلام، نشان می‌دهد که حتی یک کلمه از این کتاب الهی، کم و زیاد نشده است.

سرّ این مسئله آن است که قرآن، از روز نخست مورد عنایت همگان بوده است. پیامبر اکرم، همواره محافظ قرآن بوده و دستور حفظ، ثبت و ضبط آن را می‌داد. لذا از زمان آن حضرت مسئله حفظ قرآن، رواج گسترده‌ای یافت و عده بی‌شماری به عنوان «حافظان قرآن» به ثبت و ضبط و نشر نسخه‌های متعدد قرآن همت گماشته و همراه با توده‌های مسلمان، آتی از کتاب آسمانی غافل نبوده‌اند. دانشمندان اسلامی نیز در هر بعدی از علوم، قرآن را مرجع و سرچشمه دانش‌های خود دانسته و در هر امری به آن رجوع می‌کردند. این مسئله نیز همواره قرآن را در کانون توجهات

چه بسا حکمت خداوند بر این اساس بوده که دین خاتم و کامل خود را به زبان کامل و مبین به ظهور رساند.

همچنین استفاده از زبان یک قوم، غیر از استفاده از فرهنگ آن قوم است. قرآن اگرچه به زبان عربی است؛ ولی فرهنگ نوینی را با خود به همراه آورده و در موارد بسیاری با عناصر فرهنگی حاکم بر شبه جزیره عربستان، به مخالفت برخاسته و آنها را نسخ کرده است. علاوه بر این قرآن برای خود، زبان و ادبیات مستقلی دارد. اسلوب آن پدیده‌ای بی نظیر در ادبیات عرب است. زبان قرآن، ویژگی‌های خاصی دارد؛ از جمله اینکه زبان فطرت بشری است، از همین رو پیام آن برای همه انسان‌ها، قابل درک و پذیرش است.

## تحریف ناپذیری قرآن

● پرسش ۷. تحریف قرآن در اینترنت چگونه با آیه «إِنَّمَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» سازگار است؟

تحریف در لغت از ریشه «حرف» به معنای کناره، جانب و اطراف یک چیز گرفته شده و تحریف چیزی، کنار زدن و کج کردن آن از جایگاه اصلی خود و به سوی دیگر بردن است<sup>۱</sup>.

تحریف در اصطلاح قرآن‌شناسی دارای اقسامی است از جمله:

۱. تحریف با تعویض کلمات؛ یعنی، کلمه‌ای برداشته و کلمه‌ای دیگر جایگزین آن شود.

۲. تحریف به زیاده؛ یعنی، افزودن کلمه یا جمله‌ای به آیات قرآن.

۳. تحریف به نقیصه؛ یعنی، ساقط کردن کلماتی از قرآن و یا اعتقاد به اینکه کلمه،

آیه یا سوره‌ای از قرآن کریم ساقط شده است<sup>۲</sup>.

۱. نگا: محمد هادی، معرفت، مصونیت قرآن از تحریف، ترجمه محمد شهرابی، (قم: مرکز انتشارات

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ اول ۱۳۷۶)، ص ۱۹.

۲. دیگر اقسام آن عبارت است از: ۱. تحریف معنوی، ۲. تحریف موضعی، ۳. تحریف در قرائت،

۴. تحریف در لهجه و گویش. جهت آگاهی بیشتر نگا: همان، صص ۲۲-۲۶.

قرار داده و از هر گزندی مصون داشته است<sup>۱</sup>.

## مصحف حضرت علی

● پرسش ۸. منظور از مصحف (قرآن) حضرت علی چیست؟ آیا با قرآن‌های موجود تفاوت دارد؟

پس از رحلت رسول اکرم، یاران و اصحاب آن حضرت به جمع آوری آیات قرآن اقدام کردند.

حضرت علی - که از همه یاران پیامبر به مواقع تنزیل و تأویل قرآن آگاه‌تر بود - پیش از همه به این کار اقدام کرد و آیات قرآن را با ویژگی‌های خاصی که خواهد آمد، در یک جا و کنار هم قرار داد و به مردم عرضه کرد؛ لکن به دلایلی مورد استقبال و پذیرش دستگاه رسمی خلافت واقع نشد. امام علی آن را به خانه بر گرداند و بنا بر روایتی فرمود: از این پس هرگز آن را نخواهید دید. آن مصحف پس از امام، نزد فرزندان و امامان معصوم باقی ماند.

گفتنی است قرآن‌ها یا نسخه‌هایی از قرآن - که منسوب به امام علی بن ابی‌طالب و در بعضی از موزه‌ها و کتابخانه‌ها موجود است - نمی‌تواند از نظر تاریخی و شواهد و قراین، متعلق به آن حضرت باشد.

## ویژگی‌های مصحف حضرت علی

مصحف امام علی، نسبت به دیگر مصحف‌ها، از امتیازات فراوانی برخوردار

۱. دلایل دیگری که در این باب ذکر شده که عبارتند از: ۱. ضرورت تواتر قرآن، ۲. رابطه اعجاز و تحریف ناپذیری، ۳. ضمانت الهی و ...  
برای مطالعه بیشتر ر.ک:

الف. محمد هادی، معرفت، تاریخ قرآن، (تهران: سمت، چاپ دوم ۱۳۷۷)، صص ۱۵۴ - ۱۶۷؛

ب. محمد تقی، مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۶)؛

پ. حسن، حسن‌زاده آملی، قرآن هرگز تحریف نشده است؛

ت. محمد هادی، معرفت، التحقيق فی نفی التحریف عن القرآن.

بود؛ از جمله:

۱. براساس ترتیب نزول، تنظیم شده بود.<sup>۱</sup>

۲. قرائت مصحف آن حضرت، مطابق با قرائت پیامبر بود و اختلاف قرائت در آن راه نداشت.

۳. مشتمل بر اسباب و مکان نزول آیات و نام اشخاصی بود که آیات در شأن آنان نازل گشته بود.

۴. جوانب کلی و تأویل آیات - به گونه‌ای که آیه، محدود و مخصوص به زمان یا مکان یا شخص خاصی تلقی نگردد - در این مصحف روشن شده بود.<sup>۲</sup>

بنابراین مصحف امام علی، قرآن دیگری یا مشتمل بر آیاتی غیر از آنچه در قرآن‌های موجود است، نیست. تفاوت عمده آن در ترتیب و اشمال بر توضیحات و اطلاعات جانبی (مانند شأن نزول و...) است که در فهم قرآن، تأثیر به‌سزایی دارد. چنان که خود آن حضرت فرمود: «لقد جئتهم بالكتاب مشتملاً علی التنزیل والتأویل»؛<sup>۳</sup> «من قرآن را همراه با توضیحات مربوط به نزول و تأویل آن عرضه کردم».

و نیز فرمود: «آیه‌ای بر پیامبر نازل نشد، مگر آنکه بر من خوانده و املا فرمود و من آن را با خط خود نوشتم و نیز تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه هر آیه را به من آموخت و مرا دعا فرمود تا خداوند فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید. از آن روز تا به حال، هیچ آیه‌ای را فراموش نکرده و هیچ دانش و شناختی را که پیامبر به من آموخته و من آن را نوشته‌ام، از دست ندادم»<sup>۴</sup>.

۱. جلال‌الدین، سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳، نوع ۱۸.

۲. ر.ک:

الف. حسین، جوان آراسته، درسنامه علوم قرآن، ص ۱۶۳؛

ب. فصلنامه بینات، ش ۲۸، ص ۱۸۴؛

پ. محمود، رامیار، تاریخ قرآن، ص ۳۶۵.

۳. محمد جواد، بلاغی، آلاء الرحمان، (طبع نجف)، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۶، شماره ۱۴؛ (ق) محمد هادی، معرفت، تاریخ قرآن، ص ۸۶.

### مصحف فاطمه

● پرسش ۹. وقتی آغاز وصیت نامه امام‌را حل را می‌خواندم، به نکته‌ای زیبا و دقیق برخورددم و آن سخن از مصحف فاطمه بود؛ کتابی که از جانب خداوند متعال به زهرای مرضیه الهام شده است. این نکته چند سؤال را در ذهن من ایجاد کرد: اگر مصحف به معنای قرآن است، پس مصحف فاطمه چیست؟ چه محتوایی دارد؟ مگر ممکن است جبرئیل بر غیر پیامبر نازل شود؟ این مصحف اکنون کجا است؟ خواهشمندم مراراً بنمایید.

نکته زیبا و دقیقی که ذهن و اندیشه شما را به سوی چنین مقوله و پرسش‌هایی درباره آن معطوف داشته، پرداختن به نکته‌ای است که از گذشته موضوع گفت‌وگوی عالمان و اندیشمندان بوده است. ورود به این مقوله، مستلزم تمهیداتی است که در ذیل بدان اشاره می‌شود:

#### یک. چیستی مصحف

کلمه «مُصْحَف»، اکنون بیشتر به معنای «قرآن» به کار می‌رود؛ اما در لغت به معنای مجموعه برگه‌هایی است که میان دو جلد، جمع آوری شده است و امروزه «کتاب» خوانده می‌شود.<sup>۱</sup> بنابراین، منظور از «مصحف فاطمه» کتاب آن حضرت است که در بعضی از روایات اهل سنت نیز به آن اشاره شده است. راویانی چون «ابی بن کعب» وجود کتابی نزد حضرت فاطمه را تأیید کرده‌اند.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب سخن کسانی مانند ایچی در **مواقف و جرجانی در شرح مواقف** و ابوزهره در **کتاب امام صادق** - که مدعی شده‌اند، شیعه به قرآنی منسوب به فاطمه که غیر از قرآن رایج میان مسلمانان است، اعتقاد دارد - نادرست است و در عدم رجوع به روایات شیعه و نیز عدم دقت در معنای مصحف ریشه دارد.<sup>۳</sup>

۱. سید محمد رضا، حسینی جلالی، تدوین السنة الشریفه، ص ۷۶.

۲. اسعد، عبود، صحیفه الزهرا، صص ۵۶-۵۸.

۳. هاشم، معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۹۸ و ۹۹.

درباره ماهیت این مصحف در منابع شیعی، روایات فراوان وجود دارد. در این احادیث، محتوا، حجم، زمان و کیفیت نگارش مصحف بیان شده است. البته در نگاه ابتدایی، اختلافاتی میان این روایات دیده می‌شود؛ ولی با اندکی دقت، قابل توجیه است.<sup>۱</sup> بعضی از روایات، مطالب آن را غیر از مطالب قرآن دانسته‌اند.<sup>۲</sup> بر اساس شماری از احادیث در این کتاب، مطالبی چون وصیت حضرت زهرا<sup>۳</sup>، مصیبت‌های فرزندان آن حضرت در طول زمان<sup>۴</sup>، پیشگویی حوادث آینده<sup>۵</sup> و تمام پادشاهانی که بر زمین حکم خواهند راند<sup>۶</sup>، نوشته شده است.

دسته‌ای از روایات نیز از اشمال این مصحف، بر تمام احکام حلال و حرام سخن به میان آورده‌اند.<sup>۷</sup> بر اساس بعضی از احادیث، امام صادق<sup>۸</sup> حوادث تاریخی‌ای چون ظهور زندیقان را پیشگویی و گفتارش را به مصحف فاطمه، مستند کرده است.<sup>۹</sup>

این روایات با هم ناسازگار نیست؛ زیرا ممکن است همه مطالب یاد شده در آن مصحف، وجود داشته و هر روایت بخشی از محتوای آن را بیان کرده باشد.

#### دو. زمان و کیفیت نگارش

مهم‌ترین مطلب درباره این مصحف، زمان و کیفیت نگارش آن و مسئله ارتباط حضرت زهرا با جبرئیل و دیگر فرشتگان الهی است. در چند روایت، آمده است: پیامبر اکرم مطالب را املا می‌کرد و امام علی می‌نوشت.<sup>۹</sup>

۱. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج ۲۶، ص ۳۸-۴۸.

۲. همان، ص ۳۸ و ۳۹.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۴۱.

۵. همان، ص ۴۴.

۶. سید محمد رضا، حسینی جلالی، تدوین السنة الشریفه، ص ۷۷.

۷. بحار الانوار، ص ۳۷.

۸. بحار الانوار، ص ۴۴.

۹. همان، ص ۴۱ و ۴۲ و ۴۹.

بسیاری از ارتباط فرشته با حضرت مریم سخن می‌گوید<sup>۱</sup> و خداوند ارتباط خود با مادر حضرت موسی را وحی می‌خواند.<sup>۲</sup> وقتی امکان این ارتباط با زنانی چون مادر موسی و حضرت مریم پذیرفته شد، امکان و وقوع آن درباره حضرت فاطمه زهرا - که از سوی پیامبر اکرم سرور همه زنان در همه زمان‌ها معرفی شده است - به طریق اولی پذیرفتنی است. منظور از انقطاع وحی و قطع ارتباط زمین و آسمان بعد از پیامبر اکرم، قطع ارتباط میان خداوند و فردی به عنوان پیامبر و مأمور ابلاغ است؛ نه عدم امکان ارتباط زمینیان با خداوند و فرشتگان. براساس روایات شیعه، نوعی ارتباط میان امامان معصوم و خداوند وجود دارد.<sup>۳</sup> در روایات اهل سنت نیز بعضی از افراد «مُحَدَّث» معرفی شده‌اند؛ یعنی، کسانی که با فرشتگان الهی نوعی ارتباط دارند و از آنها حدیث دریافت می‌کنند.<sup>۴</sup>

#### چهار. مصحف نزد چه کسی است؟

براساس روایات شیعه، این مصحف در زمان‌های مختلف، نزد امامان معصوم بوده، از امامی به امام دیگر رسیده و جز آن بزرگان کسی بدان دسترسی نداشته است. آنان با استفاده از این مصحف، حوادثی را پیشگویی و احکامی را بیان کرده‌اند.<sup>۵</sup> در پایان گفتنی است: کتاب‌هایی که اخیراً با عنوان *صحیفة الزهرا* منتشر شده،<sup>۶</sup> با *مصحف فاطمه* تفاوت دارد؛ زیرا در این کتاب‌ها عمدتاً دعا‌های منسوب به آن حضرت به چشم می‌خورد، نه آنچه در روایات درباره مصحف فاطمه بیان شده است.

درباره سبب انتساب مصحف به فاطمه، می‌توان گفت: آن کتاب نزد آن حضرت نگه‌داری می‌شد یا او واسطه رسیدن بعضی از مطالب، به دست امام علی بوده است.

در بعضی از روایات، مصحف ره‌آورد املا و وحی مستقیم خداوند بر حضرت زهرا دانسته شده است.<sup>۱</sup> براساس روایات دیگر، بعد از وفات پیامبر اکرم، خداوند فرشته‌ای را نزد آن حضرت می‌فرستاد تا در غم پدر، دل‌داری اش دهد و وی را از مکان و جایگاه رسول خدا در بهشت آگاه سازد و با او درباره مطالب مختلف به گفت‌وگو بنشیند. حضرت فاطمه سخنان آن فرشته را به امام علی منتقل می‌کرد و آن حضرت آنها را به نگارش در می‌آورد.<sup>۲</sup> روایتی این فرشته را جبرئیل معرفی کرده است.<sup>۳</sup>

میان این احادیث نیز ناسازگاری وجود ندارد؛ زیرا می‌توان گفت خداوند به وسیله فرشته‌ای از فرشتگان خود (جبرئیل)، با آن حضرت سخن گفته است و فاطمه زهرا بخشی از این کتاب را به مطالب دریافتی از پدر بزرگوار خود و بخشی دیگر را به مطالب جبرئیل اختصاص داده است.

#### سه. امکان نزول جبرئیل

اشکال دیگر روایات دسته اخیر، قطع وحی پس از رسول اکرم است. به عبارت دیگر، ما مسلمانان معتقدیم آن حضرت، خاتم پیامبران است و بعد از وفات ایشان ارتباط میان زمین و آسمان قطع و وحی منقطع گشته است. حال چگونه فرشته بر حضرت زهرا نازل شده، و با آن بزرگوار گفت‌وگو کرده است؟

در پاسخ بدین اشکال گفتنی است: طبق آیات قرآن، نزول فرشته الهی و ارتباط خداوند با غیر پیامبران، از طریق فرشتگان و وحی امکان‌پذیر است؛ چنان‌که آیات

۱. همان، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۴۴ و ۴۸.

۳. همان، ص ۴۲.

۱. آل عمران (۳)، آیات ۴۲ و ۴۳ و ۴۵.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۷.

۳. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶۶ و ۹۷.

۴. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۵. بحار الانوار، ص ۴۸-۳۸.

۶. مانند: اسعد، عبود، صحیفة الزهرا و جواد، قیومی اصفهانی، صحیفة الزهرا.

بخش دوم

کلام و دین پژوهی



## دین‌شناسی

### دین اسلام

● پرسش ۱۰. اگر دین برای پاسخ‌گویی به نیازهای انسان است، پس چگونه اسلام - که پانزده قرن پیش در جامعه جاهلی و برای مردمی بدوی و عرب زبان نازل شده است - برای جامعه متحول و متمدن امروزی کافی و پاسخ‌گو است؟

### یک. اسلام، دین خاتم

این انگاره که اسلام، دین خاتم است، مورد اتفاق همه مسلمانان بوده و با قرآن و سنت ثابت شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>. در روایتی نیز آمده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ لِّزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهَوِ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضُّ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۲</sup>؛ یعنی، خداوند قرآن را برای زمان خاص و مردم خاصی نفرستاد. پس قرآن تا روز قیامت در هر زمانی جدید و برای هر قومی تازه است.

در روایتی آمده است: «حکم الهی و تکالیف خداوند، در حق اولین و آخرین یکسان است؛ مگر اینکه علت یا پدیده‌ای پیش آید که باعث دگرگونی حکم شود. همگان نسبت به تغییر حکم، هنگام پیش آمدن حوادث، همانند هستند و واجبات بر

۱. انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۷ و ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾: احزاب (۳۳)،

آیه ۴۰.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۰.

همه یکسان است. از همان‌هایی که پیشینیان سؤال شده‌اند، آیندگان نیز سؤال می‌شوند و مورد محاسبه قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup>

در روایات دیگری نیز آمده است: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامة لا یكون غیره و لا یجىء غیره»؛<sup>۲</sup> «آنچه در دین محمد حلال شده تا قیامت حلال و آنچه حرام گردیده، برای همیشه حرام خواهد بود. نه غیر از این خواهد شد و نه چیز دیگری جایگزین آن می‌شود».

## دو. لوازم خاتمیت اسلام

خاتم بودن اسلام لوازمی دارد؛ از جمله:

۱-۲. **عدم تحریف**؛ یکی از مهم‌ترین علل تجدد نبوت، تحریف ادیان پیشین از سوی مخاطبان آن بود؛ به گونه‌ای که دستیابی به دین ناب، از طریق عادی برای انسان غیر ممکن می‌نمود. از این رو دین خاتم باید از سازوکاری بهره‌مند باشد که آن را از تحریف حفظ کند.

۲-۲. **جاودانگی و همگانی بودن**؛ طبق ادله بایستگی بعثت، بشر همواره نیازمند هدایت الهی است و انسان در هیچ دوره‌ای، نباید محروم از هدایت الهی (دین) باشد. اگر دین الهی ختم شود و آن دین، مخصوص زمان و یا مکان خود باشد؛ باعث محرومیت انسان‌ها و نسل‌های دیگر، از دین می‌گردد و با فلسفه بعثت، منافات دارد. پس دینی می‌تواند دعوی خاتمیت داشته باشد که همگانی و جاودانه باشد.<sup>۳</sup>

۱. کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۱۸، باب ۱۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹؛ بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۴۸، باب ۱.

۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. عبدالله، جوادی آملی، شریعت در آئینه معرفت، ص ۲۱۴-۲۲۷؛

ب. محمدتقی، مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۲۶؛

پ. جعفر، سبحانی، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل؛

ت. مرتضی، مطهری، ختم نبوت؛

ث. عبدالله، جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، ص ۲۳۶.

لازمه این امر آن است که دین، در هر دوره‌ای و با هر زمانه و زمینه‌ای، بتواند رسالت خود را در هدایت انسان‌ها انجام دهد و در تأمین نیازهای بشر - که او را محتاج به دین کرده است - کارآمد و پاسخگو باشد.

از آنجا که زندگی انسان، همواره دستخوش تغییر و تحول است، باید درون‌مایه‌ها و ساز و کار مناسبی در دین خاتم موجود باشد که بتواند در شرایط مختلف، قابل اجرا بوده و اهداف اصیل خود را تأمین کند. این ساز و کار، رمز جاودانگی و توانایی آن در هدایت بشر در هر زمان و مکان است.

## سه. چگونگی تحولات

در طول تاریخ زندگی بشر - به ویژه در قرن‌های اخیر - تحولات زیادی رخ داده است. در برخورد با این دگرگونی‌ها و مقتضیات آن، سه گرایش عمده وجود دارد:

۱. **تفریط یا تحجرگرایی**؛ این گرایش دیده بر تحولات عصری می‌بندد و با نگاه منفی به آنها، همواره ساز ناسازگاری می‌نوازد.

۲. **تجددگرایی افراطی**؛ این گرایش هر تغییری را بدون نقد و ژرف‌کاوی، مثبت می‌انگارد، نگاهی اغراق‌آمیز به تحول و دگرگونی‌ها دارد و همه چیز را دگرگون شونده می‌خواند. به اصول پشت‌پا می‌زند و آنها را کهنه‌پرستی می‌خواند و گمان می‌برد که عقب‌نماندن از قافله پیش‌رونده زمان، تنها در گرو نوجویی و نوجوانی است.

۳. **واقع‌نگری اعتدالی**؛ این‌انگاره نه ایستایی مطلق را بر می‌تابد و نه تغییر و تحول را اصلی همه شمول و ارزش مطلق به حساب می‌آورد؛ بلکه براساس جهان‌بینی و انسان‌شناسی واقع‌گرا، به جست‌وجوی امور ثابت و تغییرپذیر می‌پردازد و مرز این دو را شناسایی و برای هر یک جایگاه خاص خود را می‌گشاید.

استاد مطهری با پذیرش انگاره اخیر می‌نویسد:

نیازهای انسان به دو دسته تقسیم‌پذیر است: نیازهای اولی و ثانوی. نیازهای اولی، اموری است که از ژرفای وجود انسان سرچشمه می‌گیرد. این دسته از نیازها به

سه گروه تقسیم می‌شود:

الف. نیازهای جسمی، مانند نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن و...؛

ب. نیازهای روحی و روانی، چون نیاز به دانش، زیبایی، معنویت و...؛

ج. نیازهای اجتماعی، مانند معاشرت، مبادله، تعاون و....

این نیازها ثابت است و هیچ تغییری در آنها پدید نمی‌آید. به عنوان مثال در نیازهای جسمانی، اصل نیاز به سلامت همواره وجود دارد و در نیازهای روانی، اصل احساس امنیت، نیازی جاودان و تغییرناپذیر است. همچنین اصل نیاز به وجود روابط مثبت و عادلانه اجتماعی، امری همیشگی و تغییرناپذیر است.

نیازهای ثانوی، اموری است که به تبع نیازهای نخستین پدید می‌آید. به عنوان مثال نیازهای اجتماعی انسان در پی خود، وجود قانون و ضوابط حاکم بر رفتار و مناسبات اجتماعی را موجب می‌شود. نیازهای جسمانی، حاجت به تولید مواد غذایی، دارویی، مصالح ساختمانی و دانش‌ها و صنایع در خور برای تأمین آن نیازها را ایجاد می‌کند.

نیازهای ثانوی انسان به دو گروه تقسیم پذیر است:

الف. نیازهای ثابت، مانند اصل حاجت به قانون، تولید، صنعت...؛

ب. نیازهای متغیر، مانند مقررات ویژه متناسب با شرایط زمانی، مکانی، نوع مناسبات، ابزارها و....

بنابراین آنچه تغییرپذیر است، بخشی از نیازهای ثانوی است؛ نه همه آنها و نه هیچ یک از حاجت‌های اولیه.<sup>۱</sup>

### چهار. رمز جاودانگی اسلام

اسلام همواره به عنوان دینی زنده و پاینده شناخته شده است. جرج برنارد شاو در مقدمه کتاب (Mohammad The Apostle of Allah) می‌نویسد:

«من همیشه نسبت به دین محمد ، به واسطه خاصیت زنده بودن شگفت آورش، نهایت احترام را داشته‌ام. به نظر من، اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. من چنین پیش بینی می‌کنم و از هم اکنون هم آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود»<sup>۱</sup>.

اما اینکه چرا دین اسلام این چنین زنده، پویا و ماندگار است، علل مختلفی دارد که می‌توان به بعضی از آنها اشاره کرد.

### یک. عنصر امامت

خداوند متعال درباره ختم دین خود می‌فرماید: ﴿... الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾<sup>۲</sup>؛ «امروز کافران از اینکه به دین شما اختلالی رسانند، طمع بریدند. پس شما از آنان بیمناک نباشید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و بهترین دین را که اسلام است، برایتان برگزیدم».

بر این اساس عنصری در دین تعبیه شده که حافظ دین است و از آنجا که مراد از «الیوم» روز غدیر است، آن عنصر «امامت» است. در تفاسیر شیعی این مسئله مسلم است و در منابع اهل سنت نیز به آن اشاره شده است.<sup>۳</sup>

۱. سید هادی، خسروشاهی، اسلام دین آینده جهان، (قم: نسل جوان، ۱۳۵۱)، ص ۱۳.

۲. مائده (۵)، آیه ۳.

۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. ابن عساکر شافعی (۵۷۱هـ)، به نقل از: جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، (بیروت: انتشارات محمدامین)، ج ۲، ص ۲۸۹؛

ب. جلال الدین سیوطی، (۹۹۱هـ)، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا:

الف. مرتضی، مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، (قم: صدرا)، ج ۱ و ۲؛

ب. همان، وحی و نبوت، (قم: صدرا)؛

ج. ختم نبوت، (قم: صدرا).

امامان معصوم برای محفوظ ماندن اسلام در طول تاریخ حضور خود، سه کار انجام دادند:

۱. در کنار تأیید آیات قرآن، سنت نبوی را عیناً نقل کردند و نگذاشتند حوادث پس از رحلت (حدود یک قرن منع کتابت حدیث)، سنت نبوی را نابود سازد و با این کار منابع دین را حفظ کردند.<sup>۱</sup>

۲. روش‌های فهم قرآن و سنت و استنباط احکام اسلام را آموزش دادند تا عالمان بتوانند رأی اسلام را در هر زمینه، از منابع آن استخراج و استنباط کنند. این روش - که اجتهاد مصطلح شیعی بر پایه آن بنا شده است - راهی است که می‌تواند رأی اسلام را در همه زمان‌ها، درباره هر موضوعی از منابع دین به دست آورد.

۳. کسانی را که دارای شایستگی لازم برای به کارگیری این روش هستند، به مردم معرفی کردند. امام عسکری از امام صادق نقل می‌کند: «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه»<sup>۲</sup>؛ «هرکس از

۱. پ. شهاب الدین، آلوسی، روح المعانی، (دار احیاء التراث العربی)، ج ۶، ص ۱۹۳؛  
ت. شیخ محمد عبده (۱۳۲۳ هـ)، المنار، (دارالفکر)، ج ۶، ص ۴۶۳؛  
ث. ابی بکر احمد بن علی الخطیب، تاریخ بغداد، (دارالکتب العربی)، ج ۸، ص ۲۹۰؛  
ج. ابی عساکر شافعی، تاریخ دمشق، (دارالفکر)، ج ۴۲، ص ۲۳۳؛  
ح. ابن کثیر، البدایة و النهایة، (دارالکتب العلمیة)، ج ۷، ص ۳۴۲.

الف. رسول، جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، (قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۸۲ و ۵۹۵؛  
ب. مرتضی، عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۴؛

پ. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۱۸؛

ت. فتح الباری، ج ۱، ص ۱۹۴؛

ث. سید محمد رضا، جلالی نائینی، توضیح الملل، ترجمه الملل و النحل، (تهران: اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲)، ج ۱، ص ۳۵؛

ج. الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۵۷، ح ۱۱۴؛ ص ۵۲، ح ۱۰۰؛ ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۳۰۵۳؛ ج ۳، ص ۱۸۱، ح ۴۴۳۱؛ ج ۳، ص ۱۸۲، ح ۴۴۳۲؛ ج ۴، ص ۲۹، ح ۵۶۶۹؛ ج ۴، ص ۳۷۵، ح ۷۳۶۶؛

ح. مستند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵.

۲. حرّ، عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۳.

فقهای امت من که از نفس خود مواظبت و از دینش پاسداری کند، با هوای نفس مخالفت و فرمان مولای خود را اطاعت کند، سزاوار است که دیگران از او پیروی کنند».

## دو. عنصر اجتهاد

فرآیند «اجتهاد» به عنوان عاملی پایا و پویا در ادوار مختلف تاریخ و در برخورد با مسائل هر عصر، راه استنباط و اکتشاف عالمانه معارف دینی را گشوده و حضور مستمر و پاسخ‌گوی دین را میسر ساخته است.

## سه. قوانین ثابت و متغیر

انسان دارای نیازهای ثابت و متغیر است و دین اسلام برای نیازهای ثابت، قوانین ثابت، و برای نیازهای دگرگون شونده، قوانین متغیر وضع کرده است.

دکتر واگلری - استاد تاریخ تمدن اسلامی در دانشگاه ناپولی ایتالیا - ضمن بیان دیگر امتیازات اسلام، درباره عنصر انطباق‌پذیری قوانین آن با شرایط هر عصر می‌نویسد: «... تعجب ما از دینی افزوده می‌شود که مبادی اساسی اخلاق را بر پایه انتظام و وجوب پایه‌ریزی می‌کند و واجبات انسان را نسبت به خویشتن و دیگران، در قالب قوانین دقیقی می‌ریزد که تحوّل و تطور را پذیرنده است و با عالی‌ترین ترقیات فکری متناسب می‌باشد»<sup>۱</sup>.

## چهار. پیوند با عقل

یکی از مهم‌ترین علل جاودانگی اسلام، پیوند وثیق آن با عقل است. دین و خرد در اسلام، با یکدیگر رابطه تلازم و جدایی‌ناپذیر دارند؛ چنان که گفته شده است: «کل

۱. واگلری، دفاع از اسلام، ترجمه فیروز حریرچی، (تهران: فروغی، بی‌تا)، ص ۱۲۵.

ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»؛<sup>۱</sup> «هر آنچه عقل حکم کند شرع نیز و آنچه شرع حکم کند عقل نیز همانگونه حکم می‌کند». بازتاب این مسئله، در فرایند اجتهاد و استنباط احکام الهی به خوبی هویدا است؛ تا آنجا که در کنار کتاب و سنت، عقل نیز یکی از منابع استنباط قلمداد شده است.

### پنج. جامع بودن

همه سونگری و در نظر گرفتن تمامی ابعاد و جوانب حیات بشری و فرو نهادن هیچ‌یک از حوزه‌هایی که انسان در آن نیازمند هدایت‌های الهی و دینی است، سهم به سزایی در پایایی و جاودانگی اسلام دارد.

ادوارد گیبون<sup>۲</sup> می‌نویسد: «قرآن... قانون اساسی، شامل رویه قضایی و نظامات مدنی و جزایی و حاوی قوانینی است که تمام عملیات و امور مالی بشر را اداره می‌کند... دستوری است شامل مجموعه قوانین دینی و اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی. همین مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت و از حقوق عمومی تا حقوق فردی و از منافع فردی تا منافع عمومی و از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب و مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده همه را در بر دارد».<sup>۳</sup>

### شش. هماهنگی با فطرت و طبیعت

انسان‌ها در عین دارا بودن تفاوت‌ها و دگرگونی‌هایی که بر اثر شرایط زمانی و مکانی بر آنها عارض شده است، سرشت و فطرت یگانه‌ای دارند. هر اندازه آیینی با

اصول فطری انسان پیوند وثیق‌تری برقرار کند، از پایایی و ماندگاری بیشتری برخوردار خواهد بود و هر قدر از آن فاصله گیرد، گرفتار ناپایداری و ناماندگاری خواهد شد. توجه ژرف اسلام به طبیعت و سرشت آدمیان و تنظیم قوانین هماهنگ با آن، یکی از رمزهای پایداری و جاودانگی اسلام است.

عوامل دیگری نیز در این رابطه قابل بررسی است؛ مانند:

۱. وجود قوانین حاکم و کنترل‌کننده (چون قاعده لاضرر و...)
۲. دادن اختیارات به حکومت (جامعه) اسلامی؛
۳. نپرداختن به ظاهر زندگی<sup>۱</sup>؛
۴. انسجام، هماهنگی و سازگاری بین مجموعه قوانین اسلام؛
۵. اعتدال؛
۶. رابطه علی و معلولی احکام اسلام با مصالح و مفاسد واقعی؛
۷. تأکید بر علم و تجربه مفید همراه با عمل<sup>۲</sup>؛
۸. کران ناپذیری قرآن و سنت<sup>۳</sup>؛
۹. هدف‌های پایان‌ناپذیر<sup>۴</sup>.

### هفت. عدم اختصاص به عرب

اینکه «قرآن برای فهم مردمی بدوی و عرب زبان نازل شده»، سخنی نادرست است؛ زیرا قرآن «در میان مردمی بدوی و عرب زبان» نازل شده و فرق است میان اینکه چیزی در میان قومی خاص ظهور یابد، با اینکه «مخصوص آنها پدید آمده

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. مرتضی، مطهری، ختم نبوت، (قم: صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴)؛

ب. همو، خاتمیت.

۲. نگاه: محمود، فتحعلی، مبانی اندیشه اسلامی ۴، درآمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام، (قم: مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۳).

۳. مرتضی، مطهری، خاتمیت، (قم: صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۴)، صص ۱۵۷-۱۸۹.

۴. همان، صص ۶۹-۸۶.

۱. حرّ، عاملی، وسائل الشیعه، (تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت الاحیاء التراث، قم: چاپ ۲)، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

2. Edward Gibbon.

۳. جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، (قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا)، صص ۹۸-۹۹.

باشد! قرآن هیچ‌گاه مخاطب خود را، اعراب یا قوم دیگری قرار نداده و همواره به «ناس»، (جمیع مردم) و یا مؤمنان خطاب کرده است. از نظر فهم پذیری نیز آیات قرآن چند دسته است:

۱. بعضی از آیات قرآن، برای اعراب آن زمان فهم پذیر بود و در عین بساطت و سادگی بیان، دارای چنان استواری علمی و منطقی است که برای دانشمندان برجسته امروزی نیز جالب توجه و درخور دقت است.
۲. برخی از آیات - چه در زمان نزول و چه در عصر حاضر - جز با تعمق و ژرف‌کاوی‌های دقیق و روش‌مند عالمانه قابل درک نیست.
۳. بسیاری از حقایق علمی و فلسفی و مباحث اجتماعی قرآن، تنها در پرتو دانش کنونی یا آینده بشریت قابل درک است.<sup>۱</sup>
۴. بسیاری از آیات قرآن نیز تا حد زیادی فراتر از عقول و فهم عادی بشر بوده و تنها در سایه پرتوافشانی‌های پیامبر اکرم و ائمه اطهار فهم پذیر است. تفاسیر مأثور از آنان، گنجینه‌های ارزشمندی است که حقیقت‌های والای قرآن را به نیکوترین و جهی در اختیار بشریت قرار می‌دهد. این نکته چیزی نیست که تنها شیعه بدان معترف باشد؛ بلکه اهل سنت نیز در بسیاری از تفاسیر خود، به احادیث تمسک می‌جویند.

#### هشت. عصری نبودن قرآن

اینکه قرآن به وقایع زمان خود و یا به گذشته‌ها اشاره کرده است، آن را منحصر به یک عصر نمی‌سازد؛ زیرا قرآن منحصر به ذکر چند حادثه و نکته تاریخی گذرا نیست. این کتاب مشتمل بر معارفی جاودان، در باب خدانشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، راه‌شناسی، راهنماشناسی و مجموعه گسترده‌ای از احکام، اخلاق و... است که همه زمان‌ها را پوشش می‌دهد و هدایت بشریت به سوی سعادت را در هر

مقطع تاریخی تأمین می‌کند.

از طرفی وقایع تاریخی بیان شده در قرآن، هر چند مربوط به گذشته است؛ ولی کارکرد آنها در آینده است. به عبارت دیگر هر یک از آنها، بیانگر نوعی سنت تغییرناپذیر تاریخی یا حکم و قانونی است که دارای کلیت و شمول است. قرآن درباره بنی اسرائیل می‌گوید: «آنان پس از رهایی از چنگال فرعون، اظهارنارضایتی از غذای واحد نموده و خواست‌های مادی متعددی مطرح کردند و لاجرم گرفتار غضب الهی گردیدند»<sup>۱</sup>. این بیان نشان می‌دهد که رفاه‌طلبی، افزون‌خواهی و نافرمانی در برابر فرستاده خداوند، سرانجام به تباهی و تیره‌بختی خواهد انجامید. این درس بزرگی برای همه کسانی است که پس از رهایی از بند حکومت‌های استبدادی و ظالمانه، در برابر اندک دشواری، صبوری نمی‌ورزند و در جست‌وجوی خواست‌های مادی بی‌تابی می‌کنند.

افزون بر آن در قرآن، از آینده و آیندگان نیز سخن بسیار رفته است. به عنوان مثال قرآن از آینده بشریت سخن رانده و آینده‌ای درخشان در سایه حاکمیت توحید، تقوا و عدالت را نوید داده است.

#### حقانیت اسلام

● پرسش ۱۱. چگونه می‌توان تنها حقانیت اسلام را نسبت به مسیحیت و یهودیت اثبات کرد؟ چه اشکالی دارد که همه ادیان حق باشند و «پلورالیسم دینی» صحیح باشد؟

در رابطه با مسئله حقانیت ادیان (پلورالیسم دینی)<sup>۲</sup> یا دین واحد، باید چند انگاره را مورد توجه قرار داد:

۱. نگا: بقره (۲)، آیه ۶۱.

**یک. چیستی حقانیت ادیان**

با بررسی نظریه پلورالیزم دینی، می‌توان اصل ادعای حقانیت ادیان را مشتمل بر انگاره‌های زیر دانست:

۱-۱. منظور از حقانیت ادیان این است که: اعتقادات آنها صادق و پذیرش و تعبد به آنها، جایز و موجب رستگاری پیروانشان است.

۲-۱. منظور از حقانیت ادیان، بر حق بودن عرضی است؛ نه در طول زمان. به عبارت دیگر، سخن بر سر این نیست که آیین هر پیامبری، در زمان خود حق بوده است؛ بلکه یعنی همه یا تعدادی از ادیان، در همه زمان‌ها برحق‌اند.

۳-۱. حقانیت ادیان به طور مساوی است؛ نه دارای مراتب تشکیکی. به عبارت دیگر نمی‌توان «بر حق بودن» را درجه‌بندی کرد تا در پرتو آن، دینی بهره‌مندی بیشتری از حقیقت کسب کند و دین دیگر در رتبه فروتر از آن قرار گیرد. براساس این انگاره، هیچ فرقی بین اسلام، یهودیت، مسیحیت و دیگر ادیان نیست.

۴-۱. منظور از حقانیت ادیان در جهات مشترکشان نیست؛ بلکه ادیان - با اختلافاتی که دارند - برحق‌اند؛ یعنی، هم توحید اسلامی بر حق است، هم تثلیث مسیحی، هم ثنویت زرتشتی و هم بی‌خدایی بودایی‌گری.

**دو. عقل و پلورالیزم دینی**

ژرف‌کاوی‌های عقلی، بطلان پلورالیزم دینی را آشکار می‌سازد. این مسئله دلایل متعددی دارد؛ از جمله:

۱-۲. **استلزام تناقض<sup>۱</sup>**؛ ادیان موجود دارای آموزه‌هایی است که برخی از آنها با یکدیگر در تضاد و یا تناقض می‌باشد. بنابراین حقانیت همه آنها مستلزم جمع ضدین یا جمع نقیضین است و چنین چیزی محال است. به عنوان مثال آیین اسلام، بر یکتایی خداوند تأکید دارد. در مقابل، مسیحیت قائل به «تثلیث» یعنی، خدای پدر،

خدای پسر و خدای روح‌القدس است! زرتشتی‌گری نیز به «ثنویت» و دوگانه پرستی گرایش دارد!

هر یک از این آموزه‌ها، نافی دیگری است. بنابراین اگر هر سه دین، بر حق باشند، باید هم یکتاپرستی صحیح باشد، هم دوگانه پرستی و هم سه‌گانه پرستی؛ چنین چیزی به تناقض می‌انجامد و محال است؛ زیرا یگانگی خداوند، مساوی با نفی دو یا سه‌انگاری او است. در حالی که ثنویت و امثال آن به خدای بیش از یکی اقرار دارد. بنابراین حقانیت همه آنها؛ یعنی اینکه خدا هم بیش از یکی است و هم نیست و این تناقض است و محال.

۲-۲. **خودستیزی<sup>۱</sup>**؛ حقانیت همه ادیان خود ستیز است؛ زیرا هر دینی آموزه‌های مخالف در دین‌های دیگر را نفی کرده و یا به طور کلی دین دیگر را باطل می‌انگارد. بنابراین هر یک از این ادیان - اگر بر حق باشند - باید ادعایشان نیز حق بوده و مورد قبول قرار گیرد. بنابراین از حقانیت هر دین، بطلان دیگر ادیان به دست می‌آید و پلورالیزم دینی با حق‌انگاری همه ادیان، بطلان همه ادیان را نتیجه می‌دهد. از این رو گفته شده است: پلورالیزم دینی خود برانداز است و علیه خود حکم می‌کند.

۳-۲. **استلزام شکاکیت دینی**؛ پنداره پلورالیزم دینی، مبتنی بر نظریه «نسبیت معرفت»<sup>۲</sup> و یا شکاکیت است و سرانجامی جز شکاکیت<sup>۳</sup> دینی ندارد؛ زیرا این انگاره از سویی به حقانیت همه ادیان حکم می‌کند و از دیگر سو، ادیان موجود یکدیگر را نفی می‌کنند!

نتیجه این تعارض چیزی جز همان شکاکیت و سرگردانی نیست. به عبارت دیگر پلورالیزم دینی، از سویی برون‌داد شکاکیت یا نسبیت معرفت است و برون‌داد آن نیز جز شکاکیت دینی نیست.

1. Self Contradiction.  
2. Epistemic Relativism.  
3. Scepticism.

1. Contradiction.

**سه. عقل و دین حق**

براساس آنچه گذشت روشن شد که همه ادیان، نمی‌توانند از حقانیت مساوی برخوردار باشند؛ اکنون این سؤال پدید می‌آید که از دیدگاه خرد، چه راهی برای تشخیص دین حق و تمییز آن از دیگر ادیان وجود دارد؟ به عبارت دیگر ملاک حقانیت یک دین و روش سنجش آن از دیدگاه عقلی چیست؟ در این باره می‌توان گفت دینی بر حق است که:

۱-۳. عقاید و آموزه‌های آن، نه تنها خردستیز نباشد؛ بلکه به وسیله عقل و برهان مورد تأیید قرار گیرد.

۲-۳. دارای خاستگاه الهی باشد.

۳-۳. آموزه‌های آن تحریف نشده باشد.

۴-۳. از سوی پیامبران بعدی الهی نسخ نشده باشد.

۵-۳. از دیگر ادیان موجود، جامع‌تر و کامل‌تر باشد.

بررسی تطبیقی ادیان براساس این موارد، تحقیقی گسترده و فراخ دامن می‌طلبد. در عین حال به طور فشرده و کوتاه، اشاراتی در مقایسه چند دین بزرگ خواهیم داشت:

الف. مهم‌ترین رکن اساسی یک دین «خداشناسی» آن است. در این راستا گفتنی است که آموزه خداشناسی و توحید<sup>۱</sup> در اسلام، خردپذیرترین آموزه است و ادله متقن بسیاری بر آن گواهی می‌دهد. اثبات توحید به خودی خود، ابطال‌کننده آموزه «تثلیث» و «ثنویت» است. بنابراین همین مسئله به تنهایی برای اثبات عدم حقانیت ادیان غیر الهی (مانند بودایی‌گری) و هر دین مشتمل بر شرک (مانند مسیحیت و زرتشتی‌گری) کافی است.

ب. بسیاری از ادیان به رغم دارا بودن پیشینه الهی، در طول تاریخ دچار

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسین، طباطبایی و مطهری، اصول فلسفه و روش تالیسم، ج ۵، (قم: صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۴)؛

ب. مرتضی، مطهری، توحید، (قم: صدرا، چاپ سوم، ۱۳۷۴).

تحریفات چشمگیری شده و اصالت خود را از دست داده‌اند. همین مسئله باعث شده که آموزه‌های خردستیز بسیاری در این ادیان رخ نماید. اکنون از باب نمونه تنها به چند نمونه از تحریفات عهدین اشاره می‌کنیم:

۱. **اتهامات ناروا به پیامبران**: علاوه بر رسوخ تحریفات بنیادی و اعتقادی در کتاب مقدس، پاره‌ای از اتهامات ناروا و غیراخلاقی به برخی از پیامبران نسبت داده شده است که قلم از بیان آن شرم دارد!<sup>۱</sup>

۲. **وجود افسانه‌ها**: وجود افسانه‌های بی‌پایه در کتاب مقدس، یکی دیگر از جنبه‌های تحریف آن است؛ از جمله می‌توان به کشتی گرفتن حضرت یعقوب با خدا و غلبه او بر خدا، اشاره کرد!<sup>۲</sup>

۳. **گناه جبلی**: مسیحیان معتقدند: آدم در بهشت به گناه آلوده و این گناه به حساب همه فرزندان او نوشته شده است؛ یعنی، انسان ذاتاً با به دوش کشیدن بار گناه، به دنیا می‌آید! هر چند پس از آمدن به دنیا هیچ گناهی مرتکب نشود و هرگونه تلاش و عمل انسان در رهایی از این خطا، سودی نخواهد بخشید و تصلیب و به دار کشیده شدن حضرت عیسی، کفاره گناه ذاتی و جبلی انسان است!

۴. **تقویت ظلم**: یکی دیگر از آموزه‌های نامعقول کتاب مقدس، توجیه ظلم و ستم و دعوت به سکوت در برابر حاکمان ظالم، به بهانه این است که آنان، حاکم و سایه خدا در زمین‌اند!<sup>۳</sup>

وجود این گونه آموزه‌های غیرعقلانی در کنار طرح مسئله تثلیث و تجسیم و وجود تناقض‌های متعدد در متن کتاب مقدس<sup>۴</sup>، دلیل بر عدم حقانیت یهود و

۱. ر.ک: انجیل یوحنا، ۱:۱۲، سفر تکوین، ۳۰:۱۹ و ۳۸ برای آشنایی بیشتر ر.ک: انیس الاعلام، ج ۳؛

محمد، صادقی، بشارات عهدین، ص ۷۳ و ۱۷۷. این در حالی است که براهین عقلی لزوم عصمت پیامبران را اثبات می‌کند.

۲. سفر پیدایش، ۴۳:۲۳۳۰.

۳. انجیل متی، ۵:۳۸ و اکثر نامه‌های پولس به رومیان.

۴. در جلد دوم کتاب «انیس الاعلام»، ۱۲۵ مورد تناقض موجود در کتاب مقدس مورد بررسی قرار گرفته است.

نیز نگاه: حقیقت مسیحیت، (قم: مؤسسه در راه حق، چاپ اول ۱۳۶۱)، صص ۱۲۷ - ۱۳۳؛ زمانی،



مسیحیت امروزی در برابر اسلام است.

افزون بر آن تحقیقات علمی و زبان شناختی، بر عدم وثاقت متون مقدس گواهی داده است. توماس میشل - استاد الهیات مسیحی - بر آن است که به اعتقاد بیشتر متفکران کاتولیک، پروتستان و ارتدوکس، کتب مقدس املای الهی نیست و دارای عصمت لفظی نمی‌باشد و گاهی نویسندگان بشری، نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه آمیزی را در متن کتاب باقی گذاشته‌اند.<sup>۱</sup>

#### چهار. قرآن و پلورالیزم دینی

آیات قرآنی علاوه بر دلالت بر انحصار دین حق در اسلام و نفی پلورالیسم و تکثرگرایی دینی، به صراحت با برخی از اصول و مبانی پلورالیسم، مخالف است و آن را ابطال می‌کند. آیاتی که در این زمینه وجود دارد، به چند بخش تقسیم می‌شود؛ در ذیل تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

#### ۱-۴. امکان رسیدن به حقیقت

آیاتی از قرآن با مبنای شکاکیت و نسبیت‌گرایی و عدم امکان دست‌یابی به حقیقت - که از مبانی و پیش‌فرض‌های پلورالیزم دینی است - در تضاد و تقابل است و نشان می‌دهد که از دیدگاه قرآن، به هیچ وجه شکاکیت و نسبیت در دین، مورد پذیرش نیست و رسیدن به حقیقت امکان‌پذیر است. این آیات عبارت است از:

۱-۴.۱. آیاتی که شک و رازان را مورد سرزنش قرار می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱-۴.۲. آیاتی که ادله پیامبران را روشن و آشکار و تردید شکاکان را بی‌وجه

معرفی می‌کند.<sup>۱</sup> برای مثال در رابطه با آشکار بودن حقیقت اسلام می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۲</sup>؛ «هیچ اکراهی در دین نیست؛ به درستی که راه هدایت از گمراهی، روشن گردید»<sup>۳</sup>.

۱-۴.۳. آیاتی که امر به تبعیت از علم و یقین و نهی از پیروی ظن و گمان دارد.<sup>۴</sup>

#### ۲-۴. عدم قبول غیر اسلام

این آیات با صراحت، اسلام را تنها دین حق و صراط مستقیم معرفی می‌کند و عقاید پیروان سایر ادیان را باطل معرفی کرده و آنان را به پیروی از اسلام دعوت می‌کند:

۱-۴.۲. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۵</sup>؛ «و هر کس جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است». البته اسلام همه پیامبران الهی را راهبر به سوی حقیقت دانسته و دین همه را اسلام می‌داند. بنابراین پیروی از پیامبران خدا در عصر رسالتشان، همان اسلام است و مصداق آن در زمان رسالت حضرت ختمی مرتبت، پیروی از آیین حضرت محمد است.<sup>۶</sup>

۱. ابراهیم (۱۴)، آیه ۹ و ۱۰.

۲. همان، آیه ۲۵۶.

۳. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم دینی، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر؛

ب. مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، پلورالیسم دینی، (قم: چاپ اول، ۱۳۸۰)؛  
پ. علی، ربانی گلپایگانی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۸)؛

ت. کتاب نقد، ش ۴، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸).

۴. اسراء (۱۷)، آیه ۳۶؛ یونس (۱۰)، آیه ۳۶؛ نجم (۵۳)، آیه ۲۸.

۵. آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

۶. جهت آگاهی بیشتر نگاه: محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم، صص ۱۱۷-۱۳۶.

۱. مصطفی، به سوی اسلام یا آیین کلیسا، (قم: پیام اسلام، ۱۳۴۶).

۲. نگا: میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، (قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۷)، صص ۲۳-۲۷.

۳. جائیه (۴۵)، آیه ۳۲.

۲-۲-۴. ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ  
وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛ «هرگز  
یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی. بگو:  
در حقیقت، تنها هدایت خداست که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از آن  
علمی که تو را حاصل شد، از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و  
یاوری نخواهی داشت».

۳-۲-۴. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّ بْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ  
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَاتْلُهُمُ اللَّهُ أَنْتَىٰ يُؤْفَكُونَ﴾؛ «یهود گفتند: عزیری،  
پسر خدا است و نصارا گفتند: مسیح، پسر خدا است! این سخنی است [باطل] که به  
زبان می‌آورند، و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد. خدا آنان  
را بکشد؛ چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند؟!»

آیات فراوان دیگری از این سنخ وجود دارد که شما را به تأمل و تدبیر بیشتر در  
آنها ارجاع می‌دهیم.<sup>۳</sup>

### ۳-۴. دین همه انسان‌ها

بسیاری از آیات قرآن، همه انسان‌ها را مخاطب قرار داده و به دین اسلام دعوت  
کرده و قرآن و پیامبر اسلام را هادی همه انسان‌ها معرفی کرده است. از جمله اینکه  
می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾؛ «و ما تو را نفرستادیم، مگر برای  
همه مردم تا [آنها را به پاداش الهی] بشارت دهی و [از عذاب او] بترسانی...».

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾؛ «بگو: ای

مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم». در رابطه با همگانی بودن قرآن در  
موارد مختلفی می‌فرماید: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾؛ «آن کتاب (قرآن) نیست، مگر  
تذکری برای همه جهانیان».

### ۴-۴. فراخوانی اهل کتاب به اسلام

قرآن مجید اهل کتاب را به اسلام فرا خوانده و روی‌گردانی از آن را کفر و  
حق پوشی تلقی نموده و به شدت از آن توبیخ می‌کند:

«ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمد؛ در حالی که بسیاری از حقایق کتاب  
[آسمانی] را که شما مخفی داشتید، روشن می‌سازد و از بسیاری از آنها صرف نظر  
می‌کند. آری از جانب خدا به سوی شما نور و کتاب آشکاری آورد. خداوند به برکت  
آن، کسانی که خشنودی او را پیروی کنند، به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به  
فرمان خود، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آنها را به راه راست هدایت  
می‌کند».<sup>۲</sup>

قرآن در جای دیگر می‌فرماید: ﴿يَا اٰهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ اَنْتُمْ  
تَشْهَدُوْنَ﴾؛ «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید، در حالی که [بر درستی  
آن] گواهیید».

در این زمینه آیات فراوان دیگری وجود دارد که بر بطلان پلورالیزم دینی، به  
گونه‌های مختلف دلالت دارد و همگان را به بررسی و شناخت اسلام و پیروی از آن  
فرا می‌خواند.<sup>۴</sup>

۱. تکویر (۸۱)، آیه ۲۷؛ یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۴؛ ص (۳۸)، آیه ۸۷؛ انعام (۶)، آیه ۹۰. نیز نگا: ابراهیم  
(۱۴)، آیه ۱ و ۵۲؛ آل عمران (۳)، آیه ۱۳۸؛ انعام (۶)، آیه ۱۸؛ نساء (۴)، آیه ۱۷۴؛ فرقان (۲۵) آیه ۱.  
۲. مائده (۵) آیه ۱۵-۱۶ و نیز نگا: همان، آیه ۱۹.  
۳. آل عمران (۳) آیه ۷. نیز نگا: بقره (۲) آیه ۴۱؛ آل عمران (۳) آیه ۷۱.  
۴. جهت آگاهی بیشتر نگا: محمد حسن، قدردان قراملکی، قرآن و پلورالیزم، (تهران: مؤسسه فرهنگی  
دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰).

۱. بقره (۲)، آیه ۱۲۰.

۲. توبه (۹)، آیه ۳۰.

۳. ر. ک: آل عمران (۳)، آیه ۶۱ (مباهله با مسیحیان)؛ توبه (۹)، آیه ۳۱ و ۳۲؛ نساء (۴)، آیه ۱۵۷ و ۱۷۱؛  
مائده (۵)، آیه ۵۱ و ۷۳؛ فتح (۴۸)، آیه ۲۸؛ صف (۶۱)، آیه ۹؛ مریم (۱۹)، آیات ۸۸ و ۹۱؛ بقره (۲)، آیه ۷۹.

۴. سبا (۳۴)، آیه ۲۸.

۵. اعراف (۷)، آیه ۱۵۸. نیز نگا: نساء (۴)، آیه ۷۹؛ حج (۲۲)، آیه ۴۹؛ فرقان (۲۵)، آیه ۱؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۷.

**پنج. تفکیک حقیقت و معذور بودن**

هر چند دین حق و صراط مستقیم، واحد است؛ ولی معذور و حجت بودن، گوناگون است!! و مسئله حقیقت را باید از آن جدا کرد. پیروان سایر ادیان، خارج از شریعت حق و مطلوب الهی اند؛ اما در صورت وجود شرایطی، دارای حجت و دلیل خواهند بود؛ از جمله: جهل غیر مقصرانه نسبت به اسلام؛ طالب بودن حقیقت در سواد دل و جست و جوی آن در حد مقدور و پای بندی به احکام عقل و فطرت.

بر این اساس هر چند راهشان «صراط مستقیم» و دین حق نیست؛ اما در روز قیامت نزد خداوند معذورند. قرآن از این گروه به «مستضعف» یاد کرده است. این گروه ضمن معذور بودن، به تناسب صدق باطنی و نوع عقاید و رفتار، و به عبارت دیگر متناسب با میزان «حسن فاعلی» و «حسن فعلی»، بهره‌ای از سعادت برده و به درجه‌ای از سعادت نایل خواهند شد.

چکیده دیدگاه اسلام عبارت است از:

۱. دین حق، تنها اسلام است. اسلام همان آیین توحیدی به معنای کامل کلمه و در همه ابعاد آن است که دین همه انبیای الهی بوده و آنان، همگان را به سوی آن دعوت کرده‌اند. بنابراین آموزه‌هایی چون تثلیث، ثنویت و... هرگز بنیاد و اساس درستی ندارد.

۲. از نظر اسلام، شریعت دارای کثرت طولی است؛ یعنی، آنچه در طول تاریخ تغییر کرده، شریعت الهی بوده است و هر پیامبر صاحب شریعتی، شریعت پیشین را نسخ نموده و شریعت کامل تر و متناسب با رشد بشر و مقتضیات زمان، عرضه کرده است. بنابراین کثرت طولی - نه عرضی - شریعت وجود داشته است و با شریعت خاتم همه شرایع پیشین نقض شده و تنها شریعت مقبول، شریعت محمدی است.

۳. نجات و رستگاری انسان، تابع حجت‌هایی است که خداوند بر انسان تمام کرده و پاسخ انسان به آنها است. هر کس در حد حجت‌های درونی (عقل، فطرت و...) و بیرونی (تعالیم پیامبران) که به آنها دسترسی داشته و یا می‌توانسته دست یابد،

مسئول و ورای آن معذور است<sup>۱</sup>.

**امتیازات اسلام**

● پرسش ۱۲. اگر کسی بپرسد امتیاز اسلام بر دیگر ادیان چیست و چرا باید مسلمان بود؛ چه جوابی وجود دارد؟

دین مبین اسلام از جهات مختلفی بر شریعت‌های پیامبران پیشین و آنچه امروزه به نام ادیان مختلف خوانده می‌شود، امتیاز دارد. بسیاری از این امتیازات از سوی اندیشمندان و متفکران غیرمسلمان، مورد تأکید قرار گرفته است. بررسی جامع و تفصیلی این مسئله، کاوشی ژرف می‌طلبد و از حوصله این نوشتار خارج است؛ از این رو به اختصار نکاتی چند بیان می‌شود:

**یک. خردپذیری و خردپروری**

از جمله امتیازات مهم اسلام، عقلانیت و خردپذیری آموزه‌های آن است. این مسئله در امور مختلفی نمودار است؛ از جمله:

۱-۱. نظام فکری و عقیدتی اسلام: (مانند خداشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، راهنماشناسی و فرجام‌شناسی)؛

۲-۱. نظام اخلاقی اسلام؛

۳-۱. نظام رفتاری و قوانین و دستورات عملی؛

۴-۱. دعوت به تحقیق و پرسش‌گری در انتخاب دین.

خردپذیری آموزه‌های اسلام، از چنان وضوح و روشنی برخوردار است که قرآن مجید، آدمیان را به بررسی هوشمندانه و انتخاب خردمندانه دین دعوت کرده و هر

۱. برای آشنایی بیشتر ر.ک:

الف. مرتضی، مطهری، عدل الهی، بخش نهم (عمل خیر از غیر مسلمانان)، (قم: صدرا)؛

ب. محمد حسن، قدردان قراملکی، سویه‌های پلورالیزم، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه

معاصر، چاپ اول ۱۳۷۸)، صص ۱۱۰-۱۱۶.

گونه تحمیل و اجبار و پذیرش کورکورانه دین را نهی می‌کند: «فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ «پس بشارت ده بندگانم را، آنان که به سخنان [مختلف] گوش فراداده و برترین را بر می‌گزینند» و «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۲</sup>؛ «هیچ گونه تحمیل و اجبار در امر دین روا نیست [؛ زیرا] به خوبی راه هدایت از ضلالت روشن شد». اما مسیحیت کنونی به علت قرار گرفتن در تنگناهای شدید معرفتی و ناتوانی در حل رابطه تثلیث و توحید و تجسد و خداانگاری مسیح، به جداسازی و گسست ایمان از معرفت فتواداده و دین و ایمان را با عقل و خرد بیگانه ساخته است!<sup>۳</sup>

پروفسور لگنهاوزن<sup>۴</sup> می‌گوید: «چیزی که در اسلام بیش از همه، برای من جاذبه داشت، این بود که چقدر این دین از پرسش‌های انسان استقبال می‌کند و همواره دعوت به تحقیقات بیشتر در تعالیم دین می‌کند».<sup>۵</sup>

همو می‌گوید: «وقتی از کشیش‌ها می‌پرسیدم که من نمی‌فهمم چه طور خدا یکی است و سه شخص است؟ در اکثر موارد جواب می‌گفتند که ما نمی‌توانیم به درک این آموزه برسیم. تنها خدا می‌داند که حقیقت این امر چیست. این رمزی است که فقط خدا آن را می‌داند و عقل در اینجا به بن بست می‌رسد! از جمله چیزهایی که برای بنده خیلی جالب بود، این بود که در اسلام نگفته‌اند اصول دین را چشم و گوش بسته بپذیر؛ بلکه دعوت کرده‌اند که بپرس. مخصوصاً این خصلت در میان شیعیان خیلی

۱. زمر (۳۹)، آیه ۱۷ و ۱۸.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۵۶.

۳. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد تقی، فعالی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول ۱۳۷۸)؛

ب. حمیدرضا، شاکرین، پرسمان سکولاریسم، (مشکلات کلامی مسیحیت)، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۴).

4. M.(G) Legenhausen.

۵. محمد، لگنهاوزن، «با پرسش زنده‌ام»، پرسمان (ماهنامه)، پیش شماره اول، خرداد ۸۰، ص ۵.

بیشتر است»<sup>۱</sup>.

خانم مارگریت مارکوس (مریم جمیله) نیز در این زمینه می‌نویسد:

«پس از آنکه عقاید همه‌کیش‌های بزرگ را مورد بررسی قرار دادم، به این نتیجه رسیدم که به طور کلی مذهب‌های بزرگ یکی بودند؛ ولی به مرور زمان فاسد شده‌اند. بت‌پرستی، فکر تناسخ و اصول طبقه بندی در کیش هندویی سرایت کرد. صلح‌جویی مطلق و انزوا از مشخصات کیش بودایی شد. پرستش آبا و اجداد جزء عقاید کنفوسیوسی، عقیده اصالت گناه و تثلیث و در نتیجه آن مفهوم خدایی مسیح و شفاعت به استناد مرگ ادعایی عیسی بر روی دار در مسیحیت، انحصارطلبی ملت برگزیده یهود و... نتیجه این انحرافات است. هیچ یک از این اندیشه‌هایی که مرا منجر ساخته بود، در اسلام پیدا نمی‌شد؛ بلکه به صورت روزافزونی احساس می‌کردم که تنها اسلام آن مذهب اصیلی است که طهارت خودش را حفظ کرده است. سایر مذهب‌ها فقط و فقط بعضی اجزای آن، مقرون با حقیقت است؛ ولی فقط اسلام است که تمام حقیقت را حفظ کرده است»<sup>۲</sup>.

## دو. اسلام و علم

از جهت سازگاری با علم و دانش بشری نیز اسلام کارنامه درخشانی دارد.

موریس بوکای<sup>۳</sup> دانشمند فرانسوی به دو امتیاز اساسی در این رابطه اشاره می‌کند:

۱-۲. غنای فراوان قرآن در حوزه مسائل علمی؛ در حالی که عهد قدیم (تورات)

و عهد جدید (انجیل) نسبت به بسیاری از آنها ساکت و فاقد اطلاعات و داده‌های

مشخصی هستند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۶.

۲. مارگریت، مارکوس، نقش اسلام در برابر غرب، ترجمه غلامرضا سعیدی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸)، ص ۹.

3. Mourice Bucallie.

۴. موریس، بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی، (تهران: حسینیه ارشاد. بی تا)، ص ۱۲.

۲-۲. استواری و توافق داده‌های قرآن بادستاوردهای متقن و معتبر علوم روز؛ در حالی که عهد عتیق و اناجیل به تعارضات آشتی ناپذیری در این زمینه مبتلا هستند. بوکای می‌نویسد: «من بدون سبق ذهن و با عینیت کامل، ابتدا به قرآن توجه کردم و خواستم درجه سازگاری این متن را با معلومات علمی امروز بسنجم... در پایان کار بر من مسلم شد که قرآن، به ایجاب و اثبات هیچ مطلبی نمی‌پردازد که در این دوره معاصر، بتوان آن را از نظر گاه علمی محل انتقاد و تردید قرار داد.

براساس همین روش عینی، عهد عتیق و اناجیل را نیز مطالعه کردم. در مورد عهد عتیق به هیچ وجه نیازی نبود که پا را از کتاب نخست آن؛ یعنی، سفر تکوین (پیدایش) فراتر بگذارم، تا به تأکیداتی آشتی ناپذیر، با معلومات متقن علمی این روزگار برخورد کنم!

در همان صفحه اول **انجیل** نیز، شجره و نسب عیسی ما را دچار اشکال می‌کند؛ زیرا در این باب متن **انجیل متی** با متن **انجیل لوقا** آشکارا در تناقض است. درباره تاریخ ظهور بشر بر روی زمین نیز مطالب **انجیل لوقا** با معارف امروزی کاملاً ناسازگار است.<sup>۱</sup>

البته اسلام در این باره، امتیاز اساسی دیگری نیز بر مسیحیت دارد و آن نوع نگاه اسلام به علم و دانش است. اسلام دینی است که به گسست ناپذیری علم و عقل و ایمان و معرفت و رستگاری فتوا می‌دهد.<sup>۲</sup> اما به اعتقاد رسمی مسیحیت شجره ممنوعه - که آدم و حوا به جرم خوردن آن از بهشت رانده شدند و به تبع آن همه انسان‌ها مورد خشم الهی قرار گرفته و گنهکار شدند - چیزی جز شجره معرفت و دانش نیک و بد نبوده است: «پس گرفته خداوند پروردگار آدم را در بهشت عدن قرار داد تا او را رستگار و مورد عنایت خود سازد و آدم را امر نموده، چنین گفت: آنچه از درختان خواهی بخور؛ اما مبادا که از درخت معرفت نیک و بد بخوری که هرگاه از

آن بخوری خواهی مرد».<sup>۱</sup>

در باب سوم می‌گوید: خداوند پس از تخلف آدم چنین گفت:

«اکنون انسان مانند یکی از ماشده که نیک و بد را تمیز می‌دهد و اکنون است که دست دراز کند و از درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند؛ پس او را از بهشت عدن بیرون کرد...».<sup>۲</sup>

براساس این آموزه، جست و جوی دانش و معرفت در تعارض با رستگاری و خلود انسان در بهشت است. به عبارت دیگر چنین وانمود می‌کند که یا باید رستگاری در بهشت را برگزیند و یا در جست و جوی دانش و معرفت برآید. پس آنکه بهشت و رستگاری می‌خواهد، باید از پیمودن طریق دانش و معرفت فاصله گیرد و آنکه دانش و معرفت می‌جوید، باید بهای سنگین خروج از بهشت و سعادت جاودان را تحمل کند!

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «براساس این برداشت همه وسوسه‌ها، وسوسه آگهی است؛ پس شیطان وسوسه گر همان عقل است».<sup>۳</sup>

### سه. کتاب معصوم الهی

یکی از مهم‌ترین امتیازات اسلام بر دیگر ادیان، «کتاب آسمانی» آن است. قرآن مجید، از چند جهت بر کتاب‌های آنان امتیاز دارد. برخی از این جهات عبارت است از:

۱-۳. **کلام الهی**؛ قرآن مجید کتابی است که تماماً از سوی خداوند، بر پیامبر

نازل شده و تمام الفاظ و کلمات به کار رفته در آن، عیناً کلام الهی است. به عبارت دیگر اسلام تنها دینی است که مستقیماً کلام خدا را در دسترس بشر قرار می‌دهد و انسان را با سخن او آشنا می‌سازد؛ در حالی که دیگر ادیان موجود، از چنین امر مهمی تهی بوده و حتی ادعای آن را ندارند.

۱. تورات، سفر پیدایش ۲، ۱۷-۱۵.

۲. تورات، سفر پیدایش ۳، ۲۲.

۳. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، (قم: صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، ج ۲، ص ۳۰.

۱. همان، صص ۱۳-۱۲.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه: اصول کافی، ج ۱، کتاب «نفس العلم» و کتاب «العقل و الجهل».

دکتر موریس بوکای می‌نویسد:

«فرق اساسی دیگر میان مسیحیت و اسلام - در مورد کتاب‌های مقدس - این است که مسیحیت متنی ندارد که از طریق وحی نازل شده و تثبیت گردیده باشد؛ اما اسلام قرآن را دارد که با ضابطه بالای می‌خواند. قرآن بیان و گزاره و حیانی است که از طریق جبرئیل به محمد رسیده است. بر خلاف اسلام، اصول مذهبی مبتنی بر وحی در مسیحیت، بر پایه گواهی‌های متعدد و غیر مستقیم افراد انسانی استوار است و بر خلاف تصور بسیاری از مسیحیان، هیچ‌گونه قولی در دست نیست که واسطه نقل آن، یک شاهد عینی زندگانی عیسی باشد»<sup>۱</sup>.

توماس میشل - استاد الهیات و کشیش مسیحی - می‌نویسد: بر خلاف قرآن، کتاب مقدس مجموعه‌ای بین ۶۶ تا ۷۳ کتاب است که در طول ۱۵۰۰ سال تألیف شده و شمار بزرگی از مؤلفان - که تاریخ نام بسیاری از آنها را فراموش کرده - برای تهیه آن به عملیات پیچیده‌ای پرداخته‌اند.

او همچنین می‌گوید: «اصولاً مسیحیان نمی‌گویند خدا کتاب‌های مقدس را بر مؤلفان بشری املا کرده است؛ بلکه معتقدند او به ایشان برای بیان پیام الهی به شیوه خاص خودشان و همراه با نگارش مخصوص و سبک نویسندگی ویژه هر یک، توفیق داده است»<sup>۲</sup>.

میشل اشاره می‌کند که نویسندگان کتاب‌های مقدس، معصوم نبوده و دچار محدودیت‌های علمی و تنگناهای زبانی بوده و به رنگ زمان خود در آمده بودند و لاجرم خطاهایی نیز در کتاب مقدس به یادگار نهاده‌اند: «گاهی این نویسنده بشری، نظریات غلط یا اطلاعات اشتباه‌آمیزی دارد که اثر آن در متن کتاب باقی می‌ماند»<sup>۳</sup>.

رابرت ا. هیوم نیز می‌نویسد: «اسلام، از این جهت که متن مقدس آن صریحاً وحی خداوندی به یک فرد خاص - بنیانگذار این دین - است، در میان همه ادیان جهان منحصر به فرد است. در قرآن سخنگوی اصلی خداست...»<sup>۱</sup>.

**۲-۳. تحریف ناپذیری؛** قرآن کتابی است تحریف‌ناپذیر که همواره اصالت و عصمت خود را در طی قرون حفظ و دست بشر را از دستبرد تحریف کوتاه کرده است؛ در حالی که هیچ یک از ادیان موجود، از این ویژگی برخوردار نیست. «عصمت» امری افزون بر اصل الهی بودن پیام قرآن است و برای آن می‌توان مراحل زیر را ذکر کرد:

۱-۲-۳. عصمت از ناحیه نازل کننده (خداوند)<sup>۲</sup>؛

۲-۲-۳. عصمت از ناحیه حاملان وحی و فرشتگان رساننده به پیامبر<sup>۳</sup>؛

۳-۲-۳. عصمت در دریافت وحی از سوی پیامبر<sup>۴</sup>؛

۴-۲-۳. عصمت در ابلاغ وحی به مردم از سوی پیامبر<sup>۵</sup>؛

۵-۲-۳. عصمت در بقا و استمرار تاریخی وحی در میان بشر تا پایان تاریخ<sup>۶</sup>.

به اعتقاد مسلمانان، کتاب‌های آسمانی نازل شده بر پیامبران پیشین نیز از نظر عصمت در چهار مرحله نخست با قرآن مجید هم‌تا و هم‌پای‌اند<sup>۷</sup>؛ لیکن مرحله پنجم عصمت (تحریف‌ناپذیری ابدی در میان مردم) از اختصاصات قرآن است.

**۳-۳. معجزه جاوید و سند رسالت؛** پیامبران برای اثبات رسالت خود، معجزه

۱. رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، ص ۳۰۹.

۲. نگا: بقره (۲)، آیه ۱۷۶؛ نساء (۴)، آیه ۱۲۲ و ...

۳. نگا: شعراء (۲۶) آیه ۱۹۳.

۴. نجم (۵۳)، آیه ۳ و ۴؛ تکویر (۸۱)، آیه ۱۹-۲۳، بینه (۹۸)، آیه ۲.

۵. همان.

۶. فصلت (۴۱)، آیه ۴۲؛ حجر (۱۵)، آیه ۹، واقعه (۵۶) آیه ۷۷.

۷. این مسئله نشان می‌دهد که اعتبار کتب آسمانی و ادیان پیشین نزد مسلمانان بسیار بالاتر از آن است که مدعیان پیروی از آن ادیان ادعا می‌کنند. بهترین گواه این مطلب سخنانی است که از توماس میشل درباره عهدین بیان شد.

۱. نگا: توماس، میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، (قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول ۱۳۷۷)، صص ۲۳ و ۲۴.

۲. همان، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۲۷.

آورده‌اند؛ لیکن کتاب آسمانی آنها، غیر از معجزه و سند رسالتشان بوده است. اما قرآن خود معجزه است؛ یعنی، هم کتاب رسالت است و هم برهان صدق آن. از طرف دیگر این کتاب معجزه‌ای جاودان و باقی و سندی زنده بر رسالت است که قرن‌ها و عصرها را در می‌نوردد و همگان را به تحدی می‌طلبد. در حالی که معجزات پیامبران پیشین، فقط نزد حاضرین مشهود بوده و اثری از آن باقی نیست و جوامع بشری از مشاهده آن محروم‌اند.

افزون بر آن کتاب آسمانی اسلام، امتیازات بیشماری از جهت محتوایی دارد که بررسی آنها مجال فراخ‌تر می‌طلبد.

#### چهار. جامع بودن

از دیگر ویژگی‌های اسلام در برابر دیگر ادیان، جامع بودن آن است. اسلام برنامه تکاملی بشر تا پایان تاریخ را به ارمان آورده است. جان دیون پورت می‌نویسد: «... قرآن مطابق تحقیقات کومب با انجیل فرق دارد؛ زیرا انجیل دارای مکتب و روش فقهاتی نیست؛ بلکه به طور کلی محتویات آن مرکب است از قصص و روایات و بیانات تحریض و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و... ولی هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد، در انجیل وجود ندارد. از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میزان و شاخصی درباره عقاید دینی و عبادت و عمل درباره آن شناخته شده است؛ بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست؛ زیرا تخت و تاج یا به تعبیر دیگر اساس دستگاه و سازمان سیاسی، روی این شالوده ریخته شده و هر نوع قانونی برای اداره امور کشور، از این منبع گرفته می‌شود. و بالاخره کلیه مسائل حیاتی و مالی با اجازه همین منبع و مصدر قانون‌گذاری، حل می‌شود»<sup>۱</sup>.

#### پنج. نظام حقوقی اسلام

از جمله امتیازات انحصاری اسلام بر دیگر ادیان، نظام حقوقی اصیل آن است. این مسئله بسیاری از اندیشمندان غرب را به تحسین و اعجاب واداشته است. اگر چه این مسئله در ذیل نظام رفتاری و بحث از «جامعیت اسلام» قابل بررسی است؛ لیکن به جهت اهمیت ویژه‌ای که دارد به طور مستقل مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولین نکته قابل توجه، نقش بی‌بدیل اسلام در بنیان‌گذاری و توسعه حقوق بین‌الملل است.

مارسل بوازار<sup>۱</sup> پژوهشگر انستیتوی تحقیقات عالی حقوق بین‌الملل در ژنو، می‌نویسد:

«در قرون وسطی هر وقت رکودی در قوانین مسیحیت روی می‌داد صاحب نظران از حقوق اسلامی استفاده می‌کردند. در قرن سیزده میلادی در چند دانشگاه اروپا، مبانی فقه اسلامی مورد پژوهش قرار گرفت. اگر فلسفه تأسیس دانش حقوق بین‌الملل را دگرگونی در روابط ملت‌ها و جلوگیری از تجاوز زورمندان و توانگران و برابری و برادری انسان‌ها بدانیم؛ باید اذعان کنیم که پیغمبر اسلام بنیانگذار حقوق بین‌الملل بوده است»<sup>۲</sup>.

#### اصول حقوق بشر در اسلام

حقوق بشر و یا حقوق بین‌الملل اسلامی دارای اصولی چند است؛ از جمله:

۱. اصل حرمت و کرامت انسان؛

<sup>۱</sup> می‌کنند دین از سیاست جداست، بخوانند و متنبه شوند که دستگاه تبلیغات اسلامی غیر از ادیان منسوخ است و چقدر تأسف آور است که یک نفر محقق خارجی این معنی را کاملاً درک کرده و توضیح دهد؛ ولی کسانی که خود را مسلمان معرفی می‌کنند به تقلید کورکورانه از خارجیان مغرض، چه یاوه سرایی‌هایی می‌کنند». (همان، صص ۹۹ - ۱۰۰).

1. Boizard, Marcell A.

۲. مارسل، بوازار، اسلام در جهان امروز، ترجمه د.م.ی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱)، ص ۲۷۰.

۱. جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، (قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا)، ص ۹۹.

۲. مترجم کتاب در پاورقی آورده است: «مردم بی‌خبری که حتی در همین کشور اسلامی تصور لیه

۲. اصل عدالت، برابری و نفی تبعیض؛
۳. اصل صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز؛
۴. اصل وفای به عهد؛
۵. اصل تفاهم و رواداری؛
۶. اصل مشارکت و همکاری‌های بین‌المللی؛
۷. اصل حمایت از ملل تحت ستم و...<sup>۱</sup>.

اصول یاد شده در نگاه اندیشمندان غربی، مورد توجه قرار گرفته است. مارسل بوازار در مورد اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و تفاهم می‌نویسد:

«در مورد پیروان ادیان الهی باید گفت اصولاً اسلام آنها را مورد حمایت خود قرار داده و امنیت کاملی در جامعه اسلامی دارند. آنان می‌توانند طبق دستورات دینی خود آزادانه عمل کنند، به خصوص که در قرآن نیز رعایت حقوق آنان توصیه شده است. این تساهل دینی در مسیحیت و یهود، مطلقاً وجود نداشته و به ویژه پیروان دین یهود، ناگزیر از انجام فریضه‌های بسیار سخت و توان فرسا بوده‌اند»<sup>۲</sup>.

همو می‌نویسد:

«در دیانت یهود برتری نژادی وجود دارد و در برادری مسیحیت، رابطه الهی بر جنبه‌های عملی آن در زندگی اجتماعی غلبه یافته و در شرایط امروز قابل اجرا نیست. اما در دیانت اسلام این افراط و تفریط به چشم نمی‌خورد... این تفکر که از قرآن نشأت می‌یابد، به دیانت اسلام سودای جهان شمولی می‌بخشد. اسلام به دنبال ساختن جهانی است که همه مردم - حتی آنان که به دین سابق خویش وفادار

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه:

الف. عبدالکریم سلیمی، نقش اسلام در توسعه حقوق بین‌الملل، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲)؛

ب. زین العابدین، قربانی، اسلام و حقوق بشر، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۵)؛

ج. مارسل، بوازار، انسان دوستی در اسلام، ترجمه محمد حسین مهدوی، (تهران: توس، ۱۳۶۲).

۲. همان، ص ۱۰۷.

مانده‌اند - با تفاهم، همکاری، برادری و برابری کامل زندگی کنند»<sup>۱</sup>.

### شش. خاتمیت

اسلام دین خاتم است و این خاتمیت، ارکان و لوازمی دارد؛ از جمله:

۱-۶. **نسخ شرایع پیشین**: هر پیامبری که شریعتی به ارمغان آورد، شریعت پیشین را نسخ کرد و اسلام - به عنوان آخرین شریعت و برنامه کامل سعادت بشر از سوی خداوند - ناسخ همه شریعت‌های پیشین است.

۲-۶. **نسخ ناپذیری**: دین و شریعت اسلامی به لحاظ خاتم بودنش، از پایایی و ماندگاری برخوردار است. این دین هرگز نسخ نخواهد شد و شریعت دیگری جایگزین آن نمی‌شود.

۳-۶. **همگانی بودن**: لازمه ناسخ بودن و پویایی اسلام، آن است که این دین، بدیل ناپذیر، همگانی و یگانه پرچمدار دعوت به سوی توحید و وحدت بخش همه آدمیان تحت لوای توحید و یگانه شریعت و قانون سعادت آفرین خداوند باشد.

ویژگی‌های دیگری نیز در باب جاذبه‌های اسلام و امتیازات معارف آن وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.<sup>۲</sup>

### هفت. نفی نیست‌انگاری\*

یکی از امتیازات اساسی اسلام، در برابر برخی از دیگر ادیان به ویژه مسیحیت،

۱. مارسل، بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸)، ص ۱۰۶.

۲. جهت آگاهی بیشتر پیرامون خاتمیت و راز جاودانگی اسلام رجوع کنید به پرسش شماره ۹.

\*. این قسمت عمدتاً از مقاله «فرهنگ شرقی - اسلامی و نیست‌انگاری غربی» نوشته پروفیسور «عبدالجواد فلاطوری» استفاده شده است که توسط آقای خسرو ناقد، از زبان آلمانی به فارسی ترجمه گردیده و در روزنامه شرق (فرهنگی)، شماره ۳-۲۶۲ به تاریخ ۲۱ و ۲۲، مرداد ۱۳۸۳، ص ۶ چاپ شده است.

نام اصل مقاله عبارت است از:

konnte die islamisch- morenlaendische kultur zu einem dem abendlaendischen nihilismus aehnlichen nihilismus fuehrer?



در مقابل، دو عنصر اساسی در تعالیم اسلامی وجود دارد که راه را بر بسیاری از انتقادات وارد بر مسیحیت و یهودیت - از جمله این نگرش نیچه - می‌بندد. آن دو عنصر عبارت است از:

۱. یکتا پرستی مطلق که مضمون و محتوای اصلی ایمان دینی اسلام را تشکیل می‌دهد.

۲. نگرش مثبت به جهان به عنوان اصل و مبنای حیات.

در این نگرش، پیامبر، دارای ذات و قلمروی الهی - به معنای قلمروی حقیقی و واقعی که در برابر جهان غیر واقعی و در مقابل جهان ظاهر قرار گرفته است<sup>۱</sup> - نمی‌باشد. در دین اسلام بین جهان بود و نمود، انفصال نیست و جهان نمود، به اندازه جهان بود، واقعی است. بنابراین تعالیم اسلام بهانه به دست کسی نمی‌دهد تا بر آن انگ نیست انگاری زند و همین مسئله باعث می‌شود که نیچه نیز در ضمن نفی مسیحیت - به عنوان مذهبی نیست انگارانه که حیات را نابود می‌سازد و علم و فرهنگ را به تباهی می‌کشاند - از اسلام تعریف و تمجید کند.

او می‌نویسد: «مسیحیت، ما را از ثمرات تمدن عهد باستان و بعدها از دستاوردهای تمدن اسلامی محروم کرد. فرهنگ و تمدن اسلامی در دوران حکمرانان مسلمان اندلس - که در اساس با ما خویشاوندتر از یونان و روم بوده و در معنا و مفهوم و ذوق و سلیقه گویاتر از آنهاست - لگدمال شد؛ چرا این تمدن لگدمال شد؟ برای آنکه اصالت داشت ... برای آنکه به زندگی آری می‌گفت ...»<sup>۲</sup>.

### هشت. عدم حاجت به عصری کردن دین

نبود نص الهی در ادیان دیگر و تعارض آموزه‌های کتب مقدس با ره آوردهای علمی و حاجات عصری، اندیشمندان و متألهان غرب را بر آن داشت که به عصری

۱. این جمله ناظر به تفکیک قلمرو مسیح از حکومت این جهان در آیات انجیل است که نخستین بذر سکولاریسم و جدا انگاری دین از دنیا را در جهان مسیحی افشاند است. نگا: انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۲۱؛ لوقا، باب ۲۰، آیه ۲۵، یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۶.

۲. همان، ج ۸، ص ۷۰۳.

پیراستگی آن از درون‌مایه‌های نیست انگارانه و نفی زمینه‌گرایی به نیهیلیسم<sup>۱</sup> (نیست انگاری) است. به تعبیر پروفیسور فلاطوری، در اسلام عنصری یافت نمی‌شود که بهانه به دست نیست انگاری چون نیچه<sup>۲</sup> دهد تا در این حوزه فرهنگی، حکم به نیست انگاری کند. توضیح اینکه نیچه؛ نیهیلیسم را مفهومی دو پهلو می‌داند که یکی از وجوه آن نیست انگاری به معنای قدرت روح و به تعبیر وی «نیهیلیسم فعال» است و دیگری نیست انگاری به معنای سقوط و زوال قدرت روح (نیهیلیسم منفعل)<sup>۳</sup>. نیست انگاری منفعل، از تباه شدن قوه خلاقه و از بی‌هدفی و آنچه معنای حیات و ارزش‌های واقعی را تشکیل می‌دهد، ناشی می‌شود<sup>۴</sup>.

نیهیلیسم فعال، بر ملاکننده بیهودگی مطلق و به تعبیر دیگر افشاگر نیهیلیسم منفعل است. نیست انگاری منفعل، به گذشته فرهنگ مغرب زمین تعلق دارد و بنیاد آن از نظر نیچه، تصور متافیزیکی افلاطونی و باور دینی مسیحیت است. عمده‌ترین عنصر مسیحی - افلاطونی مورد توجه وی، نگاه منفی به جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. باور افلاطونی و ایمان مسیحی، این جهان را که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهانی خیالی و ساختگی، غیر واقعی و دروغین و بد و زشت می‌پندارد<sup>۵</sup>. او مسیحیت را مذهبی نیست انگارانه می‌خواند<sup>۶</sup> و می‌گوید: آری، نیست انگاری و مسیحیت هم قافیه‌اند و نه تنها هم قافیه که برآزنده هم هستند<sup>۷</sup>.

1. Nihilismus (Nihilism).

2. Nietzsche.

۳. ارجاعات این قسمت به «مجموعه آثار» نیچه به زبان آلمانی از سوی نویسنده مقاله است. همه ارجاعات با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه آمده است. نام و مشخصات اصلی مجموعه آثار نیچه عبارت است از: (Neitzche' werke, Leipzig 1901)

۴. همان، ج ۱۵، صص ۶۵۱ و ۸۵۱.

۵. همان، ج ۱۶، صص ۷، ۴۷، ۵۶۳ و نیز: ج ۵، ص ۵۷۲.

۶. همان، ج ۱۵، ص ۸۵۲.

۷. کنایه نیچه به هم قافیه بودن واژه‌های آلمانی nihilist und christ است.

می‌ماند و آن «مفسر محوری»<sup>۱</sup> است. بنابراین دین، امری کاملاً شخصی و عصری می‌شود؛ زیرا چنین دینی، چیزی جز معرفت دینی و برداشت مفسر نیست و هیچ نص و متن نهایی وجود ندارد که بتوان معرفت دینی را با آن موزون کرد و مورد سنجش قرار داد.

اما در اسلام مسئله کاملاً برعکس است. در دسترس بودن متن وحی، جامعیت دین، هماهنگی اسلام با علم و عقل، اجتهاد زنده و پویا، هماهنگی دین با فطرت ثابت بشری، وجود قوانین ثابت برای نیازهای ثابت و قوانین متغیر برای نیازهای متغیر و بسیاری از عوامل دیگر، حاجت به عصری شدن و لجام گسیختگی در تفسیر دین را مسدود می‌سازد. آنچه در اینجا لازم است تنها شناخت نیازهای نو شونده در طول زمان و عرضه آنها بر منابع دینی و گرفتن پاسخ از دین بر اساس متدلوژی فهم دین است. اگر چه در این عرصه نیز گاه برداشت‌های متفاوتی رخ می‌نماید؛ اما چند تفاوت اساسی در اینجا وجود دارد؛ از جمله:

۱. وجود برداشت‌های متفاوت، تنها در پاره‌ای از آموزه‌های دینی؛ یعنی، برخی از امور ظنی و نه همه آنها است و شامل امور یقینی و ضروری نمی‌شود.<sup>۲</sup>
  ۲. نص معتبر و خدشه ناپذیری وجود دارد که ملاک و معیار سنجش است و لاجرم هرگز به آنارشیزم معرفتی نمی‌انجامد.
- افزون بر آنچه گذشت امتیازات دیگری برای اسلام قابل شمارش است؛ از جمله: مورد بشارت انبیای پیشین بودن و اعتبار پذیری ادیان الهی و پیامبران پیشین از اسلام و... که به جهت اختصار از بررسی آنها خودداری می‌شود.<sup>۳</sup>

#### 1. Interpreter Orientation.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد، حسین زاده، مبانی معرفت دینی، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ

دوم ۱۳۸۰)، صص ۸۷-۱۲۰؛

ب. احمد، واعظی، تحول فهم دین، (تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر).

۳. جهت آگاهی بیشتر در این زمینه به منابع زیر رجوع کنید:

الف. میرمصطفی، تامر، بشارت‌های کتب مقدس، ترجمه بزرگ کیا، (قم: دلیل، چاپ اول ۱۳۷۹)؛

کردن دین، روی آورند؛ زیرا نه چشم‌پوشی از دستاوردهای نوین علمی و نیازهای عصری امکان‌پذیر می‌نمود و نه با تعارض می‌توان زیست و نه متون مقدس از چنان اعتبار و وثاقت و درونمایه‌ای برخوردار بود که بر علم پیشی گیرد. از این رو یا باید با دین معارض عقل و علم، خداحافظی کرد و یا برای جمع بین دینداری و زیستن در زمان حال، دین را به رنگ زمانه درآورد و این گزینه مقبول اندیشمندان غربی شد.

منظور از عصری کردن دین، جایگزین ساختن دین یا کتاب‌های آسمانی جدید و تغییر پیاپی آنها، همگام با تحولات عصری نیست؛ بلکه تغییر فهم و ارائه قرائت‌های گوناگون از دین به تناسب تحولات فکری، فرهنگی و تاریخی است.

به عبارت دیگر، اگر کتاب مقدس سخن خدا نباشد و نویسندگان آن برداشت خود از پیام الهی را نگاشته باشند، -برداشتی که تابع فرهنگ زمان و علوم و دانسته‌های آن زمان بوده و عاری از خطا و اشتباه نمی‌باشد - هیچ دلیل منطقی بر تعبد در برابر نص نخواهد ماند و هر کس می‌تواند دین را مطابق پسند و فرهنگ حاکم بر زمان خود - بدون داوری و سنجش کتاب مقدس - فهم و تفسیر کند؛ زیرا آنچه در کتاب مقدس است، کلام مستقیم الهی نیست؛ بلکه فهمی از آن است، بدون آنکه نویسنده آن و فهم او از پیام خدا، برتر از فهم انسان امروزی باشد.

چنین چیزی در نهایت به آنارشیزم معرفتی<sup>۱</sup> خواهد انجامید و راه هرگونه ارزش داوری<sup>۲</sup> در باب بسیاری از برداشت‌های گوناگون را مسدود خواهد ساخت؛ زیرا در اینجا نه می‌توان «نص محور»<sup>۳</sup> بود و نه «مؤلف محور»<sup>۴</sup>، زیرا نصی الهی وجود ندارد و آنچه هست تفاسیر و تجربه‌های مؤلفان بشری است، و چون نص الهی در میان نیست، راهی به سوی فهم مراد شارع نیز وجود ندارد. پس تنها یک راه

1. Epistemic Anarchism.

2. Evaluation.

3. Text Oriented.

4. Author Oriented.

## عقب‌ماندگی مسلمانان

● پرسش ۱۳. اگر دین موجب پیشرفت جوامع انسانی و کمال بشریت است - به ویژه در مورد اسلام که ما آن را دین کامل و پیشرفته می‌دانیم - پس چرا کشورهای اسلامی فقیر و عقب مانده‌اند، و بر عکس کشورهای غنی و توسعه یافته، همه غیر دینی و سکولار هستند؟

### دین و تمدن

نخست باید دید که آیا امکان دارد، دین مانع پیشرفت شود یا نه؟ در اینجا لازم است میان دین اصیل و ناب و خالص - که از طرف خداوند به عنوان برنامه‌ای کامل برای زندگی بشر آمده است - با عقاید موهوم و خرافات - که ساخته دست بشری بوده و به عنوان دین معرفی گردیده (مانند عقاید موهوم ارباب کلیسا درباره خداوند و تعالیم آنها درباره علم و نحوه زندگی مردم) - تفکیک قائل شد. دین حق الهی، بهترین برنامه رشد، تکامل و همساز با پیشرفت بشر در ابعاد مختلف زندگی است و بر علم، دانش، کار و تلاش نیز توصیه و تأکید دارد. چنین چیزی هرگز نمی‌تواند عامل عقب‌ماندگی و انحطاط باشد. شواهد و دلایل زیر را می‌توان برای اثبات این موضوع اقامه کرد:

یکم. پیشینه تمدن مسلمانان، در طی قرن‌های متمادی و ارتباط آن با کشورهای

دیگر - از جمله کشورهای اروپایی - نشان می‌دهد نه تنها دین موجب عقب‌ماندگی نمی‌شود؛ بلکه اعتقاد به دین و عمل به آن، سبب رسیدن به درجات بالایی از پیشرفت و رشد می‌گردد.

خانم مارگریت مارکوس (مریم جمیله) آمریکایی می‌نویسد: «این اعراب نبودند که اسلام را بزرگ کردند؛ بلکه این اسلام بود که اعراب را از حالت قبائل صحرائی به مقام آقایی جهان ترقی داد»<sup>۱</sup>. همچنین «رودول»<sup>۲</sup> اسلام شناس و مترجم قرآن به زبان انگلیسی می‌گوید: «اروپا باید فراموش نکند که مدیون قرآن است؛ همان کتابی که آفتاب علم را در میان تاریکی قرون وسطی در اروپا، جلوه‌گر ساخت»<sup>۳</sup>.

موریس بوکای فرانسوی نیز آورده است: «اسلام همواره علم و دین را همزاد تلقی کرده و از همان آغاز، طلب علم جزو دستورهای دینی اش بوده است. به کار گرفتن همین دستور موجب جهش معجزه آسای علمی دوره مهم تمدن اسلامی شد. همان تمدنی که غرب نیز قبل از رنسانس (نوزایش) از آن برخوردار گردید»<sup>۴</sup>.

فریدریش دیترسی<sup>۵</sup> نیز بر آن است که: «علوم طبیعی، ریاضی، فلسفه و ستاره‌شناسی که در قرن دهم اروپا را جلو برد؛ سرچشمه تمام آنها قرآن محمد می‌باشد و اروپا به آیین محمد بدهکار است»<sup>۶</sup>.

دوم. تنها مسلمانان و کشورهای اسلامی نیستند که به این گرفتاری مبتلایند؛ بلکه کشورهای غیر اسلامی و غیر دینی بسیاری نیز به دلایلی - از جمله سلطه استعمار - در عقب‌ماندگی و فقر مطلق یا نسبی باقی مانده‌اند.

۱. مقالاتی از بانو مریم جمیله، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، اقدس حسایی، (قم: نشر حر، ۱۳۵۶)، ص ۱۲.

2. G.M. Rodwel.

۳. نصرالله، نیک بین، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، (دورود: سیمان و فارسیت، بی‌تا)، ص ۴۷.

۴. موریس، بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی، (تهران: حسینیه ارشاد، بی‌تا)، ص ۱۴.

۵. خاورشناس آلمانی (۱۸۲۱-۱۹۰۳م).

۶. نصرالله، نیک بین، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب، ص ۵۲، به نقل از: محمد عند علماء الغرب، ص ۹۲.

۷. ب. جعفر، سبحانی، احمد موعود انجیل، نیز: منشور جاوید، ج ۶ (تفسیر موضوعی)، (قم: توحید، چاپ اول، ۱۳۷۵)، صص ۱۳-۲۲؛

پ. انجیل برنابا، ترجمه حیدر قلیخان قزلباش (سردار کابلی)، (بی‌جا، بی‌چا، دفتر نشر الکتاب، ۱۳۶۲)؛

ت. داود، عبدالاحد، محمد فی کتاب المقدس، (قطر: دارالضیاء، للنشر و التوابع، ۱۹۸۵م)؛

ث. محمد صادق، فخر الاسلام، انیس الاعلام فی نصره الاسلام، (تهران: مرتضوی، ۱۳۵۱)؛

ج. موریس، بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی: (تهران: حسینیه ارشاد، بی‌چا، بی‌تا)، صص ۱۴۵-۱۵۱؛

د. عبدالرحیم، سلیمانی اردستانی، درآمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت، (قم: طه، ۱۳۸۲، چاپ اول).

حتی در غرب، موجب پیشرفت گشته است. رواج اندیشه‌های صوفی‌گرا نه به جای زهد مثبت و برخی انحرافات فکری دیگر، نقش مؤثری در دور ماندن مسلمانان از قافله صنعت و پیشرفت داشته است<sup>۱</sup>.

دوم. مسلمانان بر اساس انگیزش و هدایت‌های دینی، مسیر رشد و تعالی را پوییدند و در تاریخ پر افتخار خود، تمدن درخشانی پدید آوردند و جهان غرب را مدیون خود ساختند.

گوستاو لوبون می‌نویسد: «نفوذ اخلاقی همین اعراب زاییده اسلام، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، در طریق آدمیت داخل کرد و نیز نفوذ عقلانی آنان دروازه علوم و فنون و فلسفه را که از آن به کلی بی‌خبر بودند، به روی آنها باز کرد و تا ششصد سال استاد اروپاییان بودند»<sup>۲</sup>.

ویل دورانت<sup>۳</sup> در تاریخ تمدن می‌گوید:

«پیدایش و اضمحلال تمدن اسلامی از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از سال ۸۱ تا ۵۹۷ ه‍.ق (۷۰۰ تا ۱۲۰۰ م) از لحاظ نیرو، نظم، بسط قلمرو و حکومت، تصفیه اخلاق و رفتار، سطح زندگانی، وضع قوانین منصفانه انسانی و تساهل دینی، ادبیات، دانشوری، علم، طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود»<sup>۴</sup>.

از دیدگاه وی: «دنیای اسلام در جهان مسیحی نفوذ گوناگون داشت. اروپای مسیحی غذاها، شربت‌ها، دارو، درمان، اسلحه، استفاده از نشان‌های خانوادگی، سلیقه و انگیزه هنری، ابزارها و فنون صنعت و تجارت و قوانین و راه‌های دریایی را از اسلام فراگرفت و غالباً لغات آن را نیز از مسلمانان اقتباس کرد... علمای عرب [مسلمان]، ریاضیات، طبیعیات، شیمی، هیئت و طب یونان را حفظ کرده و به کمال

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه: مرتضی، مطهری، انسان و سرنوشت، (قم: صدرا، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۴)، صص ۱۶-۲۷.

۲. تمدن اسلام و عرب، چاپ چهارم، ص ۷۵۱.

3. Will Durant.

۴. ویل، دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: صارمی، ابوطالب و دیگران، ج ۴ (عصر ایمان، بخش اول)، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ویراست دوم، چاپ چهارم ۱۳۷۳)، ص ۴۳۲.

سوم. در کشورهای پیشرفته نیز به رغم در اختیار داشتن منابع فراوان و دسترسی به ارقام بالایی از رشد اقتصادی، رفاه همگانی تحقق نیافته است و به طور معمول گروه خاصی، از ره آورد توسعه بهره می‌گیرند و عده زیادی در فقر زندگی می‌کنند.

چهارم. به رغم رشد و ترقی تمدن غرب در بعضی از زمینه‌ها، انحطاط و بحران‌های جدی دیگری نیز در کنار آن پدید آمده است؛ به طوری که بشریت را در ورطه خطرناکی قرار داده و فریاد متفکران و اندیشمندان را بلند کرده است.

پنجم. بسیاری از مردم و دانشمندان غربی و پدید آورندگان تمدن جدید غرب، دین‌گرا هستند؛ هر چند تمدن نوین، بر پایه دین‌گرایی بنیان نهاده نشده است.

### علل عقب‌ماندگی

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که نه دین سبب عقب‌ماندگی است و نه پیشرفت غرب محصول دین‌گریزی است. برعکس رگه‌هایی از دین‌گریزی - که در اوایل پیدایش تمدن نوین غرب رخ نمود - یکی از آسیب‌های جدی و نواقص تمدن غرب است که متفکران و اندیشمندان غربی، به سرعت متوجه این خلأ گردیده و کوشیدند گرایش به دین را همواره زنده نگه دارند. مشکل اساسی جهان غرب این است که دین حاکم بر آن، از اصالت، جامعیت، وثاقت و خردپذیری کافی برخوردار نیست و راه یافتن تحریف در آن، مشکلات بسیاری را پدید آورده است.

اما اینکه چرا کشورهای اسلامی به رغم برخورداری از دین مبین اسلام، عقب افتاده‌اند؛ باید گفت: این مسئله علل و ریشه‌های تاریخی مختلفی دارد و بررسی جامع و همه‌جانبه آن، نیازمند تحقیقاتی ژرف و گسترده است. اکنون به اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

یکم. یکی از علل عقب‌ماندگی مسلمانان، فاصله گرفتن آنان از اسلام ناب و برداشت‌های نادرست از مفاهیم دینی بوده است. برداشت غلط از قضا و قدر الهی، انسان‌شناسی اسلام، جهان در نگاه دین، انگاره قدرت در اسلام، زهد، دعا و... موجب کژروی و عقب‌ماندگی شده؛ در حالی که همین مفاهیم در صدر اسلام و

رسانیدند و میراث یونان را که بسیار غنی تر شده بود، به اروپا انتقال دادند. پزشکان اسلامی پانصد سال تمام علمدار طب در جهان بودند....

ابن سینا و ابن رشد از مشرق بر فیلسوفان مدرسی اروپا پرتو افکندند و صلاحیتشان چون یونانیان مورد اعتماد بود... این نفوذ اسلامی [از راه] بازرگانی و جنگ‌های صلیبی، ترجمه هزاران کتاب از عربی به لاتینی و مسافرت‌های دانشورانی از قبیل ژربر، مایکل اسکات، ادلارد باثی به اسپانیای مسلمان [انجام گرفت]»<sup>۱</sup>.

ولتر نیز می‌نویسد: «در دوران توحش و نادانی پس از سقوط امپراتوری روم، مسیحیان همه چیز را مانند هیئت، شیمی، طب، ریاضیات و... از مسلمانان آموختند و از همان قرن‌های اولیه هجری، ناگزیر شدند برای گرفتن علوم آن روزگار به سوی آنان روی آورند»<sup>۲</sup>.

دکتر شفیعی کدکنی بر آن است که: «در سراسر حیات بشر دو نهضت برجسته و ممتاز نمودار است... اولی نهضت عظیم اسلامی و دیگر رنسانس و هر دو زاییده اسلام‌اند»<sup>۳</sup>.

با کمال تأسف مسلمانان پس از بنا نهادن چنان تمدن درخشانی، بر اثر انحراف از دین و آلودگی به مفساد، دنیاپرستی، سستی و کاهلی، به انحطاط و عقب ماندگی گراییدند. بنابراین اگر رشد تمدن غرب تا حدی با فاصله گرفتن از تعالیم کلیسایی همراه است، در جهان اسلام این قضیه کاملاً برعکس است؛ یعنی، مسلمانان فرازهای تاریخی خود را مدیون اسلام و فرودهای آن را وارث فاصله گرفتن از دین‌اند.

**سوم.** وجود نظام‌های سیاسی فاسد و استبدادی - که به جای همت در جهت رشد و پیشرفت مسلمانان، فقط به فکر حفظ قدرت خویش و صرف هزینه‌های عمومی مسلمانان در جهت خوش‌گذرانی و... بودند - آثار زیان‌باری برای جامعه و

تمدن اسلامی در پی داشته و یکی از عوامل مهم انحطاط جوامع اسلامی است.

**چهارم.** هجوم بیگانگان و استعمارگران و تلاش آنها برای عقب‌نگه داشتن کشورها و استثمار منابع انسانی و طبیعی و بسط سلطه غرب - آن هم در زمانی که بسیاری از حاکمان کشورهای اسلامی سرگرم عیش و نوش خود بودند - ضربه سهمگینی بر پیکر مسلمین وارد ساخت.

**پنجم.** سرگرم شدن مسلمانان به تفرقه و جنگ‌های داخلی و جانشین ساختن شعارهای استعماری همچون، ناسیونالیسم، پان‌عربیسم (به جای تکیه بر اسلام‌خواهی و اتحاد بین الملل اسلامی) و... باعث رکود و عقب‌ماندگی آنها شده است. بنابراین اگر مسلمانان از تعالیم وحی فاصله نگرفته و قوام سیاسی و وحدت اجتماعی خود را حفظ می‌کردند، هم‌اکنون نیز می‌توانستند از هر نظر جلوتر از غرب باشند. اگر آنان به جای درگیری‌های بیهوده و اتلاف منابع خود، دست وحدت به یکدیگر می‌دادند و به ریسمان الهی چنگ می‌زدند و با کنار نهادن خودباختگی، به جهاد و خیزش علمی برمی‌خاستند، اینک نیز می‌توانستند قدرتی بزرگ با امکاناتی وسیع در سطح جهان باشند و با استفاده از استعدادهای خویش، از جهت علم و فن آوری، به رقابت با دیگران پردازند و تمدنی پدید آورند که افزون بر رشد علمی و تکنولوژیک، از نظر معنوی و کیفیت مناسبات انسانی نیز بسیاری از مشکلات دنیای مدرن را حل کند.

### عوامل پیشرفت

کشورهای غربی هرگز بعد از کنار گذاشتن دین، به این همه رشد و توسعه دست نیافته‌اند؛ بلکه عوامل بسیاری موجب پیشرفت آنان شد که اساسی‌ترین آنها عبارت است از:

۱. عزم و اراده جدی بر تغییر و تلاش و فعالیت در جهت شناخت سنت‌ها و قوانین حاکم بر جهان هستی و استفاده از امکاناتی که خداوند در اختیار بشر نهاده است. از دیگر سو سنت الهی بر این تعلق گرفته که هر قوم و ملتی، در جهتی که به

۱. همان، صص ۴۳۳ - ۴۳۴.

۲. جواد، حدیدی، اسلام از نظر ولتر، ص ۸۷، (تهران: توس، چاپ سوم).

۳. محمدرضا، شفیعی کدکنی، نهضت علمی اسلامی (مق)، نامه آستان قدس، ش ۵ و ۶.

این وضعیت در حالی بود که مراکز علمی جهان اسلام در آن زمان، محل فراگیری دانش و ساخت ابزارهای دقیق (مانند ساعت و لوازم جراحی و...) بود. صدها دانش‌پژوه اروپایی در این مراکز مشغول به تحصیل بودند. تعالیم اسلامی همگان را به یادگیری دانش و تفکر در آفرینش دعوت می‌کرد و آیات قرآنی، خود پیشگام در بیان حقایق هستی و چگونگی رخدادهای آن بود. براساس همین شرایط بود که اروپا تحت تأثیر قرار گرفت و خیزشی علمی در آن سامان شکل داده شد.

### چه باید کرد؟

در هر صورت، امروزه، اندیشه و تمدن اسلامی جانمایه نیرومندی برای احیا دارد؛ ولی تمدن غرب به شدت گرفتار انحطاط فرهنگی و زوال‌پذیری شده است. در این فرصت اگر مسلمانان بخواهند جایگاه شایسته خود را باز یابند، رعایت نکات زیر بایسته است:

۱. ترسیم دقیق چشم‌انداز مطلوب و متناسب با مقتضیات زمان؛
۲. عزم و اراده جدی بر تغییر وضع موجود و حرکت به سمت احیای تمدن نوین اسلامی، همراه با نشاط و امید، احساس توانایی و دوری از خودباختگی؛
۳. بالا بردن سطح شناخت و بینش‌های دینی در همه ابعاد آن؛
۴. تقویت روح ایمان، تقوا، استواری در دین و مبارزه با کژی‌ها؛
۵. ارتقای دانش و سطح علمی و بسط و تعمیق نهضت نرم‌افزاری با به کارگیری همه ظرفیت‌های موجود؛
۶. ارتباط وثیق، همدلی و مشارکت در سطح بین‌الملل اسلامی و تعاون و همکاری گسترده در ابعاد مختلف (نه انزواگزینی و انفعال)؛

۷. از میان برداشتن رژیم‌های سیاسی وابسته و فاسد و برقراری نظام‌های سیاسی مشروع اسلامی، مستقل و مشارکت‌گرا؛
۸. استمداد از عنایات الهی، توکل بر خداوند و تکیه بر درون‌مایه‌های دینی و

فعالیت و تلاش می‌پردازد - چه در جهت بهبود امور دنیوی و چه در جهت صلاح آخرت - از مدد پروردگار برخوردار شود و از نتایج تلاش‌های خود بهره‌گیرد. قرآن مجید به صراحت می‌فرماید: ﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾<sup>۱</sup>؛ «ما هر دسته‌ای را [در همان راهی که به همت و اراده خود انتخاب کرده‌اند] یاری می‌رسانیم. یاری پروردگار از هیچ مردم [صاحب اراده و فعالی] قطع نمی‌شود»؛

۲. آشنایی غریبان با تمدن اسلامی و شرقی، در طول جنگ‌های صلیبی و مسافرت‌های جهانگردانی مانند مارکوپولو و استفاده بسیار از فرهنگ و دانش مسلمین؛ به ویژه در عرصه علوم عقلی، طب، هندسه و ریاضیات، جغرافیا و...<sup>۲</sup>؛
۳. رنسانس فکری در اروپا با توجه به مجموعه عواملی که این تحول فکری را ایجاد کرد و مبارزه با خرافات و عقاید موهوم رایج در بین مردم آن دیار؛
۴. کنار گذاشتن کلیسا از دخالت در امور جامعه و به وجود آوردن نهادهای جدیدی برای اداره آن.

گفتنی است که اروپا در قرون وسطی، غرق در تاریکی جهل و خرافه بود. ارباب کلیسا با تلقین بعضی از عقاید موهوم، اجازه رشد علم و دانش را نمی‌دادند؛ در حالی که در همان قرون، دانشمندان اروپایی تحت تأثیر تمدن اسلامی قرار داشتند. این تمدن تا قلب اروپا پیش رفت و خواهان تحول اروپا و نگرش جدید به علم و دانش بود. ارباب کلیسا با تفتیش عقاید، حتی اظهار نظر درباره پدیده‌های جهان را گمراهی تلقی می‌کردند. گالیله در همین رابطه محاکمه شد و صدها دانشمند به همین دلیل محکوم گردیدند!!

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۲۰.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. علی اکبر، ولایتی، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، (تهران: وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۸۲)، ج ۲، صص ۲۲۹-۳۶۲؛  
ب. زیگرید، هونکه، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمه مرتضی رضائی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی).

بومی؛ در عین استفاده خردمندانه و گزینشگرانه از دانش‌ها و تجربیات دیگران<sup>۱</sup>.

## خداشناسی

### خودشناسی

● پرسش ۱۴. از آنجاکه معرفت خدا از راه معرفت نفس پیدا می‌شود، منظور از

«معرفت نفس» یا خود شناسی چیست؟ چگونه می‌توان به آن دست یافت؟

این پرسش ناظر به روایت مشهوری از حضرت علی است که فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۱</sup>؛ «هر که خود را شناخت، خدای خویش را شناخته است». این حدیث شریف و روایات دیگر - که بیانگر ملازمه اکید میان شناخت انسان و معرفت خداوند است - تفسیرهای فراوانی را در بر داشته و بحث‌های دامنه‌داری را فراروی اندیشمندان نهاده است.

در یک نگاه کلی، شناخت انسان نسبت به خداوند سبحان دوگونه است:

۱. **شناخت حصولی**؛ مقصود از آن شناخت از راه عقل، تفکر، اندیشه و استدلال و برهان است.

۲. **شناخت حضوری**؛ منظور از شناخت حضوری درک مستقیم و بی‌واسطه وجود خداوند است. علم حضوری نسبت به خداوند، درجات و مراتبی دارد؛ از جمله:

۱-۲. **علم حضوری غیراکتسابی**؛ این گونه خداشناسی درکی، فطری و ذاتی در نهاد انسان و پیدایش آن بیرون از محدوده اختیار او است. این شناخت فطری در بیشتر انسان‌ها، تنها استعداد و مایه‌ای است که آدمی با تلاش خود، می‌تواند آن را از

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. زین‌العابدین، قربانی، **علل پیشرفت و انحطاط مسلمین**؛

ب. احمد، موثق، **علل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه‌های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی**؛

پ. روزه، گارودی، **آمریکا پیش‌تاز انحطاط**، ترجمه: قاسم منصوری؛

ت. قانع، عزیزآبادی، **علل انحطاط تمدنها**؛

ث. رجبی، **ریشه‌های ضعف و عقب‌ماندگی مسلمانان**؛

ج. امیر، شکیب ارسلان، **رمز عقب‌ماندگی ما**، ترجمه: محمد باقر انصاری؛

ح. شکیب ارسلان، **تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا**، ترجمه: علی دوانی؛

خ. حسین، انصاریان، **به سوی قرآن و اسلام**؛

د. ویل، دورانت، **تاریخ تمدن**، ج ۴، ترجمه: گروهی از نویسندگان، (تهران: امیرکبیر)؛

ذ. زیگرید، هونکه، **فرهنگ اسلام در اروپا**، ترجمه: مرتضی رهبانی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی)؛

ر. گوستاولوبون، **تاریخ تمدن اسلام و عرب**؛

ز. تمدن اسلامی پیشگام در علوم و فنون جدید، ج ۱ و ۲، بولتن اندیشه، شماره ۱۷ و ۱۸، (نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها)؛

س. جواهر لعل، **نهر و نگاهی به تاریخ جهان**؛

ش. محمدتقی، صرفی، **تمدن اسلامی از زبان بیگانگان**؛

ص. جرجی، **زیدان، تاریخ تمدن اسلام**؛

ض. مصطفی، **زمانی، حدود خسارت جهان و انحطاط مسلمین**.

۱. عبدالواحد بن محمد، **آمدی تمیمی**، شرح غررالحکم و دررالکلم، ص ۲۳۲.

استعداد به فعلیت و از حالت ابهام به مرحله‌درک حضوری آگاهانه برساند. دو آیه زیر به این نوع معرفت ناظر است:

۱-۱-۲. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾<sup>۱</sup>؛ «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن؛ با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است».

۲-۱-۲. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «و چون پروردگارت فرزندان بنی آدم را از پشت‌های ایشان برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت [و پرسید: آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا شهادت می‌دهیم، تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [حقیقت] بی‌خبر بودیم؛ یا مبادا بگوئید: همانا پدران ما در گذشته شرک آورده بودند و ما فرزندان از پی ایشان بودیم، آیا ما را به خاطر کاری که باطل اندیشان کردند، هلاک می‌کنی».

آن ندایی گسائل هر بانگ و نواست خود ندا آن است و این باقی صداست  
ترک و کرد و پارسی‌گو و عرب فهم کرده آن ندا بی‌گوش و لب  
خود چه جای ترک و تاجیک است و زنگ فهم کردست آن ندا را چوب و سنگ<sup>۳</sup>

۲-۲. علم حضوری اکتسابی؛ نوعی علم حضوری روشن و آگاهانه است که آدمی با تلاش و پس از پیمودن مراحل تکامل، این شایستگی را می‌یابد که خداوند آن را به او افاضه کند. این نوع معرفت، دارای مراتب گوناگون شدید و ضعیف است که آخرین مرحله آن، همان هدف نهایی آفرینش و بالاترین مرتبه کمال انسانی است. هر چند دریافت این معرفت حضوری، مانند گونه قبیل، مستقیماً در اختیار آدمی نیست؛ اما مقدمات دستیابی به آن، از افعال اختیاری است. در حقیقت، افاضه این

کمال (معرفت خداوند)، پاداش بخشی از افعال اختیاری انسان است که به صورت تام و کامل، در آخرت به او داده می‌شود؛ گرچه مراتب دیگری از این معرفت حضوری برای برخی از اولیای خدا در این دنیا فراهم می‌آید. قرآن مجید از این معرفت به «رؤیت»، «شهود»، «نظر» و مانند آن یاد کرده است: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾<sup>۱</sup>؛ «رخسارهایی در آن روز برافروخته [و به چشم دل] به سوی [جمال] پروردگارشان نظر کننده‌اند» و ﴿كَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكَوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ «و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد».

با توجه به اینکه شناخت خدا از راه خودشناسی، در قلمرو علم حضوری مذکور قرار می‌گیرد، پاسخ به دو پرسش زیر متفاوت خواهد بود:

- مقصود از معرفت نفس چیست؟  
چطور می‌توان به آن دست پیدا کرد؟

### نفس شناسی

#### یک. شناخت فطرت

مراد از شناخت نفس در گونه اول درک حضوری، معرفت به فطرت و سرشت انسان است؛ یعنی، بداند و بفهمد: فطرت چیست؟ بینش و گرایش‌های فطری کدام است؟ فطرت در منظر قرآن چگونه تحلیل می‌شود؟ آیا میان همه انسان‌ها مشترکاتی یافت می‌شود؟ چه ضابطه و ملاکی برای تشخیص آنها وجود دارد؟ آیا بهره‌وری آغازین انسان‌ها از این مشترکات یکسان است؟ فطری بودن خداشناسی به چه معنا است؟ آیا خدا در نهاد انسان هست؟ اگر هست، پس چگونه پاره‌ای از انسان‌ها خدا را انکار کرده، از او اعراض می‌کنند و...؟<sup>۳</sup>

۱. قیامت (۷۵)، آیه ۲۲ و ۲۳.

۲. انعام (۶)، آیه ۷۵.

۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نگاه: علی، شیروانی، سرشت انسان.

۱. روم (۳۰)، آیه ۳۰.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳. جلال‌الدین، مولوی، مشنوی، دفتر اول، ابیات ۲۱۰۷-۲۱۰۹.



دست‌یابی به این معرفت و به عبارت دیگر بازشناسی امور فطری، از روش‌های گوناگون میسر خواهد شد:

۱-۱. **روش تجربی یا تاریخی**؛ در این روش با مراجعه به جامعه و تاریخ و تحولات گوناگون آن، عناصری که در همه جا بوده و همیشه حضور داشته‌اند - ولو با شدت و ضعف به عنوان شاخص‌ها و نشان‌های امور فطری - کشف می‌شود. البته اینها، باید عناصری باشد که در قلمرو انسانیت قرار داشته باشد. از این رو، روحیه استخدام دیگران در جهت منافع خود، تجاوز به غیر، ظلم و عدالت‌ستیزی - که همواره در طول تاریخ ظهور کرده است - در عناصر فطری جای نمی‌گیرد.

۱-۲. **روش تعقلی**؛ در این روش کوشش می‌شود تا به مدد برهان اصالت عموم، گرایش‌های انسانی (مانند علم دوستی، فضیلت‌خواهی و ...) اثبات گردد و یا گرایش به خدا و حس پرستش و فطری بودن دین مبرهن شود.

۱-۳. **روش شهودی**؛ در این روش، با مراجعه به وجدان و شهود، گرایش‌ها و بینش‌های فطری شناخته می‌شود. اگر انسان در درون خود، فارغ از همه ویژگی‌ها و شرایط، احساس کرد که زیبایی و علم رادوست دارد؛ به فضایل اخلاقی عشق می‌ورزد؛ دارنده آنها را می‌ستاید و در پی آن است که آنها را در خود احیا کند، می‌تواند به گرایش‌های فطری انسان دست یازد.

۱-۴. **روش نقلی**؛ در این روش با مراجعه به کتاب و سنت (منابع روایی)، اموری که به عنوان گرایش‌ها و بینش‌های فطری انسان طرح شده، شناسایی و طبقه‌بندی می‌شود.

## دو. شناخت شخصیت

منظور از معرفت نفس، در گونه دوم شناخت حضور، معرفت به نفس و شناخت شخصیت و انسانیت انسان است؛ یعنی، شخص در یابد و علم پیدا کند که نفس چیست؟ خصوصیات آن کدام است؟ مراتب آن چگونه است و به چه شکل با یکدیگر در ارتباط است؟ رابطه نفس و بدن به چه کیفیتی است؟ نفس، عقل و قلب آیا یکی است و اگر خیر، وجه تمایز آنها از یکدیگر چیست؟ نفس از دیدگاه قرآن و

روایات، چگونه تفسیر می‌شود؟ هبوط و عروج نفس چیست؟ مراد از تهذیب نفس چیست؟ ارتباط نفس و عمل چگونه است؟ نفس دارای چه استعدادها و قابلیت‌هایی است؟ تجرد نفس به چه معناست؟ قوای آن کدام است؟ آیا می‌توان از راه شناخت نفس، به معرفت خدا دست یازید؟ این معرفت در چه حد و مراتبی است؟ در یک کلام آدمی باید «نفس»، یا «روح» و یا «حقیقت» خود را بشناسد تا بداند که چه بوده و چه شده و چه می‌تواند باشد؟<sup>۱</sup>

خداوند متعال با لحنی تأمل‌برانگیز به این معرفت تأکید فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خود و حقیقت خویش توجه کنید و خود و حقیقت خویش را بیابید. اگر شما به صراط مستقیم هدایت یافتید، انحراف دیگران به شما ضرر نمی‌رساند و برگشت همه شما به سوی الله است و در آن روز خداوند متعال شما را از اعمال و راه و روشتان آگاه خواهد کرد».

با توجه به اینکه آخر آیه، از برگشت همه به سوی حضرت حق و نایل گشتن همه به نتایج حرکات و اعمالشان در روز لقای پروردگار خبر می‌دهد، توصیه به معرفت نفس و شناخت حقیقت خود، معنای ژرف‌تری می‌یابد. با این دیدگاه معنای روایت «من عرف نفسه فقد عرف ربه» این خواهد شد: هر کس خود را آن چنان که هست و مظهر و جلوه‌گاه وجه حق است، بشناسد؛ پروردگار خود را خواهد شناخت و ناظر و وجه او خواهد بود.

قبل از بررسی چگونگی دست‌یابی به معرفت نفس به گونه دوم، تذکر چند نکته بایسته است:

**یکم.** تهذیب نفس و حصول کمال آن، متوقف بر معرفت نفس و شناخت عوامل انحطاط و سعادت است.

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: حسن، حسن‌زاده آملی، دروس معرفت نفس؛ محمد، شجاعی،

مقالات، ج ۱.

۲. مائده (۵)، آیه ۱۰۵.

دوم. شناخت نفس در حقیقت شناخت «راه» و «راهرو» است؛ چرا که نفس انسانی، به سوی خدا سلوک می‌کند (رهرو) و راهی را که آدمی باید در رسیدن به خدا طی کند، همان مراتب نفس خویش است که با گذر از هر مرتبه از آن، به مرتبه بالاتر صعود می‌کند (راه). مهم‌تر آنکه بر طبق آیه شریفه، غایت این راه خداوند متعال است. پس آدمی باید همیشه در یاد خدا باشد؛ چرا که اگر آدمی غایت راه را فراموش کند؛ خود راه را نیز فراموش می‌کند. پس فراموشی خدا، فراموشی نفس را به دنبال خواهد داشت.

**سوم.** معرفت مورد تأکید منابع اصیل اسلامی، شناختی است که وسیله‌ای برای معرفت خداوند قرار می‌گیرد؛ نه شناختی که برای امور دیگر مقصود باشد.

**چهارم.** براساس منابع قرآنی و روایی، این شناخت باید به عنوان یک اصل عملی؛ یعنی، حرکت به سوی کمال باشد؛ وگرنه صرف شناخت نفس از جهت علمی و نظری، تنها آشنایی با مفاهیم است.<sup>۱</sup>

در حقیقت، امری که انسان را به شهود و جه حق می‌رساند، شناخت حقیقت خود و حرکت به سوی مقام اصلی خویش و کمال است و این امر، جز با عمل و تحصیل تقوا میسر نخواهد بود.<sup>۲</sup> عطار خیلی زیبا در چند بیت، شرایط تحصیل تقوا را بیان کرده است:

چون فرود آیی به وادی طلب	پیش آید هر زمانی صد تعب
صد بلا در هر نفس اینجا بود	طوطی گردون مگس اینجا بود
جدّ و جهد اینجات باید سال‌ها	زان‌که اینجا قلب گردد حال‌ها
مِلک اینجا بایدت انداختن	مِلک اینجا بایدت در باختن
در میان خوئنت باید آمدن	وزهمه بیروئنت باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت به دست	دل بباید پاک کرد از هر چه هست

۱. سیدمحمدحسین، طباطبایی، المیزان، ج ۶، ص ۱۶۳-۱۶۹.  
۲. برای آگاهی بیشتر نگاه: محمد، شجاعی، مقالات، ج ۲ و ۳.

چون دل تو پاک گردد از صفات

تافتن گیرد ز حضرت نور ذات

چون شود آن نور بر دل آشکار

در دل تو یک طلب گردد هزار<sup>۱</sup>

افزون بر آنچه گفته شد، معرفت نفس از دو سو می‌تواند به معرفت ربّ بینجامد:

نخست آنکه بدانیم حقیقت وجودی انسان، عین ربط، وابستگی و نیازمندی محض به خدای متعال است و از خود هیچ استقلالی ندارد. از این رو تمام وجود ما و متعلقات آن از خدا و متعلق به او است: «إِنَّا لِلَّهِ»<sup>۲</sup> او حقیقت پایداری است که هستی‌بخش مطلق و عطاکننده همه کمالات به موجودات از جمله انسان‌ها است: «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»<sup>۳</sup>؛ بدون آنکه نیازی به کسی یا چیزی داشته باشد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۴</sup>.

اینها حقایقی است که با دریافت حضوری و شهودی، و رفع موانع معرفت - از قبیل غفلت ناشی از سرمستی و غوطه‌ور شدن در شهوات و دنیاطلبی و دنیا دوستی - قابل وصول است.<sup>۵</sup>

دوم آنکه با شناخت توانمندی‌های ظاهری و باطنی آدمی و اعتراف به ناشناخته ماندن توانمندی‌های او و سرگستگی در درک حقیقت روح، می‌توان به جلوه‌ای از شناخت خداوند دست یافت؛ زیرا در انسان نفخه‌ای از روح خدا دمیده شده است و او می‌تواند خلیفه خداوند در روی زمین باشد.

### بی‌توجهی به فطرت

#### ● پرسش ۱۵. عوامل بی‌توجهی به معرفت فطری چیست؟

بادقت در آیاتی که خداشناسی فطری را مطرح می‌کنند، به راحتی می‌توان فهمید

۱. عطار، نیشابوری، منطق الطیر، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۵۶.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۵۵؛ آل عمران (۳)، آیه ۲؛ طه (۲۰)، آیه ۱۱۱.

۴. فاطر (۳۵)، آیه ۱۵.

۵. اعراف (۷)، آیه ۱۷۹.

که چرا برخی در همه حال به فکر خدا نیستند و یا بعضی به کلی منکر او هستند؟! به اجمال می‌توان موارد ذیل را براساس آیات قرآن، موانع بی‌توجهی به معرفت فطری قلمداد کرد:

۱. **نسیان:** «وَلَا تُكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»<sup>۱</sup>؛ «و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا خود آنها را فراموششان ساخت». از این آیه و آیات مشابه آن، دانسته می‌شود که کافران، پیشینه معرفت نسبت به خداوند دارند؛ ولی در حال کفر، خدا را از یاد برده‌اند و همین نسیان، بستر انکار خدا و یا بی‌اعتنایی نسبت به او شده است!

۲. **توجه به علل و اسباب مادی:** «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»<sup>۲</sup>؛ «پس هرگاه در کشتی سوار شوند، خدای را با اخلاص و پاک دینی (یکتاگرایی) بخوانند و چون به سوی خشکی برهاندشان، آن‌گاه شرک می‌ورزند». قطع امید از سایر علل و اسباب، موجب می‌شود انسان متوجه سبب ساز شده و معرفت فطری نهفته در عمق جاننش، بیدار گردد. از این آیه و آیات مشابه به خوبی استفاده می‌شود که توجه به آنچه اطراف انسان را احاطه کرده و آدمی را به خود مشغول داشته است، عامل عمده غفلت و بی‌توجهی به معرفت فطری نسبت به خداوند است.

۳. **رفاه و آسایش:** «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَغَيَّرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»<sup>۳</sup>؛ «بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا برای شما فرا رسد، یا رستاخیز شما را دریابد، اگر راستگو بید کسی غیر از خدا را می‌خوانید؟».

این آیه نشانگر آن است که فطرت انسان در تنگناها و شداید، همچون قیامت یا زمان مرگ، بیدار و آشکار می‌گردد؛ ولی رفاه و آسایش و فروغلتیدن در نعمت‌ها و لذایذ مادی، از عوامل مهمی است که زمینه غفلت و پوشیدگی فطرت را فراهم می‌آورد.

۴. **دوستی با شیطان:** «وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَنِيَّتْهُمْ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلَيَبْتَغُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلَيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا»<sup>۴</sup>؛ «شیطان گفت: آنان راستخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می‌کنم تا گوش‌های دام‌ها را شکاف دهند و وادارشان می‌کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند و هر کس به جای خدا، شیطان را دوست گیرد، قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است».

تغییر در آفریده خدا، خروج از حکم فطرت و خداشناسی فطری است<sup>۲</sup> و این، در سایه دوستی با شیطان است. اگر کسی سر تسلیم در برابر هواهای نفسانی فرود آورد و با شیطان دوست باشد، خداشناسی فطری در او تغییر کرده و به عدم توجه به خدا، یا انکار او منجر خواهد شد. به هر حال، خداوند به ما نزدیک است و این ما هستیم که با کردار خود، او را در دور دست‌ها می‌جوئیم:

آنچه حق است اقرب از حبل‌الورید	تو فکندۀ تیرِ فکرت را بعید
ای کمان و تیرها بر ساخته!	صید، نزدیک و تو دور انداخته
هر که دور اندازتر، او دورتر	وز چنین گنج است او مهجورتر <sup>۳</sup>

### اختیار انسان و علم خدا

● پرسش ۱۶. رابطه اختیار انسان با اراده و علم الهی چگونه است؟ اینکه خدا همه چیز را از قبل می‌داند و یا نمی‌توان بر خلاف تقدیر کاری کرد مستلزم جبر نیست؟ قضای الهی چیست؟ اگر قضا به معنای اتمام کار باشد، چگونه با اختیار انسان سازگار است؟ این چهار پرسش از اساسی‌ترین پرسش‌ها درباره اختیار انسان است. نخست به مسئله «تقدیر» خدا و نسبت آن با اختیار انسان می‌پردازیم. تقدیر دارای دو معنا و دو نوع است:

۱. نساء (۴)، آیه ۱۱۹.

۲. سیدمحمدحسین، طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۸۵.

۳. جلال‌الدین، مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۳۵۳ - ۲۳۵۵.

۱. حشر (۵۹)، آیه ۱۹؛ توبه (۹)، آیه ۶۷.

۲. عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۵.

۳. انعام (۶)، آیه ۴۰ و نیز نگاه: آیات ۴۱ و ۴۲.

۱. **تقدیر علمی**؛ یعنی، سنجش و اندازه‌گیری یا اندازه‌شناسی. و مقصود این است که او می‌داند هر چیزی در هر زمان و هر مکان، به چه صورتی تحقق می‌یابد. به بیان دیگر، او به فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط پیدایش پدیده‌ها و در پی آن، رخ دادن آنها علم دارد.

تقدیر علمی خدا، با اختیار انسان منافاتی ندارد؛ چرا که او می‌داند مثلاً فلان شخص با اختیار و انتخاب خود، چه افعال و اعمالی را انجام می‌دهد. در علم پیشین الهی، فعل انسان با وصف اختیاری بودن، متعلق علم خدا قرار می‌گیرد و چنین علمی نه تنها منافی اختیار نیست؛ بلکه تأییدکننده آن نیز هست.<sup>۱</sup>

۲. **تقدیر عینی**؛ یعنی، ایجاد به اندازه، چیزی را به اندازه ایجاد کردن و یا اندازه برای چیزی قرار دادن. تقدیر عینی خداوند، عبارت است از تدبیر مخلوقات به گونه‌ای که پدیده‌ها و آثار خاصی بر آنها مترتب گردد و این طبعاً به حسب قرب و بعد هر پدیده‌ای، متفاوت خواهد بود؛ چنان که نسبت به جنس، نوع، شخص و حالات او تفاوت خواهد داشت. به عنوان مثال تقدیر نوع انسان، این است که از مبدأ زمانی خاص تا سرآمد معینی در کره زمین، زندگی کند و تقدیر هر فردی، این است که در مقطع زمانی محدود واز پدر و مادری معین به وجود آید. همچنین تقدیر روزی و سایر شئون زندگی و افعال اختیاری او، عبارت است از فراهم شدن شرایط خاص، برای هر یک از آنها. در واقع خداوند هر مخلوقی را با حدود و قیود و اندازه، شرایط، خصوصیات و توان‌های مخصوصی به وجود می‌آورد.

این تقدیر نیز با اختیار انسان منافات ندارد؛ چرا که اعمال اختیاری ما و مقدمات آن همچون هر پدیده دیگری، از مجرا و دایره خاص خود تحقق می‌یابد و این همان تقدیر عینی خداوند است. به عنوان مثال سخن گفتن انسان - که یک عمل اختیاری است - باید از مجرا یا مجاری خاص خود تحقق یابد. از این رو خداوند با اعطای ریه، حنجره، تارهای صوتی، زبان، دندان‌ها، لب‌ها و... این مجاری را برای تحقق سخن

گفتن مقدر فرموده است. همچنین مقدمات افعال اختیاری را با شرایط خاصی مقدر فرموده است؛ برای مثال او دستگاه گوارش را فراهم کرده و موادی آفریده تا در آن تصرف شود. باید دست و پا باشد تا انسان بتواند در آنها تصرف کند. اگر اعضا و جوارح نبود تا تصرف در مواد خارجی انجام دهد، خوردن اختیاری، تحقق نمی‌یافت.

اموری را که خداوند به تقدیر عینی مقدر فرموده است دو گونه است:

۱-۲. تحقق برخی از امور را بدون دخالت اراده و اختیار انسان اراده کرده است و جای اعمال اختیار و توهم اختیار انسان در آن نیست. اعضا و جوارح ما جبراً به ما داده شده است. قدرت اختیار، تفکر و انتخاب برای ما جبری است. مقدمات اختیار و موادی که اعمال اختیاری ما روی آن انجام می‌گیرد، جبری است.

به بیان دیگر، اصل اختیار، مقدمات افعال اختیاری و موادی که افعال اختیاری روی آن انجام می‌گیرد، همه براساس تقدیر عینی خداوند - که براساس اقتضائات عالم هستی و جهان مخلوق بوده - جبری است.

۲-۲. تحقق برخی از امور را مشروط به اراده آزاد انسان قرار داده است. به عبارت دیگر اراده و تقدیر عینی خداوند، به این تعلق گرفته است که اگر انسان با استفاده از اختیار خود، خواستار انجام «الف» شود، فعل «الف» تحقق یابد و اگر خواستار اجرای «ب» شود، عمل «ب» پدید آید. بنابراین براساس تقدیر عینی الهی، اینکه ما چگونه از اختیار خود استفاده کنیم و آن مقدمات را به کار گیریم و از مواد چه بسازیم، در اختیار ما خواهد بود.

ذکر این نکته نیز بایسته است که تقدیر عینی، در حقیقت به ایجاد علل ناقصه بازگشت می‌کند؛ یعنی، مقدماتی که پیدایش یک پدیده بر آنها متوقف است و به نحوی در تعیین حد و اندازه آن شیء لازم است، نه کافی. اما علت تامه شیء، اگر چه مستند به خداوند است، طبق این اصطلاح، «تقدیر» نامیده نمی‌شود؛ بلکه «قضا» است.

براساس این تحلیل، تقدیر عینی قابل تغییر است؛ چون وقتی مقدمات یک شیء

۱. برای آگاهی بیشتر نگا: محمد، سعیدی مهر، علم پیشین الهی و اختیار انسان.

عینی خداوند این است که وجود پدیده‌ها را از آغاز پیدایش تا دوران شکوفایی و تا پایان عمر؛ بلکه از هنگام فراهم شدن مقدمات بعید، تحت تدبیر حکیمانه الهی بدانیم و فراهم شدن شرایط پیدایش و رسیدن به مرحله نهایی را مستند به اراده او بشماریم. قضای عینی، رسیدن هر معلولی به حد ضرورت وجودی، از راه تحقق علت تامه‌اش است؛ زیرا هیچ مخلوقی استقلال در وجود و آثار وجودی ندارد. در نتیجه ایجاب و ضرورت وجودی همه پدیده‌ها، مستند به خدای متعال خواهد بود که دارای غنا و استقلال مطلق است.

در واقع، همان گونه که وجود هر پدیده‌ای، انتساب به اذن و مشیت تکوینی خدا دارد و بدون اذن او هیچ موجودی پا به عرصه وجود نمی‌نهد؛ پیدایش هر چیزی مستند به قضای عینی الهی است و بدون آن، هیچ موجودی شکل و حدود ویژه خود را نمی‌یابد و به سرانجام خویش نمی‌رسد.

گفت با موری دگر این راز هم	مورکی بر کاغذی دید او قلم
همچو ریحان و چو سوسن زار و ورد	که عجایب نقش‌ها آن کلک کرد
وین قلم در فعل فرع است و اثر	گفت آن مور اصبع است آن پیشه‌ور
که اصبع لاغر ز زورش نقش بست	گفت آن مور سوم کز بازو است
مهرت موران فطن بود اندکی	همچنین می‌رفت بالا تا یکی
که به خواب و مرگ گردد بی‌خبر	گفت کز صورت مبینید این هنر
جز به عقل و جان نجنبید نقش‌ها	صورت آمد چون لباس و چون عصا
بی‌زتقلب خدا باشد جماد <sup>۱</sup>	بی‌خبر بود او که آن عقل و فؤاد

### قضای عینی و اختیار انسان

قضای عینی الهی، با اختیار انسان منافات ندارد. شبهه ناسازگاری قضای عینی الهی با اختیار انسان، از این تصور غیر صحیح ناشی شده است که ضرورت وجود و

فراهم شود، هنوز باید چند واسطه دیگر تحقق یابد تا به خود آن پدیده برسد و در این میان، ممکن است موانعی پدید آید و جلوی تحقق آن شیء را بگیرد.

با توجه به این نکته، معنای بسیاری از روایات در باب تغییر تقدیر، روشن می‌شود. از این گونه روایات استفاده می‌شود که پاره‌ای از کنش‌های انسان، تقدیرات را تغییر می‌دهد. برای مثال صدقه موجب دفع بلای مقدر می‌گردد و یا صله رحم، عمر را طولانی می‌کند. در این موارد، تقدیر عینی اولی آن بود که براساس شرایط مخصوص، بلایی نازل شود و یا فردی با تصادف یا امراض جسمانی، در سن خاصی فوت کند. اما ممانعی مانند صدقه و صله رحم، به عنوان تقدیر ثانوی جلوی تحقق بلا و فوت را گرفته و موجب تغییر آن شده است.

چاره دفع بلا نَبُود ستم	چاره، احسان باشد و عفو و کرم
گفت الصَّدَقَةُ مَرْدٌ لِلْبَلَا	داو مَرْضَاکَ بِصَدَقَةٍ یَا فَتَى <sup>۱</sup>

### قضای الهی و اختیار انسان

«قضا» به معنای پایان دادن و کار را یکسره کردن است و می‌توان مرحله نهایی یک کار را نیز قضا نامید. «قضا» نیز دو اصطلاح دارد: «قضای علمی» و «قضای عینی». علم به پایان کار و مرحله نهایی یک فعل، «قضای علمی» است و پایان یافتن، یکسره شدن و تحقق نهایی کار را «قضای عینی» می‌گویند.

۱. **قضای علمی خداوند**؛ یعنی علم او به وقوع حتمی پدیده‌ها. این با اختیار انسان منافات ندارد؛ زیرا او علم دارد که پدیده یا فعل و کاری با اختیار انسان حتماً به وقوع خواهد پیوست. به بیان دیگر او می‌داند فلان فعل انسان با وصف اختیاری بودن، حتماً به وقوع خواهد پیوست؛ یعنی، او چنان کاری را اراده کرده و با اختیار خود آن را انجام خواهد داد.

۲. **قضای عینی خداوند**؛ یعنی، انتساب تحقق عینی پدیده‌ها به او. مقتضای قضای

۱. مثنوی، دفتر ۶، بیت ۲۵۹۰ و ۲۵۹۱.

۱. همان، ۴، ادبیات ۳۷۲۱-۳۷۲۸.

انتخاب و گزینش و اختیار داده است و به او اجازه می‌دهد که مطابق اختیار خود عمل کند و اگر او نخواهد که انسان مختار و آزاد باشد؛ انسان قادر بر هیچ عمل اختیاری نخواهد بود.

پس تأثیر اراده انسان در مقام جزء آخر از علت تامه در افعال خودش، منافاتی با استناد وجود همه اجزای علت تامه به خدای متعال ندارد. اینکه در برخی آیات، افعال و احوال و سرنوشت ما به خدا نسبت داده می‌شود - مانند «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> - برای آن است که ما را به توحید افعالی (یکی از مراحل عالی توحید) واقف گرداند. قرآن می‌خواهد انسان را خداشناس بار آورد و آدمی را با این نکته آشنا سازد که کمالش در درک احتیاج خود به خداوند است؛ زیرا انسان سراپا نقص و جودی و فقر محض است.

ای دهنده عقل‌ها! فریادرس	تا نخواهی تو، نخواهد هیچ کس
هم طلب از توست و هم آن نیکویی	ما کی ایم اول تویی، آخر تویی
هم بگو تو، هم تو بشنو، هم تو باش	ما همه لاشیم با چندین تراش <sup>۲</sup>

### فلسفه آفرینش

● پرسش ۱۷. مگر خدای متعال از همه چیز بی‌نیاز نیست؛ پس چه نیازی به آفرینش جهان داشت؟ اگر بگوئید خدا فیاض است، این سؤال پدید می‌آید که پس خداوند باید جهان را بیافریند تا فیاض باشد. آیا این نوعی نیاز نیست؟

برای روشن شدن بی‌نیازی خدا و هدف‌داری او در آفرینش، باید به مطالب زیر توجه کرد:

یکم. هدف انسان در کارهایش، رسیدن به کمال یا رفع نقص است؛ برای مثال غذا

تحقق فعل - موقعی که علت تامه‌اش موجود باشد - به معنای اضطراب در مقابل اختیار انگاشته شده است. در حالی که این تلقی صحیح نیست؛ چرا که با توجه به چندگونگی استناد معلول واحد به چند علت، مسئله عدم تعارض قضای عینی الهی، با اختیار انسان حل می‌گردد. گفتنی است تأثیر چند علت در پیدایش یک پدیده، به چند صورت قابل تصور است:

۱. چند علت با هم و در کنار یکدیگر تأثیر کند؛ مانند اینکه اجتماع آب، بذر، حرارت و ... موجب شکفتن بذر و رویدن گیاه می‌شود.

۲. هر یک از علت‌ها به طور متناوب مؤثر باشد، به طوری که طول عمر پدیده، بر تعداد آنها تقسیم شود و هر بخشی از آن، معلول یکی از عوامل و عللی باشد که به نوبت، تأثیر خود را می‌بخشد؛ چنان که چند موتور، یکی پس از دیگری روشن شود و موجب ادامه حرکت هواپیما گردد.

۳. تأثیر آنها مترتب بر یکدیگر باشد؛ چنان که در برخورد چند توپ با یکدیگر یا در تصادفات زنجیره‌ای ملاحظه می‌شود. نمونه دیگر آن، تأثیر اراده انسان در حرکت دست و تأثیر آن در حرکت قلم و تأثیر آن، در پیدایش نوشته است.

۴. تأثیر مترتب چند عامل طولی، به گونه‌ای که وجود هر یک از آنها وابسته به وجود دیگری باشد؛ مانند وجود انسان و اراده او که وابسته به اراده الهی است.

در همه این صورت‌ها، اجتماع چند علت برای پیدایش معلول واحد لازم است. با توجه به انواع استناد معلول واحد به چند علت - و به خصوص نوع چهارم - روشن می‌شود که استناد افعال اختیاری انسان به خدای متعال، منافاتی با استناد آنها به اراده خود انسان ندارد؛ زیرا این استنادها در طول یکدیگر است و تراجمی با هم ندارد.

به بیان دیگر، استناد فعل به انسان، در یک سطح و استناد وجود آن به خدای متعال، در سطح بالاتری است که در آن سطح، وجود خود انسان و وجود ماده‌ای که کارش را روی آن انجام می‌دهد و وجود ابزارهایی که کار را به وسیله آنها انجام می‌دهد و حتی قدرت اختیار و انتخاب او، همگی مستند به خدا است؛ زیرا انسان از خود هیچ‌گونه استقلالی ندارد و همه این امور را خداوند به او عطا کرده و قدرت

۱. و تا خدا پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست: تکویر (۸۱)، آیه ۲۹.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ۶، ابیات ۱۴۳۸ - ۱۴۴۰.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمد تقی، مصباح یزدی، ج ۱، آموزش عقاید، صص ۱۸۰ - ۱۸۷؛ همان، معارف قرآن، ج ۱، صص ۲۰۲ - ۲۲۲؛ مرتضی، مطهری، انسان و سرنوشت.

چیزی باشد و فیاضیت او چیز دیگر؛ بلکه ذات او - از آن جهت که ذات است - فیاض علی‌الاطلاق؛ بلکه عین فیاضیت است.

۵. آفرینش، فعل الهی و فیض او و به عبارت دیگر، تجلی فیاضیت الهی است.

۶. آفرینش، لازمه کمال ذاتی خداوند است.

البته وقتی گفته می‌شود، آفرینش جهان لازمه کمال ذاتی خداوند است، به معنای

آن نیست که خداوند در آفرینش جهان مجبور است؛ زیرا:

الف. اختیار نیز کمال ذاتی او است؛ بنابراین هیچ عاملی از درون او را وادار به

کاری نمی‌کند.

ب. و رای او نیز قدرتی نیست که او را جبراً به کاری وادارد.

بنابراین مقصود از «لازمه کمال ذاتی» این است که چون او فیاض است و افاضه

وجود خیر است، حتماً جهان و انسان را در بهترین صورت ممکن می‌آفریند و در

این باره درنگ روانمی‌دارد.

**چهارم.** حکیمانه بودن یک فعل، لزوماً به معنای نیاز و حاجت‌مندی نیست. مسئله

نیاز در افعال موجودات ناقص و نیازمند (مانند انسان)، تصورپذیر است؛ ولی در

مورد فعل خداوند پنداری نادرست است. او به آفرینش جهان نیازی نداشت. اما از

آن رو که «وجود» کمال است و افاضه وجود نیز خیر و کمال و خودداری از آن بخل

و نقص است؛ پس سزاوار است خدای حکیم و کمال مطلق، جهان را بیافریند و آن

را در غایت حکمت و لطافت ایجاد کند. بنابراین آفرینش الهی حکیمانه است؛ هر

چند در مرتبه آفرینش، نه نیازی بود و نه نیازمندی.

**پنجم.** انسانی که کار نیکی انجام می‌دهد تا کمالی را کسب کند، قبل از انجام دادن

کار، تنها قابلیت کسب کمال مطلوب را دارا است؛ اما بالفعل دارای آن نیست و با

انجام دادن کار، قابلیت خود را به فعلیت می‌رساند. اما خداوند هیچ کمالی را فاقد

نیست؛ بلکه عین همه کمالات - از جمله فیاضیت علی‌الاطلاق - است. بنابراین او با

آفرینش به فیاض بودن دست نمی‌یازد؛ بلکه چون واجد کمال فیاضیت است، جهان

و انسان را می‌آفریند. از همین رو گفته شده است: آفرینش جهان لازمه فیاض بودن

می‌خورد تا رفع گرسنگی یا رفع نیاز بدن کند؛ لباس می‌پوشد تا خود را از سرما و

گرما حفظ کند؛ ازدواج می‌کند برای ارضای نیازی که در این باره احساس می‌نماید.

عبادت می‌کند تا به کمال نهایی و قرب الهی برسد و خدمت به خلق خدا می‌کند، تا

کمالات عالی را کسب کند. اما خداوند، هیچ نقصی ندارد تا با افعالش، آن را بر طرف

کند و کمالی را فاقد نیست، تا برای رسیدن به آن بکوشد.

**دوم.** هدف در افعال الهی، ذات او است و غایتی خارج از او متصور نیست؛ زیرا

کمالی و رای ذات الهی وجود ندارد تا خداوند به آن رو کند. پس او همچنان که مبدأ

فعل و منشأ هستی است، غایت آن نیز می‌باشد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»<sup>۱</sup>.

**سوم.** در رابطه با فلسفه آفرینش، نصوص دینی، متکلمان، فیلسوفان و عارفان

پاسخ‌های متعددی مطرح کرده‌اند که هر یک، به گونه‌ای از معمای آفرینش رازدایی

می‌کند و از زاویه‌ای بر آن نور می‌افشانند. آنچه به اقتضای سؤال در این مجال می‌آید،

یکی از پاسخ‌های فیلسوفان است. در این انگاره آفرینش، لازمه فیاض بودن ذاتی

الهی است.

توضیح اینکه:

۱. خداوند واجب‌الوجود است.

۲. واجب‌الوجود، هستی مطلق و وجود صرف است و همه کمالات و جودی را

دارا است؛ بلکه عین همه آنها است. صفات کمالی او عین ذات او است. او علم مطلق

و قدرت مطلق و عین عدل و حکمت است.

۳. لازمه کمال، فیاض بودن است و هر موجودی کامل باشد، فیاض نیز هست.

منع فیض ناشی از ناداری و ناتوانی و یا بخل است که همه نقص بوده و از ساحت

قدس پروردگار دور و با کمال مطلق او ناسازگار است.

۴. با توجه به اینکه کمال مطلق، عین ذات الهی است و فیاض بودن، خود، کمال

است، پس فیاض بودن عین ذات الهی است؛ یعنی، چنان نیست که ذات احدیت

علمی راه‌هدف زندگی خود دانسته‌اند، علاوه بر آنکه ممکن است در رسیدن به این مطلوب، ناکام مانده و به دلیل احساس شکست، دید منفی و مایوسانه‌ای نسبت به زندگی بیابند؛ در صورت موفقیت نیز، پس از پایان زندگی دنیوی، نیل به هدف دیگر برای آنان معنا نخواهد داشت. بنابراین باید «زندگی» و «هدف از آن» از یکدیگر متمایز شوند و آنچه داخل در محدوده زندگی است، هدف زندگی تلقی نشود. به هر صورت، هنگام پرداختن به پرسش از هدف زندگی، باید مافوق حیات طبیعی قرار گیریم؛ تا سراغ آن رادر حیات طبیعی محض و شئون آن نگیریم.<sup>۱</sup>

**دوم.** باید هدف را به درستی بشناسیم. روشن است که عالمان و اندیشمندان بسیاری در همه جوامع، هدف‌های متفاوتی برای زندگی ترسیم و ارائه کرده‌اند. اما این بدان معنا نیست که همه این نظرها درست و همه این هدف‌ها صحیح شناخته شده و به دیگران شناسانده شده است. ضدیت و یا تناقض بسیاری از این هدف‌ها، نشانگر صحت این مدعا است.

به عنوان مثال بیماری، نیاز فوری به دارویی خاص دارد. شما می‌دانید که این دارو تنها در یک داروخانه عرضه می‌شود؛ ولی آنجا را نمی‌شناسید. اکنون درمی‌یابید که دانستن نام یا مشخصات این داروخانه و نیز یافتن نشانی آن، تا چه حد ضروری و جدی است؛ یعنی، همان قدر که دانستن نام و مشخصات داروخانه برای یافتن دارو مهم است، یافتن خیابان و نحوه رفتن به آنجا نیز اهمیت دارد. بدون شک اگر نام و نشانی و چگونگی رفتن به داروخانه به صورت اشتباه در اختیار شما قرار گیرد، لطمه‌ای جانسوز و جبران‌ناپذیر برای بیمار در پی خواهد داشت.

در اولین قدم از جست‌وجو، برای یافتن هدف زندگی و راه رسیدن به آن، پای ما به زنگ خطری برخورد می‌کند که هر چند تکان‌دهنده است، برای هوشیاری و دقت بیشتر سودمند خواهد بود. آن زنگ خطر با زبان خود به ما چنین می‌گوید: «تنها

خداوند و تجلی آن است؛ نه سبب فیاض شدن خداوند. بنابراین تلازم بین فیاضیت مطلقه الهی و آفرینش جهان، به معنای آن نیست که «خدا باید جهان را بیافریند تا فیاض باشد»؛ این تعبیر مستلزم نوعی نیاز است! اما دقت در توضیحات بالا نشان می‌دهد که مسئله برعکس است؛ یعنی، خداوند فیاض است و نتیجه آن، آفرینش جهان است.<sup>۱</sup>

● پرسش ۱۸. اگر فردی که اعتقادات درستی ندارد، پرسد: «برای چه زنده هستید» بهترین پاسخ، چه خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش، ابتدا باید به چند نکته توجه کرد:

یکم. باید معنای هدف مشخص شود. هدف، یعنی «برای هر امر و هر راه، نقطه‌ای است که آن راه و امر، به آن ختم می‌شود». ژرف نگری در این نکته، ما را از خطاهای بسیاری ایمنی می‌بخشد. در طول تاریخ بشر، این خطاها بر سر راه کسانی قرار گرفته است که به معنای صحیح «هدف»، نیندیشیده و یا آن را نیافته‌اند. از این رو، به غلط آنچه را که لازمه زندگی و یا از اجزای حیات دنیوی بشر بوده و در مواردی ایده‌آل برای بخشی از زندگی به حساب آمده است، هدف برای کل حیات تلقی کرده‌اند و بر این اساس دچار زیان در زندگی یا شکست‌های روحی شده‌اند.

در این باب، می‌توان به کسانی اشاره کرد که بهره‌مندی از لذت‌ها و شهوت‌ها را هدف دانسته‌اند! به هر حال این تصور نادرست است؛ چرا که آنچه جزء زندگی است، نمی‌تواند هدف زندگی باشد. برای چنین افرادی پس از پایان زندگی (حیات دنیوی)، رسیدن به هدف، هیچ تصویری ندارد. کسانی که رسیدن به مدارج عالی

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف: عبدالله، نصری، فلسفه خلقت انسان، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۷۹)؛

ب: همو، فلسفه آفرینش، (قم: دفتر نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۲)؛

پ: محمد تقی، جعفری، آفرینش و انسان، (قم: دارالتبلیغ اسلامی، چاپ دوم)، بی‌تا.

۱. برای آگاهی بیشتر: عبدالله نصری، تکاپوگر اندیشه‌ها (زندگی، آثار و اندیشه‌های استاد محمدتقی جعفری)، ص ۲۲۰.



چه ندانیم رو به سوی آن هدف و غایت داریم. این هدف ماورای زندگی و عالم مادی؛ بلکه محیط بر عوالم بالاتر و برتر است. بنابراین هدف از زیستن آدمی در این دنیا، بازگشت مختارانه و آزادانه او به اصل خویش است و اینجا گذرگاه حرکت و صعود و بازگشت به سوی خداوند است.

به بیان دیگر، انسان تنزل یافته، باید تلاش کند تا دوباره خود را پاک گرداند و کمالات از دست رفته، محدود شده و یا زیر حجاب قرار گرفته خود را باز یابد و به حقیقت اصلی خود نایل شده، در موطن حقیقی (قرب حضرت حق) جای گیرد.

خداوند، چگونگی رسیدن به این هدف و کیفیت این بازگشت را روشن ساخته و رسالت تبیین آن را بر دوش پیامبران نهاده است. در واقع در پرتو پیروی از ایشان و عمل به هدایت‌ها، راهنمایی‌ها و تعالیم آنان، آدمی می‌تواند به حقیقت انسانیت و روح خدا - که هدف بنیادین، اصیل و اساسی زندگی او است - دست یازد: ﴿... فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \* رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...﴾؛ «پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است: پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون برد».

این آیات با لحن خاصی، این حقیقت را مطرح می‌کند که پیامبران آمده‌اند تا با دستگیری انسان، او را از تاریکی‌های ناشی از تنزل از موطن اصلی خود، خارج ساخته و او را به سوی نور ببرند که همان حقیقت انسان و «روح خدا» بودن او است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ «ای پیامبر! ما تو را [به سمت] گواه و بشارت‌گر و هشداردهنده فرستادیم و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک».

یک بار این راه را خواهی رفت و یک بار زندگی را تجربه خواهی کرد! این اخطار و گوشزد مهم و جدی، ما را بر آن می‌دارد که با دقتی متناسب با اهمیت موضوع و موشکافی بسیار، به کاوش بپردازیم و ضریب اطمینان بالایی برای یافته خود دست پاک کنیم.

پس شناخت هدف زندگی، کار آسانی نیست تا در توان ما یا امثال ما - که خود برای اولین و آخرین بار از این راه می‌گذریم - بگنجد. گویی باید دستی از آستین غیب برآید و با انگشت اشاره‌ای، هدف و سمت و سوی آن را به ما بنمایاند.

خوشبختانه و با کمال شغف باید بگوییم: این دست برآمده و در تعیین هدف و چگونگی رسیدن به آن، کاری کارستان کرده است. خداوند مهربان - که دوست دارد ما سعادت‌مند و نیک فرجام باشیم و بر ناتوانی ما در این باب، علیم است - در حالی که به همه جهان هستی احاطه دارد، رمز و راز آن را از آغاز تا انجام می‌داند و هدف زندگی و راه رسیدن به آن را به خوبی و پله پله به ما می‌آموزد. ما که این را کامل‌ترین و مطمئن‌ترین تعلیم می‌دانیم، با استفاده از سخن الهی آن را برای شما باز می‌گوییم.

خداوند متعال در آیات قرآن، این حقیقت را برای ما بازگفته است که همه جهان هستی و از جمله انسان، به عالم بالا بازخواهند گشت و فرجام تمامی امور و پایان زندگی، به سوی خداوند و از آن او است: ﴿وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ «و فرجام کارها به سوی او است» و ﴿إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾؛ «[همه] کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود».

بر این اساس هدف، غایت، فرجام و آرمانی که اسلام برای بشر تصویر کرده، فقط خدا است و بس. آدمی با جدا شدن از اصل و حقیقت خویش - که همان «روح خدا» است - دوباره به سوی خداوند در حرکت است و در واقع تمامی جهان به سوی آن هدف، در سیلان و جریانند و ما چه بخوایم، چه نخواهیم و چه بدانیم و

۱. لقمان (۳۱)، آیه ۲۲.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۰۹.

۱. طلاق (۶۵)، آیه ۱۰ و ۱۱.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۴۵ و ۴۶.

**سوم.** خداوند چگونگی و کیفیت رسیدن به این هدف را، به وسیله پیامبران الهی برای ما روشن ساخته است. او در کنار عقل - که حجت درونی است و در راه رسیدن به هدف زندگی ما را به کلیاتی رهنمون می‌کند - انبیا و کتاب‌های آسمانی را به منظور راهنمایی و معرفی جزئیات این راه و مسیر، فرستاده است.

**چهارم.** ایمان و عمل صالح، دو رکن اصلی و مهم برای نیل به هدف حقیقی زندگی تلقی شده است.

از همه این مطالب روشن می‌شود که هدف زندگی برای نوجوان، جوان، دانشجو، کارگر، کارمند، پزشک، عارف، هنرمند، معلم، زن، مرد و در یک کلمه «انسان»، یکسان است و البته هر کس به اندازه ایمان و عمل صالح خود، می‌تواند به هدف حقیقی زندگی دست یابد. معنای این سخن این است که عارف بودن یا مذهبی بودن، لزوماً از هنرمند بودن، جوان بودن، تلاشگر بودن، پزشک و کارگر بودن و... جدا نیست؛ بلکه صاحبان هر شغل و حرفه و دارندگان هر ذوق و طبعی، می‌توانند با شناخت صحیح هدف زندگی و چگونگی رسیدن به آن و به کار بستن اعمال، عقاید، اوصاف و اخلاق به خصوص و در یک کلام «ایمان و عمل صالح»، در سیر به سوی خداوند و بازگشت به حقیقت انسانی شرکت جویند.

با این نگاه به هدف زندگی، تلاش در جهت ایمان و عمل صالح، هر چند سخت باشد؛ اما بسیار لذت بخش خواهد بود. رو به سوی خدا آوردن - هر چند دوری برخی از اطرافیان را به دنبال دارد - اما بسیار آرام بخش و آمیخته با انس و لطف است و هجران از این وصال، بسیار جانسوز است؛ چنان که عبدالرحمن جامی در شرح این دو بیت از مولانا جلال الدین رومی:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند  
و ز جدایی‌ها شکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند  
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
این گونه می‌سراید:

حبذا روزی که پیش از روز و شب  
فارغ از اندوه و آزاد از طرب  
متحد بودیم با شاه وجود  
حکم غییریت به کلی محو بود

این عبارات نیز به خوبی حکایتگر این حقیقت است که بعثت پیامبران برای دعوت به سوی حضرت حق است و آنان همچون چراغی تابناک، روشنگر راه آدمی در رسیدن به مقصود و هدف زندگی‌اند.

چون رسید اندر سبا این نور شرق  
روح‌های مرده جمله پر زدند  
یکدگر را مژده می‌دادند، هان  
یکدگر را مژده می‌دادند، هان  
زان ندا دین‌ها همی گردند گبز  
شاخ و برگ دل همی گردند سبز  
از سلیمان آن نفس چون نفخ صور  
مردگان را وا رهانید از قبور<sup>۱</sup>  
غلغلی افتاد در بلقیس و خلق  
مردگان از گور تن سر بر زدند  
نک ندایی می‌رسد از آسمان  
مردگان را وا رهانید از قبور<sup>۱</sup>

گفتنی است قرآن کریم، ایمان و عمل صالح را دو رکن اساسی و دو ره توشه مهم برای رسیدن به هدف حقیقی و اصلی انسان در زندگی تلقی کرده است. از میان آیات بسیار، تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»<sup>۲</sup>؛ «به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم. سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم؛ مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند که پاداشی بی‌منت خواهند داشت».

نیز «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِأَلْحَقٍ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»<sup>۳</sup>؛ «در حقیقت انسان دستخوش زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند».

بنابراین، بر اساس آیات قرآن چند امر روشن می‌شود:

**یکم.** هدف زندگی خارج از آن و در پایان راه آن قرار دارد، نه در متن آن.

**دوم.** هدف زندگی، رسیدن و بازگشت به حقیقت اصلی خود؛ یعنی، «حقیقت انسان» و «روح خدا» است.

۱. مثنوی معنوی، دفتر ۴، ابیات ۸۳۹-۸۴۳.

۲. تین (۹۵)، آیات ۴-۶.

۳. عصر (۱۰۳)، آیه ۲ و ۳.

بود اعیان جهان بی‌چند و چون  
نی به لوح علمشان نقش ثبوت  
نی ز حق ممتاز و نی از یکدگر  
ناگهان در جنبش آمد بحر جود  
امتیاز علمی آمد در میان  
واجب و ممکن ز هم ممتاز شد  
بعد از آن، یک موج دیگر زد محیط  
موج دیگر زد پدید آمد از آن  
پیش آن کز زمره اهل حق است  
موج دیگر نیز در کار آمده  
جسم هم گردید طورا بعد طور  
نوع آخر آدم است و آدمی  
بر مراتب سرنگون کرده عبور  
گر نگرده باز مسکین زین سفر  
نی که آغاز حکایت می‌کند  
امید آنکه خداوند همه انسان‌های حقیقت‌جو را در شناخت هدف زندگی و رسیدن به آن، یاری دهد و ما را از اهل معرفت و نوشندگان شراب وصل گرداند.<sup>۱</sup>

۱. برای آشنایی بیشتر با مباحث پیش گفته، دو کتاب ذیل واقعاً خواندنی است:

۱. علامه سیدمحمدحسین، طباطبایی، انسان از آغاز تا انجام، ترجمه، تحقیق و تعلیقه از صادق لاریجانی، (تهران: الزهراء).

۲. محمد، شجاعی، مقالات، (تهران: سروش، ج ۱).

از منابع زیر نیز می‌توانید استفاده نمایید:

الف. محمد تقی، جعفری، فلسفه و هدف زندگی؛  
ب. همو، زندگی ایده‌آل و ایده‌آل زندگی؛  
پ. عبدالله، نصری، انسان از دیدگاه اسلام؛  
ت. زین العابدین، قربانی، فلسفه و هدف زندگی؛  
ث. مرتضی، مطهری، هدف زندگی.

## پیامبرشناسی

### حکمت عصمت

● پرسش ۱۹. راز عصمت چیست؟ اگر عصمت پیامبران و امامان، موهبتی الهی است؛ چرا ما مشمول این عنایت نشدیم؟ اگر خدا به ما هم لطف می‌نمود و علم خدادادی عنایت می‌کرد، ما نیز معصوم می‌شدیم؟  
«عصمت» هم امری موهبتی است و هم ارادی و اکتسابی. درک این مسئله در گرو شناخت چند نکته است:

یکم. پیامبران و امامان دارای اراده بشری‌اند؛ مانند دیگر مردم زندگی می‌کنند؛ برای تحصیل هر چه بیشتر مقامات معنوی می‌کوشند و اهل صبر، جهاد، زهد و تقوا هستند.

دوم. خداوند متعال به قابلیت ممتاز پیامبران و امامان، برای تحصیل مقامات معنوی و شایستگی آنان برای بر عهده گرفتن مسئولیت هدایت جامعه علم دارد. در حقیقت همان قابلیت و شایستگی آنان - که بخش عمده‌اش ناشی از افعال اختیاری ایشان است - از قبل نزد خداوند معلوم است و همین قابلیت مبتنی بر اختیار موجب گزینش آنان می‌شود. آیات و روایات فراوانی بر این دو واقعیت گواهی می‌دهد:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»؛ «و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم

۱. سجده (۳۲)، آیه ۲۴.

را [هدایت می‌کردند] و ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾؛ «خداوند بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

**سوم.** سپردن هر مسئولیتی با دادن امکانات لازم همراه است. امامت جامعه از این قاعده مستثنا نیست. از این رو، خداوند آنان را از علم لازم، برای بر عهده گرفتن مسئولیت امامت بهره‌مند می‌گرداند. این ویژگی هنگام عهده داری مسئولیت برای امامان محسوس می‌شود؛ چنان که درباره امام هادی آمده است: «یکی از یاران ایشان به نام «هارون بن فضیل» در کنارشان بود که ناگاه امام فرمود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ ابی جعفر (امام جواد) در گذشت. به حضرت عرض شد: از کجا دانستید؟ فرمود: در برابر خدا فروتنی و خضوعی در دلم افتاد که برایم سابقه نداشت.<sup>۲</sup>

در اوایل دعای ندبه به مجموع این سه واقعیت نورانی اشاره شده است: «وَلَا اضْمِحْلَالَ بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّيْنِيَّةِ وَزُخْرُفِهَا وَزِبْرَجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبِلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَ الشَّعَاءَ الْجَلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ كَرَّمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ»؛ «[آنان را برگزیدی]... و این بعد از آن بود که بر ایشان شرط کردی نسبت به دنیا و زینت زیورهای آن زهد بورزند. آنان نیز این شرط را پذیرفتند و دانستی که آنان به آن شرط وفا دارند. پس آنها را پذیرفتی و به خود نزدیک ساختی و یاد بلند و ستایش ارجمند را برای ایشان پیش فرستادی و فرشتگانت را بر آنان فرو فرستادی و به وحی خود، آنان را گرامی داشتی و آنان را به بخشش علم خود، میهمان کردی...».

البته این امتیاز (علم و عصمت موهبتی)، پایه و شرط اولیه امامت است و معصومان با اراده خویش و تلاش و عبادت، به مقامات عالی تری از علم و عصمت دست می‌یابند؛ چنان که در قرآن مجید از زبان پیامبر می‌خوانیم: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي

عِلْمًا﴾؛ «و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای».

همین عبادت‌ها و صبر و جهادهای بیشتر - که با اختیار و اراده انجام می‌شود - موجب برتری برخی از پیامبران، بر برخی دیگر می‌گردد: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾؛ «برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم...».

**چهارم.** دسترسی به مقام «عصمت» و راه‌یابی به مقامات «علمی و معنوی»، به پیامبران و امامان اختصاص ندارد و برای همگان میسر است؛ چنان که حضرت زینب تا مرز عصمت پیش رفت و حضرت ابوالفضل العباس به مقامات عالی معنوی دست یافت. بسیاری از علما و اولیا «تالی تلو معصوم» (نزدیکان به مرز عصمت) خوانده می‌شوند. اینکه مسئله عصمت عمدتاً در مورد پیامبران و امامان مطرح می‌شود، به لحاظ لزوم عصمت در آنان است. به عبارت دیگر شرط امامت و نبوت، عصمت است و خداوند فاقدان این ویژگی را برای این دو منصب بر نمی‌گزیند. بنابراین هیچ غیر معصومی، به نبوت و امامت نمی‌رسد، ولی این به معنای آن نیست که هر کس امام یا نبی نباشد، از هیچ درجه‌ای از عصمت بهره‌مند نخواهد بود.

**پنجم.** فیاضیت مطلقه الهی، ایجاب می‌کند که هر کس قابلیت و استعداد کمالی را دارد، همه شرایط لازم برای به فعلیت رسیدن آن کمال، در اختیار او قرار داده شود. به عبارت دیگر از ناحیه خداوند، هیچ گونه قصور و بخلی در این باره نیست. بنابراین اگر واقعاً ما قابلیت دریافت علم لدنی را دارا بوده و با داشتن آن حقیقتاً از عصمت برخوردار می‌شدیم، خداوند آن علم را به ما عطا می‌کرد. اما اگر اندکی دقت کنیم؛ این ادعا که اگر ما هم علم معصومان را داشتیم، معصوم می‌شدیم، ادعایی بیش نیست. دلیل بر این مطلب آن است که، در بسیاری از موارد ما بر خلاف علم و آگاهی خود عمل می‌کنیم. در روایتی نیز آمده است: «من عمل بما علم الله علم ما لا يعلم»؛<sup>۳</sup> «هر

۱. طه (۲۰)، آیه ۱۱۴.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۵۳.

۳. الف. الفیض القاسانی، الاصول الاصلیة، (تهران، چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰)، ص ۱۶۲؛ ل

۱. انعام (۶)، آیه ۱۲۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

بهشتی که آدم در آن بوده، مرحله قبل از تکلیف و تشریح بوده و نهی در آن، جنبه ارشادی داشته است؛ زیرا آن درخت، دارای ویژگی و اثر تکوینی خاصی بوده که چون از آن خوردند، عورت‌هایشان آشکار شد: ﴿فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا﴾<sup>۱</sup> و به عبارت دیگر غرایز حیوانی و شهوانی در آنها پدید آمد. از این‌رو شرایط زیستی دیگری، متناسب با وضعیت پدید آمده برای آنان، لازم شد. بنابراین حضرت آدم مرتکب گناه تکلیفی نشد؛ ولی در عین حال عمل او متناسب با مقام منبع آموزگاری ملائک نیز نبود و به دلیل وضعیت پدید آمده، دیگر آن بهشت جای مناسبی برای او نبود. از همین جا معنای آیتی مثل: ﴿وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾<sup>۲</sup> و ... روشن می‌شود که این عصیان، به معنای گناه اصطلاحی نیست؛ بلکه سرپیچی در مقابل نهی ارشادی است که شایسته جایگاه رفیع حضرت آدم نبوده است.

در رابطه با اینکه عصیان حضرت آدم، در برابر نهی مولوی و قانونی خداوند نبود، دلایل چندی وجود دارد؛ از جمله:

۱. بعد از آیه ﴿وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾، بلافاصله قرآن مجید می‌فرماید: ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى﴾<sup>۳</sup>؛ «سپس پروردگارش او را برگزید و بر او بخشود و [وی را] هدایت کرد».

برگزیدگی شخصیتی از سوی خداوند، نشانه مقام بلند او است و اگر خطایی از او سرزده بود، در حد گناه و از بین رفتن عصمت نبوده است. در صورتی که اگر نافرمانی در برابر دستور مولوی و قانونی بود، از ظلم‌هایی است که با مقام پیامبری سازگار نیست؛ چنان‌که در داستان حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿لَا يَسْأَلُ عَشْرَى الظَّالِمِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ «پیامان (امامت و پیامبری) من به بیدادگران نمی‌رسد».<sup>۵</sup>

۱. طه (۲۰)، آیه ۱۲۱.

۲. طه (۲۰)، آیه ۱۲۱.

۳. طه (۲۰)، آیه ۱۲۲ و ۱۲۳.

۴. بقره (۲)، آیه ۲۴.

۵. برای آگاهی بیشتر رک:

الف. سید محمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، آیه ۱۲۴ سوره بقره؛

کس به آنچه [از حقایق] می‌داند عمل کند؛ خداوند دانش آنچه را که نمی‌داند به او خواهد آموخت».

نتیجه آنکه عصمت در عین موهبتی بودن، بایاقت‌ها و شایستگی‌های اکتسابی و افعال اختیاری انسان ارتباط دارد و اگر خداوند علم موجب عصمت را به پیامبران و امامان افاضه فرموده، براساس قوانین عام و اصول کلی است؛ نه از روی گزاف و دلبخواهی. از این‌رو هر کس بایاقت و شایستگی لازم را دارا باشد، چنین موهبتی، به تناسب میزان شایستگی‌اش، به او افاضه خواهد شد.

## گناه آدم

● پرسش ۲۰. منظور از عصیان و توبه حضرت آدم، در آیات قرآن چیست؟ چگونه با عصمت پیامبران سازگار است؟

عصمت پیامبران، همگانی است و حضرت آدم نیز فاقد آن نبوده است؛ لیکن باید دانست که اوامر و نواهی الهی دو قسم است: الف. مولوی یا قانونی، ب. ارشادی.

قسم اول تکلیف است و خداوند به طور جدی، خواستار انجام آن می‌باشد و برای عمل به آن پاداش و در ترک آن عذاب قرار داده است. قسم دوم در حقیقت تکلیفی از ناحیه پروردگار نیست؛ بلکه خداوند بدان وسیله آدمی را به حکم عقل یا واقعیتی تکوینی - که نتیجه آن عمل است - ارشاد می‌کند؛ مانند طبیعی که به مریض دستور می‌دهد: فلان غذا را نخور. این دستور یک تکلیف قانونی نیست که اگر خلاف کند، او را به مجازات رسانند؛ بلکه به این معناست که تخلف از آن با بهبود یافتن او ناسازگار است.

۱. ب. ابن حجر، العسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، (بیروت: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۵هـ)، ج ۱، ص ۴۵؛

ج. سید محمد حسین، الطباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی)، ج ۷،

ص ۳۳۹.

## گناه پیامبر

● پرسش ۲۱. در آیات اول سوره فتح آمده است: ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا

تَأَخَّرَ﴾؛ منظور از انتساب «ذنب» و گناه به پیامبر چیست؟

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾؛ «به درستی که ما برایت فتوحی نمایان کردیم تا خداوند آثار گناهانی که بدهکار مشرکان بودی [و به جهت آن تو را مستحق آزار و شکنجه دانستند]، از دل‌های آنان بزدايد - چه گذشته‌ات و چه آینده‌ات را - و نعمت خود را بر تو تمام نمود و به سوی صراط مستقیم رهنمونت کرد».<sup>۱</sup>

مفسران درباره‌ی آیه یاد شده و منظور از ذنب پیامبر اکرم، نظرهای مختلفی دارند. علامه طباطبایی در *المیزان* می‌نویسد: «ذنب» در آیه شریفه، به معنای گناه؛ یعنی، مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست. «ذنب» در لغت، عبارت از عملی است که آثار و تبعات بدی دارد، حال هر چه باشد. «مغفرت» هم در لغت عبارت از پرده‌افکنی بر روی هر چیزی است.

از دیگر سو، قیام رسول خدا به دعوت مردم و نهضت آن حضرت علیه کفر، قبل از هجرت و ادامه آن تا بعد از هجرت در مدینه و جنگ‌هایی که بعد از هجرت با مشرکان رخ نمود، دارای آثار نگران‌کننده‌ای برای پیامبر بود و از این جهت مصداقی برای کلمه «ذنب» بود؛ یعنی، مشرکان به آن حضرت نگاه منفی داشته و در پی آزار آن حضرت بودند و تا زمانی که شوکت و نیروی خود را محفوظ داشتند، به حساب خود هرگز آن حضرت را نمی‌بخشیدند و خون‌هایی را که از بزرگان آنان ریخته شده بود، از یاد نمی‌بردند! بنابراین تا زمانی که از راه انتقام و محو شریعت پیامبر کینه‌های خود را تسکین نمی‌دادند، دست بردار نبودند. اما خدای سبحان با صلح حدیبیه و سپس فتح مکه، شوکت و نیروی مشرکان را گرفت و در نتیجه آنچه را

۲. هیچ‌گاه خداوند و عده عذاب در برابر آن نداده و تنها به مشقت و رنج دنیایی اشاره فرموده است: ﴿فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾؛ «[شیطان] شما (آدم و حوا) را از بهشت خارج نسازد که به رنج و سختی می‌افتید».

۳. قرآن، نزول شریعت و هدایت را - که در بردارنده احکام مولوی و تکلیفی است - متأخر از هبوط حضرت آدم معرفی کرده است: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ \* وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛<sup>۲</sup> «گفتیم همگی از آنجا [بر زمین] فرود آید، پس آن‌گاه که هدایتی از من به سوی شما آید، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، خوف و اندوهی بر ایشان نباشد و آنان که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کردند؛ آن گروه اصحاب آتش‌اند و در آن جاویدان». بنابراین زمانی که حضرت آدم در بهشت بود، هدایت تشریحی و دستورات واجب از ناحیه الهی صادر نشده بود و این‌گونه امور مربوط به حیات زمینی انسان است.

توبه نیز به حسب حال انسان‌ها متفاوت است و همه انبیا و اولیا، پیوسته در درگاه الهی به توبه و استغفار مشغول بوده‌اند؛ زیرا:

الف. توبه و انابه از بهترین شیوه‌های تواضع در برابر پروردگار است.

ب. اولیای خدا حتی کارهای نیکشان را در مقابل جلالت و عظمت پروردگار ناچیز و مایه شرمندگی دانسته، توبه می‌کردند.

ج. توبه مردم عادی از گناه است؛ ولی اولیا و اوصیا از اینکه ذره‌ای از خدا غافل شوند، توبه می‌کردند.<sup>۳</sup>

۱. ب. محمد هادی، معرفت، تنزیه انبیاء، (قم: نبوغ، چاپ اول، ۱۳۷۴)، صص ۲۲۶-۲۵۶.

۱. طه (۲۰)، آیه ۱۱۷.

۲. بقره (۲)، آیه ۳۷ و ۳۸.

۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. محمد هادی، معرفت، تنزیه انبیاء، (قم: نبوغ، چاپ اول، ۱۳۷۴)، صص ۱۷۷-۱۸۲؛

ب. حسن، یوسفیان و احمد حسین، شریفی، پژوهشی در عصمت معصومان، (تهران، پژوهشگاه

فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۷)، ص ۲۲۶.

۱. فتح (۴۸)، آیه ۱ و ۲.

این در نظر آنها بسیار سنگین و عظیم بود و گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَّةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾<sup>۱</sup>؛ «آیا آن همه خدا را یکی کرده، این خیلی شگفت‌آور است بزرگانشان برای تحریک مردم به راه افتادند که برخیزید و از خدایان دفاع کنید که این وظیفه‌ای است مهم، ما چنین چیزی را در هیچ کیشی نشنیده‌ایم! این جز سخنی خود ساخته نیست».

بر این اساس وقتی خدای متعال، مکه را برای پیامبرش فتح کرد، فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا...﴾؛ یعنی، این فتح آشکار را برایت کردیم تا دیگر در صدد آزارت بر نیایند و همین‌طور نیز شد. بعد از فتح مکه، عده‌ای مسلمان شدند و برخی از مکه فرار کردند و کسانی که ماندند، قدرت بر انکار توحید نداشتند و با دعوت مردم آن را پذیرفتند (هر چند در ظاهر). پس با فتح مکه گناهایی که رسول خدا نزد مشرکان مکه داشت، بخشیده شد؛ یعنی، دیگر نتوانستند دست از پا خطا کنند.<sup>۲</sup>

### استغفار معصومان

● پرسش ۲۲. راز استغفار پیامبر اکرم و ائمه معصومین چیست؟ به عبارت دیگر با اینکه آنان معصوم بودند و مرتکب گناه نمی‌شدند؛ چرا در دعاهایشان از فزونی گناه استغفار می‌کردند؟

یکم. توبه یکی از عبادات بزرگ است. خداوند در قرآن مجید، مؤمنان راستین را چنین توصیف می‌کند: ﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾<sup>۳</sup>؛ «آنان شکیبایند و راستگو؛ همواره اطاعت پیشه‌اند و انفاق‌گر و سحرگاهان به استغفار می‌پردازند».

که آنان تقصیر و گناه پیامبر می‌انگاشتند، پوشانید و آن حضرت را از شرّ قریش ایمن داشت.

پس مراد از کلمه «ذنب» تبعات و آثار خطرناکی است که در پی دعوت رسول خدا به آیین توحید از ناحیه کافران و مشرکان به بار می‌آمد. این آثار از نظر لغت «ذنب» است؛ زیرا در نظر آنان، اینها پیامبر را مستحق عقوبت می‌ساخت. موسی نیز در جریان کشتن جوان قبطی، خود را حامل گناه معرفی کرد: ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾<sup>۱</sup>؛ بدون آنکه کشتن آن شخص واقعاً گناه بوده باشد؛ زیرا وی در مقام دفاع بود. آنچه گذشت معنای گناهان گذشته رسول خدا است.

اما گناهان آینده، عبارت از خون‌هایی است که بعد از هجرت از بزرگان قریش در جنگ‌ها ریخته می‌شد. مغفرت خدا نسبت به گناهان آن حضرت نیز عبارت است از پوشاندن آنها و ابطال پیامدهای آن؛ یعنی، خداوند قدرت، شوکت و عظمت کفار قریش را از آنان گرفت. مؤید این معنا، چند مطلب است:

۱. خداوند فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ﴾؛ «ما برای تو فتحی آشکار کردیم تا ببخشاید (پوشاند) بر تو». در این آیات علت پیروز گرداندن پیامبر ، بخشیدن قلمداد شده است. در حالی که اگر مراد از ذنب، گناه و نافرمانی پروردگار باشد، پیروز کردن پیامبر هیچ نقشی در بخشش او ندارد و بی‌معناست که پیروزی، علت و سبب بخشش آن حضرت قرار گیرد. از این رو پیروزی یاد شده می‌تواند سبب دفع شر کافران و تأمین امنیت پیامبر شود.

۲. مؤید دیگر جمله ﴿وَيُؤَيِّمُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ... وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا﴾ است.<sup>۲</sup> حضرت امام رضا در روایتی می‌فرماید: «در نظر مشرکان عرب، هیچ کس گناه کارتر از رسول خدا و گناهش عظیم‌تر از او نبود؛ برای اینکه آنها ۳۶۰ بت داشتند و پیامبر همه آنها را از خدایی انداخت و مردم را به توحید و اخلاص فراخواند.

۱. ص (۳۸)، آیه ۵-۷.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۷۱.

۳. آل عمران (۳)، آیه ۱۷.

۱. شعراء، (۲۶)، آیه ۱۴.

۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵۳ و ۲۷۱؛ نیز ر.ک: محمد هادی، معرفت، تنزیه الانبیاء، صص ۱۷۲-۱۷۹.

و در جای دیگر می‌فرماید: «كَاثُرًا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ «شبانگاه اندکی می‌آزمند و سحرگاهان به استغفار می‌پردازند».

بنابراین چنان که مشاهده می‌شود، قرآن مجید توبه را عمل بهترین مؤمنان و شب زنده‌داران خوانده است. از دیگر سو همه مؤمنان را به توبه فراخوانده، می‌فرماید: «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۲</sup>؛ «ای ایمان آورندگان! همه با هم به درگاه خدا توبه کنید؛ باشد که رستگار شوید».

و در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُسْتَطَهِّرِينَ»<sup>۳</sup>؛ «خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد».

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که در نگاه قرآن اساساً توبه عمل پارسایان و مؤمنان و عبادتی است که همه ایمان آورندگان، به آن دعوت شده‌اند و انجام دادن آن گشاینده درهای رحمت الهی و یکی از بهترین موجبات قرب و وصال معبود است. اگر به حقیقت توبه نظر کنیم، آن را زیباترین جلوه خضوع و خشوع و اظهار تذلل و زاری و اعتراف به قصور و تقصیر بنده‌ای بی‌نهایت کوچک، در برابر آفریدگاری بی‌نهایت بزرگ می‌یابیم. از این رو شایسته است که اولیای الهی، پیش و بیش و بهتر از همه، این دعوت الهی را لبیک گویند و در تمام حالات خود، بر توبه و استغفار مداومت ورزند تا به این وسیله، به فیض تقرب هر چه بیشتر در درگاه الهی نائل آیند.

**دوم.** «استغفار و توبه» دارای مراتب و درجاتی متناسب با عاملان آن است. توبه گنه‌کاران، از گناه و توبه اهل سلوک، از پرداختن به غیر خدا و توجه به غیر حق است.<sup>۴</sup>

**سوم.** توبه و استغفار اولیای الهی و معصومان، مرتبه‌ای بالاتر از اینها دارد. آنان چون مستغرق در ذات جمیل الهی‌اند و توجه به مقام ربوبی (کمال مطلق) دارند؛ وقتی به خود و اعمال خویش می‌نگرند، با تمام عظمت و بزرگی آن اعمال، آنها را

در برابر عظمت بی‌نهایت الهی، بسیار کوچک و مایه سرافکنندگی و شرمندگی می‌بینند. در ادبیات منظوم آمده است: شخص فقیری در کویری خشک و سوزان زندگی می‌کرد. روزی ترتیبی داده شد که وی برای عرض حاجت نزد سلطان برود. او با خود اندیشید که چه هدیه‌ای به پیشگاه سلطان ببرد. اما هیچ در بساط نداشت. از قضا در مسیر حرکت به سوی شهر، اندکی باران بارید و قدری آب گل آلود در گودالی جمع شد. او با خوشحالی تمام آب‌ها را - که مایه حیات بود و بزرگ‌ترین و مطلوب‌ترین هدیه به نظر می‌آمد - در ظرفی ریخت و با زحمت بسیار با خود حمل کرد تا نزد سلطان ببرد. اما وقتی به بارگاه شاهی رسید و آن فرّ و شکوه را دید و همه جا را پر از آب زلال و گوارا و نوشیدنی‌های رنگارنگ یافت، از آورده خود خجل شد و سخت شرمسار و سرافکننده گردید.

آری امام علی همان عبادتی را که افضل از عبادت ثقلین است، در برابر جمال و جلال الهی، برگ سبز درویش می‌بیند و سر به زیر می‌افکند و این خود یکی از عالی‌ترین مراتب عبودیت مطلقه و فنای فی الله است. او مقام معبود را می‌نگرد که در برابرش، همه چیز رنگ می‌بازد و چیزی به حساب نمی‌آید.

**چهارم.** در حدیث نبوی آمده است: «انه لیغان علی قلبی و انی أستغفرالله فی کل یوم مائة مره»<sup>۱</sup>؛ «گاهی بر دلم غبار می‌نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می‌خواهم».

امام خمینی در شرح این حدیث می‌نویسد:

اولیای خدا همواره انقطاع به سوی خدا دارند؛ ولی به جهت مأموریت الهی خود، گاه به ناچار در مرآت عالم کثرات، توجه به حضرت حق می‌کنند و همین، نزد آنان کدورت محسوب شده و برای زدودنش استغفار می‌کنند. «این امام سجاد است که مناجات‌هایش را شما می‌بینید و می‌بینید چطور از معاصی می‌ترسد... مسئله

۱. ذاریات (۵۱)، آیه ۱۷ و ۱۸.

۲. نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۲۲.

۴. جهت آگاهی بیشتر نگاه: پرسش ۴۱ (توبه).

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، باب استجواب الاستغفار فی کل یوم، (قم):

آل‌البیت، ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۵، ص ۳۳۰.



قسمت اول معراج پیامبر (از مسجدالحرام تا مسجد اقصی) و سوره «والنجم» راجع به سیر آسمانی آن حضرت (از مسجدالاقصی به اوج آسمان‌ها و ملکوت عالم) سخن گفته است. درباره قسمت دوم، چهار نظر وجود دارد:

۱. فرشته وحی (جبرئیل) با مرکب مخصوصی (براق)، آن حضرت را به آسمان‌ها برد. تمام این مسافرت به وسیله جسم و روح پیامبر و در حال بیداری رخ داد و خداوند نشانه‌هایی از عظمت خود را به آن حضرت نشان داد. هدف از این سفر - چنان که در اولین آیه سوره «اسراء» و آیه ۱۸ سوره «والنجم» بیان شده - مشاهده آثار عظمت خداوند در جهان بالا بوده است و پیامبر بعد از مراجعت، بعضی از آن نشانه‌ها را برای مردم بازگو کرد.

همچنین یک سری دستورهای عبادی، اخلاقی و اجتماعی برای مسلمانان آورد که در احادیث مربوط به «معراج» ذکر شده است.<sup>۱</sup>

۲. سیر رسول خدا از مسجدالاقصی به آسمان‌ها، روحانی بوده است.

۳. در همان حالی که پیامبر در مسجدالاقصی، ایستاده بود، حقایق عالم را به وسیله چشم دل و یا در حالت رؤیا مشاهده فرمود و جسم و روح آن حضرت به جایی سفر نکرد؛ بلکه سیر علمی برای وی رخ داد.

۴. حضرت در حال معراج بیدار بود و خواب نبود و جسم داشت. منتها بخشی از سیر او مربوط به زمین و بخشی دیگر مربوط به ملکوت بود. الان که ما در این مکان در حال صحبت کردن هستیم و این معارف الهی هم مطرح می‌شود، بیدار هستیم، جسم هم داریم. گفت و گو و دیدن و شنیدن ما هم جسمانی است؛ ولی فهمیدن ما جسمانی نیست. ممکن است در جمع ما کسی باشد که این معارف را متوجه نشود و درک نکند؛ هر چند جسمش اینجا حضور داشته باشد. به عنوان مثال کودکی که در جمع ما است، می‌بیند و می‌شنود و بیدار هم هست؛ ولی پیام و محتوای مطالب

غیر از این مسائلی است که در فکر ما یا در عقل عقلا یا در عرفان عرفا بیاید... از گناه خودشان گریه می‌کردند تا صبح. از پیغمبر گرفته تا امام عصر - سلام الله علیه - همه از گناه می‌ترسیدند. گناه آنها غیر از این است که من و شما داریم. آنکه یک عظمتی را ادراک می‌کردند که توجه به کثرت، نزد آنها از گناهان کبیره است... آنان در مقابل عظمت خدا، وقتی که خودشان را حساب می‌کنند، می‌بینند که هیچ نیستند و هیچ ندارند. واقع مطلب همین است؛ جز او کسی نیست و چیزی نیست... و از اینکه حضور در مقابل حق تعالی دارند و مع ذلک دارند، مردم را دعوت می‌کنند، از همین کدورت حاصل می‌شده...<sup>۱</sup>

**پنجم.** استغفار برای اولیای الهی، جنبه دفع و برای ما جنبه رفع دارد؛ یعنی، ما استغفار می‌کنیم تا لغزش‌هایمان بخشیده شود و آنان استغفار می‌کنند تا نلغزند و اصلاً گناه سراغشان نیاید. آن بزرگان با توبه و عبادت و اطاعت، درجات عصمت خویش را شدت می‌بخشند؛ از این رو استغفار و توبه، در بالا رفتن درجات و پایداری عصمت آنان دخالت دارد.

**ششم.** توبه و استغفار و استغاثه دائمی پیامبر و امامان در پیشگاه خدا، بالاترین نقش عملی را در تربیت امت دارد و به دیگران می‌آموزد که چگونه در پیشگاه خدا به توبه، تضرع و انابه بپردازند و به جهت پاره‌ای از اعمال نیک، مغرور نگردند. آیا کسی که ناله‌ها و گریه‌های روح اطاعت و بندگی (امیرمؤمنان) را ببیند و بشنود، با خود نمی‌گوید: او که یک لحظه عمرش برتر از عبادت ثقلین است، این چنین توبه می‌کند؛ پس من حقیر چگونه به خود ببالم و از خدا عذرخواهی نکنم!؟

## معراج پیامبر

### ● پرسش ۲۳. معراج پیامبر اکرم چگونه بوده است؟

در دو سوره قرآن، از «معراج» سخن به میان آمده است؛ سوره «اسراء» درباره

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جعفر، سبحانی، فروغ ابدیت، (قم: نشر دانش اسلامی، ۱۳۶۳)، ج ۱، فصل ۲۲، صص ۳۷۹-۳۹۴.

۱. سخنرانی مورخه ۱۳۶۶/۳/۸، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۶۸-۲۶۹؛ نیز همان، ج ۱۹، ص ۱۲۰.

مطرح شده را درک نمی‌کند.

در مورد معراج پیامبر هم این مطلب مطرح است. بخشی از معراج، مربوط به جسم است؛ یعنی، همان سیر شبانه از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»<sup>۱</sup>.

اما بخشی دیگر از معراج - که مربوط به مشاهده انبیا و سدره المنتهی و گفت و گو با جبرئیل و دریافت وحی و رسیدن به مقام قاب قوسین و... است - جسمانی نبود؛ گرچه پیامبر در این قسمت جسم داشته و بیدار هم بوده است؛ ولی درک آن حقایق والا به وسیله روح صورت گرفته است، نه جسم. اگر قرار باشد همه معراج جسمانی تلقی شود، لازمه اش آن است که آنجا که قرآن می‌فرماید: «دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»<sup>۲</sup> هم جسمانی باشد؛ یعنی، دُنُو (نزدیک شدن)، قاب قوسین (که نشانه شدت نزدیکی است)، سدره المنتهی و... هم جسمانی باشد؛ در حالی که جسمانی بودن این امور محال است<sup>۳</sup>.

براساس دو نظر اخیر، روایات معراج را باید حمل بر تشبیه و کنایه کرد؛ زیرا ظاهر آنها سیر جسمانی رسول خدا به آسمان‌ها است.

۴. علامه طباطبایی نیز در *المیزان* بر آن است که به دلالت آیه و روایات، سیر پیامبر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی جسمانی و روحانی بوده است؛ اما احتمال دارد که عروج آن حضرت به آسمان‌ها روحانی باشد.<sup>۴</sup> ایشان سپس توضیح می‌دهد که مراد از روحانی بودن، رؤیای صادقه نیست؛ «بلکه مقصود این است که روح مقدس آن حضرت، به ماورای این عالم مادی؛ یعنی، آنجایی که ملائکه مکرمین منزل دارند و اعمال بندگان بدان جا منتهی و اقدار (مقدرات) از آن صادر می‌شود،

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۱.

۲. نجم (۵۳)، آیه ۹.

۳. نگا: عبدالله، جوادی آملی، سیره رسول اکرم در قرآن (تفسیر موضوعی)، (قم: اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۶)، صص ۷۸-۶۳.

۴. نگا: سید محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا، بی جا)، ج ۱۳، ص ۴۰.

عروج کرده و آن آیات کبرای پروردگارش را مشاهده و حقایق اشیا و نتایج اعمال برایش مجسم شده، ارواح انبیای عظام را ملاقات و با آنان گفت و گو کرده است. ملائکه کرام را دیده و با آنان صحبت نموده است و...»<sup>۱</sup>.

۱. همان، صص ۴۰ و ۴۱.

## امام‌شناسی

### نام امامان در قرآن

● پرسش ۲۴. اصل امامت از اصول عقاید و به تعبیر بعضی از روایات، اساس اسلام است؛ پس چرا خداوند نام ائمه معصومین را در قرآن ذکر نکرده تا موجب رفع اختلاف بین مؤمنان و شبهه در اذهان گردد؟

شیوه قرآن مجید در رابطه با امامان معصوم - به ویژه امیر مؤمنان و فرزندان آن حضرت - این است که عمدتاً به معرفی «شخصیت» ممتاز و برجستگی‌های آنان بپردازد؛ نه معرفی «شخص» ایشان. این شیوه حکمت‌های متعددی دارد که به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. در اینجا دو زمینه برای گفت و گو وجود دارد:

### یک. چگونگی معرفی شخصیت

قرآن مجید در موارد متعددی، پرده از امتیازات و ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری ائمه هدی به ویژه امیر مؤمنان برداشته است؛ از جمله:

۱-۱. «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»؛ «و بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و یتیم طعام می‌دهند». مفسران بزرگ شیعه و سنی آورده‌اند: این آیه در شأن علی بن ابی طالب و اهل بیت ایشان است و مسئله روزه‌داری حضرت علی و اعضای خانواده آن حضرت و نیز دادن افطار خود به مسکین، یتیم و اسیر در سه شب متوالی به طور متواتر نقل شده است.

۲-۱. «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۱</sup>؛ «همانا خدا می‌خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما [خانواده نبوت] دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند».

در خصوص این آیه مقالات و کتاب‌های متعددی نگاشته شده و در اینکه شامل حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین است، نزد شیعه و سنی اختلافی نیست. تنها اختلاف در شمول آن نسبت به همسران پیامبر است که با ادله متعددی علمای شیعه و برخی از اهل سنت (مانند امام شافعی)، شمول آن را نسبت به همسران پیامبر رد کرده‌اند.

۳-۱. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۲</sup>؛ «همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز به پا داشته و در حال رکوع صدقه می‌دهند».

شان نزول این آیه نیز در تفاسیر معتبر شیعه و سنی، در رابطه با حضرت علی است.

البته آیات دیگری نیز وجود دارد که در اینجا به همین سه مورد اکتفا می‌کنیم. در آیه اول اوج ایثار در شدت نیاز، در آیه دوم طهارت مطلق از هر کژی و کاستی و عیب و گناه (عصمت) و در آیه سوم تلفیق دو عبادت بزرگ با یکدیگر، همراه با اوج اخلاص و خدادوستی نمایان شده است.

## دو. حکمت روش قرآن در معرفی اهل بیت

شیوه ذکر شده حکمت‌های متعددی دارد؛ از جمله:

۱-۲. انگشت گذاشتن روی اشخاص در مواردی، چندان نقشی در روشنگری ندارد؛ بلکه در نهایت به نوعی پیروی کورکورانه می‌کشاند. البته این مانع نیست که در

موارد بایسته، افراد نیز معرفی شوند؛ ولی اساساً معرفی شخصیت، معرفی الگوها است و در نتیجه جامعه را به جای گرایش‌های تعصب آمیز جاهلان، به سمت تعقل، ژرف‌اندیشی و توجه به ملاک‌ها، فضایل و امتیازات واقعی سوق می‌دهد.

۲-۲. معرفی شخصیت، زمینه‌ساز پذیرش معقول است؛ در حالی که معرفی شخص، در بعضی از موارد موجب دافعه می‌شود. این روش، به ویژه در شرایطی که شخص از جهاتی تحت تبلیغات سوء قرار گرفته و یا جامعه به هر دلیلی آمادگی پذیرش وی را ندارد، بهترین روش است. این مسئله دقیقاً در مورد امیر مؤمنان وجود داشته است.

برای شناخت درست این موضوع باید شرایط و ویژگی‌های جامعه اسلامی زمان نزول قرآن را در نظر گرفت تا در پرتو جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی خاص آن جامعه، بتوان به درک صحیحی از مسئله نایل آمد. البته بررسی دقیق این مسئله از گنجایش این نوشتار خارج است؛ لیکن به اختصار می‌توان گفت به استثنای اندکی از مؤمنان برجسته، اکثریت جامعه صدر اسلام نسبت به اهل بیت - به ویژه حضرت علی - پذیرش نداشتند. پیامبر نیز در مقاطع مختلف، بادشواری‌های زیادی، آن حضرت را مطرح می‌ساخت و در هر مورد، با نوعی واکنش منفی و مقاومت روبه‌رو می‌شد. دلایل این امر متعدد است؛ از جمله:

الف. بسیاری از مخالفان، کسانی بودند که تا مدتی پیش، در صف معارضان اسلام قرار داشتند و رویاروی خود، شمشیر امام علی را دیده و از همان زمان کینه وی را به دل گرفته بودند. حضرت فاطمه زهرا نیز یکی از علل روی گردانی مردم از آن حضرت را همین نکته (نکیر سیفه) بیان فرموده است.

ب. تفکرات و سنت‌های غلط جاهلی، هنوز بر اندیشه مردم حاکم بود و آنان اموری مانند گرایش‌های قبیله‌ای، مسئله سن و... را در امور سیاسی دخیل می‌دانستند. لذا مثلاً به بهانه جوان بودن حضرت علی، وی را چندان شایسته برای رهبری جامعه نمی‌دانستند.

ج. تفکری خطرناک در سطح جامعه تبلیغ می‌شد، مبنی بر اینکه پیامبر

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۲. مائده (۵)، آیه ۵۵.

می‌گذرانند، درخواست قلم و لوحی نمود تا سندی برای امت به یادگار نهد که هیچ‌گاه به انحراف و گمراهی گرفتار نگردند. این درخواست برای اطرافیان کاملاً روشن و هدف از آن - با توجه به موضع‌گیری‌های پیشین پیامبر - واضح بود. در این هنگام خلیفه دوم بانگ برآورد: «ان الرجل ليهجر!»<sup>۱</sup>؛ «همانا این مرد بر اثر شدت تب هذیان می‌گوید!!»

شگفتا! مگر خداوند در قرآن نفرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ...﴾<sup>۲</sup>؛ پس چرا پیامبر خدا و سخنگوی وحی در خانه‌اش و نزد عزیزترین و بهترین حامیانش، این چنین جسارت‌آمیز مورد طعن قرار می‌گیرد و کار به جایی می‌رسد که از تصمیم خود منصرف می‌شود! زیرا آن سخن به طور آشکارا نفی عصمت پیامبر و زمینه نفی رسالت بود. از طرف دیگر مسلماً کسانی که در خانه پیامبر خدا با وی چنین برخورد کردند، خود را به پشتیبانی گروهی دلگرم می‌دیدند؛ و گرنه هرگز جرأت چنین جسارتی به خود نمی‌دادند. از همین جا روشن می‌شود که حکمت شیوه قرآن چیست؛ یعنی، قرآن هم برای اهل فهم و درک و تعقل و مؤمنان ژرف‌اندیش حرف خود را زده است و هم کاری کرده که فاقدان چنان خصوصیتی، یکسره از اصل دین جدا نشوند و انگیزه‌های سیاسی باعث نشود که به طور کلی، مردم را از اصل دین و دیانت جدا سازند.

افزون بر آن سومین آیه‌ای که در بند یک آورده شد، این پیام بسیار روشن را داده و ولایت امام علی را گوشزد ساخته است.

در اینجا یک سؤال باقی می‌ماند و آن اینکه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ «همانا ما ذکر [قرآن] را فرو فرستادیم و ما همواره آن را نگاهبانیم». با توجه به این آیه چه باکی از آن خطرات است؟

۱. عبدالرحمن احمد، البکری، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، صص ۱۰۱-۱۰۷.

۲. «و او [پیامبر] از سر هوس سخن نمی‌گوید، سخن او جز آنچه وحی می‌شود نیست» نجم (۵۳)، آیات ۳ و ۴.

۳. حجر (۱۵)، آیه ۹.

در صدد است خویشان خود را برای همیشه، بر مسند قدرت و حکومت بنشانند. در این راستا خدمات ارزنده آن حضرت را نیز نوعی بازی سیاسی تفسیر می‌کردند که برای چنگ اندازی به حکومت، برای خود و اهل بیت‌اش انجام داده است. این مسئله چنان بالا گرفته بود که پس از معرفی حضرت علی در روز غدیر و پخش خبر آن، شخصی به نام جابر بن نصر یا حارث بن النعمان الفهری پس از گفت‌وگو با پیامبر گفت: «خدا یا! به ما گفت که از سوی خدا آمده و کتاب الهی آورده است و ما پذیرفتیم و اکنون می‌خواهد داماد و پسر عمش را بر ما حاکم و مستولی سازد! اگر او راست می‌گوید، سنگی از آسمان بار و ما را بکش!!»<sup>۱</sup>

اکنون این سؤال پدید می‌آید که آیا در چنین وضعیتی، تا چه اندازه صلاح بود نام آن حضرت و یا امامان معصوم بعد از ایشان در قرآن به صراحت ذکر شود؟

ممکن است کسی با خود بیندیشد که اگر چنین شده بود، ریشه اختلافات از بن کنده می‌شد و امت اسلامی یکپارچه و هم‌آوا شده، راه هدایت را پیشه می‌ساختند؛ زیرا قرآن مورد قبول همه است و در آن اختلافی نیست. اما آیا واقعیت چنین بود؟ هرگز! بررسی اوضاع اجتماعی آن زمان نشان می‌دهد که این خطر به طور جدی وجود داشت که بر سر مسئله امیر مؤمنان، اساس اسلام و قرآن به خطر افتد و اگر نام آن حضرت به صراحت در قرآن می‌آمد، این مشکل وجود داشت که طیف عظیمی - که در جامعه، پایگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و در صدر اطرافیان پیامبر نیز بودند - رسالت آن حضرت و قرآن را یکسره نفی و انکار کنند و خطر جدی برای اساس اسلام و قرآن بیافرینند!!

شاید این مسئله ابتدا اغراق‌آمیز جلوه نماید؛ اما رخدادهای مهم تاریخی، به خوبی از این نکته پرده برگرفته است. در اینجا تنها به ذکر یک نمونه - که در منابع تاریخی مهم اهل تسنن آمده و از مسلمات تاریخی است - اکتفا می‌شود:

همه مورخان برجسته آورده‌اند که چون پیامبر لحظات آخر عمر خویش را

۱. نگا: الغدير، (بيروت: دارالكتاب العربي، الطبعة الثالثة)، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۶.

و به کسانی اعطا می‌شود که از هر ظلمی (اعتقادی، اخلاقی و رفتاری) پاک و مبرا باشند و نفی مطلق ظلم، مساوی با عصمت است.

۲. در آیه ابلاغ نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»<sup>۱</sup> و به دنبال آن برای تحقق این مسئله (معرفی و اعلام ولایت امیرمؤمنان در غدیر خم) آیه اکمال دین نازل شد. بنابراین خداوند با اعلام ولایت و جانشینی حضرت علی، کامل شدن دین اسلام را اعلام کرد و فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۲</sup>.

## دو. دیدگاه عقلی

۱. لزوم رهبری در جامعه، امری انکارناپذیر است.
۲. رهبری در جامعه اسلامی، باید براساس احکام و قوانین الهی باشد.
۳. احکام الهی به دست کسی اجرا می‌شود که به طور کامل به زوایای آن احکام، آگاه و نسبت به آنها متعهد باشد. به عبارت دیگر اگر پیامبر نیست، پیشوای امت - از نظر شرایط و اوصاف - باید نزدیک‌ترین فرد به آن حضرت باشد.
۴. به شهادت تاریخ و گواهی خلفا، هیچ کس در جهات یاد شده قابل مقایسه با امامان معصوم نبوده است. حتی خلفا در موارد بسیاری، احساس نیاز به آنان می‌کردند؛ چنان که خلیفه دوم خود بارها اعلام کرد: «لولا علی لهلك عمر»<sup>۴</sup>؛ یعنی، «اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک می‌گشت».

۱. مائده (۵)، آیه ۶۷.

۲. مائده (۵)، آیه ۳.

۳. جهت آشنایی بیشتر با امامت در قرآن نگاه: ناصر، مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی)، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۷)، ج ۹.

۴. الف. محمد عبدالرؤف، المناوی، فیض القدير، شرح الجامع الصغیر، (بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى)، ج ۴، ص ۴۷۰؛

ب. جمال الدین محمد، الزندی الحنفی، نظم الدرر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسمطین، (مکتبه امیرالمؤمنین العامة، الطبعة الأولى، ۱۳۷۷ هـ - ۱۹۵۸ م)، ص ۱۳۰.

پاسخ این است که حافظ بودن خداوند برای قرآن، از راه اسباب و علل خاص آن است و یکی از آنها به کارگیری همین شیوه است که انگیزه کنارزدن قرآن را به جهت اهداف خاص سیاسی از بین می‌برد.<sup>۱</sup>

## دلایل حقانیت شیعه

● پرسش ۲۵. ادله متقن و روشن بر حقانیت مذهب شیعه - به ویژه در مورد اصل امامت - در برخورد با اهل تسنن را بیان کنید؟

براهین موجود در این زمینه را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱. براهین عقلی؛ ۲. دلایل قرآنی؛ ۳. روایات پیامبر اکرم .
- هر یک از این شیوه‌ها، دلایل بسیاری را شامل می‌شود؛ به طوری که گستردگی هر یک از این استدلال‌ها، مطالعه کتاب‌های متعددی را می‌طلبد و در این مختصر امکان بحث از آنها نیست؛ لیکن به طور فشرده چند برهان بیان می‌گردد:

## یک. دیدگاه قرآن

۱. از نظر قرآن، رهبری و امامت امت، اصالتاً باید به دست معصوم و دور از هرگونه کژی باشد. این نکته با تعبیری مختلف در کتاب الهی بیان شده است؛ از جمله هنگامی که ابراهیم به امامت رسید و خداوند به او فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>۲</sup> ابراهیم آن منصب الهی را برای فرزندانش درخواست کرد «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ ولی در پاسخ آمد: «لَا يَسْنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup>؛ «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد».

آیه بالا نشان می‌دهد که امامت منصبی الهی است - نه به انتخاب افراد -

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه: عباس، نیکزاد، پرسش‌ها و پاسخ‌ها در باب امامت حضرت علی ص ۱۱۰ و ۱۱۱، مبعث، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۳. همان.

**سه. از دیدگاه روایی**

روایات بی‌شماری از پیامبر اکرم در کتاب‌های شیعه و سنی، به تواتر نقل شده که به صراحت امامت و ولایت اهل بیت را اثبات می‌کند؛ مانند:

۱. روایات مربوط به حادثه غدیر،

۲. روایات لیلۃ الانذار،

۳. احادیث سفینه،

۴. احادیث ثقلین،

۵. احادیث ائمه دوازده گانه؛

۶. حدیث منزلت و...<sup>۱</sup>

در میان احادیث مختلف - به عنوان نمونه - به بیان حادثه غدیر و توضیحی درباره آن بسنده می‌کنیم.

**جریان حدیث غدیر خم**

رسول خدا در سال دهم بعثت، تصمیم گرفت عمل حج به جای آورد و آن را به مسلمانان اعلام فرمود. عده زیادی به مدینه آمدند تا در رکاب آن حضرت حج به جای آورند و به او تاسی کنند. آن حج را حجة الوداع، حجة الاسلام، حجة البلاغ و حجة الکمال نامیده‌اند. رسول خدا از هجرت تا رحلت جز آن حج، حج دیگری نیاورده است.

پیامبر پنج یا شش روز به ماه ذی‌حجه مانده، از مدینه خارج شد... آن‌گاه اعمال حج و عمره به هدایت خود ایشان انجام گردید و عملی را که تا قیامت باید به

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مرتضی، مطهری، امامت و رهبری، (قم: صدرا)؛

ب. رهبری امام علی در قرآن (ترجمه المراجعات)؛

پ. تیجانی سماوی، آن‌گاه هدایت شدم؛

ت. ابراهیم، امینی، بررسی مسائل کلی امامت.

جای آورده شود، عملاً به مردم نشان داد. پس از پایان حج، از مکه به طرف مدینه خارج شد؛ در حالی که جماعت یاد شده در محضرش بودند.

روز پنج‌شنبه هجدهم ماه ذی‌حجه با آن جمعیت انبوه به «غدیر خم» در جحفه رسید. در آنجا جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup>.

بدین طریق خدا به پیامبرش امر کرد تا علی را در جای خویش نصب کند و ولایت و لزوم طاعت او را ابلاغ نماید. در آن وقت طلعه کاروان به جحفه نزدیک شده بود، حضرت فرمان داد تا آنهایی که از محل گذشته بودند، برگردند و آنانی که در محل بودند، توقف کنند. در آنجا پنج درخت کنار هم بود، فرمان داد کسی زیر سایه آنها ننشیند. جمعیت همه در جای خود قرار گرفتند، زیر آن درخت‌ها را پاک کردند، آن‌گاه اذان نماز ظهر گفته شد.

حضرت رسول زیر آن درختان ایستاد و نماز ظهر را با جماعت خواند. هوا به قدری گرم بود و آفتاب چنان آتش می‌ریخت که مردم از شدت گرما، گوشه‌ای از عبا را سر کشیده و گوشه‌ای را از حرارت سنگریزه‌ها زیر پا گذاشته بودند، پارچه‌ای بر یکی از درخت‌ها کشیده و برای آن حضرت سایبان درست کردند.

چون از نماز فارغ شد، بالای جهازهای شتر رفت که روی هم چیده بودند. صدایش را بلند کرد، به طوری که همه شنیدند و فرمود: «الحمد لله، از خدا مدد می‌جویم، به او ایمان می‌آوریم، بر او توکل می‌کنیم و به خدا پناه می‌بریم از شر نفس‌های خود از سیئات اعمال خویش...»

شهادت می‌دهم که جز خدا معبودی نیست و محمد بنده و رسول او است... احتمال می‌رود که خدا مرا به طرف خود ببرد و عمر من سر آید؛ من پیش خدا مسئولم و شما مسئولید، چه می‌گویید؟

۱. مائده(۵)، آیه ۶۷.

گفتند: گواهی می‌دهیم که پیغام خدا را رساندی و در رساندن آن تلاش کردی و خیرخواه بودی، خدا تو را جزای خیر دهد! فرمود: آیا شهادت نمی‌دهید که جز خدا معبودی نیست و محمد بنده و رسول او است و بهشت و آتش خدا و مرگ حق است و قیامت خواهد آمد و خداوند مردگان را زنده خواهد کرد؟ گفتند: آری شهادت می‌دهیم. عرض کرد: خدایا! شاهد باش.

سپس فرمود: ای مردم! آیا سخن مرا نمی‌شنوید؟ گفتند: آری می‌شنویم. فرمود: من پیش از شما به کنار حوض کوثر خواهم رفت، شما در آنجا پیش من خواهید آمد. عرض آن به فاصلهٔ صنعاء (پایتخت یمن) و بصری (قصبه‌ای است از توابع دمشق) است. در کنار آن کاسه‌هایی به عدد ستارگان از نقره است؛ بنگرید در حفظ «ثقلین» که چطور جانشین من خواهید بود؟

گفتند: ای رسول خدا! ثقلین چیست؟ فرمود: ثقل بزرگ‌تر کتاب خدا است. یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگرش به دست شما است. به آن چنگ زنید تا گمراه نشوید. ثقل کوچک عترت (اهل بیت) من است. خدای لطیف خبیر به من خبر داده که آن دو، از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر پیش من آیند. من از خدا چنین خواسته‌ام، از قرآن و اهل بیت جلو نیفتید؛ وگرنه هلاک می‌شوید و از آن دو کنار نمانید؛ وگرنه نابود می‌گردید.

آن‌گاه دست حضرت علی را گرفت و بلند کرد تا جایی که سفیدی زیر بغل هر دو دیده شد و همه علی را شناختند، بعد از آن فرمود: مردم، کیست که بر مؤمنان از خودشان مقدم‌تر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: «ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلى مولاه»<sup>۱</sup>. این سخن را سه بار تکرار کرد. سپس گفت: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار»<sup>۲</sup>. آن‌گاه فرمود:

هر که در اینجا حاضر است به غایبان برساند.

هنوز از آنجا حرکت نکرده بودند که جبرئیل این آیه را آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ «امروز دینتان را کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و از دینتان اسلام راضی شدم».

رسول خدا فرمود: الله اکبر! بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من. سپس جمعیت به امیر مؤمنان علی تهنیت گفتند؛ از جمله ابوبکر و عمر گفتند: «بخ یخ لک یا ابن ابی طالب اصیحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة»؛ «به بر تو ای پسر ابی طالب! صبح و شام کردی در حالی که سرپرست من و سرپرست هر مؤمن و زن مؤمنی».

حسان بن ثابت شاعر که در آنجا بود گفت: ای رسول خدا! اجازه دهید دربارهٔ علی ابیاتی بگویم تا بشنوید؟ فرمود: بگو با برکت خدا. حسان گفت: ای شیوخ قریش! سخن من، پیرو سخن رسول خدا دربارهٔ ولایت و سرپرستی است. آن‌گاه گفت:

یَنادِیهِمْ یومَ الغَدِیرِ نَبِیِّهِمْ	بِخَمٍ فَاسْمَعِ بِالرَّسُولِ مَنادِیًّا
و قال: فَمَنْ مَوْلَاکُمْ و ولیکم	فقالوا و لم یبدلوا هَناک التَّعادِیا
الْهَکَ مَوْلانا و انت ولینا	و لن تجدن منا لک الیوم عاصِیا
فقال له قم یا علی فانی	رضیتک من بعدی اماماً و هادِیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه	فکونوا له اتباع صدق موالِیا
هناک دعا اللهم و ال ولیه	و کن للذی عادى علیاً معادِیا

این خلاصه‌ای از جریان غدیر و تعیین حضرت علی برای خلافت و امامت بود.<sup>۱</sup>

شایان ذکر است که واقعه غدیر و خطبه پیامبر اکرم در آن، مورد اجماع و اتفاق

<sup>۱</sup> دوستش دار آنکه با او دوستی ورزد و خشمگین باش از آنکه به او خشم می‌ورزد؛ یاری کن آنکه او را یاری کند و خوار گردان آنکه او را تنها گذارد و به او پشت کند؛ و حق را همپای او بپادار».

<sup>۲</sup> علی اکبر، قرشی، خاندان وحی، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول ۱۳۶۸)، ص ۱۵۲-۱۵۷.

<sup>۱</sup> «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان اولی می‌باشم. پس هر که را مولا منم علی مولای اوست».

<sup>۲</sup> «خدایا! دوستی گزین با هر که او [علی] را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد؛ اللهم



قرینه‌ها و شواهد، به گونه‌ای است که هرگز نمی‌توان آن را تنها به دوستی و محبت و یا نامزدی خلافت تفسیر کرد. دلایل صحّت دیدگاه شیعه عبارت است از:

۱. **معنای ولایت:** اگر چه در مواردی ولایت به معنای دوستی نیز به کار می‌رود؛ ولی لغت شناسان و کتاب‌های معتبر لغت‌شناسی، عمدتاً کلمه ولایت را به معنای سرپرستی، عهده‌داری امور، سلطه، استیلا، رهبری و زمامداری معنا کرده‌اند. در اینجا معنای این کلمه با برخی از مشتقاتش از کتاب‌های لغت اهل سنت نقل می‌شود:

- راغب اصفهانی می‌نویسد: «ولایت؛ یعنی، یاری کردن و ولایت یعنی، زمامداری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت، مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن «سرپرستی» است؛ ولی و مولا نیز در همین معنا به کار می‌رود».<sup>۱</sup>

- ابن اثیر می‌نویسد: «ولی؛ یعنی، یاور و هر کس امری را بر عهده گیرد، مولا و ولی آن است». سپس می‌گوید: و از همین قبیل است حدیث «من كنت مولاة فعلى مولاة» و سخن عمر که به علی گفت: «تو مولای هر مؤمنی شدی؛ یعنی، ولی مؤمنان گشتی».<sup>۲</sup>

- صاحب صحاح اللغة می‌نویسد: «هر کس سرپرستی امور کسی را به عهده گیرد، ولی او است».<sup>۳</sup>

- مقایس اللغة آورده است: «هر کس زمام امر دیگری را به عهده گیرد، ولی او است».<sup>۴</sup>

حال با گفته‌های صریح ارباب لغت، چگونه می‌توان «من كنت مولاة فعلى مولاة» را به «دوستی» صرف معنا کرد و سرپرستی اجتماعی و زمامداری را از آن جدا ساخت؟

۱. الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۰.

۲. ابوالحسن علی بن عبدالواحد، ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث والاثار، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳. اسماعیل بن حماد، الجوهری، الصحاح فی لغة العرب، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، (بیروت: دارالعلم للملایین)، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۴. معجم مقایس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱.

جمیع مسلمانان است و جایگاه ویژه‌ای در نصوص دینی و ادبیات و اشعار مسلمانان-اعم از عرب و غیر عرب- دارد. در متون اسلامی هیچ روایتی به اندازه این واقعه، به حد تواتر یا فوق تواتر نرسیده است و احدی را یارای تردید در آن نیست. از صحابه پیامبر ۱۱۰ تن و از تابعین ۸۹ تن آن را نقل کرده‌اند و طبقات راوی آن، به ۳۶۰ تن رسیده است. شاعران بسیاری نیز این جریان را به نظم درآورده‌اند؛ از جمله:

در قرن اول: حسان بن ثابت انصاری، قیس بن سعد بن عبادة انصاری، عمر و بن عاص بن وائل و محمد بن عبدالله حمیری.

در قرن دوم: کمیت بن زیاد، سیداسماعیل بن محمد حمیری، شعیان بن مصعب کوفی.

در قرن سوم: ابو تمام حبیب بن اوس طایی و دعبل بن علی بن رزین الخزاعی و در قرون بعد ده‌ها نفر دیگر.

از اهمیت این واقعه، همان بس که علامه امینی یازده جلد کتاب ارزشمند **الغدیر** را درباره آن به نگارش درآورده است.

اکنون این سؤال رخ می‌نماید که اگر این واقعه در میان همه مسلمین، اجماعی و مورد اتفاق است، پس اختلاف در چیست؟ در پاسخ گفتنی است: اساس اختلاف بر سر ماهیت و دلالت این واقعه است؛ یعنی:

**الف.** اهل تسنن اظهار می‌دارند که این حادثه عظیم تاریخی و سخنان و تأکیدات پیامبر اکرم ، به معنای لزوم «محبت و دوستی» حضرت علی و یا حداکثر معرفی ایشان به عنوان یکی از نامزدهای خلافت است و هیچ دلالتی بر امامت و زمامداری و لزوم پیروی از ایشان ندارد! دلیل آنان این است که «ولایت» چند معنا دارد و یکی از معانی آن «دوستی» است. بنابراین تا زمانی که به این معنا قابل حمل است، نمی‌توان به معنای دیگر آن تمسک جست.

**ب.** دیدگاه شیعه این است که ماهیت این حادثه و سخنان پیامبر اکرم ، نص صریح و قاطع بر امامت و پیشوایی حضرت علی و لزوم اطاعت از او است.

مگر نه این است که «ابن اثیر» لغت‌شناس معروف عرب و سنی - خودش تصریح می‌کند کلمه «مولا» در روایت «من كنت مولاة فعلی مولاة» از زبان پیامبر و در واکنش عمر در همین معنا به کار رفته است؟

بنابراین استعمال ولایت در دوستی نیاز به قرینه دارد و بدون آن، به معنای زمامداری است. افزون بر آن در این مورد همه قرینه‌ها به کاربرد آن در زمامداری و مرجعیت دینی و سیاسی و اجتماعی دلالت دارد.

۲. **خطاب تند و قاطع الهی:** اگر حادثه غدیر صرفاً برای اعلام دوستی حضرت علی بود، آیا آن قدر اهمیت داشت که خداوند به پیامبرش وحی کند اگر آن را ابلاغ نکنی، رسالت الهی را انجام نداده‌ای: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛ «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند». آیا این اخطار شدید اللحن به خوبی نشان نمی‌دهد که مسئله بالاتر از این حرف‌ها است؟ البته محبت امیر مؤمنان جایگاه بسیار بلندی دارد و یکی از نشانه‌های ایمان است؛ اما مولا در اینجا قطعاً به معنای محبت و منحصر به «ولای محبت» نیست.

۳. **دوستی و ولای محبت در قرآن:** با واژه‌هایی چون «حب»، «مودت» و... اشاره شده است؛ چنان که در مورد محبت اهل بیت آمده است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ «بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره‌ی خویشاوندان». بنابراین فرو کاستن معنای ولایت به محبت و مودت و انحصار به آن، مغایر کاربرد قرآنی این واژه است.

۴. **دلدارای خدایی:** خداوند پیامبر را دلدارای داده، می‌فرماید: در راستای اجرای

این مأموریت، خداوند تو را در مقابل توطئه‌های مردم محافظت می‌کند: ﴿وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾. آیا این مسئله نشان نمی‌دهد که این مأموریت، چنان مهم بوده است که پیامبر بیم آن داشته که برخی بر اثر هواهای نفسانی به مقابله برخاسته و علیه دین توطئه کنند؟! آیا فقط با اعلام دوستی حضرت علی جای خوف از توطئه بود؟

۵. **گزینش مکان:** پیامبر مکان جدا شدن و انشعاب مسافران را خود انتخاب کرد، تا همگی در سخنرانی آن حضرت حضور داشته باشند و نیز دستور داد کسانی که از آن مکان گذشته بودند برگردند و کسانی هم که عقب مانده بودند، از راه برسند؛ این نشانه چیست؟ اینکه دستور دادند شاهدان به غایبان، اطلاع دهند و این خبر بزرگ را به گوش همگان برسانند، دلالت بر این ندارد که مسئله، برای امت اسلامی بسیار مهم و حیاتی بوده است؟ آیا عاقلانه است که پیشوای بزرگ مسلمانان، در آخرین سخنرانی عمومی خود، برای جمعیت باشکوه حج‌گزاران و در آن گرمای سوزان، مسافران خسته و کوفته را گرد آورد و با این تأکیدات، با آنان سخن بگوید و تنها مقصودش این باشد که بگوید: «علی را دوست داشته باشید»؟

۶. **نزول آیه اکمال:** پس از اجرای این مأموریت، آیه نازل شد که: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». آیا نزول چنین آیه‌ای دلالت بر این ندارد که مسئله، بالاتر از صرف محبت بوده است؟ آیا فقط با دوستی حضرت علی - نه رهبری و پیشوایی آن حضرت - دین کامل شد و خداوند اسلام را پسندید؟ اگر مسئله فقط دوستی و مودت بود که در این رابطه آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾<sup>۲</sup>، مدت‌ها پیش از آیه اکمال نازل گشته و از این جهت نقصی در دین نبود. پس نتیجه می‌گیریم که آیه اکمال، پیام

۱. مائده (۵)، آیه ۳.

۲. «بگو: "به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره‌ی خویشاوندان"»؛ شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

۱. مائده (۵)، آیه ۶۷.

۲. شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

بسیار مهم دیگری در بر دارد.

۷. دلیل دیگر: معرفی «ثقلین» است که پیامبر فرمود: «اتّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّٰه و عترتی...»؛ «من در میان شما دو چیز گران‌بها به ودیعت می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را». اکنون باید پرسید: چرا پیامبر عترت را در کنار قرآن و به عنوان «ثقل اصغر» ذکر فرمود؟ آیا محبت اهل بیت هم‌سنگ قرآن است یا امامت و پیشوایی و مرجعیت دینی و سیاسی آنان؟

پیامبر فرمود قرآن و عترت از یکدیگر جدا نمی‌شوند و امت باید به هر دو چنگ بزنند. آیا صرف دوست داشتن قرآن، کافی است یا باید از آن پیروی کرد و آن را امام و پیشوای خود دانست؟ هم‌سنگ قرار دادن قرآن و اهل بیت از سوی پیامبر، نشان می‌دهد که در مورد اهل بیت، نیز باید همین‌گونه رفتار کرد و آنان را سرمشق، الگو و پیشوای عملی خود قرار داد.

۸. پیامبر به مسئله ایفای رسالت و سپس «اولویت» خود بر مؤمنان انگشت می‌گذارد و بلافاصله موضوع «ولایت» را طرح می‌کند؛ این نشان می‌دهد که نوع ولایت مطرح شده در اینجا، از همان سنخ ولایت و اولویت پیامبر بر مؤمنان است که به موجب آن پیامبر خدا، حق تصرف در شئون دینی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان را دارد؛ نه صرف دوستی و محبت (بدون مشروعیت سیاسی و اجتماعی).

۹. پیامبر مسئله ولایت را سه یا چهار بار تکرار می‌کند؛ این همه تأکید برای چیست؟

۱۰. اینکه پیامبر در دعای خویش مسئله یاری کردن امام علی را مطرح می‌کند و بر تنها گذاشتن و یاری نکردن او نفرین می‌فرستد، قرینه روشنی است بر اینکه ولایت مورد نظر، از نوع ولایت زعامت و رهبری است، نه صرف محبت و علاقه قلبی؛ زیرا آنچه با اطاعت، و نصرت و یاری همگانی جامعه تلازم دارد، پیشوایی و رهبری امت است، نه صرف محبت و علاقه قلبی.

۱۱. برپایی حقیقت، همراه با امام علی و همپایی آن دو نیز با ولایت، به معنای رهبری تناسب دارد. به عبارت دیگر پیشوایی و مرجعیت دینی و سیاسی

امام علی است که می‌تواند به برپایی حقیقت همگام با آن حضرت بینجامد؛ نه صرف دوستی و محبت آن حضرت.

۱۲. پیامبر بعد از این حادثه فرمود: «اللّٰه اکبر! بر اکمال دین و اتمام نعمت و خوشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بعد از من». نکته مهم در اینجا این است که اگر مقصود از «ولایت»، محبت باشد، دیگر قید «بعد از من»، زاید است؛ زیرا محبت حضرت علی مقید به زمان پس از رحلت پیامبر نیست. معنا ندارد منظور پیامبر را این بگیریم که بعد از رحلت من، علی را دوست بدارید! زیرا محبت علی با حیات پیامبر قابل جمع است؛ بلکه رهبری امام علی است که پس از آن حضرت مورد نظر است؛ زیرا در یک زمان وجود دو پیشوا در عرض هم ممکن نیست.

۱۳. بعد از این ماجرا، مردم با حضرت علی بیعت کردند. مگر دوستی بیعت دارد؟ بیعت در لغت به معنای التزام به فرمان‌برداری و تبعیت است و حتی ابوبکر و عمر نیز با آن حضرت بیعت کرده، گفتند: «بِخٍ بَخٍ لک یا علی! اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة».

۱۴. همه حاضران در آن جلسه از خطابه پیامبر، مسئله «امامت و پیشوایی حضرت علی» را فهمیدند و بلافاصله «حسان بن ثابت انصاری» از پیامبر اجازه گرفت و اشعاری زیبا سرود که در یکی از ابیات آن، از زبان پیامبر چنین می‌گوید:

فقال له قم یا علی! فانتی رضیتک من بعدی اماماً و هادياً

«پیامبر به او فرمود: ای علی! برخیز، خرسندم که تو امام و هادی بعد از من می‌باشی».

ذکر این نکته بایسته است که «تقریر» - یعنی سکوت و عدم مخالفت پیامبر در برابر یک سخن یا رفتار در نزد همه مسلمانان - حجت و جزء سنت است. بنابراین اگر مسئله غدیر معنایی غیر از امامت داشت، چرا پیامبر سخنان «حسان بن ثابت» را تأیید کرده، او را تشویق فرمود؟ چرا دیگران اعتراض نکردند که منظور پیامبر «امامت و هدایت» امت نبوده است؟

۱۵. نکته جالب توجه دیگر، موضع‌گیری‌های مخالفان مانند «جابر بن نصر» یا «حارث بن النعمان الفهری» است. در روایت است که پس از انتشار سخن پیامبر در غدیر خم، وی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: «ای محمد! از جانب خدا به ما گفتی شهادت دهیم که جز خدای یگانه پروردگاری نیست و شهادت دهیم که تو پیامبر خدایی و نماز بخوانیم و روزه بداریم و حج انجام دهیم و زکات بپردازیم. ما نیز همه اینها را از تو پذیرفتیم؛ لیکن به این حد راضی نگشتی و پسر عمویت را بر ما برتری دادی و گفتی: «هر که را من مولای اویم، این علی مولای او است». اکنون بگو که این سخن را از پیش خود گفتی، یا از جانب خدا؟ پیامبر فرمود: «سوگند به آنکه جز او خدایی نیست! این مطلب از سوی خداوند است».

در این هنگام او برگشت و به سوی اسب خود شتافت؛ در حالی که می‌گفت: خدایا! اگر آنچه محمد می‌گوید حق است، پس سنگی بر ما بار، یا ما را به عذابی دردناک گرفتار کن. هنوز به اسب خود نرسیده بود که از طرف حق، سنگی بر سرش بارید و او را بر زمین کوبید و جانش را بگرفت. آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَئِيسٌ لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللّٰهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾؛ «پرسنده‌ای از عذاب واقع شونده‌ای پرسید که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست. [و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مراتب] است».

اکنون باید دید چه چیزی در سخن پیامبر نهفته بود که آن مرد خیره سر را برآشفته کرد؟ اگر صرف مسئله محبت و دوستی بود، آیا این همه لجبازی و خیره‌سری پدید می‌آمد؟ به طور مسلم مسئله بالاتر از این بود. زیرا شخص یاد شده از طرفی دلی پر کینه نسبت به حضرت علی داشت و از سوی دیگر، می‌دید با ولایت آن حضرت، باید عمری تحت فرمان و رهبری ایشان سپری کند و از سر بی‌خردی و کبر و کژاندیشی، مرگ و عذاب را بر ولایت مولای متقیان و فخر کائنات ترجیح داد.<sup>۲</sup>

۱۶. خود امیر مؤمنان و ائمه اطهار در اثبات امامت بارها به حدیث غدیر استناد کرده‌اند. عامرین واثله می‌گویند: «در روز شوری با علی کنار درب خانه ایستاده بودم و شنیدم او خطاب به آنان فرمود: من برای شما دلیلی می‌آورم که احدی نمی‌تواند بر آن خدشه‌ای وارد کند. سپس فرمود:

ای جماعت! آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به یگانگی خداوند ایمان آورده باشد؟ گفتند: نه!

- آیا در بین شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که با ملائک پرواز می‌کند؟ گفتند: نه!

- آیا کسی از شما غیر از من عمویی همچون حمزه- شمشیر خدا و شمشیر رسول خدا - دارد؟ گفتند: نه!

- آیا غیر از من کسی از شما همسری چون فاطمه، دختر پیامبر و سرور زنان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه!

- آیا کسی از شما فرزندانمانند حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت دارد؟ گفتند: نه!

- آیا کسی از شما هست که [به دستور قرآن] پیش از نجوا با پیامبر صدقه داده باشد؟ گفتند: نه!

- آیا در میان شما غیر از من کسی هست که پیامبر در باره‌اش فرموده باشد: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره، لیبغ الشاهد الغائب؟» گفتند: نه!<sup>۱</sup>

۱۷. اگر مقصود از ولایت، همان محبت و دوستی باشد، آن‌گاه دعای بعدی پیامبر که فرمود: «و احب من احبه» تکرار و لغو خواهد بود. بنابراین وجود هر دو سخن نشان می‌دهد که اینها، دو موضوع متفاوت بوده و ولایت برتر از صرف محبت است؛ هر چند از لوازم ولایت، محبت و دوستی ولی است.

۱. معارج (۷۰)، آیات ۱-۳.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: الغدير، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۶.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: الغدير، ج ۱، صص ۱۵۹-۲۱۳.

در پایان گفتنی است در رابطه با حقانیت شیعه، هزاران کتاب و مقاله به نگرارش درآمده که بسیاری از آنها مانند *عقبات الانوار* نوشته میرحامد حسین لکنهوی، مشتمل بر ده‌ها مجلد است و تمام منابع و مدارک آن، بدون استثنا از منابع اولیه اهل سنت می‌باشد.<sup>۱</sup>

### غدیر خم و سقیفه

● پرسش ۲۶. اگر جریان غدیر خم از نظر تاریخی واقعیت دارد، چرا پس از ماجرای سقیفه، شرکت کنندگان در آن محفل و مردم مدینه، سخنی در این باره بر زبان نیاوردند؟ به نظر می‌رسد این پرسش یکی از چالش‌های جدی فرا روی شیعه است؛ زیرا شیعه:

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

- الف. ابراهیم، امینی، بررسی مسائل کلی امامت؛
- ب. مرتضی، مطهری، امامت و رهبری، (قم: صدرا)؛
- پ. تیجانی سماوی، آن‌گاه هدایت شدم، ترجمه: سید محمد جواد مهری؛
- ت. همو، اهل سنت واقعی کیست؟، ترجمه: سید محمد جواد مهری؛
- ث. همو، از آگاهان بپرسید، ترجمه: سید محمد جواد مهری؛
- ج. علامه عسکری، عبدالله بن سبا، ج ۱-۳؛
- چ. همو، نقش ائمه در احیای دین، ج ۱-۱۵؛
- ح. همو، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی؛
- د. همو، نقش عایشه در تاریخ اسلام؛
- ذ. همو، اندیشه‌های اسلامی در دیدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین)، ج ۱-۲؛
- ر. علامه سید شرف الدین، رهبری امام علی در قرآن (ترجمه المراجعات)؛
- ز. علامه طباطبایی، شیعه در اسلام؛
- ص. علامه جواد شری، شیعه و تهمت‌های ناروا؛
- ض. سید رضا، حسینی نسب، شیعه پاسخ می‌گوید؛
- ط. صالح الوردانی، فریب؛
- ظ. سید محمد، جواد مهری، خاطرات مدرسه؛
- ع. محمد صادق، نجمی، سیری در صحیحین؛
- غ. میرحامد حسین، اللکنهوی، عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، بی‌تا، بی‌جا؛
- م. شهید تستری، احقاق الحق.

الف. با بهره‌گیری از منابع معتبر خود و اهل سنت، به اثبات اصل ماجرای غدیر می‌پردازد؛ منابعی که در آن صدها صحابی و تابعی شناخته شده وجود دارد.<sup>۱</sup>  
ب. با دلیل‌های متقن و شواهد استوار، واژه ولایت موجود در روایت غدیر را به معنای سرپرستی و به دست گرفتن امور جامعه مسلمانان می‌داند (نه صرف دوستی).<sup>۲</sup>

ج. پیامبر اکرم در این ماجرا بر اساس دستور خداوند، در پی تعیین جانشین بود؛ نه اظهار محبت به علی و نه معرفی نامزد خلافت.<sup>۳</sup>  
با این همه، در گزارش‌های تاریخی - جز چند منبع - از واکنش شدید مردم و یادآوری ماجرای غدیر خم، کمتر سخن به میان آمده است؛ با آنکه قطعاً بیشتر مردم مدینه در ماجرای غدیر حضور داشتند؛ چرا پس از حدود ۷۰ یا ۸۴ روز<sup>۴</sup> از این ماجرا، آن را فراموش کردند؟

### اعتراض مردم

احتمال قوی بر اعتراض عده‌ای از مردم و یادکرد ماجرای غدیر از سوی آنان و مخفی ماندن این واکنش - به سبب سیاست ممنوعیت نقل و تدوین حدیث - وجود دارد؛ ولی در عدم گستردگی این اعتراض‌ها تردیدی نیست!

با توجه به ماجرای غدیر و تأکید پیامبر اکرم بر تعیین جانشین، انتظار اعتراض گسترده، نامعقول نمی‌نماید؛ بنابراین واکنشی چنین محدود، چگونه توجیه می‌شود؟ برای یافتن سرنخ‌های تاریخی این مشکل، باید موقعیت زمانی این قطعه از تاریخ و نیز سیر جریان‌های سیاسی و اجتماعی از زمان واقعه تا وفات پیامبر به دقت

۱. ر.ک: عبدالحسین، الامینی النجفی، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴)، ج ۶، ص ۱، صص ۱۴-۷۳.
۲. همان، صص ۳۶۲-۳۷۰.
۳. همان، صص ۳۷۰-۳۷۸.
۴. ماجرای غدیر خم در روز ۱۸ ذی حجه واقع شد و وفات پیامبر اکرم و ماجرای سقیفه در ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الاول.

بررسی شود. بر این اساس، پی‌گیری بحث در محورهای زیر ضرورت دارد:

**یکم.** قبل از تشکیل دولت اسلامی در مدینه به دست پیامبر اکرم (ص)، مردم شهرهای بزرگ حجاز و بادیه‌های منطقه به صورت نظام قبیله‌ای زندگی می‌کردند. در این نظام، سرآمد بودن در صفاتی چون سن، سخاوت، شجاعت، بردباری و شرافت، معیار گزینش رهبر به شمار می‌آمد و رهبر قبیله حق نداشت جانیشینی از میان فرزندان و خویشان خود برگزیند.

**دوم.** رسول خدا نخستین کسی بود که در این سرزمین، نهادی به نام «دولت» پدید آورد و ارزش‌های فرا قبیله‌ای ارائه داد. آن حضرت توانست قبایل مختلف شهرها و بادیه‌های منطقه را تحت یک نظام واحد متمرکز سازد. مردم که ایشان را پیامبری آسمانی می‌دانستند، تشکیل دولت از سوی او را امری الهی به شمار آوردند و در برابر آن مقاومت قابل توجهی نشان ندادند.

**سوم.** اسلام پیش از فتح مکه، به گونه‌ای روز افزون در میان مردم شهرها و بادیه‌ها گسترش یافت تا جایی که سال بعد (نهم هجرت) عام الوفود (سال هیئت‌ها) نام گرفت؛ یعنی، سالی که مردم دسته دسته در قالب هیئت‌های مختلف، نزد پیامبر اکرم (ص) می‌شتافتند و اسلام خویش را آشکار می‌ساختند. البته انگیزه همه این هیئت‌ها، معنوی نبود و همه تازه مسلمانان ایمان قلبی نداشتند.

**چهارم.** یکی از آموزه‌های اسلامی - که پذیرش آن برای مردم دشوار می‌نمود - مسئله تعیین جانشین بود؛ زیرا:

الف. مردم فقط پیامبر (ص) را دارای بُعد الهی می‌دانستند و حکومت فرا قبیله‌ای‌اش را می‌پذیرفتند. در نگاه آنان، جانشین آن حضرت از چنین ویژگی‌ای برخوردار نبود.<sup>۱</sup>

ب. هنوز بسیاری از مردم خود را به اطاعت محض از دستوره‌های دنیوی

آن حضرت مقید نمی‌دانستند؛ چنان که در مواردی چون صلح حدیبیه<sup>۱</sup> و تقسیم غنایم حنین<sup>۲</sup>، واکنش اعتراض‌آمیز نشان دادند!

ج. بسیاری از مردم اطاعت از فرمان‌های دنیوی مربوط به بعد از زندگانی پیامبر را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا هنوز از آموزه‌های جاهلی - که به رئیس قبیله اجازه تعیین جانشین نمی‌دهد - دل نبریده بودند؛ و طبیعی بود که مسئله ریاست دولت را از ریاست یک قبیله مهم‌تر بدانند.

د. هنوز برخی از قریشیان تازه مسلمان، چنان می‌پنداشتند که پیامبر (ص) در راستای رقابت قبیله‌ای، مسئله نبوت را مطرح کرده است. این گروه با توجه به اقبال عمومی مردم به آن حضرت، جرأت مخالفت نداشتند؛ ولی با تعیین جانشین - به ویژه از قبیله بنی‌هاشم - لب به اعتراض گشودند و با بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگی قبیله‌ای مردم، اعتراض خویش را روشن‌تر بیان کردند.

ه. در زمان جاهلیت تنها اشرافی به مجلس مشورتی قریش (دارالندوه) راه می‌یافتند که به چهل سالگی رسیده باشند.<sup>۳</sup> بر این بنیاد، پذیرش جانشین رسول خدا - به ویژه اگر آن فرد داماد پیامبر (ص) بود و کمتر از چهل سال<sup>۴</sup> داشت - بسیار دشوارتر می‌نمود.

**پنجم.** دو نکته دیگر، پذیرش جانشینی امام علی (ع) را دشوار می‌ساخت:

الف. حضرت علی (ع) نزد قریشیان، به سبب دلاوری‌هایش در جنگ‌هایی مانند بدر و أُحُد و به خاک و خون کشیدن بزرگان قریش، چهره مثبتی نداشت. این پدیده سبب شد به تبلیغات گسترده روی آورند و چهره علی (ع) را نزد همه اعراب منفی

۱. محمد بن عمر، واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۶۰۶ و ۶۰۷. در این کتاب پس از نقل اعتراض عمر از وی چنین نقل کرده است: «[من عمر] چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام، در چنین شکی فرو نرفته بودم».

۲. ابوالحسن علی بن عبدالواحد، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۳۱.

۳. رسول، جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (۱)، (سیره رسول خدا (ص))، (قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸)، ص ۹۸.

۴. حضرت علی (ع) در آن هنگام طبق قول مشهور ۳۳ سال داشت.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: رسول، جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت (از بر آمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان)، ص ۲۷ به بعد.

جلوه دهند!

ب. مردم قبایل مختلف این نکته را درک کرده بودند که با توجه به لیاقت‌ها و استعداد‌های قبیله بنی هاشم، اگر انگاره «جانشینی» در میان آنان تثبیت شود، هرگز از آن خاندان بیرون نخواهد رفت.

ششم. نگاه پیامبر اکرم به جانشینی حضرت علی، الهی و فراتر از روابط قبیله‌ای و خویشاوندی بود؛ زیرا آن حضرت به حفظ آیین وحی می‌اندیشید و طبیعی است که آشنا‌ترین فرد به کتاب و سنت و شجاع‌ترین و کوشا‌ترین شخص در راه گسترش اسلام را برگزیند. البته پیامبر اکرم با وضعیت جامعه آشنا بود؛ از این رو، از آغاز رسالت، در موقعیت‌های گوناگون و با بیان‌های متفاوت، ویژگی‌های حضرت علی را یاد آور می‌شد و از جانشینی او سخن به میان می‌آورد.<sup>۲</sup> آن بزرگوار، سرانجام از سوی خداوند مأمور شد در بزرگ‌ترین اجتماع مسلمانان - که برخی شمار آنها را بیش از یکصد هزار تن دانسته‌اند - آشکارا این مسئله را اعلام کند<sup>۳</sup> و دغدغه مخالفت جامعه را نادیده بگیرد. قسمتی از آیه ۶۷ سوره مائده - که از این دغدغه پیامبر پرده برداشته و به وی ایمنی می‌بخشد - چنین است: ﴿... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ «خداوند تو را از [شر] مردم نگاه می‌دارد».

در این عبارت، دو واژه «عصمت» و «ناس» بسیار راهگشا است. خداوند پیامبر را از چه چیزی حفظ می‌کرد و «ناس» چه کسانی بودند؟

با توجه به واقعیت خارجی و ایمن نماندن پیامبر از شرّ زبان مردم و نیز با توجه به اینکه سرانجام مسئله جانشینی امام علی به سامان نرسید، بعید نمی‌نماید که مراد از واژه «یعصمک»، نگاه‌داری پیامبر از هجوم فیزیکی و یکباره مردم باشد؛

۱. عمر در این باره می‌گوید: «قوم شما (قریش) به شما، مانند نگاه گاو به کشنده‌اش می‌نگرند»:

(عبدالحمید، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۹).

۲. برای اطلاع از این موارد، ر.ک: محمد، ری شهری و همکاران، موسوعه الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السنة و التاريخ، ج ۲.

۳. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴.

چنان که واژه «ناس» بر مردم عادی دلالت دارد و با توجه به اکثریت نو مسلمان آن زمان، به حمل این لفظ برخلاف ظاهر نیازمند نیستیم.

هفتم. تاریخ درباره بسیاری از حوادثِ مقطع زمانی بین غدیر و وفات پیامبر اکرم ساکت مانده است؛ اما کالبد شکافی دو پدیده مهم آن عصر، شدت اهتمام پیامبر اکرم بر گزینش جانشین و گستره تلاش‌های مخالفان آن حضرت را آشکار می‌سازد. این پدیده‌ها عبارت است از: سپاه اسامه و مخالفت با نگارش وصیت مهم رسول خدا.

۱-۷. پیامبر اکرم در واپسین روزهای زندگی‌اش، فرمان داد لشکری عظیم به فرماندهی جوانی نوری به نام اسامه بن زید، به سمت دورترین مرزهای کشور اسلامی (مرزهای روم) رهسپار شود.<sup>۱</sup> بررسی دقیق این جریان، نشان می‌دهد رسول خدا در راستای تثبیت جانشینی حضرت علی به چنین اقدامی دست یازید؛ زیرا:

الف. در آن هنگام و در آستانه وفات پیامبر اکرم، خالی کردن مرکز حکومت از نیروهای نظامی و فرستادن آن به دورترین نقاط، به صلاح جامعه نبود؛ چون احتمال می‌رفت پس از وفات پیامبر اکرم، بسیاری از نو مسلمانان قبایل اطراف سر به شورش بردارند و کیان جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گیرد. آنچه این تصمیم‌گیری را در نظر آن حضرت منطقی جلوه می‌داد، دور ساختن مخالفان جانشینی حضرت علی از مدینه بود.

ب. انتصاب جوانی هجده ساله،<sup>۲</sup> به مقام فرماندهی لشکر و عدم توجه به اعتراضات اصحاب، جز از کار انداختن مهم‌ترین<sup>۳</sup> دستاویز مخالفان جانشینی امام علی هیچ توجیهی نداشت؛ زیرا اسامه بن زید از جهاتی چون سابقه مسلمانان، شرافت، شجاعت و کاردانی سر آمد اصحاب به شمار نمی‌آمد و از نظر

۱. محمد بن سعد کاتب، واقدی، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴، صص ۵۸۵۴.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. همان، ص ۵۴ و ۵۶.

هشتم. نخستین تشکیل دهندگان جلسه برای خلافت - که با هدف تعیین خلیفه‌ای جز حضرت علی در سقیفه گرد آمدند - انصار به شمار می‌آمدند. آن هم انصاری که در همه جا به پیروی محض از پیامبر اکرم زبازد بودند و دوستی آنها با خاندان آن حضرت به ویژه حضرت علی - بر همگان ثابت است.

چرا انصار با این عجله، آن هم در حالی که هنوز بدن پیامبر اکرم غسل داده نشده بود، جلسه تشکیل دادند؟ شواهد تاریخی، نشان می‌دهد انصار هرگز از جانشینی شخصیتی مانند حضرت علی، هراسناک نبودند و او را ادامه‌دهنده راه پیامبر اکرم می‌دانستند.

به نظر می‌رسد آنان دریافته بودند شانسی برای به قدرت رسیدن حضرت علی وجود ندارد. سرپیچی یاران بزرگ پیامبر اکرم از حضور در سپاه اسامه و نیز مخالفت آنان با نگارش وصیت از سوی پیامبر اکرم و به احتمال فراوان، حوادث دیگری که تاریخ، ما را از آن بی‌خبر گذاشته است، انصار را به این نتیجه رسانده بود که مهاجران، اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر می‌پروراندند و احتمال دارد قریشانی که سرانشان در نبرد با نیروهای انصار کشته شده بودند، با بهره‌گیری از پیوند نزدیک قریش و مهاجران، در پی انتقام بر آیند. بنابراین، به سقیفه شتافتند تا طرفداران غصب حق حضرت علی رادست کم از به دست گرفتن کامل قدرت باز دارند و به منظور حفظ جامعه انصار از توطئه‌های آتی، سهمی از قدرت به دست آورند.

پس انصار و مردم مدینه، همگان حادثه غدیر را به یاد داشتند و دلالت آن بر تعیین جانشین را مسلم می‌دانستند؛ اما مشاهده تلاش‌های کسانی که در جهت مخالفت علنی با غدیر گام بر می‌داشتند و حرکت طرفداران آن واقعه آسمانی را به شدیدترین روش ممکن سرکوب می‌کردند، آنها را از هرگونه تلاش در جهت احیای یاد غدیر باز می‌داشت.

بنابراین، فارغ از اینکه وظیفه مردم چه بوده است؛ با بررسی اوضاع اجتماعی تا حدی طبیعی می‌نماید که در این زمان شاهد اعتراض عموم مردم و استدلال آنها به

سنی حدود پانزده سال از علی کوچک‌تر بود. حال با توجه به آنکه در بسیاری از ویژگی‌ها با حضرت علی قابل مقایسه نمی‌نمود، در مقام فرماندهی سپاهی عظیم و متشکل از بزرگان صحابه - مانند ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص - قرار گرفت.

ج. دقت در ترکیب سپاه اسامه نشان می‌دهد تمام کسانی که احتمال داشت با جانشینی حضرت علی مخالفت ورزند، ملزم بودند در این سپاه شرکت جویند.<sup>۱</sup> حتی کسانی که به بهانه بیماری پیامبر اکرم از اردوگاه به مدینه باز می‌گشتند، با جمله تأکیدی «لعن الله من تخلف عن جيش اسامة»<sup>۲</sup> روبه‌رو می‌شدند. در مقابل، یاران و موافقان جانشینی حضرت علی چون عمار، مقداد و سلمان از حضور در این سپاه معاف گشته و ملزم شدند در مدینه به سر برند.<sup>۳</sup>

۷-۲. یکی از پدیده‌هایی که در واپسین روزهای حیات پیامبر اکرم تحقق یافت، پیشگیری از نگارش وصیت بود. رسول خدا در آن روزها - که احتمالاً با بالاگرفتن زمزمه‌های مخالفت با جانشینی امام علی به شدت نگران اوضاع شده بود - دستور داد ابزار نوشتن آماده سازند تا سندی صریح و ماندگار برجای گزارد و از گمراهی امت جلوگیری کند. مخالفان که این دستور را با نقشه‌های چند ماهه خویش ناسازگار می‌دیدند، به شدت نگران شدند و با هذیان‌گو خواندن کسی که جز وحی چیزی بر زبان نمی‌راند، از نگارش این سند جلوگیری کردند!!

تاریخ در اینجا تنها از یک تن نام می‌برد<sup>۴</sup>؛ اما آشکار است که تنها یک نفر - بی‌آنکه جریانی نیرومند پشتیبانش باشد - نمی‌تواند با رسول خدا مقابله کند. از این رو بعضی از نصوص، گوینده این عبارت را جمع دانسته، از کلمه «قالوا» استفاده کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۱. محمد رضا، مظفر، السقیفه، ص ۸۱ و ۷۷.

۲. محمد، شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴.

۳. السقیفه، ص ۸۱.

۴. عبدالرحمن، البکری، من حياة الخليفة عمر بن الخطاب، صص ۱۰۱-۱۰۷.

۵. همان، ص ۱۰۴.



این حادثه مهم تاریخی نباشیم؛ زیرا آنان با توجه به زمینه‌های قبلی، تلاش و استدلال خود را آب در هاون کوفتن می‌دیدند.

## علم غیب امامان

● پرسش ۲۷. با وجود اینکه ائمه معصومین از علم غیب برخوردار بودند؛ پس چرا گاهی انگور یا خرما یا دیگر اشیای مسموم را تناول کرده و به شهادت می‌رسیدند؟ در پاسخ به این پرسش، توجه به نکات ذیل راه‌گشا است:

یکم. هر چند امامان معصوم از علم غیب برخوردارند و به وقایع گذشته و حوادث حال و آینده آگاهی دارند؛ اما تکلیف آنان مانند سایر افراد بشر، براساس علم عادی است و علم غیب برای آنان تکلیفی به دنبال نمی‌آورد. به عنوان مثال، امام براساس علم عادی خود، میوه‌ای را پیش روی خود می‌بیند که مانعی از خوردن آن نیست و تناول آن جایز است؛ اگر چه براساس علم غیب، از مسموم بودن آن آگاهی دارد. در تأیید این مطلب دو دلیل ذکر شده است:

الف. عمل براساس علم غیب، در برخی از موارد با حکمت بعثت پیامبران و نصب امامان منافات دارد؛ زیرا در این صورت، جنبه اسوه و الگو بودن خود را از دست خواهند داد و سایر افراد بشر، از وظایف فردی و اصلاحات اجتماعی - به بهانه برخوردار بودن ائمه از علم غیب و عمل براساس علم خدادادی - سر باز خواهند زد.

ب. عمل دائمی براساس علم غیر عادی، موجب اختلال در امور است؛ زیرا مشیت و اراده غالب خداوند به جریان امور، براساس نظام اسباب و مسببات طبیعی و علم عادی نوع بشر تعلق گرفته است. به همین جهت پیامبر و ائمه برای شفای بیماری خود و اطرافیان‌شان، از علم غیب استفاده نمی‌کردند. شاید یکی از حکمت‌های ممنوع بودن تمسک به نجوم، تسخیر جن و ... برای غیب‌گویی و کشف غیر عادی حوادث آینده نیز همین اختلال در امور باشد.<sup>۱</sup>

۱. صافی گلپایگانی، معارف دین، ج ۱، ص ۱۲۱.

دوم. هر چند بر طبق روایات فراوان، امامان نسبت به حوادث گذشته، آینده و حال علم و آگاهی دارند؛ اما از روایاتی دیگر استفاده می‌شود که این علم به صورت بالفعل نیست بلکه شأنی است؛ یعنی، هرگاه اراده کنند و بخواهند که چیزی را بدانند، خداوند سبحان آنان را عالم و آگاه خواهد کرد: «اذا اراد الامام ان يعلم شیئاً اعلمه الله ذلك»؛ «هرگاه امام اراده کند که چیزی را بدانند، خداوند او را آگاه خواهد کرد».

پس علم غیب امام شأنی است؛ نه فعلی و براساس همین نکته، ممکن است نسبت به نحوه شهادت خود با همه جزئیات آن، علم نداشته باشد؛ چون اراده نکرده که بداند.<sup>۳</sup>

سوم. پیامبر اکرم و امامان معصوم تکالیف و وظایفی مخصوص به خود دارند و به همین جهت، آنان در عین اینکه می‌دانستند دشمن در فلان جنگ غلبه خواهد کرد، وظیفه داشتند اقدام کنند و یا با اینکه می‌دانستند کاری که انجام می‌دهند، منجر به شهادتشان خواهد شد (مثل خوردن میوه مسموم و یا رفتن حضرت علی به مسجد کوفه در شب نوزدهم رمضان)، این کارها را انجام می‌دادند. این اعمال برای آنان، وظیفه‌ای مخصوص بود؛ مثل نماز شب که برای رسول اکرم واجب و برای سایر مسلمانان، مستحب است.<sup>۴</sup>

چهارم. برخی از این موارد (مانند خوردن میوه زهرآلود به وسیله امام موسی کاظم و یا امام رضا) اجباری و بدون اختیار بوده است. پس با اینکه می‌دانستند به این وسیله به شهادت خواهند رسید؛ ولی به وسیله دشمن، مجبور به خوردن آن شدند و گزینه دیگری فراروی آنان نبود. این پاسخ اگر چه در جای

۱. اصول کافی، ج ۱، «باب ان الائمة يعلمون علم ماکان و ما یكون...» و بحار الانوار، ج ۱۶، باب ۱۴.

۲. اصول کافی، ج ۱، «باب ان الائمة اذا شاؤا ان یعلموا علموا» و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۵۶، ۱۱۶ و ۱۱۷.

۳. محمد رضا، مظفر، علم امام، ترجمه و مقدمه علی شیروانی، ص ۷۳؛ قابل ذکر است مظفر این پاسخ را به عنوان یک احتمال ذکر می‌کند، ولی آن را نمی‌پذیرد.

۴. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۴. وی این را به عنوان یک قول نقل کرده است.

و حال و آینده یک جا و یکسان نزد او حاضر است. اما برای ما که موجودات زمانی و محصور به زمان هستیم و تحقق عینی حوادث و پدیده‌ها را از دریچه زمان می‌نگریم، برخی از حوادث در گذشته بوده و یا در آینده موجود خواهد شد.

بنابراین علم خداوند به مخلوقات خویش، بدین معنا است که حقایق و حوادث هستی، همراه با بستر زمانی شان (گذشته، حال و آینده) یک جا نزد او حاضر است. به همین جهت این علم خداوند، موجب تغییر آنها نیست. علم خداوند، علم به متن واقع و حضور عین واقع، در نزد او است؛ یعنی، علم او به مخلوقات و پدیده‌های هستی، به همان صورت که در متن واقع موجودند، تعلق می‌گیرد.

علم خداوند به افعال اختیاری انسان نیز بر همین منوال است؛ یعنی، خداوند از ازل به افعالی که براساس اراده و اختیار انسان از او صادر می‌شود، علم دارد و علم الهی به این واقعیات عینی - همان گونه که در خارج موجودند - تعلق می‌گیرد و به همین جهت، این علم به خودی خود موجب جبر یا تغییر واقع عینی (تحقق فعل اختیاری به دنبال تحقق علت تامه‌اش) نمی‌شود.

ج. علم امام: امام علاوه بر علم عادی - که برای نوع بشر قابل تحصیل است - از علم لدنی و خدادادی (علم غیب) نیز بهره‌مند است. امام به حسب علو رتبه وجودی اش، بالطف و اذن الهی به سرچشمه علم الهی متصل است و از حقایق حوادث عالم - همان گونه که در متن واقع هستند - آگاه می‌باشد؛ یعنی، علم غیب امام، از سنخ علم الهی و متصل به آن منبع است. این دانش، علم به واقع عینی است و معنا ندارد که منشأ تغییر در حوادث عالم باشد. براساس علم غیب، حقایق حوادث عالم، از جمله افعال اختیاری خود امام، همراه با علت تامه‌اش - که علم عادی و اراده از اجزای این علت است - نزد او حاضر است و این حضور، حضور بی‌واسطه عین معلوم و واقع عینی نزد امام است.

بر این اساس، امام حقیقت افعال اختیاری خود را - مانند خوردن میوه مسموم و یا ضربت خوردن به دنبال حرکت به مسجد کوفه - از منظری بالاتر (منظر علم الهی) می‌نگرد. به همین جهت از آنجا که علم غیب امام، تأثیری در حوادث عالم ندارد

خود درست است و شواهد تاریخی بر آن مهر تأیید می‌زند؛ اما نمی‌تواند پاسخی برای همه موارد مورد نظر (مانند نحوه شهادت حضرت علی و امام حسن مجتبی) باشد.

**پنجم.** پاسخ اساسی به این سؤال در گرو شناخت چگونگی علم غیب امام است. پاسخ‌های پیشین نیز اگر براساس مطالب آتی تفسیر شود، توجیه صحیحی پیدا خواهد کرد. این بیان متوقف بر ذکر چند مطلب است:

الف. قضا و «قدر» الهی: قدر به معنای حد و اندازه است و مقصود از قدر الهی، این است که خداوند برای هر پدیده و مخلوقی، ویژگی‌های وجودی خاصی قرار داده است و تحت تأثیر علت یا علل خاصی آن را موجود می‌گرداند؛ یعنی، پدید آمدن یک شیء از علت خاص و نیز داشتن اوصاف و ویژگی‌های وجودی خاص، قدر آن شیء و حد و اندازه وجودی آن است. به تعبیر دیگر، تقدیر الهی، همان نظام علت و معلول حاکم بر جهان هستی است که هر پدیده‌ای، معلول علتی خاص است و قهراً اوصاف و خصوصیات وجودی اش، متناسب و برآمده از همان علت است.

«قضا» به معنای قطعی کردن، فیصله دادن و به انجام رساندن کار است و مقصود از قضای الهی، این است که خداوند به هر پدیده‌ای - با تحقق علت تامه‌اش - ضرورت وجود اعطا کرده است. تحقق حتمی معلول، به دنبال تحقق علت تامه، قضای الهی است. قضا و قدر الهی در حقیقت از شئون خلق و ایجاد خداوند است و می‌توان آن را به صفت خالقیت برگرداند.

ب. علم الهی به قضا و قدر پدیده‌های عالم هستی: خداوند از ازل عالم است به اینکه چه پدیده‌ای با چه اوصاف و ویژگی‌هایی، تحت تأثیر علت تامه‌اش موجود است. علم خداوند به پدیده‌های هستی، علم با واسطه (علم به صورت آنها) نیست؛ بلکه خود پدیده‌ها با تمام وجودشان نزد او حاضرند. بنابراین علم خداوند، به حقایق عالم هستی، همان گونه که در متن واقع موجودند، تعلق می‌گیرد. علم خداوند، علم حضوری به واقع عینی است. از سوی دیگر چون در مرتبه وجودی خداوند، زمان و مکان معنا ندارد، علم او به پدیده‌های عالم هستی، در بستر زمان نیست؛ بلکه گذشته

است، این باشد که خداوند دو سنخ تکلیف جعل و تشریح کرده است (یک دسته برای پیامبر و امام و یک دسته برای سایر افراد بشر)؛ این سخن نادرست و غیر مطابق با واقع است. تکالیف الهی براساس مصالح و مفاسد آن، تشریح شده و همه افراد بشر - از جمله پیامبر و امام - در آن مشترک‌اند و به جز چند حکم خاص - که نبی اکرم داشته‌اند - بقیه احکام یکسان است.

اما اگر مقصود این باشد که علم غیب ائمه به نحوه شهادتشان، برخلاف علوم عادی بشر، تکلیف و جوب حفظ جان از خطر و هلاکت را برای آنان به دنبال نمی‌آورد، پاسخ صحیحی است. این مسئله در گرو شناخت حقیقت علم الهی آنان است که توضیح آن گذشت.

بنابراین علم ائمه به آینده، از سنخ علوم عادی نیست و اقدام به اموری که منجر به شهادت آنان می‌شود، خود را در هلاکت انداختن نیست. افزون بر این، درجات و کمالاتی برای امامان مقدر شده که راه رسیدن به آن، از طریق تحمل همین بلاها و مصایب است.<sup>۱</sup>

### حقیقت توسل

● پرسش ۲۸. معنای حقیقی توسل چیست؟ چرا با وجود خداوند ما امامان را واسطه قرار می‌دهیم؟

«توسل» در لغت، به معنای مدد جستن از «وسیله‌ای» برای نیل به مقصود است. انسان برای رسیدن به مراد خویش، باید به اسباب و واسطه‌های فیض، متوسل شود. ایجاد مزرعه‌ای آباد، جز از طریق شخم زدن زمین و کاشتن نهال و دادن آب و کود به

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک:

الف. سید محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۲؛ ج ۱۳، ص ۷۲ و ۷۴؛ ج ۱۹، ص ۹۲؛

ج ۱۲، ص ۱۴۴؛ ج ۴، ص ۲۸؛

ب. همو، معنویت تشیع، مقاله علم امام، ص ۲۱۵؛

پ. رخشاد، محمد حسین، در محضر علامه طباطبایی، ص ۱۲۱.

- چون به معنای حضور عین وقایع نزد عالم است - امام عکس‌العملی نشان نمی‌دهد و براساس علم عادی خود عمل می‌کند و به همین علت، این علم برای امام تکلیف‌آور نیست؛ چون علمی موجب تکلیف است که مکلف بتواند براساس آن علم، منشأ تغییر و تأثیر باشد.

افزون بر این، وقتی امام با لطف و اذن خدا به مرتبه‌اعلای کمال و علو وجودی می‌رسد و با منبع علم الهی تماس می‌یابد، در اوج مقام فنا در ذات حق است. او در این مقام خود را نمی‌بیند و خود را نمی‌پسندد. او فقط خدا را می‌بیند و تنها مشیت الهی را می‌پسندد. در این مقام، چون اراده و مشیت او را - براساس نظام علت و معلولی و قضا و قدر - در تحقق حوادث و پدیده‌های هستی می‌یابد، خواسته‌ای برخلاف آن ندارد.

از دیگر سو، تلاش برای تغییر این حوادث از جمله شهادت خود، قطع نظر از اینکه تأثیری ندارد، با مقام فنا و رضا و حب لقاءالله نیز سازگار نیست. با توجه به این جواب، سایر پاسخ‌ها نیز می‌تواند، توجیه درستی پیدا کند.

پاسخ اول - که ائمه را مکلف به علم عادی می‌دانست؛ نه علم غیب - چنین مستدل و موجه می‌شود؛ که علم غیب امام، از سنخ علم الهی یعنی علم به واقع عینی است؛ همان‌گونه که در خارج محقق می‌شود. چنین عملی تأثیری در تغییر حوادث عالم ندارد و به همین دلیل تکلیف‌آور نیست.

پاسخ دوم نیز با توجه به حقیقت علم امام، کامل می‌شود. اینکه علم غیب امام، شأنی است - یعنی هرگاه امام اراده کند که بداند، می‌داند - کاملاً درست است؛ اما جای این احتمال هست که ائمه با علم شأنی، از کیفیت شهادت خود آگاه بوده‌اند؛ یعنی اراده کرده‌اند که بدانند. روایات متعددی، نیز دلالت بر علم ائمه به شهادتشان دارد.<sup>۱</sup>

در پاسخ سوم، اگر مقصود از اینکه تکلیف ائمه با سایر افراد بشر متفاوت

مقدار مشخص و زمان معین و... امکان‌پذیر نیست. بر این اساس، توسل - به معنای استفاده از اسباب - لازمه زندگی انسان در جهانی است که قانون اسباب و مسببات بر آن حاکم است.

مقصود از توسل در اصطلاح کلامی مسلمانان، «تمسک جستن به اولیای الهی در درگاه خداوند، به منظور برآمدن نیازها» است.

### ریشه قرآنی توسل

خداوند اموری را به عنوان اسباب و وسایل در جهت تقرب و نزدیکی به درگاه خویش قرار داده و ما را به توسل به آن امور، فرمان داده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>۱</sup>؛ «ای مؤمنان! پروای الهی داشته باشید و به سوی او وسیله تحصیل کنید».

با توجه به عدم تقيید کلمه «وسيله»، اطلاق آن، شامل هر چیزی می‌شود که صلاحیت نزدیک کردن انسان به پیشگاه خدا را دارد. همان‌طور که نماز، روزه، احسان به یتیم، دستگیری از مستمندان، خدمت به خلق خدا و... اسباب تقرب به خداوند هستند؛ استمداد از پیامبران و اولیای الهی نیز وسیله تقرب به خداوند است. از این رو هنگام دعا، خداوند را به حق بندگان صالح و آبرومند درگاه او، قسم می‌دهیم و یا از اولیای الهی می‌خواهیم که برای ما در درگاه الهی دعا کنند. همچنین در روایت نبوی - مستند نزد شیعه و اهل سنت - آمده است: «کل دعاء محجوب حتی یصلی علی محمد و آل محمد»<sup>۲</sup>؛ «هر دعایی محجوب است تا اینکه بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود». بنابراین صلوات و درود بر پیامبر و اهل بیت و توجه به آنان، یکی از مهم‌ترین وسایل تقرب به خدا و بهره‌گیری از فیوضات الهی است.

### حکمت توسل

یکم. علت اعطای این نقش به بزرگان دین و اولیای الهی، جایگاه معنوی آنان است. همه موجودات عالم هستی، آیات و نشانه‌های حضرت حق‌اند. هر موجودی به اندازه وسعت وجودی‌اش، نشانگر اسما و صفات خداوند سبحان است. عالی‌ترین و تابناک‌ترین جلوه و ظهور حضرت حق، در آینه وجود انسان کامل (پیشوایان معصوم) محقق می‌گردد. انسان کامل آینه تمام‌نمای اسما و صفات حضرت حق و جلوه‌گاه و مظهر جلال و جمال پروردگار است. توسل به انسان کامل، در حقیقت توجه به جلال و جمال خدا و توسل به چشمه فیض او است.

دوم. خداوند خواسته است اولیای خود را در کانون توجه و اقبال مردم قرار دهد. توجه به آنان - به عنوان انسان‌های کامل - و برقراری ارتباط عاطفی و معنوی با ایشان، تأکید بر حقانیت و اسوه بودن آنان است و موجب می‌شود مردم با مراجعه به آنان و الگوگیری از ایشان، به طریق هدایت و سعادت، دست یابند.

### شفاعت

● پرسش ۲۹. شفاعت به چه معنا است؟ و چگونه با بعضی آیات دال بر نفی «شفاعت» سازگار است؟

#### یک. چيستی شفاعت

«شفاعت» در لغت، به معنای وساطت و میانجی‌گری است. در گفت‌وگوهای روزمره، به وساطت و میانجی‌گری شخص مورد اعتماد در نزد بزرگی - به منظور عفو مجرمی یا برآوردن حاجت کسی - شفاعت گفته می‌شود.

این معنا برآمده از ریشه لغوی این کلمه است؛ زیرا شفاعت از ماده «شفع» به معنای زوج - در مقابل «وتر» به معنای فرد - گرفته شده است.<sup>۱</sup> گویا شخصی که

۱. المقایس فی اللغة، ماده شفع، ج ۳، ص ۲۰۱؛ مفردات راغب اصفهانی، ماده شفع، ص ۲۶۳؛ نصر، الهورینی الفیروزآبادی، قاموس المحيط، ماده شفع، ج ۳، ص ۴۵، بی تا، بی جا.

۱. مانده (۵)، آیه ۳۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۶۶۲، ح ۱۰۷۹۴؛ کنز العمال، ح ۲۱۵۳؛ المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۲۰.

حرارت بخشیدن خورشید و درخشندگی ماه) و نیز سببیت و تأثیرگذاری علل معنوی (مانند: سبب بودن توبه و استغفار برای آمرزش گناهان و نقش پیامبران و کتاب‌های آسمانی در جهت هدایت انسان‌ها) همگی شفاعت نامیده می‌شود. این اسباب و علت‌های طبیعی و معنوی، شفیعان و واسطه‌های فیض الهی‌اند.

### سه. اقسام شفاعت

با توجه به تعریفی که ارائه شد، شفاعت دارای سه قسم است:

۱. **شفاعت تکوینی:** با توجه به نگرش توحیدی، اسباب و علل در اصل وجود و نیز در علت بودن و تأثیر گذاریشان، وابسته به «علة العلل» (خداوند) و واسطه فیض او به مخلوقات‌اند. این وساطت «شفاعت تکوینی» نامیده می‌شود.

۲. **شفاعت رهبری:** مقصود از شفاعت رهبری، جلوه‌گری رابطه هدایت میان امام و مأموم (رهبر و پیرو) است. همان‌گونه که در دنیا، امام واسطه هدایت پیروان خویش است؛ در آخرت نیز واسطه ورود یاران خویش به بهشت می‌شود و آنان را با خود به آنجا وارد می‌کند.

یکی از معارف مربوط به اصل معاد، انگاره «تجسم اعمال» است. براساس آیات و روایات، همان‌گونه که باطن و حقیقت اعمال، افکار، اوصاف و اخلاق انسان به صورت حقیقتی عینی، در آخرت تجلی می‌یابد؛ حقیقت روابط معنوی میان انسان‌ها نیز در آخرت به صورت ملکوتی خود، مجسم می‌شود. وقتی شخصی، سبب هدایت یا گمراهی انسانی باشد، این رابطه رهبری و دنباله‌روی در روز رستاخیز، مجسم شده و «رهبر»، پیرو خود را به دنبال خویش وارد بهشت یا جهنم می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنْسٍ بِاِمَامِهِمْ»<sup>۱</sup>؛ «روزی (رستاخیز) که هر گروهی را با رهبر و پیشوایشان فرامی‌خوانیم» و در مورد فرعون می‌فرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ

متوسل به شفیع می‌شود، نیروی خود را به تنهایی برای رسیدن به مقصود کافی نمی‌بیند؛ بدین جهت نیروی شفیع و میانجی را به آن ضمیمه می‌کند تا به مقصود خود نایل آید.

در اصطلاح «شفاعت»، واسطه شدن یک مخلوق، میان خداوند و مخلوق دیگر، در رساندن خیر یا دفع شر - خواه در دنیا و خواه در آخرت - است».

### دو. جایگاه شفاعت

۱. در بینش توحیدی، خداوند مبدأ هستی است و همه موجودات از او، وابسته به او و پر تو فیض او هستند.

۲. خداوند، عالم هستی را بر اساس «نظام اسباب و مسبب‌ها» بنیان نهاده است. تحقق هر پدیده و پیدایش هر اثری در این عالم، از طریق سبب و علتی خاص صورت می‌گیرد؛ یعنی، اراده حکیمانه او به تحقق امور، از طریق اسباب معین، تعلق گرفته است. امام صادق می‌فرماید: «ابی‌اللائن یجری الاشیاء الا بأسباب، فجعل لكل شیء سبباً»<sup>۱</sup>؛ «خداوند ابا دارد از اینکه امور را جز از طریق اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سببی قرار داده است».

در نتیجه عالم هستی - که یک پارچه تجلی فیض و عطای خداوند است - مجموعه‌ای به هم پیوسته از اسباب و مسبب‌ها است. خداوند فیض خود را - اعم از مادی و معنوی - از این طریق عطا می‌کند و اسباب و علل، واسطه‌های فیض او است. «نقش اسباب و علل، وساطت در رسیدن فیض الهی به مخلوقات (شفاعت) است».

به تعبیر دیگر «شفاعت»، همان سبب بودن و تأثیرگذاری اسباب، بر طبق نظام حاکم بر عالم هستی است. در حقیقت، در نگرش توحیدی، فیض الهی وقتی به اسباب و واسطه‌ها نسبت داده می‌شود، «شفاعت» است.

سبب بودن جمیع علت‌ها و اسباب طبیعی (همچون: سوزندگی آتش، روشنی و

۱. میزان الحکمه، ح ۸۱۶۶، ج ۳، ص ۱۲۳۱.

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۷۱.

النَّارِ<sup>۱</sup>؛ «روز قیامت، پیشاپیش پیروانش حرکت می‌کند؛ پس آنان را وارد دوزخ می‌کند».

۳. **شفاعت مغفرت:** مغفرت و آمرزش نیز همانند هر رحمت و فیض دیگری، از طریق مجاری خاص و براساس نظام اسباب و مسبب‌ها به بندگان می‌رسد؛ یعنی، خداوند اموری را به عنوان سبب‌های آمرزش و بخشش قرار داده است. با توجه به تعریف شفاعت، نقش این اسباب (واسطه‌های فیض مغفرت)، شفاعت مغفرت نامیده می‌شود.

یکی از اسبابی که خداوند برای آمرزش قرار داده، درخواست اولیای الهی است؛ یعنی، او آنان را واسطه در رسیدن فیض بخشش و مغفرت، به بندگان خاص قرار داده است. بدین جهت اولیای الهی، همانند سایر اسباب و علل، «شفیع» نامیده می‌شوند و به نقش وساطت آنان در رسیدن فیض «مغفرت و بخشش الهی» به بندگان خاص، «شفاعت» می‌گویند. در حقیقت شفاعت اولیای الهی در آخرت، یکی از مصادیق «شفاعت مغفرت» است.

شهید مطهری می‌نویسد: «شفاعت<sup>۲</sup>، همان مغفرت الهی است که وقتی به خداوند نسبت داده می‌شود، با نام «مغفرت» خوانده می‌شود و هنگامی که به وسایط و مجاری رحمت منسوب می‌گردد، نام «شفاعت» به خود می‌گیرد»<sup>۳</sup>.

در حقیقت، خداوند اراده کرده است، بندگان خود را از رحمت مغفرت خویش بهره‌مند سازد؛ لکن برای اعطای آن، مانند سایر فیض‌های خویش، اسباب خاصی قرار داده و شرایطی قائل شده است.

بر این اساس، خداوند، اولیای الهی را به عنوان شفیعان و واسطه‌های فیض معین کرده تا آنان برای بندگان که در دنیا با اعمال خویش، شایستگی بهره‌مندی از این رحمت الهی را پیدا کرده‌اند، درخواست مغفرت کنند.

قرآن کریم فرموده است: «در آن روز شفاعت نمی‌کنند، مگر کسانی که خداوند به آنان اذن دهد»<sup>۱</sup> و «شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسانی که خداوند می‌خواهد آنان را ببخشاید»<sup>۲</sup>. بنابراین، شفاعت اولیای الهی، چیزی جز فیض خدا و جلوه‌گری خواست و اراده او نیست.

در حقیقت شفاعت، قانونی است که خداوند واضح آن است. بر طبق این قانون، اولیای الهی - که از سوی خداوند به عنوان سبب‌های فیض مغفرت نصب شده‌اند - براساس شرایطی، برای عده‌ای خاص از گنه‌کاران، درخواست مغفرت می‌کنند؛ یعنی، آنان واسطه فیض مغفرت الهی اند.

### توضیحات بایسته:

**یکم.** این بخشش و آمرزش، بی حساب و گزاف نیست؛ بلکه شامل حال بندگان می‌شود که با عمل خود در دنیا، استحقاق آن را پیدا کرده‌اند.

**دوم.** قرار دادن اولیای الهی به عنوان اسباب و واسطه‌های مغفرت، براساس حکمت و حساب است که پیش‌تر بیان شد.

**سوم.** شفاعت، به معنای ضمیمه شدن درخواست اولیای الهی، با عمل و تلاش خود آدمی است. در حقیقت، شفاعت جزء علت و تمام‌کننده سبب است و به تنهایی مستقل در تأثیر نیست<sup>۳</sup>؛ بلکه تلاش و قابلیت شفاعت شونده نیز مهم است.

**چهارم.** با توجه به اینکه معنای شفاعت در لغت، وساطت است؛ از توکل به اولیای الهی نیز با عنوان شفاعت تعبیر می‌شود. پس مباحث مربوط به شفاعت اخروی، نباید با شفاعت به معنای توکل، خلط و اشتباه شود.

**پنجم.** آیاتی که نفی شفاعت می‌کنند، مربوط به شفاعت مشرکانه و غیر توحیدی است؛ یعنی، شفاعت بت‌ها، شفاعت بدون اذن خدا و امثال آن. آیاتی که اثبات

۱. طه (۲۰)، آیه ۱۰۹.

۲. انبیاء (۲۱)، آیه ۲۸.

۳. سید محمدحسین، طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۵۸.

۱. هود (۱۱)، آیه ۹۸.

۲. مقصود، شفاعت مغفرت است.

۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۵۹.

شفاعت می‌کند، مربوط به شفاعت توحیدی است. شفاعت توحیدی به اذن خدا، به وسیله اولیای الهی و برای کسانی است که شایستگی بهره‌مندی از آن را دارا باشند.<sup>۱</sup>

## برتری حضرت زهرا

● پرسش ۳۰. بر اساس روایات، شیعیان معتقدند که حضرت فاطمه برترین زنان جهان است. این عقیده چگونه با آیه ۴۲ سوره آل عمران که حضرت مریم را برترین زنان عالم معرفی می‌کند، سازگار است؟

مفسران دو پاسخ به این سؤال داده‌اند:

۱. مراد آیه شریفه، برتری حضرت مریم بر همه زنان جهان در عصر خود است.

این پاسخ، هم مشابه قرآنی دارد و هم دلیل روایی:

۱-۱. خداوند درباره بنی اسرائیل فرموده است: ﴿وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ «و

همانا من شما را بر جهانیان برتری دادم». در تفسیر نمونه آمده است: شاید بعضی تصور کنند که منظور از ﴿فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ این باشد که آنها را بر تمام جهانیان، در تمام ادوار برتری بخشیده است؛ ولی با توجه به سایر آیات قرآن، روشن می‌شود که مقصود برتری آنها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است؛ زیرا در قرآن می‌خوانیم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾<sup>۳</sup>؛ «شما (مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسان‌ها آفریده شده‌اید»<sup>۴</sup>.

۲-۱. در تفسیر نورالثقلین از پیامبر اکرم نقل شده است که فرمود: «مریم سرور

زنان جهان در عصر خود بود؛ اما دخترم فاطمه سرور همه زنان جهان از آغاز تا

پایان است»<sup>۱</sup>.

۲. آیه شریفه قید زمانی ندارد و مربوط به همه زمان‌ها است؛ ولی قید موضوعی دارد و از همین رو منافاتی با سروری حضرت زهرا بر همه زنان عالم در کمالات عالی و والای انسانی ندارد.

توضیح اینکه در قرآن مجید، یک‌سری از ویژگی‌ها و امتیازات برای حضرت مریم بیان شده است. این ویژگی‌ها از اختصاصات او نیست و افراد دیگری نیز در رتبه او و چه بسا بالاتر از او به چنین مقاماتی رسیده‌اند؛ اما آنچه از اختصاصات حضرت مریم است و بدان وصف بر همه زنان عالم امتیاز یافته، چگونگی ولادت فرزند وی است.

علامه طباطبایی در المیزان می‌نویسد: «[این کلمه] از خصایص وجودی حضرت مریم، انگشت روی هیچ خصیصه‌ای به جز ولادت عجیب فرزندش نمی‌گذارد. این است که «اصطفاء» از هر جهت نیست؛ بلکه آن گونه فرزند آوردن مراد است».

اما غیر از کلمه «اصطفاء»، کلمات دیگری درباره حضرت مریم آمده است که اختصاص به وی ندارد؛ مانند: «تطهیر»، «تصدیق به کلمات خدا و کتب او»، «قنوت» و «محدثه بودن».

در تفسیر اطیب البیان نیز امتیاز خصوصی حضرت مریم بر دیگر زنان، چگونگی زاییدن حضرت عیسی بیان شده و در سر بیان ﴿وَاصْطَفَاكِ عَلَيَّ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> آمده است: «بیان این جمله برای این است که دیگر زنی نتواند چنین ادعایی بکند و بهانه به دست آورد». بنابراین اگر آیه دارای قید زمانی نباشد، حضرت مریم را فقط در چگونگی فرزند آوردن از همه زنان جهان ممتاز دانسته است و این نافی برتری حضرت زهرا در مجموع کمالات عالی انسانی نیست.

۱. عبد علی بن جمعه، العروس الحویزی، تفسیر نورالثقلین، تحقیق سید هاشم الرسولی محلاتی، (قم):

اسماعیلیان، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۳۳۸ و ص ۳۳۶.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۴۲.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه: سید محمد کاظم، روحانی، شفاعت و توسل (پرسش‌ها و پاسخ‌ها دفتر ۱۴)، (قم: نشر معارف، ۱۳۸۳).

۲. بقره (۲)، آیه ۴۷.

۳. اعراف (۳)، آیه ۱۳۷.

۴. ناصر، مکارم شیرازی و...، تفسیر نمونه، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و دوم، ۱۳۷۴)، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۲۲.

## سرگذشت فدک

● پرسش ۳۱. فدک کجا است؟ چگونه به پیامبر و سپس به حضرت فاطمه رسید و سرانجام آنچه شد؟

فدک یکی از دهکده‌های آباد و حاصلخیز نزدیک خیبر است و تا مدینه ۱۴۰ کیلومتر فاصله دارد. در سال هفتم هجری، قلعه‌های خیبر یکی پس از دیگری فتح شد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست. ساکنان فدک تسلیم گردیدند و در برابر پیامبر متعهد شدند نیمی از زمین‌ها و باغ‌های خود را به آن حضرت واگذار کنند و نیمی دیگر را برای خود نگه دارند. افزون بر این، آنها کشاورزی سهم پیامبر را هم بر عهده گرفتند تا در برابرش مزدی دریافت کنند.

سرزمین‌هایی که بدون هجوم نظامی به دست مسلمانان بیفتند، به شخص رسول خدا تعلق دارد و در مورد آنها هرگونه بخواهد، می‌تواند عمل کند. وقتی آیه **﴿وَاتِذَا الْقُرُوبَىٰ حَقَّهُ وَالْمُسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبْدُوا ثَمَنَهُمْ﴾**<sup>۱</sup> نازل شد، پیامبر اسلام، دخترش فاطمه را خواست و فدک را به او داد.<sup>۲</sup>

## سرگذشت فدک پس از پیامبر

پس از پیامبر اسلام، حضرت فاطمه از آنجا محروم گردید و از سوی دستگاه خلافت کارگزارانش از فدک بیرون رانده شدند! آن حضرت برای پس گرفتن فدک بسیار کوشید؛ ولی دستگاه خلافت از این کار سرباز زد. دور کردن حضرت فاطمه از فدک، در زمان خلافت ابوبکر پی‌ریزی شد. پس از آنکه معاویه به قدرت رسید، فدک را میان مروان، عمرو بن عثمان و پسرش یزید تقسیم کرد. در دوران خلافت مروان، همه فدک در اختیار وی قرار گرفت و او آن را به پسرش عبدالعزیز داد. وی نیز فدک را به پسرش عمر داد. عمر بن عبدالعزیز فدک را

به فرزندان حضرت فاطمه برگردانید.

پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز، فدک در اختیار خلفای بعدی قرار گرفت و تا روزی که حکومت امویان ادامه داشت، در اختیار آنان ماند. وقتی حکومت به بنی عباس رسید، سقاح آن را به عبدالله بن حسن برگرداند. پس از سقاح، منصور دوانقی فدک را از فرزندان زهرا گرفت. فرزند منصور (مهدی) فدک را به فرزندان زهرا بازگردانید. پس از مهدی، موسی و هارون دوباره فدک را از فرزندان حضرت فاطمه پس گرفتند.

وقتی خلافت به مأمون عباسی رسید، به طور رسمی فدک را به فرزندان حضرت زهرا بازگردانید. پس از مأمون نیز وضعیت فدک چنین بود، گاه بر می‌گرداندند و گاه پس می‌گرفتند. در عصر آنها، فدک مسئله‌ای سیاسی به شمار می‌آمد، نه انتفاعی و اقتصادی. خلفای عباسی و اموی، به درآمد فدک نیاز نداشتند. برای همین وقتی عمر بن عبدالعزیز فدک را به فرزندان فاطمه بازگرداند، بنی امیه او را سرزنش کردند و گفتند: تو با این کار ابوبکر و عمر بن خطاب را تخطئه کردی!<sup>۱</sup>

مسلم بن حجاج نیشابوری، در صحیح مسلم داستان مطالبه فدک از سوی حضرت فاطمه را به طور مشروح آورده و از عایشه نقل کرده است: فاطمه پس از امتناع خلیفه از بازگرداندن فدک، با او قهر کرد و تا هنگام وفاتش، حتی یک کلمه با ابوبکر سخن نگفت.<sup>۲</sup>

در نهج البلاغه درباره فدک چنین آمده است: «از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، تنها فدک در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیده و گروهی هم از آن چشم پوشیدند؛ و خداوند بهترین داور است».<sup>۳</sup>

سرانجام در دوران متوکل عباسی، فدک از فاطمیان پس گرفته شد؛ درختانش به دستور شخصی به نام «عبدالله بن عمر بازیار» قطع گردید و روسیاهی آن برای

۱. جعفر، سبحانی، فروغ ابدیت، (قم: هدف)، ج ۲، ص ۶۶۹.

۲. مسلم بن حجاج، نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰.

۳. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، نامه ۴۵.

۱. «حقوق آنکه از خویشان است و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن و هرگز اسراف روا مدار» اسرا (۱۷)، آیه ۲۶ و مشابه آن روم (۳۰)، آیه ۳۸.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۱۱.



اجمعین»<sup>۱</sup>؛ «هیچ کس از شما ایمان ندارد؛ مگر اینکه من نزد او از فرزندان او و پدرش و همه مردم محبوب تر باشم».

آن حضرت اصل ایمان را مشروط به حبّ خود می‌داند و در روایتی دیگر برای آن، مرتبه بالاتری معرفی می‌کند: «لَا يُؤْمَنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحِبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَيَكُونَ عَتْرَتِي أَحِبَّ إِلَيْهِ مِنْ عَتْرَتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحِبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ يَكُونَ ذَاتِي أَحِبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ»<sup>۲</sup>؛ «هیچ بنده‌ای ایمان ندارد، مگر اینکه من نزد او، از خودش محبوب تر باشم و ذریه من پیش او، از ذریه خودش محبوب تر باشند و اهل من پیش او، از اهل خودش محبوب تر باشند و ذات من نزد او، از ذات خودش محبوب تر باشد».

پیامبر در این روایت، شرط ایمان را حب خود و اهل بیت خویش - آن هم در مراحل بالاتر - معرفی کرده است؛ زیرا به طور معمول انسان به خود علاقه شدیدی دارد و او نزد خود از همه محبوب تر است؛ سپس فرزندان او و آن‌گاه دیگر نزدیکان او. ولی وقتی انسان در حب کسی، به مرتبه بسیار بالا می‌رسد، او را بر خود و فرزندان، نزدیکان و همه کسان دیگر ترجیح می‌دهد؛ و این همان مرتبه شدید و قوی حب است که به آن «عشق» می‌گویند. بنابراین حب اهل بیت و ائمه اطهار ، باید در حد اعلا باشد و هر اندازه از این حد فروتر باشد، به همان اندازه ایمان شخص، نقص و کاستی دارد.

به عبارت دیگر درجات ایمان با درجات حب پیامبر اکرم و اهل بیت

پیوستگی دارد و با آن سنجیده می‌شود.

### دوستی اهل بیت در عمل

امام باقر می‌فرماید: «یا جابر! بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ وَ اعْلَمُهُمْ أَنَّهُ لَا قَرَابَةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ يَا جَابِرُ مِنْ اطَّاعِ اللَّهَ وَ احْبِنَا فَهُوَ لِينَا وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ لَمْ

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۳۱۹۷.

۲. همان، ح ۳۱۹۹.

بدخواهان باقی ماند. قطع درختان در حالی انجام گرفت که یازده درخت خرمایی که به دست مبارک پیامبر در آن کاشته شده بود، هنوز باقی بود. شخصی که آن درختان را قطع کرد، «بشران بن ابی امیه ثقفی» نام داشت که پس از بازگشت به بصره فلج شد.<sup>۱</sup>

### دوستی اهل بیت

● پرسش ۳۲. محبت اهل بیت تا چه اندازه اهمیت دارد و چگونه به دست می‌آید؟

«حب»؛ یعنی، رغبت و میل انسان به چیزی. اگر این میل باطنی و رغبت دل به چیزی شدید و قوی شود، آن را عشق می‌نامند.<sup>۲</sup> جایگاه حب اهل بیت را باید از قرآن و روایات اخذ کرد.

در اهمیت و جایگاه محبت اهل بیت همین بس که قرآن آن را تنها پاداش رسالت پیامبر معرفی کرده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»<sup>۳</sup>؛ «[ای پیامبر!] بگو از شما هیچ پاداشی درخواست نمی‌کنم، جز آنکه نزدیکان مرا دوست بدارید».

رسول اکرم می‌فرماید: «لَا يُؤْمَنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحِبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَ وَالِدِهِ وَ النَّاسِ

۱. عبدالحمید، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱۷.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. الغدير، ج ۷، ص ۱۹۴؛

ب. محمدباقر، صدر، فدک در تاریخ؛

پ. مدینه‌شناسی، ج ۲، ص ۴۹۲؛

ت. محمد، دشتی، فرهنگ سخنان فاطمه ؛

ث. معجم البلدان، ج ۴، حرف «ف»؛

ج. سیره حلبیه، ج ۳، ص ۳۶۲؛

چ. احمد، احمدی میانجی، مکاتیب الرسول؛

۲. با استفاده از: طریحی، مجمع البحرين، ج ۲، ماده «حب».

۳. شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

ینفعه حینا»<sup>۱</sup>؛ «ای جابر! از طرف من، به شیعیانم سلام برسان و به آنان اعلام کن که هیچ قرابت و خویشاوندی بین ما و خدای عزوجل نیست و فقط با طاعت و بندگی به درگاه الهی تقرب جسته می‌شود. ای جابر! هرکس خدا را اطاعت کند و همراه آن به ما محبت ورزد، دوست و محب ما است و هرکس خدا را معصیت کند، حب ما برایش نافع نیست».

بنابراین اولین شرط حب اهل بیت، اطاعت از حق تعالی و پرهیز از گناه است. ممکن است کسی درجه پایین محبت (همان میل باطنی و رغبت درونی) را داشته باشد؛ ولی عملاً اهل معصیت هم باشد! چنین حبی، چندان سود بخش نیست. البته معصیت‌های اتفاقی - که بعد از آن توبه باشد - باعث نمی‌شود حب اهل بیت سودی نبخشد.

حضرت علی فرمود: «انامع رسول‌الله و معی عترتی علی الحوض، فمن اردنا فلیأخذ بقولنا ولیعمل بعملنا...»<sup>۲</sup>؛ «من با رسول خدا در حالی که عترت من هم با من هستند، بر حوض [کوثر] اشراف داریم. پس هر کس ما را می‌خواهد، هم باید گفتار ما را بگیرد و هم عمل ما را عمل کند...». بنابراین، محبت باید در عمل جلوه‌گر شود.

### راه‌های کسب دوستی اهل بیت

۱. **معرفت اهل بیت** : در پرتو معرفت امام، به کمالات و ویژگی‌های او بیشتر واقف می‌گردیم و این آشنایی به طور طبیعی شیفتگی و محبت را در پی دارد. امام صادق می‌فرماید: «الامام علم بین الله عزوجل و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً و من انکره کان کافراً»<sup>۳</sup>؛ «امام آن شاخص [و دلیل و راهنمای] آشکار است که بین خدای عز و جل و خلقش قرار گرفته است. پس هر کس او را شناخت، مؤمن می‌گردد و هر کس او را انکار کرد [و نشناخت]، کافر می‌گردد». مؤمن بودن، فرع بر شناخت

امام است.

از طرف دیگر ایمان، عین حب و بغض است؛ چنان‌که امام باقر می‌فرمود: «الایمان حب و بغض»<sup>۱</sup>؛ «ایمان حب و بغض است»؛ یعنی، حب تمامی خوبان، نیکی‌ها و کمالات و بغض از همه بدی‌ها، کژی‌ها و سردمداران آن.

پس در پرتو شناخت و معرفت، ایمان حاصل می‌شود و ایمان نیز جز حب و بغض نیست. در نتیجه یکی از راه‌های عملی کسب حب اهل بیت، معرفت آن بزرگواران است.

۲. **اطاعت از اهل بیت** : اگر کسی شناخت لازم و کافی از اهل بیت پیدا کرد، اطاعت از آنان را بر خود لازم می‌داند؛ ولی گاهی شناخت در آن حد بالا نیست! در این صورت چه بسا نسبت به اوامر آنان سرپیچی کند! عصیان به هر اندازه باشد، به همان مقدار کدورت و بغض می‌آورد. کدورت و بغض هم، ضد صفا و حب است. پس هر اندازه نسبت به اوامر آنان عصیان شود، به همان اندازه بغض و کدورت نسبت به آنان در دل ایجاد می‌شود و برعکس، هر اندازه نسبت به اوامر آنان اطاعت شود، به همان اندازه حب و صفا دل را فرا می‌گیرد.

امام رضا می‌فرماید: «اللهم انی استلک ... العمل الذی یبلغنی حبک ...»<sup>۲</sup>؛ «خدایا! از تو آن عملی را مسألت می‌کنم که حب تو را به من برساند». بنابراین یکی از راه‌های عملی و وصول به «حب اهل بیت»، اصل عمل و اطاعت است.

۳. **توسل با معرفت**: در پرتو شناخت امام، می‌فهمیم همه چیز ما به او وابسته بوده و وی واسطه فیض و کمال است.<sup>۳</sup> اگر توسل با شناخت و توجه همراه باشد، ترنم عارفانه و عاشقانه‌ای است که حب را در دل بیش از پیش می‌پروراند.

۱. همان، ص ۲۳۸، ح ۳۲۱۱.

۲. همان، ح ۳۲۱۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۸۳۹.

۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۳۰۹۵.

۲. همان، ح ۳۰۹۳.

۳. برای آشنایی بیشتر به زیارت «جامعه کبیره» رجوع کنید.

بخش سوم

حکومت دینی

## دین و سیاست

● پرسش ۳۳. نسبت دین و سیاست با هم چگونه است؟ آیا دین و سیاست با هم

قابل جمع است؟ چرا و چگونه؟

اگر ماهیت دین و وجه نیاز آدمی بدان، به خوبی شناخته شود، قلمرو آن نیز تعیین می‌گردد و مشخص می‌شود که دین از سیاست جدایی‌پذیر نیست. دین مجموعه‌ای است از:

۱. معارف و بی‌نیش‌ها؛ مانند: خداشناسی، انسان‌شناسی، فرجام‌شناسی، جهان‌شناسی که اصطلاحاً از آنها به جهان بینی تعبیر می‌شود.

۲. سلسله‌ای از آموزه‌های اخلاقی که سازنده خصایل نیکو و شخصیت حقیقی انسان است.

۳. سلسله قوانین و مقرراتی که مناسبات انسان را با خدا، جامعه، طبیعت و خویشتن به نیکوترین وجهی تبیین و کمال و سعادت بشر را در پی آنها تضمین می‌کند.

از طرف دیگر سعادت انسان‌ها - چه در دنیا و چه در سرای آخرت - در گرو قوانینی جامع، کامل و بی‌نقص است و چون این جهان گذرا و سرای جاوید ابدی، با یکدیگر در ارتباط وثیق بوده و هر کنشی در این دنیا، نسبت به سرنوشت آدمی در حیات پایدارش مؤثر است؛ پس قانون‌گذار - افزون بر احاطه کامل به تمام نیازهای

دستورات اخلاقی و مربوط به خودسازی فردی دارد؛ احکام و دستوراتی در مورد مسائل حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، قضایی، فرهنگی، تربیتی و... دارا است.

ادوارد گیبون<sup>۱</sup> می‌نویسد: «... قرآن دستور عمومی و قانون اساسی مسلمین است. که شامل مجموعه قوانین دینی، اجتماعی، مدنی، تجاری، نظامی، قضایی، جنایی و جزایی است.

همین مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه گرفته تا تشریفات دینی؛ از تزکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت؛ از حقوق عمومی تا حقوق فردی؛ از منافع فردی تا منافع عمومی؛ از اخلاقیات تا جنایات و از عذاب مکافات این جهان تا عذاب و مکافات جهان آینده همه را در بر دارد»<sup>۲</sup>.

سیره و روش رسول اکرم نیز نشان دهنده این است که دین از سیاست، جدا نیست و خود آن حضرت، ضمن تشکیل حکومت، مسئولیت اجرایی و قضایی آن را بر عهده داشت. امیرمؤمنان علی نیز حکومتی بر اساس عدل و اجرای دستورات الهی بنا نهاد. بنابراین تشکیل حکومت نیز از ضروریات دین اسلام است و آیات فراوانی به زوایای مختلف این مسئله پرداخته است؛ از جمله:

۱. آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر<sup>۳</sup>؛

۲. آیات لزوم اطاعت از اولی الامر<sup>۴</sup>؛

۳. نپذیرفتن ولایت و سرپرستی بیگانگان، کافران، ظالمان، فاسقان و جاهلان<sup>۵</sup>؛

۴. ولایت پیامبر بر امت و ولایت مؤمنان بر یکدیگر<sup>۶</sup>؛

1. Edward Gibbon.

۲. جان، دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، (قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌چا، بی‌تا)، ص ۹۸-۹۹.

۳. ر.ک: آل عمران (۲) آیه ۱۰۴ و ۱۱۰؛ توبه (۹) آیه ۷۱.

۴. ر.ک: نساء (۴)، آیه ۱۰ و ۶۵ و ۵۹.

۵. آل عمران (۳)، آیه ۲۸ و ۱۱۸؛ نساء (۴)، آیه ۱۴۱، ۱۴۴؛ مائده (۵)، آیه ۵۱ و ۵۷؛ هود (۱۱)، آیه ۱۱۳.

۶. احزاب (۳۳)، آیه ۶؛ توبه (۹)، آیه ۷۱.

دنیایی بشر-باید ربط آنها را با زندگی اخروی نیز منظور دارد. از طرف دیگر هنوز متفکران بشری، تعریف واحدی از انسان و سعادت او به دست نداده‌اند و در اینکه در همین دنیا کدامین راه تضمین‌کننده کمال و سعادت بشری است، اختلاف شدیدی وجود دارد. از همین رو مکتب‌های گوناگونی به وجود آمده و هر یک پس از چند صباحی تجربه، ضعف و شکست خود را بر ملا کرده‌اند. بنابراین بشریت بر سر دو راه قرار دارد:

یک. در مسائل انسانی، سیاسی و اجتماعی خویش، همواره به دنبال مکاتب بشری راه افتد و هر روز چیزی را تجربه کند و پس از شکست، راه دیگر برگزیند (تا پایان حیات تاریخی خود)؛ این همان راه سکولاریستی و مبتنی بر جدا انگاری دین و دنیا است.

دو. از ناحیه خداوند -که عالم به تمام نیازهای انسان و راه کمال حقیقی او است - قانون و راهی جامع و بدون خطا به انسان عرضه شود تا با پیروی از آن، به سوی سعادت و خوشبختی حرکت کند. این انگاره عدم جدایی دین از سیاست است.

ژان ژاک روسو می‌نویسد: «برای کشف بهترین قوانینی که مناسب ملل است، یک عقل کل لازم است که ناظر به تمام شهوات انسانی باشد؛ ولی خودش هیچ حس نکند [فاقد گرایش شهوانی باشد]. هیچ گونه وابستگی با طبیعت نداشته باشد؛ اما آن را به خوبی بشناسد. مصلحت آن بستگی به ما نداشته؛ ولی به بهروزی ما کمک کند. پس فقط خدایان می‌توانند آن طور که باید و شاید به مردم قانون عرضه دارند»<sup>۱</sup>.

آنچه گذشت، تحلیل مسئله از منظر برون دینی و به عبارت دیگر نگاه برون متنی است. از دیگر سو با مروری کوتاه بر قوانین اسلامی و آیات قرآن، روشن می‌گردد که اسلام دینی جامع و همه‌سویگر است که تمام ابعاد زندگی انسان را در نظر گرفته است. این دین، همان گونه که مردم را به عبادت و یکتاپرستی دعوت می‌کند و

۱. ژان ژاک، روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه منوچهر کیا، (تهران: انتشارات گنجینه، چاپ دوم ۱۳۵۲)،

سنت‌ها و دستورات الهی دگرگون می‌گردد».<sup>۱</sup> نامه امیرمؤمنان به مالک اشتر و دیگر نصوص روایی نیز، همه بر عدم تفکیک سیاست از دین مبین اسلام دلالت دارد.<sup>۲</sup>

### مشروعیت حکومت

● پرسش ۳۴. منشأ مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام و شیعه چیست: خدا یا مردم؟ در اسلام، منشأ ذاتی مشروعیت، تنها خداوند است؛ زیرا او آفریدگار جهان و انسان و مالک همه هستی و تنها قدرت مستقل، تأثیرگذار و اداره‌کننده (مدبر) جهان و پروردگار عالم و آدم است. در اسلام، حکومت و حاکمیت سیاسی نیز - که نوعی تصرف در امور مردم است - از شئون ربوبیت پروردگار شمرده می‌شود.<sup>۳</sup> آموزه توحید در ربوبیت الهی - چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح - هیچ مبدأ و منشأ دیگری را در عرض خداوند بر نمی‌تابد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

۱. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾؛ «حکم نیست، مگر از آن خدا».

۲. ﴿إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ زَاكِعُونَ﴾؛ «همانا ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده او و مؤمنانند؛ همان

۱. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۸۲، ح ۹.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. علی، ربانی گلپایگانی، دین و دولت، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۷):

ب: حمیدرضا، شاکرین، پرسمان، سکولاریسم، (تهران: کانون اندیشه و جوان، ۱۳۸۴):

پ: همو، حکومت دینی، (قم: پارسایان، چاپ دوم، ۱۳۸۳)، صص ۲۳-۴۴؛

ت. همو و علیرضا، محمدی، دین و سیاست، ولایت فقیه و جمهوری اسلامی، (قم: معارف، چاپ اول، ۱۳۸۳)، صص ۲۱-۵۳.

۳. ر.ک: الف. محمدتقی، مصباح یزدی، فلسفه سیاست، ص ۱۷۷.

ب. حمیدرضا، شاکرین، حکومت دینی، صص ۹۹-۱۱۵.

۴. انعام (۶)، آیه ۵۷.

۵. مائده (۵)، آیه ۵۵.

۵. لزوم مشورت با مؤمنان و مشارکت دادن آنان در امور سیاسی و اجتماعی؛<sup>۱</sup>

۶. وجوب نجات مظلومان و مستضعفان<sup>۲</sup> و همه آیات مربوط به جهاد و دفاع؛

۷. برپایی عدالت اجتماعی و قوانین الهی که یکی از اهداف دین و بعثت پیامبران است؛<sup>۳</sup>

۸. آیات نهی‌کننده از حکم‌رانی به غیر دستورات الهی؛<sup>۴</sup>

۹. بیان خصوصیات جامعه اسلامی؛<sup>۵</sup>

۱۰. بیان لزوم تهیه نیرو و تجهیزات لازم برای حکومت اسلامی و پیاسداشت آن؛<sup>۶</sup>

۱۱. بیان ویژگی‌های رهبر و کسی که مردم از او اطاعت و پیروی می‌کنند و اصلح بودن او از همه؛<sup>۷</sup>

۱۲. اعلام پیروزی دین خدا بر همه ادیان و مکاتب و قرار گرفتن حکومت در دست صالحان؛<sup>۸</sup>

۱۳. ترسیم نمونه حکومت پیامبران در قرآن؛ مانند حکومت داود و سلیمان.<sup>۹</sup>

روایات نیز در این زمینه بسیار است. فضل بن شاذان از امام رضا پرسید: چرا خداوند دستور داد از اولوالامر اطاعت کنید؟ حضرت فرمود: «اگر خداوند امامی که امین و حافظ دستورات الهی باشد، برای مردم قرار ندهد؛ دین از بین می‌رود و

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۱۵ و ۱۵۱؛ سوری، آیه ۳۸.

۲. نساء (۴)، آیه ۷۵.

۳. نساء (۴)، آیه ۵۸ و ۱۳۵؛ حدید (۵۷)، آیه ۲۹؛ مائده (۵)، آیه ۸؛ نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

۴. مائده (۵)، آیات ۴۴، ۴۵، ۴۷ و ۵۰.

۵. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷؛ فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

۶. انفال (۸)، آیه ۶۰.

۷. یونس (۱۰)، آیه ۳۵.

۸. قصص (۲۸)، آیه ۵؛ فتح (۴۸)، آیه ۲۸؛ توبه (۹)، آیه ۳۳.

۹. نمل (۲۷)، آیه ۲۶.

سوی شارع و نایب امام عصر در امر حکومت و رهبری سیاسی و اجتماعی امت در عصر غیبت هستند. البته این مسئله - که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می‌شود - به عصر غیبت اختصاص ندارد و در عصر حضور و بسط ید معصوم نیز امکان تحقق دارد؛ ولی در هر صورت ولایت فقیه در طول ولایت امام است، نه در عرض آن.<sup>۱</sup>

### انتخاب ولایت فقیه

در کنار این نگرش - که نظریه «نصب» خوانده می‌شود و نزد علمای امامیه مشهور است - دیدگاه جدیدی از سوی برخی ارائه شده است. براساس این انگاره، «ولی فقیه» از سوی شارع منصوب نیست؛ بلکه شارع مردم را موظف ساخته است که فقیه عادل و باکفایت را به رهبری انتخاب کنند. فقیه پس از انتخاب مردم، «ولایت» خواهد یافت و مجاز خواهد شد در شئون اجتماعی تصرف کند و رهبری را به دست گیرد.

بررسی تطبیقی یا ارزش داوری درباره این دیدگاه‌ها، مجال ویژه می‌طلبد؛ ولی باید توجه کرد که براساس این دو دیدگاه، پاسخ پرسش اساسی این بحث متفاوت خواهد بود.

گروهی نظریه اول را «مشروعیت الهی» و دیدگاه دوم را نظریه «انتخاب» یا «مشروعیت الهی - مردمی» نامیده‌اند. البته مبنای اساسی هر دو انگاره، همان نظریه «مشروعیت الهی» است؛ زیرا هر دو دیدگاه، منشأ ذاتی مشروعیت را خدا می‌دانند و در عرض مشروعیت الهی، هیچ مبدأ دیگری را نمی‌پذیرند. بنابراین، افزودن قید «مردمی»، نوعی مجاز و مسامحه گویی و در طول مشروعیت الهی به شمار می‌رود. به عبارت دیگر در این گمانه، خاستگاه مردمی ولایت، نوعی شرط وضعی و اعتباری است که شارع مقدس، در جعل ولایت برای فقیه یا تأیید و تنفیذ ولایت، قرار داده

کسانی که نماز به پا می‌دارند و در رکوع صدقه می‌پردازند».

۳. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَهُ هُوَ الْوَلِيُّ»؛ «آیا برای خود اولیایی جز خدا گرفته‌اند، همانا تنها خداوند صاحب ولایت است».

پس هیچ کس حق حاکمیت و تصرف در شئون مردم را ندارد؛ مگر آنکه به دلیل معتبر شرعی، منصوب یا مأذون بودنش از سوی خداوند، ثابت شده باشد. نصب یا اذن الهی، می‌تواند به صورت مستقیم یا غیرمستقیم (از سوی پیامبر یا اوصیای او) بیان شود. از طرف دیگر، همه مسلمانان، رسول اکرم را منصوب از سوی خداوند می‌دانند. قرآن مجید این حقیقت را در آیات متعدد بیان فرموده است؛ از قبیل:

۱. «النَّبِيِّ أَوْلَىٰ بِأَلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»<sup>۲</sup>؛ «پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

۲. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۳</sup>؛ «خدا را فرمان برید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید».

۳. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...»<sup>۴</sup>؛ «هیچ زن و مرد مؤمنی را نسزد که وقتی خدا و فرستاده‌اش حکمی کنند، در کار خویش اختیاری داشته باشد؛ و هر که نافرمانی خدای متعال و فرستاده‌اش کند، گمراه شده است».

همچنین شیعه امامیه، براساس ادله قطعی، ائمه اطهار را امامان منصوب به نصب خاص، از سوی پروردگار عالم می‌داند.<sup>۵</sup>

افزون بر این، براساس ادله عقلی و نقلی، فقیهان عادل و باکفایت، منصوب از

۱. شوری (۴۲)، آیه ۹.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۳. نساء (۴)، آیه ۵۹.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۳۶.

۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ناصر، مکارم شیرازی، پیام قرآن (تفسیر موضوعی قرآن)، ج ۹؛ امامت در قرآن.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: احمد، جهان بزرگی، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

است. بنابراین، نظریه «مشروعیت الهی - مردمی»:

۱. اگر نظریه «انتخاب» حکومت را امری زمینی و از پایین به بالا بینگارد؛ به کلی از نگرش اسلامی دور شده است؛
۲. اگر به دو مبدأ نخستین «آسمانی و زمینی» بگروود؛ در دام دوگانگی مبدأ مشروعیت فرو افتاده است؛
۳. اگر مشروعیت مردمی را در طول مشروعیت الهی بدانند، دیگر نظریه‌ای در مقابل نظریه مشروعیت الهی نخواهد بود؛ بلکه قسمی از آن است. چنین انگاره‌ای، با نظریه نصب نیز سازگار است؛ یعنی، انتصاب ولایت فقیه. به عبارت دیگر، این انگاره نظریه «نصب و جعل ولایت الهی» را به دو صورت قابل تصور می‌سازد:
  - ۱-۳. نصب مطلق؛ براساس این انگاره، شارع انتخاب و عدم انتخاب مردم را در جعل ولایت برای فقیه دخالت نداده و در هر صورت برای فقیه صالح و باکفایت، ولایت قائل است. تصرفات اجتماعی وی را مجاز و اطاعت از او در امور اجتماعی را واجب می‌داند.
  - ۲-۳. نصب مقید؛ یعنی، شارع در صورت انتخاب مردم، برای ولی فقیه، جعل ولایت می‌کند، نه پیش از آن. ظاهر برخی از ادله ولایت فقیه، مانند مقبوله عمر بن حنظله، با نظریه نخست سازگار است.

## اختیارات حکومت دینی

- پرسش ۳۵. تفاوت اختیارات حاکمان الهی در حکومت دینی در عصر غیبت، با اختیارات پیامبر و امامان معصوم چیست؟
- از نظر اختیارات حکومتی، فرقی بین پیامبر، امام و ولی فقیه نیست؛ زیرا مقصود از اختیارات حکومتی، مسائل لازم اجتماعی است که بدون آنها، حکومت قدرت کافی برای پیشبرد اهداف خود - تأمین سعادت و مصالح جامعه - را ندارد. مقصود از «ولایت مطلقه» نیز، چیزی بیش از این نیست. البته پیامبر و ائمه، شئون دیگری نیز دارند که از اختصاصات آنان بوده است؛ ولی آن مسائل ربطی به

حوزه اختیارات حکومتی ندارد. چنان که پیامبر - حق دخالت در شئون فردی اشخاص را داشتند؛ لیکن ولی فقیه چنین حقی ندارد؛ (مگر در موارد معینی که نص خاص تعیین کرده باشد)؛ زیرا این مسئله خارج از مسائل اجتماعی و حکومتی است. امام خمینی در این باره می‌گوید:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم بیشتر از حضرت امیر بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر از همه بیشتر است؛ لیکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایت و استناداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند؛ خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است».

ایشان در تبیین مسئله یاد شده، بر این نکته انگشت می‌گذارند که بین «مقامات تکوینی» و «مقامات اعتباری» فرق است. مسئله ولایت «به معنای زعامت و حکومت»، امری اعتباری است که شارع به افراد دارای صلاحیت واگذار کرده است؛ لیکن هر کس رهبری و حکومت را در دست گیرد - چه معصوم باشد و چه فقیه عادل - باید از اختیارات لازم و کافی مربوط به حکومت و اداره اجتماع، برخوردار باشد. بنابراین در این زمینه، فرقی بین پیامبر و امام و ولی فقیه نیست. آنچه فرق است، در حوزه ولایت تکوینی و مقامات معنوی حقیقی است. از این رو می‌گوید: «برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است - که گاهی در لسان ائمه از آن یاد شده است - خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند».

ایشان همچنین می‌فرماید: «[ولایت فقیه] از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد و... در این موارد معقول نیست که رسول اکرم و امام، با فقیه فرق داشته باشد».



آنچه باعث شده برخی، فرقی بین حوزه اختیارات حکومتی پیامبر و فقیه تصور کنند؛ این است که اختیارات بیش از حدی برای پیامبر در امر حکومت تصور کرده‌اند؛ در حالی که واقعیت چنین نیست و اختیارات حکومتی آن حضرت، چیزی فراتر از اختیارات لازم برای رهبری و اداره سالم جامعه نمی‌باشد. تفاوت حکومت پیامبر با دیگر حکومت‌ها، پی‌نهادن آن براساس احکام و هنجارهای دینی و مصالح اجتماعی است؛ نه وجود اختیاراتی افزون بر آنچه یک حکومت صالح نیاز دارد.<sup>۱</sup>

### ولایت مطلقه فقیه

● پرسش ۳۶. ولایت مطلقه فقیه یعنی چه، چگونه توجیه می‌شود؟ آیا به استبداد و دیکتاتوری نمی‌انجامد؟

ولایت مطلقه فقیه، در فقه شیعه به دو معنا استعمال می‌شود:

۱. ولایت فقیه، منحصر به ولایت بر قضا، محجورین و... نیست؛ بلکه ولایت او شامل زعامت و رهبری سیاسی و اجتماعی می‌شود.
۲. اختیارات «ولی امر» در زمامداری، منحصر به اجرای احکام اولیه و ثانویه نیست. به عبارت دیگر وظیفه او، رهبری جامعه است؛ به گونه‌ای که مصالح جامعه، در پرتو هدایت‌های الهی، به خوبی تأمین شود. همچنین نیازمندی‌های متنوع و تغییرپذیر جامعه، در شرایط مختلف بدون پاسخ نماند و جامعه از رشد و ترقی باز نماند. از این رو اگر در شرایط ویژه‌ای، یکی از مصالح و نیازمندی‌های جامعه با یکی از احکام اولیه در تضام قرار گرفت، «ولی فقیه» باید بین آن دو مقایسه کند. اگر مسئله‌ای که با حکم اولی در «تضام» قرار گرفته، دارای مصلحتی برتر برای جامعه باشد؛ در این صورت ولی فقیه می‌تواند، آن حکم را به طور موقت تعطیل کند و

مصلحت برتر جامعه را بر آن مقدم دارد. در این باره چند مطلب گفتنی است:  
یکم. ولایت مطلقه فقیه، از قواعد رافع تضام است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت، گره‌گشا در تضام احکام و مصالح اجتماعی و نشانه واقع‌نگری اسلام در برخورد با مقتضیات زمان است.

دوم. ولایت مطلقه، خود مقید به قیودی است و به عبارت دیگر اطلاق آن نسبی است؛ نه اینکه از هر جهت مطلق باشد. این قیود عبارت‌اند از:

۱-۲. در درجه اول ولی فقیه باید مجری احکام الهی باشد و حق ندارد خود سرانه و دلخواهانه عمل کند؛ چراکه فلسفه اصلی ولایت فقیه، اجرای احکام الهی است.

۲-۲. مصالح جامعه را رعایت کند.

۳-۲. در زمانی می‌تواند حکم اولی شرعی را به طور موقت تعطیل کند که با یکی از مصالح اهم جامعه، در تضام باشد؛ نه اینکه مغایر با خواست و میل یا مصلحت شخصی و یا مصلحتی در رتبه فروتر از حکم اولی شرعی باشد.

۴-۲. تعطیل موقت حکم اولی فرعی نیز، باید در چهارچوب قواعد حاکمه و اصول کلی پذیرفته شده در شرع (مانند اصل عدالت و امتثال آن) باشد و هرگز از آنها تخطی نکند.

اکنون اگر واقع بینانه بنگریم، درخواهیم یافت که «ولایت مطلقه»، یکی از مهم‌ترین راه‌حل‌هایی است که اسلام برای خروج از بن‌بست‌ها در عرصه تضام مصالح، پیش‌بینی کرده و بدون آن عملاً حکومت، با مشکلات بسیار زیادی روبه‌رو خواهد شد. از طرف دیگر این مقدار از اختیارات در هر حکومتی وجود دارد؛ بلکه حاکمان دیگر کشورها از اختیاراتی بسیار بیشتر از اختیارات ولی فقیه بهره‌منداند.

روشن است که «مطلقه بودن» به این معنا، هیچ پیوندی با «دیکتاتوری و استبداد» ندارد. آنچه موجب توهم دیکتاتوری شده، تشابه لفظی «ولایت مطلقه» با «رژیم‌های مطلقه» (Absolutist) است که در آن حاکم، مطلق‌العنان می‌باشد. در حالی که مطلقه در معنای یاد شده، اساساً با آن متفاوت است. از این رو امام خمینی فرمود:

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: روح‌الله، خمینی، ولایت فقیه، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، صص ۴۰-۴۳.

«ولایت فقیه، ضد دیکتاتوری است».<sup>۱</sup>

دو. **ادله نقلی محض**؛ یعنی، دلایلی که تماماً برآمده از نصوص دینی (چون کتاب و سنت) است.

سه. **ادله ترکیبی**؛ که ترکیب یافته از مقدمات عقلی و نقلی است.

هر یک از این دلایل تقریرات و گونه‌های متعددی دارند. در اینجا به طور فشرده به بیان یکی از دلایل ترکیبی و یکی از دلایل نقلی می‌پردازیم:

### دلیل ترکیبی:

این دلیل از مقدمات متعددی به شرح زیر تشکیل شده است:

۱. **ماهیت اسلام**؛ اسلام دینی جامع و در بردارنده همه ابعاد حیات انسانی - اعم از امور فردی، اجتماعی، دنیوی و اخروی - است.<sup>۱</sup>
۲. **جاودانگی اسلام**؛ اسلام دینی جاودان و احکامش تا قیامت باقی است: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القيامة و حرامه حرام ابداً الی یوم القيامة».<sup>۲</sup>
۳. **بایستگی حکومت دینی**؛ اجرای قوانین سیاسی، اجتماعی و قضایی اسلام، بدون تشکیل حکومت دینی، ممکن نیست.
۴. **لزوم استمرار حکومت دینی**؛ جاودانگی احکام دینی و نیازمندی اجرای آنها به نظام سیاسی اسلامی، ضرورت وجود آن را برای همیشه نتیجه می‌دهد. به عبارت دیگر لزوم وجود حکومت دینی اختصاص به زمان ظهور و حضور امام معصوم ندارد.
۵. **سرشت حکومت دینی**؛ حکومت اسلامی، ماهیتاً حکومتی است که در آن قانون و ارزش‌های دینی، ملاک عمل باشد و همواره خود را با دین موزون کند.
۶. **شرایط حاکم**؛ با توجه به سرشت دین مدار حکومت دینی، حاکم در آن باید از

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. حسین، جوان آراسته، مبانی حکومت دینی، صص ۳۵-۳۸؛

ب. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۳۰۶، سخنرانی مورخه ۱۳۵۸/۷/۳۰.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: احمد، جهان بزرگی، پیشینه تاریخی ولایت فقیه.

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه:

الف. عبدالله، نصری، انتظار بشر از دین؛

ب. علی، ربانی گلیپایگانی، جامعیت و کمال دین، (تهران: کانون اندیشه جوان).

۲. کافی، (دفتر نشر فرهنگ اهل بیت ، بی تا)، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹.

سه عنصر علم (فقاہت)، عدالت و توانایی (کفایت) برخوردار باشد. این مسئله علاوه بر آنکه از ماهیت حکومت دینی به دست می‌آید، در نصوص فراوانی مورد تأکید واقع شده است.

۷. اصل عدم اهمال شارع: محال است شارع، نسبت به مسئله بایسته و مهمی چون حکومت و رهبری شایسته جامعه اسلامی، بی تفاوت باشد و امت را در این باره بدون تکلیف رها سازد.

۸. نتیجه: خداوند، به فقیه عادل دارای توانایی و کفایت، برای رهبری امت اسلامی در عصر غیبت مسئولیت داده است.

#### دلیل نقلی:

یکی از دلایل نقلی، مقبوله عمر بن حنظله است که در طول تاریخ مورد استناد فقیهان شیعه بوده است. در این روایت امام صادق می‌فرماید: «... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد و الراد علینا کالراد علی اللہ و هو علی حد الشرک باللہ»<sup>۱</sup>.

کلینی به سند خود از عمر بن حنظله روایت می‌کند: «از امام صادق پرسیدم: دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، به نزد سلطان یا قاضیان [حکومت‌های جور] جهت حل آن می‌روند؛ آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آنان مراجعه کند؛ در واقع به سوی طاغوت رفته و از او مطالبه قضاوت کرده است. از این رو آنچه بر اساس حکم او [که خود فاقد مشروعیت است] دریافت می‌دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است. خداوند امر فرموده است: باید به طاغوت کافر باشند [و آن را به رسمیت نشناسند] و می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَّخَاكُمُوهَا إِلَى الطَّاعُونَ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهَا﴾<sup>۱</sup>.

آن‌گاه پرسیدم: پس در این صورت چه باید کرد؟ امام فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام ما به دقت می‌نگرند و احکام ما را به خوبی باز می‌شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. «من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم». پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آنکه ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است».

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقیهان است.

#### دلالت حدیث بر ولایت فقیه

مقبوله عمر بن حنظله مشتمل بر جنبه‌های ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می‌شمرد و احکام صادره از سوی آنها را - اگر چه صحیح باشد - به جهت عدم مشروعیت آن، بدون ارزش و باطل می‌داند.
۲. جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را به پیروی از فقیهان جامع شرایط مکلف می‌سازد.

۳. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً»<sup>۲</sup>، به روشنی، بر نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی دلالت دارد؛ زیرا هر چند ظاهر پرسش راوی در مسئله منازعه و قضاوت است؛ لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام است و سخن آن حضرت نیز عام می‌باشد. به خصوص جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت

۱. نساء (۴)، آیه ۶۰.

۲. او را حاکم بر شما قرار دادم.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی، تعمیم یافته و شامل آنها می‌شود. افزون بر این، قضاوت، مسئله‌ای حکومتی است و ولایت قضایی فقیه بدون پشتوانه حکومتی امکان‌پذیر نیست.

قرینه‌های روشن دیگری نیز در پاسخ امام وجود دارد؛ از جمله:

۱. استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت‌ها؛ به عبارت دیگر وقتی امام هرگونه اتکا، وابستگی، به رسمیت شناختن و مرجعیت حکومت‌های غیرالهی (طاغوتی) را به استناد آیه شریفه نفی می‌کند، لازمه‌اش آن است که مرجعی که خود قرار می‌دهد (فقیه عادل)، در همه این امور مرجعیت و مشروعیت داشته باشد؛ مگر آنکه با قید معینی، بعضی از امور را خارج سازد؛ در حالی که امام به طور مطلق می‌فرماید: من او (فقیه عادل) را بر شما حاکم قرار دادم.

۲. امام دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را مطلقاً حرام شمرده، حکم آنها را باطل می‌داند؛ حتی اگر قضاوت آنان عادلانه و بر حق باشد؛ زیرا اصل چنین حکومت‌هایی در نگاه قرآن و اهل بیت نامشروع و مردود است. بنابراین تنها مراجعه به حکومت مشروع - که با انتصاب از ناحیه شارع مقدس است - مورد توصیه و تکلیف قرار گرفته است و آن در کلام امام چیزی جز «ولایت و حکومت فقیه عادل» نیست.

امام خمینی در کتاب **ولایت فقیه** در تفسیر و تبیین این روایت، چنین می‌نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام به آیه شریفه به دست می‌آید، موضوع سؤال، حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می‌شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی، برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام سؤال می‌شود که: آیا به سلاطین و قدرت‌های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب از مراجعه به مقامات

حکومتی ناروا - چه اجرایی و چه قضایی - نهی می‌فرمایند و دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود، نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن، اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب‌کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید.

هرگاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی، قدرت‌های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا، به حقوق مسلم خویش رسید «فانما يأخذہ سحتاً و ان کان حقاً ثابتاً له»، به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند... این حکم سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می‌شود مسلمانان از مراجعه به قدرت‌های ناروا و قضاتی که دست‌نشانده آنها هستند، خودداری کنند تا دستگاه‌های دولتی جائر و غیراسلامی، بسته شوند و راه به سوی ائمه هدی و کسانی که از طرف آنها، حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود.

مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: ينظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا»؛ «[فرمود:] در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا - طبق قاعده - آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می‌شناسند، رجوع کنند».<sup>۱</sup>

ایشان در جای دیگر می‌گوید: «... این فرمان که امام صادر فرموده کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها

باشد. این مسئله در رفتارهای اجتماعی و سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از طرف دیگر شناختی صحیح و معتبر است که بر اساس معیارها و سوابق دقیق و مشخص به دست آمده باشد. حضرت علی می‌فرماید: «حق را بشناس، تا اهلش را بشناسی»<sup>۱</sup>؛ یعنی، اول باید ملاک‌های حقیقت را شناخت، تا بر اساس آنها بتوان اهل حق را باز شناخت.

در مسئله انتخابات توجه به چند نکته و کسب آگاهی لازم درباره آنها مهم است. این امور عبارت است از: وظایف انتخاب‌کنندگان، شرایط انتخاب‌شوندگان، راه شناخت شرایط.

### یک. وظایف انتخاب‌کنندگان

۱-۱. مهم‌ترین وظیفه، انتخاب نامزدی اصلح برای رضای خدا و مصلحت امت اسلامی - بدون دخالت دادن امیال نفسانی، روابط دوستی، گروه‌گرایی، تعصبات نژادی، محلی، قومی و قبیله‌ای - است. رسول خدا می‌فرماید: «من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب اللّٰه و سنة نبیه فقد خان اللّٰه و رسوله و جمیع المسلمین»؛ «هرکس از بین مسلمانان کسی را بر سر کار بیاورد و بداند در بین مسلمین فردی وجود دارد که برای آن کار سزاوارتر و به کتاب خدا و سنت پیغمبر آشناتر است، آن کس به خدا و رسول خدا و جمیع امت اسلامی خیانت کرده است»<sup>۲</sup>.

۲-۱. فردی را که می‌خواهند انتخاب کنند، باید در حد مقدور مورد شناسایی قرار داده و از دیانت، صداقت، توان و کارایی او مطمئن شوند.

اطاعت کنند و تعبیر به «حاکماً» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد. غیر از صدر و ذیل روایت و آیه‌ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می‌شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان، تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت‌های اجرایی ناروا بوده، بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش و سوسه‌ای نیست. جای تردید نیست که امام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام اطاعت نمایند»<sup>۱</sup>.

نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط - علاوه بر منصب‌های ولایت در افتا، اجرای حدود و اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبه - در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می‌شود. بدیهی است امام شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده؛ بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی، به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم و در نتیجه مخالفت با حکم خدا است. افزون بر این روایت، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود<sup>۲</sup>.

● پرسش ۳۸. در مورد انتخاب صحیح در مواردی مانند انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و ... راهنمایی کنید.

بر اساس نگرش اسلامی، همه اعمال انسان باید بر اساس «شناخت» و دانایی

۱. همان، صص ۱۰۲-۱۰۶.

۲. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: روح‌الله، خمینی، ولایت فقیه، بحث ولایت فقیه به استناد اخبار، صص ۱۴۸-۱۴۸.

۱. فاعرف الحق تعرف اهله؛ محمد، محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ج ۳ ص ۱۲۳۷.

۲. الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱، به نقل از: سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۱۸ و نیز بنگرید: محمد، محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، (قم: دارالحدیث، چاپ اول)، ج ۴ ص ۳۶۹۲.

## دو. شرایط انتخاب شوندهگان

با مراجعه به آیات و روایات معصومین، می‌توان شرایط ذیل را برای نامزد اصلح بیان کرد:

- ۱-۲. ایمان، عدالت، تقوا و پرهیز از معصیت و گناه؛<sup>۱</sup>
- ۲-۲. حلم و بردباری، حسن اخلاق و خوش رفتاری با مردم و زیردستان؛<sup>۲</sup>
- ۳-۲. ساده زیستی و بی‌اعتنایی به جلوه‌های فریبنده دنیا، توأم با رعایت عفت و پاک دامنی؛<sup>۳</sup>

۴-۲. نگرش امانت دارانه به مسئولیت؛<sup>۴</sup>

۵-۲. پای بندی به اجرای سنت‌های دینی و واجبات الهی؛<sup>۵</sup>

۶-۲. خردمندی، دانش کافی نسبت به هنجارهای اسلامی، همراه با بینش عمیق سیاسی، مدیریت کافی و حسن تدبیر در اداره امور جامعه؛<sup>۶</sup>

۷-۲. استفاده نکردن از اسباب نامشروع (تخریب، اسراف در تبلیغات و...) برای پیروزی بر رقیب؛

[امام علی در مقابل کسانی که پیشنهاد می‌دادند برای جذب افراد و جلوگیری از خطر احتمالی، به بعضی از آنها سهم بیشتر از بیت‌المال بدهد، می‌فرماید: «تامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمین ولیت علیه»؛ «به من دستور می‌دهید که با جور طلب یاری

۱. نساء (۴)، آیه ۱۴۱، و: هود (۱۱)، آیه ۱۱۳؛ انسان (۷۶)، آیه ۲۴.

۲. نگا: اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳. امام علی: «در انتخاب کارگزاران کسانی را برگزین که اهل تجربه‌اند و درکشاکش امور ساخته و پرداخته شده‌اند. دارای صیانت نفس و اهل شرم و حیا و عفت از خانواده‌های پاک دامن و صالح باشند...» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

۴. امام علی: «... فرمانداری برای تو نه نان و آب، که امانتی بر گردن توست». نهج البلاغه، نامه ۵.

۵. امام حسین: «... پیشوایی نسزد جز بر کسی که بر اساس کتاب خدا حکم کند و قسط و عدل بپا دارد. به دین حق متدین باشد و نفس خویش را به جهت خدای کنترل کند». (ابوالحسن علی بن عبدالواحد، ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۲۱؛ نیز: ارشاد المنیر، ص ۱۸۶).

۶. امام علی: «رشته‌دار امور کسی باید باشد که از همه کس بر آن توانتر و نسبت به احکام خدا در آن داناتر باشد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ و نیز بنگرید: مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، ب ۱۱).

کنم»<sup>۱</sup>.

۸-۲. مقدم داشتن مصلحت امت، نظام اسلامی، وحدت و منافع و امنیت ملی بر منافع گروهی، جناحی و شخصی؛

- ۹-۲. بر اساس آیه کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup> مطیع ولایت امر بودن و در راستای خط امام و رهبری قدم برداشتن؛
- ۱۰-۲. دشمن ستیز، دوستدار حق و مخالف باطل بودن.<sup>۳</sup>

## سه. راه شناخت اصلح:

برخی از راه‌های شناخت فرد شایسته عبارت است از:

- ۱-۳. بررسی و مطالعه برنامه نامزدها و مقایسه آن با اولویت‌ها و مصالح روز کشور و میزان تأکید بر عدالت اجتماعی و جهت‌گیری نسبت به هنجارهای دینی؛
- ۲-۳. بررسی و مطالعه گرایش‌های فکری، هر یک از نامزدها و مقایسه آنها با تفکرات صحیح اسلام و انقلاب؛

۳-۳. بررسی و مطالعه پیشینه اجرایی و مدیریتی و ارزیابی موفقیت‌ها یا ناکامی‌های نامزد مورد نظر در انجام مسئولیت‌های گذشته؛

- ۴-۳. بررسی و مطالعه فعالیت‌های سیاسی و جناحی فرد و ارزیابی عملکرد آن جناح در مقایسه با: خط امام و رهبری، مصالح نظام و انقلاب و میزان اولویت دادن مصالح نظام بر منافع جناحی و وحدت ملی و...؛

۵-۳. بررسی میزان رعایت موازین فقهی، شرعی و اخلاقی در تبلیغات انتخاباتی و...

موضوعاتی از این قبیل که از طریق، مراجعه به کتاب‌ها و مقاله‌ها، آثار قلمی یا متن سخنرانی‌های شخصی در گذشته و حال، مطالعه دیدگاه‌های موافق و مخالف

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

۲. نساء (۴)، آیه ۵۹.

۳. آل عمران (۳)، آیه ۲۸؛ مائده (۵)، آیه ۵۱؛ فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

درباره او، مشورت با افراد و شخصیت‌های سیاسی، مذهبی و... انجام پذیر است. همچنین بهترین راه شناخت میزان تعهد فرد، مطالعه در زندگی او و ملاحظه میزان رعایت تقوا و پایبندی به اصول و ارزش‌های الهی و احکام اسلامی در رفتار فردی و اجتماعی او است.<sup>۱</sup>

### امام خمینی و انتخابات

امام خمینی همواره بر حضور پرشور مردم در انتخابات شایسته، تأکید فراوان داشته، می‌فرمود: «امید است ملت مبارز متعهد با مطالعه دقیق در سوابق اشخاص و گروه‌ها، آرای خود را به اشخاصی دهند که به اسلام عزیز و قانون اساسی وفادار باشند و از تمایلات چپ و راست، بری باشند و به حسن سابقه و تعهد به قوانین اسلام و خیرخواهی امت معروف و موصوف باشند».<sup>۲</sup>

همچنین می‌فرماید: «باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود، رأی ندهند؛ چه احتمال انحراف عقیدتی و یا اخلاقی»<sup>۳</sup> و «کسانی را انتخاب کنند که صددرصد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و متعهد به اجرای احکام اسلام و مخالف با مکتب‌های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند».<sup>۴</sup>

از این سخنان به دست می‌آید که:

۱. بررسی سوابق و ویژگی نامزدها لازم و بایسته است و نباید ناآگاهانه و بدون

۱. جهت آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. انتخابات از نظر اسلام و قانون اساسی، (ماهنامه پاسدار اسلام)، ص ۴۴؛

ب. احمد رضا، کشوری، اصول سیاسی اسلام در عهد نامه امام علی، ص ۵۴؛

پ. محمد، دشتی، امام علی و مدیریت، ص ۹۵؛

ت. انتخابات از دیدگاه امام خمینی و مقام معظم رهبری و نقش دانشگاهیان، (نهاد نمایندگی در دانشگاه‌ها)؛

ث. آشنایی با مجلس شورای اسلامی، (تهران: روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۲).

۲. روح‌الله، خمینی، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۷۷، پیام مورخه ۱۳۵۸/۱۲/۲۱.

۳. همان.

۴. همان.

بررسی کافی کسی را برگزید.

۲. با احتمال انحراف عقیدتی و اخلاقی، نمی‌توان به کسی رأی داد و باید صلاحیت افراد را احراز کرد.

۳. شرایط و صلاحیت‌های لازم از دیدگاه امام خمینی عبارت است از: صددرصد مسلمان بودن، نداشتن انحراف اعتقادی، مخالفت با مکاتب انحرافی، عدم انحراف اخلاقی، متفکر بودن، خیرخواهی، تعهد، دلسوزی و در خدمت اسلام و مردم بودن، وفاداری به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی و پایبندی و التزام به اجرای احکام اسلامی.

### نظارت استصوابی

#### ● پرسش ۳۹. نظارت استصوابی یعنی چه و چرا برخی با آن مخالفت می‌کنند؟

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشوری به دو گونه قابل تصور است: استطلاعی و استصوابی.

#### یک. نظارت استطلاعی

در این گونه نظارت، ناظر، موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند، اطلاع یابد. سپس بدون آنکه خود اقدام عملی کند و نحوه اجرا را تأیید یا رد نماید، آنچه را مشاهده کرده، به مقام دیگری گزارش کند. این گونه نظارت - که صرفاً جنبه آگاهی دارد - به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست؛ و گرنه از این حیث که ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند، تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد. این گونه نظارت را غیرفعال یا «Passive» نیز می‌گویند.

#### دو. نظارت استصوابی

«استصواب» با واژه «صواب» هم ماده است. «صواب» به معنای درست در مقابل

خطا و «استصواب» به معنای صائب دانستن و درست شمردن است؛ مثل اینکه گفته شود: این کار صحیح و بی‌اشکال است.

در اصطلاح «نظارت استصوابی»، آن است که ناظر در موارد تصمیم‌گیری، حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی، نظارت همراه با حق دخالت و تصمیم‌گیری است. این گونه نظارت را، نظارت فعال یا «Active» نیز می‌گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود:

۱-۲. **نظارت استصوابی تطبیقی:** در این فرض، ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده، تطبیق داده و در صورت عدم انطباق، عمل کارگزار اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر است.

۲-۲. **نظارت عدم مغایرت و تعارض:** در این گونه نظارت، ناظر موظف است از خروج و انحراف کارگزار از محدوده مقرر شده، جلوگیری و منع کند. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا، دایره محدودتری دارد و از آن به «نظارت استصوابی حداقلی» یاد می‌شود.

۳-۲. **نظارت مطلق:** در این شیوه از نظارت، هر عملی که کارگزار انجام دهد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر، کلیه اقدامات کارگزار، غیر قانونی و بی‌اعتبار است.

### نظارت شورای نگهبان

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن، چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی از سوی شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: نظارت استصوابی به وسیله شورای نگهبان، دارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی است. در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم، برای تصدی مسئولیت‌های مهم، یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف

محول به فرد مورد نظر، به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان، در اثر بی‌کفایتی و نالایق بودن مسئول برگزیده شده، پایمال نگردد.

از این رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شونده‌گان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون، مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند. این مرجع رسمی، به بررسی وضعیت و روند انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان می‌پردازد که در نتیجه، به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد.

بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام‌های موجود دنیا است. برای مثال یکی از شرایط معتبر در کلیه نظام‌های حقوقی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری، از پاره‌ای از حقوق اجتماعی - از جمله انتخاب شدن برای مجالس تصمیم‌گیری، هیئت‌های منصفه، شوراها و ... - محروم‌اند.

در کشور ما نیز همانند سایر کشورهای جهان، قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت می‌کند. مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد».

نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی، به نوع نظارت تصریح نشده است؛ ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم، تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است. بنابراین از نظر حقوقی و اعتبار قانونی، تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی، بدون اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی، اشکالی ایجاد نمی‌کند!

۱. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: حمیدرضا، شاکرین و علیرضا، محمدی، دین و سیاست، ولایت لل



اما در مورد انگیزه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان، می‌توان به گونه‌های مختلفی از مخالفت‌ها و مخالفان اشاره کرد؛ از جمله:

**یک. مخالفت نظری:** پاره‌ای از مخالفت‌ها، ناشی از مبانی نظری مخالف و عدم آشنایی دقیق با فلسفه نظارت استصوابی و یا ناآگاهی از متن قانون است. برخی نیز تحت تأثیر پاره‌ای از تبلیغات سوء و یا احتمالاً بر اثر بعضی از عملکردهای نادرست و یا تلقی حداکثری از نظارت استصوابی، به اصل آن بدبین شده‌اند. وجود پاره‌ای از شبهات مانند ناساز انگاری نظارت استصوابی و حقوق مردم و امثال آن، در بعضی از مخالفت‌ها مؤثر است؛ هر چند پاسخ آنها از سوی محققان ارائه شده است.<sup>۱</sup>

**دو. مخالفت‌های جناحی:** واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی در کشور نیست که قائل به نظارت نباشد. پیشینه عملکرد برخی از مخالفان امروزی نظارت استصوابی، نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور، چنین نظارتی را اعمال و به شدت از آن دفاع می‌کردند! اما هم اکنون به انگیزه‌های سیاسی، از در مخالفت در می‌آیند تا بتوانند افراد مورد نظر خود را وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق، اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآورده سازند.

**سه. مخالفت دشمنان نظام اسلامی:** بیگانگان، به یقین با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن، بر کشور ما سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای پاره‌ای از

به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و پاسخ‌گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری - به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی - تعیین کرده است. این نهاد ناظر «شورای نگهبان» است و در قانون، نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است. از طرف دیگر نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان، اقتضای تأیید یا رد و ابطال عمل مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است.

بنابراین نوع نظارت شورای نگهبان، استصوابی قسم دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) است که محدودترین نوع نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان طبق آن عمل می‌کند، یعنی، اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی، بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می‌گیرد و آن را ابطال می‌کند.

## فلسفه نظارت استصوابی

فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و استطلاع، کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی، تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب، همان نظارت استصوابی است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> فقیه، جمهوری اسلامی، (قم: معارف، چاپ اول، ۱۳۸۳)، صص ۲۵۹-۲۶۷.

۱. ر.ک: قاسم، شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳، چاپ هفتم).

۲. محمدتقی، مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۳، ص ۱۷۷.

۱. جهت آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. حمیدرضا، شاکرین و علیرضا، محمدی، دین و سیاست، ولایت فقیه، جمهوری اسلامی (پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ش ۱۵)، (قم: معارف، چاپ اول، ۱۳۸۳)، صص ۲۶۲-۲۶۷؛

ب. فرج الله، هدایت نیا و محمد هادی، کاویانی، بررسی فقهی و حقوقی شورای نگهبان، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰)، صص ۱۷۴-۲۲۳؛

ج. عباس، نیکزاد، نظارت استصوابی، (قم: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات، چاپ اول، ۱۳۸۰)؛

د. حمیدرضا، مرنندی، نظارت استصوابی و شبهه دور، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱)؛

ه. مرتضی، مرنندی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، (قم: پارسایان، چاپ اول، ۱۳۸۲)، صص ۴۸-۵۴.

شعارهای مقبول جامعه - همچون حمایت از جمهوریت نظام - به سست کردن و منزوی ساختن دستگاه‌های نظارتی بپردازند و با حذف شرایطی که حافظ ویژگی اسلامی نظام است، داوطلبان مورد علاقه خود را در نهادهای اجرایی و قانون‌گذاری نظام وارد سازند و از طریق آن، انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند.

## بخش چهارم

# اخلاق و مشاوره

## برنامه خودسازی

● پرسش ۴۰. جوانی هستم دوستدار خودسازی؛ ولی دچار روزمرگی می‌شوم! گاهی حوصله نمازهای مستحبی را دارم و گاهی خیر. حتی چند روزی قرآن هم نمی‌خوانم؛ دوست دارم یک برنامه عملی به من پیشنهاد کنید؟ خودسازی گام‌ها و مراحل دارد که به اختصار به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

### یک. عزم

انسان باید تکلیف را با خود یکسره سازد و با عزم و اراده‌ای جدی آهنگ خودسازی کند.

گر سر مقصود داری مو به مو جوینده شو

گر وصال گنج خواهی، سر به سر ویرانه باش

در پی این مسئله، شخص باید درون خود را نظاره و جهت دل و تمایلات خود را بررسی کند. ببیند آهنگ کجا دارد و ره به کجا می‌پوید؟ اعضا و جوارح خود را، در راه چه اهدافی به کار می‌گیرد؟ اگر مقصود خودسازی است، باید جهت دل را کاملاً خدایی کرد و هیچ هدف و مقصودی را در عرض آن قرار نداد.

با دو قبله در ره معبود نتوان زد قدم یا رضای دوست باید، یا هوای خوشتن

**دو. عمل**

بعد از قصد و اراده، نوبت به عمل می‌رسد. محبوب و مقصود نهایی؛ یعنی، ذات اقدس الهی دو چیز را در رأس امور انسان قرار داده است: عبادت خدا و پیروی نکردن از شیطان.

قرآن می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ «ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید؟! روشن است که او دشمن بزرگ شما است و مرا پرستش کنید که این راه مستقیم است».

گر شبی در منزل جانانه مهمانت کنند گول نعمت را مخور، مشغول صاحبخانه باش انسان در دنیا - با هر شأن و مقام و هر عنوان و اعتبار و هر کار و پیشه‌ای - باید بداند که در مهمان‌خانه و سرای موقتی است و باید از آن کوچ کند و آنچه به آن تعلق دارد، بگذارد و بگذرد! پس نباید سنگینی چیزی را که نمی‌تواند ببرد بر خود نهد؛ بلکه باید خود را سبکبال سازد.

یا مسلمان باش یا کافر، دو رنگی تا به کی یا مقیم کعبه شو یا ساکن بتخانه باش

**خودسازی موفق**

برای خودسازی موفق، به چند نکته باید توجه کرد:

۱. **خودشناسی**؛ سالک ابتدا باید استعدادها، قابلیت‌ها و توانمندی‌های خود را به خوبی باز شناسد.

۲. **برنامه‌ریزی دقیق**؛ موفقیت در عمل، بدون داشتن برنامه‌ای جامع و کارآمد، همراه با حساسیت و جدیت در عمل به آن میسر نیست. در برنامه‌ریزی نیز توجه به امور زیر بایسته است:

۱-۲. **واقع‌گرایی**؛ سالک و رهرو، توان واقعی خود را می‌سنجد، حال و روز خود

را می‌نگرد و براساس آن به تنظیم برنامه خودسازی می‌پردازد. انسان‌ها دارای تفاوت‌های فردی روحی و جسمی و شرایط مختلف‌اند و هر یک باید برای خود برنامه‌ای برگزینند که سنگین و طاقت‌فرسا نباشد؛ بلکه پیوسته حال و نشاط ایشان در طول برنامه، محفوظ بماند و به عنوان یک دستورالعمل کلی، باید نشاط را پیوسته در خود نگه داشته و از اجبار و اکراه - به ویژه در مراحل ابتدایی - پرهیز کنند.

۲-۲. **جذابیت**: در برنامه‌ریزی باید به کیفیت، بیش از کمیت اهتمام ورزید؛ به عنوان مثال به جای اینکه شخص تصمیم بگیرد هر صبحگاهان یک جزء قرآن بخواند، می‌تواند آن را حتی به یک صفحه تقلیل دهد. اما کوشش کند تلاوتش در جای خلوت، با حال و توجه کامل و تدبّر و ژرف‌اندیشی در معانی باشد. همچنین بکوشد نمازهایش را با حضور قلب و توجه بخواند.

۳-۲. **تدریج**: از حداقل شروع کند؛ ولی در اندیشه افزون‌سازی تدریجی باشد، برای مثال اگر از اول، خواندن نماز شب سخت است، بنا داشته باشد فقط یک رکعت «وتر» را بخواند. پس از یک هفته دو رکعت «شفع» را هم اضافه کند و پس از مدتی کم‌کم هشت رکعت نافله شب را هم بخواند.

۴-۲. **رعایت مراتب حال**: در روند خودسازی، باید مرحله به مرحله پیش رفت. از اول نمی‌توان تمام مدارج کمال را یک مرتبه طی کرد. بهتر است انسان ابتدا از عمل به واجبات و رعایت شرایط و جزئیات آنها شروع کند و در کنار آنها به ترک محرّمات بپردازد و همواره بر نیفتادن در دام‌های شیطان و هوای نفس، جدیت کند. پس از مدتی که سراسر وجودش تسلیم شد و ایمان در روح و جسم او نفوذ کرد، به انجام دادن مستحبات و ترک مکروهات بپردازد. از این مرحله به بعد، عنایات ربوبی، او را راهنمایی خواهد کرد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ «و آنان که در راه ما به جان و مال جهد و کوشش کردند، به تحقیق آنان را به راه خویش هدایت می‌کنیم و همیشه خدا، یار نکوکاران است».

۵-۲. **عزم و استواری:** پس از تنظیم برنامه، با اراده قاطع، باید بر انجام دادن آنها ایستادگی کرد و نفس خود را از طفره رفتن و کسالت ورزیدن، با جدیت تمام باز داشت.

۶-۲. **استعانت و توسل:** برای موفقیت در جهاد اکبر، باید از خداوند بزرگ، استمداد جست و به ائمه اطهار متوسل شد.

۷-۲. **اسوه‌گزینی:** افزایش معرفت و پیروی از الگوهای راستین (ائمه اطهار و بزرگان اخلاق) همواره باید مد نظر باشد.<sup>۱</sup>

۸-۲. **مشارطه و ...:** سالک باید پیوسته از طریق ارکان سلوک؛ یعنی، مشارطه، مراقبه، محاسبه، با خداوند در ارتباط باشد. امام خمینی در این باره می‌نویسد: «و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه، مراقبه و محاسبه است.

«مشارطه» آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز بر خلاف فرموده خداوند - تبارک و تعالی - رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد. معلوم است یک روز خلاف نکردن، امری است خیلی سهل [که] انسان می‌تواند به آسانی از عهده [آن] بر آید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما، ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون، بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند؛ ولی این از تلبیسات آن ملعون است. او را از روی واقع و قلب لعن کن و او هام باطله را از قلب بیرون کن و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد.

پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی و آن چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن آن. اگر خدای نخواست در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست؛ بدان که این از شیطان و جنود او است که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی، باز دارند. به آنها لعنت کن و از شر آنها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم.

ولی نعمت من سال‌های دراز است که به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت‌هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم، از عهده یکی از آنها بر نمی‌آیم. سزاوار نیست که یک شرط جزئی را وفا نکنم! امید است ان شاء الله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد.

به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است و آن عبارت است از اینکه حساب نفس را بکشی، در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آورد [ی] و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟! اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان اینکه یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی و خداوند ان شاء الله تو را راهنمایی می‌کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت و کار فردا آسان‌تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو؛ به طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود؛ بلکه آن وقت لذت می‌بری از اطاعت فرمان خدا و از ترک معاصی در همین عالم. با اینکه اینجا عالم جزا نیست، لذت می‌بری و جزای الهی اثر می‌کند و تو را مُلْتَمَد (کامروا) می‌نماید.

بدان که خدای - تبارک و تعالی - تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست، بر تو تحمیل نفرموده [است]؛ لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می‌دهند. و اگر خدای نخواست در وقت محاسبه، دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی؛ از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی. به این حال باشی تا خدای تعالی، ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند.<sup>۲</sup>

۱. روح‌الله، خمینی، چهل حدیث، (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۶)، صص ۹-۱۰.

۲. جهت آگاهی بیشتر در باب خودسازی نگا: مجتبی، تهرانی، اخلاق الهی، (تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر).

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: میرزا جواد آقا، ملکی تبریزی، لقاء الله؛ اسرار الصلوة؛ المراقبات.

## توبه و آمرزش گناه

● پرسش ۴۱. توبه راستین چگونه است و آیا اگر کسی گناهان کبیره زیادی داشته باشد و واقعاً توبه کند، گناهان قبلی او بخشیده خواهد شد؟ اگر چنین باشد، فرق او - که لذت‌های نامشروع برده - با فردی که گناهی مرتکب نشده، چیست؟

«توبه» در لغت به معنای رجوع است و خداوند به همه مؤمنان دستور توبه می‌دهد: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ «ای مؤمنان! همگی به سوی خدا رجوع کنید، تا رستگار شوید».

در قرآن کریم، رجوع و هجرت انسان به سوی خدا، به «فرار» نیز تعبیر شده است: ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>؛ «به طرف خدا هجرت و فرار کنید». دستور فرار به قلعه امن توحید، متوجه همه - حتی معصومین - است و اختصاص به مشرکان، اهل کتاب و مسلمانان عادل یا گناه کار ندارد. البته کسانی که خیلی دورند، باید تلاش بیشتری کنند تا خود را به این قلعه امن برسانند. فرار از خود و رجوع به طرف خدا، چندین مرحله دارد:

یکم. جاهلان باید از نادانی، به علم فرار کنند و معارف و احکام الهی را فراگیرند. دوّم. وقتی به علم رسیدند، باید با عمل به دانسته‌های خود، از علم حصولی به علم حضوری برسند.

سوم. هنگامی که به علم حضوری رسیدند و «علم الیقین» آنان «عین الیقین» شد، باز هم باید از این مرحله صعود کرده و «فرار» را ادامه دهند تا از «عین الیقین» به «حق الیقین» برسند و سیر را ادامه دهند تا آنجا که چیزی جز حق مشاهده نکنند و به توحید ناب و خالص دست یابند.

پس درنگ در هیچ مرحله‌ای، روانیست و همه موظف و مکلف به توبه هستند. سرّ توبه این است که تائب همواره، در بیم و امید است؛ نه یقین دارد که گذشته و

خطاهایش بخشیده شده و نه نا امید از بخشش و رحمت الهی است. این حالت خوف و رجا، مهم‌ترین عامل حرکت و سلوک و تزکیه روح یا جهاد اکبر است.

### ویژگی‌های توبه خالص

از آداب و شرایط توبه خالصانه، این است که تائب دارای ویژگی‌های زیر باشد:

۱. از قصور و تقصیر خویش جداً پشیمان باشد.
۲. عزم جدی بر ترک گناه کند.
۳. نسبت به پرداخت حقوقی که از دیگران ضایع کرده و جبران آنها اقدام کند.
۴. واجباتی که از او فوت شده قضا کند.
۵. از پذیرفته نشدن توبه‌اش بترسد و در عین حال امید داشته باشد که به واسطه رحمت گسترده الهی، توبه‌اش پذیرفته می‌شود.
۶. به جای لذت گناه، سختی طاعت را بر خود هموار سازد.<sup>۱</sup>

با وجود بخشیده شدن گناه و پذیرش توبه، به واسطه فضل و لطف الهی، بین فردی که گناه کرده و سپس توبه نموده، با فردی که از ابتدا مراقب بوده به گناه آلوده نگردد، تفاوت‌هایی وجود دارد؛ از جمله اینکه:

۱. برخی از بزرگان گفته‌اند: قلب کسی که گناه نکرده، مانند لوح سفیدی است که چیزی بر آن نوشته نشده؛ ولی فردی که گناه کرده و سپس توبه نموده، قلبش همانند لوح سفیدی است که بر آن چیزی نوشته باشند و بعد پاک شده است.<sup>۲</sup>

منظور این است که چه بسا پاره‌ای از آثار شوم گناه، در نفس باقی بماند و در نتیجه یک سری آثار منفی در پی داشته باشد. البته این مسئله ارتباط زیادی با چگونگی توبه و مرتبه آن نیز دارد؛ یعنی، هر اندازه توبه جدی‌تر، خالصانه‌تر و کامل‌تر باشد؛ در خنثی‌سازی این آثار مفیدتر است و در مواردی همه آثار گناه را محو

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه: محمد، شجاعی، مقالات، (تهران: سروش، ۱۳۷۸)، چاپ سوم، ج ۲، صص ۳۱۵-۷۵.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ذیل آیه شریفه ۸، سوره «تحریم».

۱. نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۲. ذاریات (۵۱)، آیه ۵.

## علت وجود غرایز

● پرسش ۴۲. خداوند که می‌داند بیشتر مردم در برابر شهوت، غضب و غریزه جنسی آسیب پذیرند، چرا این غرایز را در وجود انسان قرار داده تا گناه کنند؟

### یک. فلسفه وجود غرایز

زندگی در هر مجموعه نظام‌مند، تابعی از هدف‌ها و ابزارهای لازم، برای رسیدن به آن اهداف است.

پس از بیان این واقعیت، روشن می‌شود که زندگی در دنیا و برآوردن نیازهای مختلف جسمی و روحی انسان و چگونگی روابط با دوستان و مقابله با دشمنان و... نیازمند نیروها و ابزارهای ویژه‌ای است. نیروی شهوت، غضب، خیال، عقل و... هر کدام در گردش مجموعه زندگی شخص و روابط با دیگران، نقش خاصی را ایفا می‌کنند. با نگاهی همه جانبه به ابعاد وجودی انسان، هدف از آفرینش او و چگونگی زندگی انسان در این دنیا و رابطه آن با جهان آخرت، روشن می‌شود که وجود همه نیروها و غرایز، ضروری بوده و نمایانگر هندسه دقیق و حکیمانه نظام هستی است. توضیح اینکه غرایز انسان به دو دسته تقسیم می‌شود: غرایز متعالی و غرایز حیوانی.

۱-۱. غرایز متعالی (امور فطری انسان) عبارت است از: خداجویی، کمال خواهی، فضیلت‌طلبی، عشق و پرستش، علم دوستی، حقیقت‌جویی و... این دسته از گرایش‌های ذاتی، جهت دهنده انسان به سمت غایت نهایی آفرینش و شکوفایگر «من حقیقی و عالی» آدمی و «معنا دهنده» و «تعالی بخش» حیات انسان‌اند. بدون این غرایز، انسان حیوانی بیش نیست و زندگی تهی از معنا خواهد شد.<sup>۱</sup>

۱-۲. غرایز حیوانی (گرایش‌های مادی و حیوانی)، نقش مهمی در حفظ و تداوم

می‌سازد. از این رو امام باقر فرموده: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له»<sup>۱</sup>؛ «توبه کننده از گناه چون کسی است که گناهی نکرده است»؛ یعنی، توبه راستین همان ارزش، صفا و حقیقتی را در پی می‌آورد که پارسایی در پی داشت.

۲. کسی که از اول گناه نکرده و با هوای نفس خود مبارزه کرده و نفس خویش را از لذت‌های نامشروع باز داشته است؛ پاداش بزرگ مجاهدت با نفس و خودداری از گناه در انتظار او است. به جای لذت‌ها و کامروایی‌هایی که برای رضای خدا از آنها چشم پوشی کرده است، خداوند بالاترین پاداش‌ها و لذایذ روحی و معنوی و نعمت‌های بهشتی را برای او مهیا می‌سازد. اما تائب، با توبه خویش آتش گناه را خاموش می‌کند؛ ولی از آن بهره‌های معنوی محروم است؛ مگر آنکه پس از توبه و انابه، بتواند با تلاش‌های خالصانه و مجاهدت، به تقرّب بیشتر نایل آید و به تناسب، مراتب و درجاتی را کسب کند.

۳. کسی که از اول مراقب بوده تا آلوده به گناه نشود، در ادامه سیر الی‌الله با سرعت بیشتری می‌تواند طی طریق کند و به درجات عالی تری دست یابد. بنابراین همواره او جلوتر از کسی است که زمانی را باید صرف توبه و پاکسازی درون خود کند. در عین حال کسی هم که گناه نکرده، همواره باید از احوال خود مراقبت کند و به جهاد اکبر ادامه دهد. به ویژه باید مواظب باشد که گرفتار عجب و خودبینی نشود؛ وگرنه در مرتبه فروتری نسبت به توبه کار قرار خواهد گرفت.

در روایتی آمده است که خداوند فرمود: «ای داود! بشارت ده گناه کاران را و بترسان صدیقان را». عرض کرد: چگونه بشارت دهم آنها را و بترسانم اینها را؟ فرمود: «بشارت ده گناه کاران را که همانا من توبه را می‌پذیرم و از گناه می‌گذرم و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمال خودشان؛ زیرا نیست بنده‌ای که من به پا دارم از برای حساب مگر اینکه هلاک شود»<sup>۲</sup>.

۱. اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵)، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۴، کتاب ایمان و کفر، باب عجب، حدیث ۸.

ق: روح‌الله، خمینی، چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهاردهم، (۱۳۷۶)،

حیات بشر و نسل آدمی دارند. به عبارت دیگر اگر غریزه نیرومندی چون حب ذات، شهوات و خواسته‌هایی چون غریزه جنسی و نیز قوه خشم و غضب نبود؛ از سوی انسان هیچ تلاشی برای حفظ حیات خود و نسل بشر و دفع خطرات و آسیب‌ها صورت نمی‌گرفت و نتیجه آن، چیزی جز انقراض نسل نخواهد بود. بنابراین اگر نیک بنگریم، وجود این غرایز یکی از مهم‌ترین مجاری فیض الهی در حفظ حیات انسان و تداوم نسل او تا زمانی است که خداوند، خواهان برقراری و تداوم نظام این جهان است.

این غرایز نقش ممتازی در زیباسازی زندگی و دلپذیری آن دارند. بدون وجود غرایز، شور و شوق، عشق و زیبایی و... معنا نخواهد داشت. لذت بردن از دیدن منظره‌ای زیبا، بویدن گل‌های معطر، خلق آثار هنری، روابط صمیمانه خانوادگی، مهر بی‌بدیل همسران، عشق مادر به فرزند و... غرایزی است که خداوند در نهاد بشر به ودیعت نهاده تا انسان بار مسئولیت خویش را با شور و عشق و توأم با لذت و دلدادگی، به مقصد رساند. در واقع بدون این غرایز، زندگی سرد و بی‌روح و تحمل‌ناپذیر خواهد شد.

همچنین وجود غرایز نیرومندی چون شهوت و غضب، از مهم‌ترین ابزارهای امتحان و آزمایش انسان و در نتیجه نردبان کمال و ترقی او است. امتحان الهی، برخلاف آزمایش‌های بشری، برای کشف و آگاهی از چیزی نیست؛ بلکه نقش تربیتی و پرورش‌دهنده دارد. استاد مطهری می‌نویسد:

«باید توجه داشت که آزمایش خدا، برای نمایان ساختن استعدادها و قابلیت‌ها است. نمایان ساختن یک استعداد همان رشد دادن و تکامل دادن آن است. این آزمایش برای پرده برداشتن از رازهای موجود نیست؛ بلکه برای فعلیت دادن به استعدادهای نهفته چون راز است. در اینجا پرده برداشتن، به ایجاد کردن است. آزمایش الهی، صفات انسانی را از نهانگاه قوه و استعداد، به صفحه فعلیت و کمال

بیرون می‌آورد. آزمایش خدا تعیین وزن نیست، افزایش دادن وزن است»<sup>۱</sup>. از طرف دیگر انسان در میان همه مخلوقات الهی، از ویژگی ممتازی برخوردار است و آن قابلیت کمال اختیاری است. لازمه تکامل اختیاری، وجود دو راهه‌ها و امکان‌گزینه‌ها می‌باشد.

به عبارت دیگر تکامل اختیاری، زمانی تحقق می‌یابد که انسان در برابر دو گونه دعوت و گرایش متضاد قرار گیرد (گرایش‌های متعالی و گرایش‌های پست) و بتواند با میل و اراده خویش، هر یک را برگزیند. بنابراین کمال انسان، اختیاری است و خوبی و بدی اختیاری، تنها با وجود غرایزی همچون شهوت و غضب - که دارای دو چهره خوبی و بدی است - انجام می‌پذیرد. ظرفیت وجودی ما، ساخته و پرداخته نمی‌شود؛ مگر آنکه در کنار عقل و قلب، دارای نیروی شهوت و غضب نیز باشیم تا با جهادی سهمگین در برابر تمایلات نفسانی، شایستگی راه‌یابی به بهشت برین را پیدا کنیم.

بهشت ما با گذر از این دنیا و دست و پنجه نرم کردن با شهوات و هواهای نفسانی ساخته می‌شود. از این رو به عنوان یک اصل کلیدی گفته می‌شود: «دنیا محل حدوث و اثبات قابلیت‌ها است و آخرت جایگاه ظهور و ثبات آنها». به عبارت دیگر، دنیا بستر «شدن»‌ها و آخرت استقرار در «شده»‌ها است. چنین نیست که «درجات بهشتی» یا «درکات جهنمی»، از قبل ساخته شده باشد؛ بلکه باید آن را بسازیم و ساخته شدن آن، وابسته به وجود نیروهای شهوت و غضب در کنار عقل و قلب و وجود قوه اختیار و گزینه‌ها و خودسازی است.

پس در جهادی دائمی، با تمایلاتی که اگر مهار نشود، آدمی را به انحطاط و پستی می‌کشاند، می‌توان نفس خود را تعالی بخشید و به مقام قرب الهی و بهشت رضوان بار یافت. بنابراین وجود این غرایز ضروری و لازمه کمال اختیاری انسان است.

۱. مرتضی، مطهری، عدل الهی، (قم: صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴)، ص ۱۸۲.



**دو. نگرش اسلام به غرایز**

اسلام، برخلاف مسیحیت به غرایز - به ویژه شهوت جنسی - هرگز دید منفی و پلید انگارانه ندارد. اسلام همه این امور را براساس نظام حکیمانه خلقت، پرفایده و سودمند می‌انگارد. آنچه از نظر اسلام مردود است، هدف نهایی قرار گرفتن و لجام گسیختگی شهوات، اسارت انسان در برابر آنها و غفلت از بُعد برین وجود آدمی است. اما استفاده بهنجار و صحیح از غرایز و سمت و سود دادن آن در مسیر رشد و تعالی مورد تأکید اسلام است.

**سه. کنترل‌پذیری شهوات**

شهوات و غرایز انسان، از جمله غریزه جنسی، به خوبی کنترل‌پذیر است. مقصود از کنترل در اینجا نه سرکوب آن، بلکه استفاده صحیح و بهنجار و جلوگیری از لجام‌گسیختگی آن است. برخی از امور مؤثر در کنترل شهوات عبارت است:

**۱-۳. وجود گرایش‌های متعالی:** این گونه گرایش‌ها (مانند فطرت) از درون با نابهنجاری و زیاده‌خواهی غریزه جنسی، به مبارزه برخاسته و در صورتی که به خوبی تقویت شوند، از عهده کنترل و جهت‌دهی به غریزه جنسی برخواهند آمد.

**۲-۳. عقل و خرد؛ دانش و خرد راهنمای باطنی و پیامبر درونی انسان است و در جهت‌دهی صحیح به غرایز، رفتارها و ایجاد تعادل در به کارگیری قوای نفس، نقش مؤثری دارد.**

**۳-۳. هدایت‌های پیامبران؛** تعالیم انبیای الهی، بهترین و مطمئن‌ترین روش استفاده از غرایز و بایدها و نبایدهای مربوط به آن است و ایجاد‌کننده انگیزه قوی و نیرومند نسبت به کار بستن آن تعالیم و رویارویی با هواهای نفسانی در انسان است. از طرف دیگر سایر تعالیم پیامبران (مانند عبادات و...) نقش مؤثری در تقویت بعد معنوی و اراده انسان دارد و بدین سان مبارزه با سرکشی‌های نفس‌اماره را آسان‌تر می‌سازد.

**۴-۳. قدرت اراده؛** اختیار انسان از بزرگ‌ترین موهبت‌های الهی است. و نقش

بسیار نیرومندی در رهبری کنش‌های آدمی دارد. اراده به خوبی قابل تقویت و نیرومندسازی است و با تقویت آن دشوارترین کارها سهل و آسان می‌شود. از طرفی یک جوان در عین نیرومندی در غرایز، از اراده و توان مقاومت بسیار بالایی برخوردار است و طهارت نفس و گرایش‌های عمیق معنوی در او، بسیار بالا است. بنابراین جوانان از زمینه‌ها و توانی بسیار بالا جهت کنترل غرایز بهره‌مند می‌باشند.

خداوند در قرآن مجید از جوانانی چون حضرت یوسف و اصحاب کهف، مثال می‌آورد که با اراده سترگ خویش، در برابر طوفان سهمگین غرایز و حوادث ایستادگی و بزرگ‌ترین افتخارات را در تاریخ بشر برای خود ثبت کردند. در تاریخ انقلاب اسلامی نیز، اراده جوانان با ایمانی چون حسین فهمیده‌ها، زیباترین جلوه تأثیر شگرف اراده و ایمان جوانان را به نمایش گذاشته است.

**۵-۳. امداد الهی؛** خداوند همواره دستگیر و مددکار کسانی است که با جدیت، خواستار پاک زیستن و دوری از گناه هستند: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۱</sup>؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایانیم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است».

قرآن مجید، یکی از علل نجات یوسف از گناه را امداد و عنایت الهی دانسته است. البته این گونه عنایت‌ها اختصاص به یوسف ندارد؛ بلکه هر کس به هر اندازه که در دوری از گناه جدیت داشته و از خداوند در این زمینه استعانت جوید، مورد عنایت او قرار خواهد گرفت. فلسفه اعانت الهی درباره یوسف نیز به عبودیت مخلصانه او بود<sup>۲</sup>.

۱. عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹.

۲. نگا: یوسف (۱۲)، آیه ۲۴.

**چهار. امکان بازگشت**

درست است که بسیاری از انسان‌ها در مواردی، به گناه گراییده و در برابر غرایز و هواهای نفسانی سر تسلیم فرود می‌آورند؛ اما در عین حال خداوند باب توبه را به روی بندگان گشوده و راهی قرار داده است که آدمیان، بتوانند زندگی پاک و پیراسته از آلودگی‌ها را آغاز کنند و آلودگی‌های پیشین را با اشک ندامت و آب مغفرت الهی بشویند و در جهت کمال و سعادت جاودانی گام بردارند.

اینکه گمان می‌رود بیشتر مردم در برابر شهوت و غضب آسیب‌پذیراند؛ تا حدودی نگاه افراطی و یک‌سویه است! بیشتر آنان در جامعه دینی، همواره می‌کوشند نیازهای جنسی خود را از راه‌های مشروع تأمین کنند و اگر خدای نخواست به پاره‌ای از آلودگی‌ها مبتلا شوند، با توبه و بازگشت آن را جبران می‌کنند و به این وسیله به خدای سبحان تقرب می‌جویند و از رحمت او بهره می‌گیرند.

نتیجه آنکه از طرفی وجود غرایز ضروری است و از طرف دیگر، همه راه‌های لازم برای نجات از آلودگی‌ها فراروی انسان قرار دارد.

**رهایی از ریا**

● پرسش ۴۳. در انجام دادن هر یک از کارهای نیک - به خصوص در حضور دیگران - می‌خواهم اصلاً ریا نداشته باشم؛ اما فکر ریا همیشه مرا آزرده می‌سازد! راهنمایی کنید؟

«ریا» از «رؤیت» گرفته شده و عبارت است از: «طلب منزلت و مقام در دل‌های مردم، به وسیله عبادات و طاعات خداوند متعال». این عمل حرام و سبب باطل شدن عبادت است. شخص ریاکار در بین مردم، نشان می‌دهد که مخلص و مطیع واقعی خداوند است؛ در حالی که واقعاً چنین نیست. در اینجا باید توجه داشت که: تحقق ریا مشروط به قصد ریا است؛ یعنی، اگر قصد و نیت ریا نباشد، گناه محسوب نمی‌شود. همچنین ریا وابسته به داشتن غرضی دنیوی - نظیر کسب محبوبیت، ثروت و جاه و مقام - است. ریشه‌های این رذیله اخلاقی، عمدتاً به ضعف شناخت فرد باز

می‌گردد. در مبارزه با این مفسده و گناه بزرگ، باید در ابعاد معرفتی و رفتاری زیر تلاش کرد:

۱. شناخت کرامت انسان: خداوند متعال به انسان ارزش و کرامت ویژه‌ای بخشیده و او را خلیفه خود در زمین قرار داده است<sup>۱</sup>. چه ارزشی بالاتر از اینکه خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید<sup>۲</sup>: «ای پسر آدم! همه چیز را برای تو و تو را برای خود آفریدم و قلب تو را منزلگاه خود قرار دادم»<sup>۳</sup>.

از این رو کرامتی که خداوند برای انسان قرار داده و قلب و دل او را جایگاه خود قرار داده است؛ اقتضا می‌کند که در قلب خود، غیر خدا را راه ندهد و در نیات و مقاصد خود شریکی برای او نگیرد.

۲. ضرر ریا را باید شناخت که چگونه قلب را تیره و توفیق اصلاح نفس را سلب می‌کند. اعمال نیک انسان را نابود و تبدیل به آتش دوزخ می‌کند. در برخورد اولیه با ریا، شخص عاقل، رد پای شیطان و نفس را تشخیص می‌دهد و با ژرف‌اندیشی، درمی‌یابد که هوا و هوس، به جنبش آمده است تا برای لحظاتی، عقل را در پرده غفلت پوشانده و بهره‌اش را ببرد. این بهره پایدار نیست و فقط قوه خیال و وهم را ارضا می‌کند! در اینجا عقل حکم می‌کند که شخص لذت پایدار؛ یعنی، پیروی از دستورات خداوند را - که سعادت جاودان در بردارد - انتخاب کند و به وسوسه‌های شیطان و وسوسه‌گر اعتنا نکند و پای هوا و هوس را ببندد.

۳. همواره باید در نظر داشت که طلب جاه و مقام نزد مردم، اظهار حاجت نزد نیازمندان است؛ چه آنان نیز همگی محتاجانی در پیشگاه خدا هستند و منزلت نزد آنان، اندکی سود ندارد. توصیه شده این آیه شریفه در تعقیبات نمازهای واجب خوانده شود: «قُلِ اللَّهُمَّ مَا لِكَ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ

۱. بقره (۲)، آیه ۳۰.

۲. «یابن آدم خلقت الاشياء لاجلك و خلقتک لاجلی».

۳. ملاهادی، سبزواری، شرح الأسماء الحسنی، (قم: بصیرتی)، ج ۲.

تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>. مضمون آیه این است که: «خداوند، مالک تمام هستی است و از ملک خود به هر که خواهد، می‌دهد و از هر که خواهد، دریغ می‌کند و اگر بخواهد، می‌تواند داده خود را باز پس گیرد. هر که را بخواهد عزیز می‌گرداند و هر کس را که بخواهد، خوار و ذلیل می‌سازد. تمام خیر و نیکی‌ها، به دست خداوند است و او به هر کاری توانا و قادر است.»

یکی از اسرار فضیلت خواندن این آیه بعد از نمازهای واجب، این است که انسان با دقت در مضمون آن، فقط به درگاه خداوند امیدوار باشد و از مردم و آنچه در دنیا است، قطع امید کند. این مرحله را علمای اخلاق «انقطاع عن الخلق» و یا «انقطاع الی الله» نامیده‌اند. خلاصه اینکه مؤمن باید یکسره متوجه خدا شود و از خلائق قطع امید کند.

۴. توجه به نعمت‌های اخروی و مقامات معنوی و بی‌اعتنایی به متاع زودگذر دنیا، در از بین بردن ریشه ریا بسیار مفید است. قرآن مجید درباره این مسئله می‌فرماید: ﴿وَلَدُّواْ الْآخِرَةَ خَيْرًا لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «سرای آخرت و نعمت‌های آن، برای پرهیزگاران بسی بهتر است، آیا در این باره تعقل نمی‌کنید؟!»

در خاتمه یادآوری چند نکته بایسته است:

**یکم.** برای از بین بردن ریا، لازم نیست انسان خود را در برابر مردم، فردی گناه کار جلوه دهد! این کار خلاف رضای خدا و امری ناپسند است. خداوند، دوست دارد آبروی بنده مؤمنش، نزد مردم حفظ شود و اگر لغزش دارد، نزد آنان رسوا نگردد؛ ولی بنده باید رابطه خود را با خدا نیکو گرداند و در خفا از گناهان خویش توبه کند و عهد نماید که از معاصی کناره گیرد و در این راه از خداوند مدد جوید.

**دوم.** انسان نباید از ترس ریا، عبادات و حسنات را ترک کند. یکی از راه‌کارهای شیطان برای بازداشتن انسان از عبادات و انجام دادن کارهای پسندیده، این است که

ترفندها و وسوسه‌های خود را براساس ویژگی‌های شخصیتی و نوع گرایش‌ها و بینش‌های فرد، طراحی می‌کند و آن‌گاه وارد عمل می‌شود. به عنوان مثال وقتی شیطان خود را از خارج کردن مؤمن از جرگه عابدان، ناتوان دید با ایجاد شبهه در عبادت‌های او، در قلبش نفوذ می‌کند و به جای اینکه «وسوسه کند نماز نخوان»؛ می‌گوید: «این نماز تو نماز نیست؛ زیرا تو ریا می‌کنی»، تا با این کار مؤمن نسبت به نماز و عبادتش سوء ظن پیدا کند. اگر شیطان در این مرحله موفق شود، شخص به تدریج نسبت به عباداتش بی‌رغبت می‌شود و تا سر حد ترک آنها پیش می‌رود. یکی از راه‌های مقابله مؤمن در این میدان، خنثی کردن وسوسه ریا است.

پیامبر اکرم در این باره می‌فرماید: «اذا التی الشیطان احدکم و هو فی صلاته فقال: انک مرء فلیطل صلوته ما بدا له مالم یفته وقت فریضة، و اذا کان علی شیء من امر الاخرة فلیتمکث ما بدا له و اذا کان علی شیء من امر الدنيا فلیبرح»<sup>۱</sup>؛ «هرگاه یکی از شما مشغول نماز بود و شیطان به سراغش آمد و گفت: تو ریا می‌کنی، تا جایی که می‌تواند نمازش را طول دهد، به شرط آنکه وقت فریضه فوت نشود، و اگر مشغول کار آخرتی (عمل پسندیده‌ای) بود تا جایی که می‌تواند آن را به درازا بکشاند و اگر سرگرم کار دنیوی بود، آن را رها کند»<sup>۲</sup>.

**سوم.** پاره‌ای از عبادات خود به خود در آشکار و معرض دید دیگران انجام می‌شود؛ از قبیل: نماز جماعت، جهاد و... قرآن مجید نیز یکی از اوصاف مؤمنان را این می‌داند که در خفا و آشکارا در راه خدا انفاق می‌کنند<sup>۳</sup>. بنابراین در عین مواظبت بر مخفی بودن عبادت و دوری از ریا، شرایط نیز باید سنجیده شود و اعمالی که لازم است آشکارا انجام گیرد، با نیت خالص و استعانت از خداوند، همان سان انجام پذیرد.

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۵؛ میزان الحکمه (چهار جلدی)، (قم: دارالحدیث، ویرایش دوم، ۱۴۱۶ هـ.ق، ۱۳۷۵ شمسی)، ج ۲، ص ۱۰۲۱.

۲. برای آگاهی بیشتر رک: سیداحمد، فهری، عجب و ریا.

۳. نگا: رعد (۱۳)، آیه ۲۲؛ فاطر (۳۵)، آیه ۲۹؛ نمل (۱۶)، آیه ۷۵.

۱. آل عمران (۳)، آیه ۲۶.

۲. انعام (۶)، آیه ۳۲.

## حسادت و غبطه

● پرسش ۴۴. چگونه می‌توان صفت رذیله «حسادت» را از خود دور ساخت؟ آیا غبطه نیز ناپسند است؟

### شناخت و درمان حسد

ابتدا باید فرق بین «غبطه» و «حسادت» روشن گردد. «حسادت» آن است که انسان از نعمت دیگران ناراحت شود و آرزوی از بین رفتن آن را داشته باشد. اما در «غبطه»، انسان از نداشتن خود آزرده خاطر است؛ نه از بهره‌مندی دیگران. در نتیجه آرزو یا تلاش نمی‌کند که نعمت از دیگری سلب گردد؛ بلکه از نعمت دیگران خوشحال است و دعا و تلاش می‌کند که خود نیز به آن برسد. معمولاً در نعمت‌های عبادی و معنوی، مثل حالِ خوش در نماز و سجده نسبت به دیگران، حالت غبطه به انسان دست می‌دهد.

درمان حسد، دو رکن اساسی دارد: درمان نظری؛ (شناخت ابعاد و نتایج آن در دنیا و آخرت) و درمان عملی.

### یک. درمان نظری

درمان نظری حسد زمینه‌ها و ابعاد مختلفی دارد؛ از جمله:

- ۱-۱. شناسایی ریشه‌ها، علل و عوامل پدید آورنده و رشد دهنده حسد؛
- ۲-۱. گستره، انواع و اشکال بروز حسد؛
- ۳-۱. زیان‌های فردی و اجتماعی حسد؛
- ۴-۱. انگاره‌ها و دانسته‌هایی که تأثیر مستقیم در درمان حسد و یا کاهش آثار آن دارند.

اکنون به اختصار پاره‌ای از آنچه به این بخش مربوط است بیان می‌شود:<sup>۱</sup>

**الف.** حسد، نه تنها زیانی برای شخص مورد حسد (محسود) ندارد؛ بلکه چه بسا

به نفع او و به ضرر حسود است؛ زیرا به فرض که حسادت دیگران موجب غیبت یا تهمت او شود؛ این کار باعث از بین رفتن گناهان او و به دوش کشیده شدن آنها توسط حسود نیز می‌گردد. در حالی که انسان خردمند، هیچ‌گاه ضرر خود را نمی‌خواهد و چه ضرری بالاتر از حسدورزی!

ب. خداوند بنابر حکمت بالغه خود، نظام جهان را به گونه‌ای قرار داده است که انسان‌ها از جهاتی - چون استعداد، قیافه، مال، خانواده و ... - با یکدیگر تفاوت‌هایی داشته باشند. یکی از حکمت‌های این مسئله، امتحان و ابتلایی است که باید برقرار باشد. اگر آدمی حقیقت این مطلب را درک کند و به عمق آن دست یابد، آن‌گاه بر موقعیت دیگران رشک نخواهد برد؛ چرا که همه این موهبت‌ها و تفاوت‌ها را به جهت جریان حرکت زندگی و فلسفه‌ای که ورای آن است، می‌داند. افزون بر آن این نکته را در نظر دارد که هر نعمتی مسئولیت‌های سنگینی نیز در پی دارد و تحمل هر کاستی و صبوری در برابر هر مشکلی، پاداش‌های بزرگی به ارمغان می‌آورد.

ج. توجه به معاد و نعمت‌ها و درجات والای پرهیزگاران در قیامت و آخرت، آدمی را از چشم دوختن به متاع دنیا باز می‌دارد. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می‌فرماید: «لَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»؛ «چشم از این متاع ناقابل دنیوی که به برخی داده‌ایم [برای امتحان]، بازگیر و بر اینان اندوه مخور». اگر آدمی به حقیقت، معنای «و رِزْقٌ رِبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى»<sup>۲</sup> را در یابد، دیگر چشم به امکانات و برخورداریهایی این و آن نخواهد دوخت و عمر خود را بر سر این غصه‌گراف نخواهد گذاشت. به گفته حافظ:

نقد عمرت بیر و غصه دنیا به گزاف      گر شب و روز در این قصه مشکل باشی  
گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست      رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی

۱. حجر (۱۵)، آیه ۸۸.

۲. «و [بدان که] روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است»، طه (۲۰)، آیه ۱۳۱.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه: سید رضا، صدر، حسد، (قم: بوستان کتاب، چاپ سوم ۱۳۸۲)، صص ۲۱۱-۲۹۰.

د. بسیاری از نعمت‌هایی که به دیگران می‌رسد، جنبه اختصاصی ندارد و با تلاش و کوشش، همراه با درایت و بیش می‌توان بهتر از آن را نیز فراچنگ آورد. بنابراین راه رشد، ترقی و تعالی بسته نیست؛ لیکن باید واقع‌بینانه راه آن را شناخت و در جهت آن اقدامات لازم را به عمل آورد.

#### دو. درمان عملی

بدون درمان عملی و تلاش و مجاهدت برای ریشه‌کنی بیماری خطرناک حسد، نمی‌توان از این صفت ناپسند، سلامت نفس انتظار کشید. از این رو کاربست شیوه‌های عملی در این راستا ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. پاره‌ای از این روش‌ها عبارت است از:

۱-۲. رفتار مخالف: عمل بر ضد مقتضای حسد در گفتار و کردار؛ مانند: نواضع، خیرخواهی، خدمت به دیگران، شاد شدن از رسیدن خیر به دیگران و ریشه‌کنی حسد از طریق نابود کردن خباثت‌های نفسانی (مانند تکبر، ریاست‌طلبی، دنیاخواهی و...).

آیه الله صدر به استناد سخن پیامبر اکرم: «هنگامی که رشک و رزیدی، در پی آن مرو»<sup>۱</sup> می‌نویسد: «آنچه حسود در مقام عمل باید انجام دهد، چیزی است که در آغاز بر او بسیار تلخ و ناگوار می‌باشد. البته دار و تلخ است؛ ولی سرانجام شیرین دارد. حسود باید آنچه رادلش می‌خواهد، نکند. برای مثال اگر دلش می‌خواهد از کسی بدگویی کند و رسوایش سازد، دهان خود را ببندد و دندان بر جگر بگذارد و کلمه‌ای بر زبان نراند؛ اگر آزرده کسی را می‌خواهد، او را نیازارد؛ اگر می‌خواهد برای نابودی یا سرنگونی کسی به وسایلی متشبث شود، نشود و به طور کلی خواسته دل را زیر پا بگذارد»<sup>۲</sup>.

این روش وقتی به کمال می‌رسد که به جای پیروی از حسد، شخص عکس آن

۱. «اذا حسدت فلاتبع»، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳ و ص ۱۲۲.

۲. سیدرضا، صدر، حسد، صص ۲۹۸-۲۹۹.

عمل کند. به عنوان مثال نسبت به کسی که به او رشک می‌برد، خوبی کند؛ از خوبی‌های او نزد دیگران سخن بگوید؛ در حق او دعا کند و از صمیم قلب از خداوند بخواهد که نعمت‌هایش را بر آن شخص افزون گرداند.

۲-۲. یادکرد نعمت‌ها: هرگاه از متنعم بودن شخصی ناراحت و آزرده شد، باید متذکر نعمت‌هایی شود که خداوند به خود او داده است؛ چرا که خدای کریم هیچ فردی را محروم از همه نعمت‌ها نمی‌کند. همچنین اگر در زندگی خود گرفتار مشکلاتی است، باید افرادی را به یاد آورد که مشکلات بیشتری نسبت به خود دارند.

۳-۲. تقویت عقل: انسان باید عقل خود را با عمل تقویت کند. اگر آدمی از نیروی عقل و خرد به خوبی استمداد جوید و آن را بر دیگر قوای خود، حاکم و از آن پیروی کند؛ به تدریج تقویت خواهد شد و هراندازه به آن پشت و برخلاف رهنمودهای عقل عمل کند، به تضعیف آن پرداخته است. یکی از راه‌های تقویت عقل، گسترش معارف دین و پیروی دقیق از رهنمودهای پیامبران است؛ زیرا تعالیم آنان بازگشاینده گنجینه‌های خرد است: «و یتیروا لهم دفائن العقول»<sup>۱</sup>.

۴-۲. تبدیل حسد به غبطه: علت اصلی «حسد»، ناراحتی انسان از عدم موفقیت خویش است؛ یعنی، چرا او پیشرفت نکرده و دیگری رشد خوبی کرده است. حسود به جای تلاش برای رشد خویش، می‌خواهد رشد دیگری را متوقف کند. حال اگر انسان توجه کند که شکست دیگری، هیچ کمک و سودی برای او ندارد؛ بلکه چه بسا مشکلاتی نیز به بار می‌آورد، در این صورت راه درست را انتخاب می‌کند و به جای تخریب دیگران، می‌کوشد خود را مانند آنان به موفقیت برساند. این حالت انسان (غبطه)، نه تنها بد نیست؛ بلکه موجب رشد و ترقی او می‌گردد. بنابراین می‌توان با تبدیل حسد به غبطه، راه رشد و ترقی را بر خود باز نمود و از آثار منفی آن در امان ماند.

۵-۲. خوش بینی: یکی از آفات حسد این است که باعث می‌شود شخص حسود،

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰؛ نیز، نهج البلاغه، خطبه ۱.

به خوبی‌ها و درست‌کاری‌های دیگران با سوء ظن نگریسته و آن را حمل بر ریاکاری، عوام‌فریبی و... می‌کند و به تخریب چهره مردم می‌پردازد. درمان حسد، عمل بر ضد این حالات و نگرش خوش بینانه و برخورد دوستانه و صمیمانه با دیگران است.

۲-۶. دعا: تضرع و درخواست از خداوند، در پیراستن نفس از آلودگی‌ها - از جمله حسد - بسیار مفید و سودمند است. از جمله دعاهایی که در تصفیه نفس و پالایش آن تأثیر به‌سزایی دارد، دعای شریف «مکارم الاخلاق» از صحیفه سجادیه است.

۲-۷. تلقین: تلقین یکی از راه‌های پیراستن نفس از صفات ناپسند است. کار بست این روش با مخاطب قرار دادن خود، تأثیر زیادی دارد. بدین سان هرگاه شراره‌های حسد در دل زبانه کشید، شخص می‌تواند قدری در خود تأمل کند؛ سپس بگوید: «نه، من دیگر چنین نیستم»، «من دیگر خوب شده‌ام»، «من از حسد نفرت دارم و ریشه شیطانی حسد را از وجود خود کنده‌ام» و «ای شیطان! از من دور شو که دیگر مرا با تو کاری نیست».<sup>۱</sup>

## خشم و بردباری

● پرسش ۴۵. چگونه می‌توانم خشم خود را فرو برم؟ راه‌های رسیدن به حلم و بردباری چیست؟

نخست باید توجه کرد که خشم و غضب نابه‌جا، آتشی شیطانی است که از درون انسان شعله کشیده و انسان را به سوی آتشی ابدی رهنمون می‌شود. امام باقر فرموده است: «ان هذا الغضب جمره من الشيطان توقد فی قلب ابن آدم...»؛ «خشم پاره آتشی شیطانی است که در قلب انسان شعله‌ور می‌شود...»<sup>۲</sup> و نیز: «ان الرجل لیغضب فما

یرضی ابدأ حتی یدخل النار...»؛ «[گاه] شخصی به خشم می‌آید و در آن پیش می‌رود و راضی نمی‌شود تا آن‌گاه که داخل آتش شود».<sup>۱</sup> در مقابل، حلم و بردباری برآورنده بزرگ‌ترین آرزوی سالکان الی‌الله و رسیدن به رضوان الهی است. امام صادق می‌فرماید: «من کظم غیظاً، ولو شاء ان یمضیه امضاه، املأ الله قلبه يوم القيامة رضاه»؛ «هر کس خشم و غضب خود را بشکند - در حالی که اگر بخواهد می‌تواند آن را عملی کند - خداوند در روز قیامت قلب او را با رضوان خود پر می‌سازد».<sup>۲</sup>

آنچه مهم است اینکه شخص، عزم راسخ و جدی بر پالایش نفس خویش از خشم و کژخلقی داشته و آن را به زیور حلم و بردباری بیاراید. در این راستا مجاهدت جدی و استمرار و مداومت بر این جهاد، لازم است.<sup>۳</sup>

بنابراین برای تقویت حلم و بردباری، باید طبق برنامه‌ای جدی، به تقویت اراده پرداخته و همواره بر خود مسلط باشید. در این رابطه راه‌های مختلفی وجود دارد؛ ولی مهم آن است که در راه درمان، مصمم باشید و مطالب پیشنهادی را بدون کمترین کاستی به اجرا گذارید:

۱. مطمئن باشید که می‌توانید روحیه خود را تغییر دهید؛ ولی برای نتیجه‌گیری شتاب نکنید. ببیندیشید که باید مدتی طولانی، رفتارهای خود را به دقت کنترل کنید و اگر چنین کردید، پس از آن حتماً دگرگونی رفتاری خواهید داشت.

۲. از حساسیت بیش از حد در هر زمینه پرهیزید.

۳. در هر مسئله‌ای، ابتدا از دیگران انتظار بدترین برخورد را داشته باشید و خود را برای تحمل آن آماده کنید. این نکته باعث می‌شود، برخوردهای خوب بیش از انتظار، در شما ایجاد خشنودی کند. اگر همیشه انتظار برخورد خوب داشته باشید، چه بسا نتیجه عکس خواهید گرفت.

۱. همان، ص ۳۰۲.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. جهت آگاهی بیشتر نگا: محمد، شجاعی، مقالات (تهران: سروش، چاپ اول ۱۳۶۸)، ج ۲ صص ۲۵۸-۲۳۴.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: سید رضا، صدر، همان صص ۲۹۱-۳۰۴.

۲. محمد بن یعقوب، الکلبینی، اصول کافی، تصحیح و تعلیق: علی‌اکبر غفاری، (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج ۲، ص ۳۰۴.

۱۱. سطح شناخت خود را با مطالعه و تفکر از زشتی، ناپسندی و جبران اعمال پرخاشگرانه بالا ببرید. روایات، آیات و داستان‌هایی را در این زمینه، مطالعه و در مورد آنها فکر کنید. در برخی از موارد، به آثار بد رفتار تند خود، توجه و زشتی آن را در ذهن مرور کنید تا به یک حالت خود هشدار از درون دست یابید. همچنین آثار فردی و اجتماعی و پیامدهای حیثیتی آن عمل زشت را در ذهن خود، حاضر و به زشتی آن توجه کنید تا از درون از آن عمل متنفر شوید.

۱۲. به هنگام بروز عصبانیت و تندخویی، سریع حالات خود را تغییر دهید. برای مثال اگر ایستاده‌اید، بنشینید و اگر نشسته‌اید، دراز بکشید و صورت خود را با آب سرد بشویید. یک لیوان آب خنک بیاشامید و خود را از آن موقعیت دور سازید.

۱۳. از خواندن قرآن به مقدار زیاد و در نوبت‌های متعدد در روز غفلت نورزید. قرآن تأثیر زیادی در رسیدن به حالت سکینه و آرامش درونی دارد. عبادت‌های خود، مانند نماز را در اول وقت و با حضور قلب کامل به جا آورید که تأثیر بزرگی در رسیدن به اطمینان خاطر دارد و آدمی را از درون به آرامش می‌رساند.

۱۴. بعد از استحمام و به هنگام خروج از حمام، دو پای خود را تا مچ، با آب سرد بشویید.

۱۵. دیگر رفتارهای عادی و روزمره خود را با تسلط کامل و بدون شتابزدگی انجام دهید و آنها را آرام آرام تعقیب کنید، تا نرم‌خویی و پرحوصلگی، بر تمام رفتارهای شما حاکم شود.

۱۶. شرح موارد یاد شده را در جدولی بنویسید و موارد انجام شده و یا تخلف از آن را یادداشت کنید. همواره بکوشید موارد تخلف را کاهش داده و بیش از پیش خود را به انجام آنها مقید سازید. حتی قبل از بروز آن موقعیت‌ها و به صورت مستمر، این راه‌کارها را سرلوحه اعمال خود قرار دهید. از آن به بعد، باید میزان موارد پرخاشگری شما کاهش یابد. آنها را نیز یادداشت کنید و کم‌کم از میزان آنها در طول روز، هفته و ... بکاهید.

۱۷. یک نفر محرم اسرار برای خود برگزینید. این فرد می‌تواند همسر یا دوست

۴. با خود شرط کنید که هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی، برخورد تند نداشته باشید و اگر ناگهان از شما برخورد تندی سر زد، خود را جریمه کنید. برای مثال تصمیم بگیرید - یا در صورت امکان نذر کنید - اگر بر سر کسی فریاد زدید، فلان مبلغ را صدقه بدهید، یا نماز شب بخوانید و یا یک روز، روزه بگیرید<sup>۱</sup>. کارآیی این روش، بسیار بالاست و بسیاری از علمای بزرگ، بدین‌سان تمرین عملی و خودسازی کرده‌اند.

۵. از تفریحات سالم، آرامش‌بخش و تقویت‌کننده اراده - مانند کوهنوردی، شنا، دو، پیاده‌روی و گردش در طبیعت و ... - استفاده کنید.

۶. در تصمیم‌گیری‌ها، با افراد عاقل و پخته مشورت کنید و از اقدامات عجولانه و مطالعه نشده پرهیزید.

۷. با افراد خوش خلق و غیر عصبی معاشرت کنید.

۸. از موقعیت‌هایی که زمینه تندخویی در آن فراوان است، اجتناب کنید و در موقعیت‌هایی حضور یابید که رفتار پرخاشگرانه در آنجا دیده نمی‌شود و از شرایطی که شما را به رفتارهای تند دعوت می‌کند، دوری گزینید.

۹. قبل از هر عملی، در مورد پیامد آن بیندیشید و آن‌گاه اقدام کنید. با تمرین به این راه کار در تمام امور، اندک اندک کنترل خویش را بر تمام رفتارها توسعه بخشید.

۱۰. به رفتارها و حالاتی که از افراد سر می‌زند و شما را عصبانی می‌کند، بی‌توجه باشید. برای مثال اگر کسی با حرف ناروا شما را بر می‌افروزد، از شنیدن و گوش سپردن به سخنان وی پرهیزید و یا محیط را ترک کنید. به گفته‌های او توجه نکرده و آنها را در ذهن خود مرور نکنید. نسبت به دیگر اعمال فیزیکی و رفتارهای پرخاشگرانه و تحریک‌کننده نیز همین‌طور واکنش نشان دهید و راه بی‌توجهی و سهل‌گیری را پیش گیرید.

۱. این‌گونه جریمه معنوی نباید نگاه انسان به عمل نیک را منفی کند؛ بلکه باید آن را با یک تیر دو نشانه زدن به حساب آورد؛ یعنی از طرفی رشد و تعالی معنوی و کسب تقرب مستقیم به سوی خدا و از طرف دیگر بازداشتن از بدی‌ها و زشتی‌ها.

شما باشد. این رابطه نزدیک و صمیمانه، باید به گونه‌ای باشد که بتوان در مورد موضوعات بی‌اهمیت با او درد دل کرد و حتی بدون اینکه احساس کنید وقت او را تلف کرده‌اید به او تلفن بزنید و موضوع را با وی درمیان گذارید. در این صورت است که با پدید آمدن هرگونه مشکل جسمی یا روانی، می‌توان با تکیه کردن به او و بیان مشکل خود، احساس آرامش کرده و پشتوانه روانی شما باشد.

۱۸. شوخ طبع باشید و احساسات منفی و تندتان را نسبت به دیگران با تمرین به احساسات مثبت تبدیل کنید. البته نباید شوخ طبعی حالت تهاجمی به خود گیرد و از طریق شوخی و خندیدن به شکست‌های دیگران، به گونه‌ای پرخاشگری بروز داده شده و با شوخی‌های آزاردهنده و متلک‌های غیراخلاقی یا ضداخلاقی به انتقام جویی از دیگران پرداخت. پس با شوخ طبعی می‌توان در برخورد با مسائل جدی، فشارها و مشکلات زندگی خود را کاهش داد؛ زیرا لذت بردن از شوخ طبعی، خنده سرگرم‌کننده و شادی‌آفرین، در فرد هیجان و احساس مثبت ایجاد کرده و در درازمدت بر کاهش میزان عصبانیت می‌انجامد.

۱۹. پرهیز از تحریکات عصبی؛ بعضی از مواد به طور طبیعی سیستم اعصاب و دستگاه قلبی-عروقی را تحریک می‌کند. نوشابه‌های گازدار، شکلات‌ها و برخی داروهای غیرمجاز، محرک‌هایی است که سبب تشدید واکنش افراد حساس به محرک‌های اطراف آنها می‌شود؛ به طوری که در مواقع لزوم نمی‌توانند واکنش مناسب نشان دهند. آنها برای به دست آوردن آرامش، نمی‌توانند به موقع از سیستم پاراسمپاتیک خود استفاده کنند و برای مدت طولانی در حالت عصبی باقی می‌مانند. بنابراین توصیه می‌شود از مصرف چنین مواد تحریک‌کننده، به حداقل ممکن اکتفا کنند.

۲۰. بهبود بخشیدن به مهارت‌های اجتماعی و ارتباطی؛ افرادی که مهارت‌های ارتباطی بسیار ضعیف و نامناسبی دارند، سهم زیادی در عصبانیت و تندی در جامعه

### تمرکز حواس

#### ● پرسش ۴۶. تمرکز حواس چگونه ایجاد می‌شود؟

«عدم تمرکز حواس»، موضوعی است که بسیاری از جوانان، به دلایل مختلف، از آن رنج می‌برند. تمرکز حواس در هر کاری-از جمله مطالعه و درس خواندن-از ضروریات است. تمرکز حواس، حالتی ذهنی و روانی است که در آن تمام قوای حسی، روانی و فکری انسان، روی موضوع خاصی متمرکز می‌شود و تضمین‌کننده امر یادگیری و انجام دادن صحیح کارها و رهایی از خطرات احتمالی است. در یک جمع‌بندی کلی، بیشتر افراد به دلایل زیر، با عدم تمرکز فکر و حواس‌پرتی روبه‌رو می‌شوند:

۱. کسانی که خود را به انجام دادن کار یا مطالعه درسی مجبور می‌کنند؛ در حالی که تمایل درونی چندانی به آن ندارند. در این صورت قوای ذهنی و روانی‌شان، به طور خودکار از آن موضوع دور شده، و دچار حواس‌پرتی می‌گردند. اینان ممکن

۱. کارل، هافمن (و دیگران)، روانشناسی عمومی از نظریه تا کاربرد، ترجمه سیامک نقشبندی و دیگران، (تهران: ارسباران، ۱۳۷۸)، ص ۳۰۹.



بیداری تا موقع خواب - یادداشت و برای هر کار، زمان خاص و مناسب معین کنید. بکشید طبق همان برنامه تنظیم شده، به فعالیت‌های مشخص (کلاس، مطالعه، استراحت، عبادت، ورزش و...) بپردازید.

زمان معینی را در طول روز، برای اندیشیدن دربارهٔ موضوعات مختلف با تخیلات و افکار مزاحم، اختصاص دهید. این کار حداقل دو فایده مهم دارد: نظم و انضباط در تمام فعالیت‌ها - حتی در اندیشه‌ها و افکارتان - راه پیدا می‌کند که خود بسیار ارزشمند است و نیز اگر افکار مزاحم در غیر زمان معین، به سراغتان آمد و باعث حواس پرتی شما شد، می‌توانید به خود وعده دهید که زمان اندیشیدن در این باره، فلان زمان خاص و معین است.

پس برای هر کار و فعالیتی وقتی، مشخص کنید و در آن زمان به هیچ امری، غیر از آن نپردازید.

۲. اصول و قوانین لازم برای یک مطالعه سودمند را بشناسید و آن را به دقت رعایت کنید. در اینجا به چند مورد اشاره می‌شود:

الف. با تبیین هدف خویش از مطالعه و درس خواندن، احساس نیاز و انگیزه برای مطالعه را در خود افزایش دهید.

ب. به هنگام مطالعه یا حضور در کلاس، از افکار یأس آفرین، کسل کننده و غیر منطقی بپرهیزید و همواره امید، قدرت و توانایی را در ذهن خود حفظ کنید.

ج. هنگام مطالعه یا سر کلاس، کاغذ و قلمی داشته باشید و یادداشت بردارید یا مطالب را خلاصه کنید تا در فضای روانی درس و مطالعه قرار داشته باشید؛ نه اینکه به دنبال افکار و ذهنیات خود باشید.

د. با پیش مطالعه وارد کلاس شوید و پرسش‌هایی که دربارهٔ درس به ذهنتان می‌رسد، بلافاصله از استاد بپرسید. به خود اجازه ندهید سؤال مطرح شده، ذهنتان را به خود مشغول دارد و به تدریج از فضای روانی کلاس خارج شوید. با این روش ساده، می‌توانید فرایند تدریجی و محتوای درسی کلاس را پی‌گیری کنید و خود را در فضای درسی یا مطالعه قرار دهید.

است مدت‌ها با بی‌علاقگی، کارهایی را انجام دهند و یا به دنبال درس و رشته تحصیلی خاصی، تلاش‌هایی کنند و به عبارت دیگر خود را مجبور به انجام دادن آن کار یا مطالعه ببینند!

۲. فشارهای روانی، از عوامل عمده پراکندگی فکری است. بیشتر افراد در مواجهه با یک موضوع، اگر معتقد باشند زمان کافی برای حل آن ندارند و یا توانایی حل مسئله و کسب توفیق را در خود نبینند، دچار نگرانی و اضطراب می‌شوند و در نتیجه این ترس از شکست، افکار منفی، عدم اعتماد به نفس و خیال‌بافی‌های منفی‌گرایانه، توان عمل و ابتکار و خلاقیت را از آنان سلب می‌کند و به جای اینکه روی موضوع خاص متمرکز شوند، بر ترس و احتمال شکست خود تمرکز می‌کنند و یأس و ناامیدی بر آنها چیره و موجب حواس پرتی می‌گردد.

۳. گاهی بعضی از حوادث و اتفاقات، فضای روانی فرد را دچار اختلال می‌کند. مسائلی نظیر آنچه در زندگی شخصی، تحصیلی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و... رخ می‌دهد، تمرکز حواس را از بین می‌برد.

۴. گاهی عدم رعایت بهداشت مطالعه و اصول و قوانین آن و بهره نگرفتن از روش مناسب، باعث خستگی جسمی و روانی شده و آمادگی روانی لازم برای مطالعه و درس را از بین می‌برد. در نتیجه احساس بی‌علاقگی و به دنبال آن عدم تمرکز حواس، بر شخص مستولی می‌شود.

۵. گوناگونی فعالیت‌های فرد - به خصوص اگر در توان او نباشد - باعث عدم تمرکز حواس می‌شود.

### راه‌های مقابله با عوامل حواس پرتی

برای مقابله با هر یک از عوامل یاد شده، باید به راه کار خاص و مناسب آن توجه کرد. نکات زیر می‌تواند به عنوان راه کارهای کلی، مؤثر واقع شود:

۱. در ابتدا و قبل از هر چیز، برای تمام فعالیت‌های درسی و غیردرسی، برنامه‌ریزی کنید. اوقات شبانه‌روز را در یک جدول زمان‌بندی شده - از هنگام

ه. زمان و مکان مطالعه، باید از نظر فیزیکی و روانی، از شرایط مناسب برخوردار باشد و عامل حواس پرتی (نظیر سر و صداها، سرما و گرما و نور کم یا خیلی شدید) از محیط مطالعه حذف شود.

۳. در صورتی که گوناگونی کارها و فعالیت‌های غیردرسی، باعث عدم تمرکز می‌شود، آنها را به حداقل ممکن برسانید و به خود بگویید: در این دوره و زمان، مهم‌ترین وظیفه و کار من، مطالعه و درس خواندن و ارتقای سطح علمی است و فعالیت‌های جانبی متعدد، مزاحم وظیفه اصلی من است.

۴. اگر مشکلات شخصی، اجتماعی، خانوادگی و... باعث عدم تمرکز حواستان می‌شود؛ بدانید که:

الف. زندگی فردی هیچ‌کس، خالی از مشکل و ذهن هیچ فردی، به طور کامل خالی نیست. از طرف دیگر با صرف فکر کردن و مشغولیت ذهنی دربارهٔ چنین مشکلاتی، هیچ دردی دوا نخواهد شد. پس به خود تلقین کنید که هنگام درس یا مطالعه، ذهن خود را از آن مسائل برهانید.

ب. به هنگام مزاحمت آن افکار، به خود قول بدهید: در این باره خواهم اندیشید (و زمانی را برای این کار در شبانه‌روز اختصاص دهید).

ج. در صورت امکان به اتفاق یکی از دوستان خود، مطالعه یا مباحثه کنید.

۵. در صورتی که موضوع یا موضوعات خاص و محدودی، باعث حواس پرتی شما می‌شود، به دنبال راه حل مناسب آن باشید؛ چرا که این در حکم علت عدم تمرکز حواس شما است. پس برای مقابله با آن، ابتدا علت و عامل اصلی را شناسایی کنید و در پی حذف یا تقلیل آن برآید؛ ولی اگر موضوعات مختلف، باعث حواس پرتی شما می‌شود؛ به نکات چهارگانه بالا حتماً توجه کنید.

## تقویت اراده

● پرسش ۴۷. چگونه می‌توان اراده خود را در انجام دادن کارها و برنامه‌ها تقویت کرد؟ نخست بهتر است شخص با اراده و فرد بی‌ثبات و فاقد اراده را توصیف کنیم.

شخص با اراده کسی است که وقتی در مورد کاری، به خوبی تأمل کرد، تصمیم به انجام آن می‌گیرد و با فعالیت و ثبات قدم، آن را به اجرا در می‌آورد. بنابراین پافشاری بر تصمیمی غلط یا داشتن میلی قهرمانانه، ثبات قدم نخواهد بود. در مقابل فرد سست اراده، با کمترین مشکلی از انجام دادن کار، دلسرد شده و کوشش جهت تحقق آن را متوقف می‌کند.

کسی که اراده قوی دارد، آنچه را که با تأمل خواسته است، با کوشش و ثبات قدم به دست می‌آورد. شخص با اراده کسی است که دارای هدفی معقول بوده و تا موقعی که به آن نرسیده است، از تعقیب آن باز نمی‌ایستد. مشکلات و موانع روانی یا مادی، به اراده و عزم او لطمه نمی‌زند و از پیشرفتش جلوگیری نمی‌کند. راهکارهای زیر برای تقویت اراده سفارش می‌شود:

**یک. تعیین هدف یا اهداف؛ ابتدا هدف و یا اهداف دقیق و مشخص خود را از زندگی یا کاری که می‌خواهید انجام دهید، برای خود ترسیم کنید.** طبیعی است این هدف، باید شفاف، معقول، قابل دستیابی، بدون افراط و تفریط، مطابق توان و استعداد خود و واقع‌بینانه باشد؛ نه آرمانی و بلند پروازانه و خارج از توانایی‌های شما! در غیر این صورت وقتی با مشکلات و سختی‌های طاقت فرسا و خارج از توان خود، رو به رو شوید و باشکست‌های احتمالی به هدف مورد نظر دست نیابید؛ ناامید و دلسرد شده و از ادامه کار منصرف می‌گردید. همچنین از انجام کارهای دیگر منصرف شده و خود را ناتوان و بی‌اراده می‌بینید!!

**دو. شناخت توانایی‌ها و استعدادها؛** همه ما در وجود خود، از استعدادهایی برخورداریم؛ کافی است این نیروها را بشناسیم و برای رسیدن به هدف، آنها را به کار گیریم.

**سه. برنامه‌ریزی؛** باید برای تمام کارها و فعالیت‌های شبانه روزی، برنامه‌ای مدون و منظم داشته باشید. بدین منظور از جدولی استفاده کنید که در ستون افقی آن، ساعات شبانه روز و در ستون عمودی، ایام هفته را یادداشت و تمام کارهای روزانه را در آن درج کنید (از خواب و استراحت تا عبادت، ورزش، مطالعه و...). هر فعالیتی

را در زمان خاص خود در جدول بنویسید و هیچ زمانی را بدون کار خالی نگذارید. هر روز صبح با نگاهی به آن برنامه، به اجرای دقیق آن بپردازید و شب‌ها قبل از خواب، آن را محاسبه و ارزیابی کنید. شایسته است همچون یک محاسبه‌گر جدی و قاطع، فعالیت‌های روزانه و میزان موفقیت خود را در انجام دادن آنها بررسی کنید. در صورت موفقیت، خود را تشویق و در صورت تخلف و سهل‌انگاری، تنبیه کنید.

**چهار. تلقین؛** تلقین به خود در تقویت اراده، اثر قابل ملاحظه‌ای دارد؛ بنابراین هر روز جملاتی را به خود تلقین کنید؛ مانند: «من اراده لازم برای انجام کارهایم را دارم»، «هیچ چیز نمی‌تواند اراده‌ام را متزلزل کند»، «آنچه را که به نظرم انجام دادنی است، انجام می‌دهم و هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از آن باز دارد»، «اراده من هر روز محکم‌تر می‌شود»، «بر من لازم است که موفق شوم؛ زیرا موفقیت از آن نیرومندان است» و ...

**پنج. تدریجی بودن تقویت اراده؛** برای به دست آوردن اراده‌ای قوی و محکم، توجه به تدریجی بودن آن و نیاز به تمرین و ممارست، امری بایسته است. گمان نکنید می‌توانید به طور دفعی و بدون هیچ تلاشی، به آن دست یابید. بنابراین به راه کارهای عملی زیر توجه کرده، به آنها پای بند باشید:

#### راه‌های تقویت اراده

۱. همواره در کارهای سخت و دشوار به خود تلقین کنید و این عبارات را بگویید که: «من به خوبی می‌توانم این عمل را انجام دهم».

۲. هر روز صبح حداقل بیست دقیقه، به طور مرتب و در ساعتی معین ورزش کنید.

۳. صبح‌گاهان، هر زمان که بیدار شدید، بی‌درنگ برخیزید و از رختخواب بیرون روید. حتی اگر خواب آلودگی مزاحمتان است، از اتاق بیرون روید و قدری نرمش کنید تا خواب آلودگی از بین برود.

۴. در صورت امکان، چند دقیقه قبل از اذان صبح از خواب بیدار شده، نماز شب بخوانید و اگر در آن وقت بیدار نشدید، قضای آن را به جا آورید.

۵. مقید باشید هر روز تعداد آیات معینی از قرآن را تلاوت کنید (حداقل ۳۰ تا ۵۰ آیه) و در صورت تمایل در هفته‌های بعد، به میزان آن بیفزایید.

۶. ترک گناه و مخالفت با هواهای نفسانی، نقش بسیار مؤثری در تقویت اراده و نهادینه کردن آن در درون انسان دارد.

۷. هرگز در کارها، ناامید نشوید و با حالت تهاجمی، برای پی‌گیری و به انجام رساندن کارهای ناقص و ناموفق، تلاش کنید.

۸. کارهایی را که به عهده می‌گیرید، ناتمام رها نکنید. آنها را به نحو احسن و تا رسیدن به نتیجه مطلوب ادامه دهید.

۹. از پراکنده‌کاری و آشفتگی در کارها - که موجب به هم ریختگی فکری می‌شود - بپرهیزید و به فعالیت‌های خود تمرکز و انسجام بخشید.

۱۰. همواره بر خداوند توکل کرده و در همه امور از او استمداد جویید.

#### ● پرسش ۴۸. با توجه به اینکه دین فطری است، علل دین‌گریزی جوانان چیست؟

دین‌گریزی در جوامع شرقی و به ویژه کشور ما گرچه نرخ پایینی دارد، در عین حال همواره دغدغه‌هایی را برای رهبران دینی، دین‌داران و خانواده‌های متدین به وجود آورده و تهدیدی برای نسل جوان محسوب می‌شود. این پدیده نامبارک، مشکل امروز یا دیروز بشر نیست؛ بلکه قدمتی دیرینه دارد و همواره جوامع بشری با آن دست به‌گریبان بوده‌اند. دین‌گریزی در سده‌های اخیر - به ویژه در قرن بیستم - بخش عظیمی از جهان را فراگرفت و مکاتب فلسفی الحادی (چون ماتریالیسم دیالکتیک یا اگزیستانسیالیسم الحادی) و ایدئولوژی‌های دین‌ستیز یا دین‌گریز (مانند کمونیسم، لیبرالیسم، سکولاریسم و...) مولود همین پدیده شوم است. اما چرا انسانی که ذاتاً مشتاق دین است و فطرت او با درون‌مایه‌های دین پیوند تکوینی دارد، به دین‌گریزی روی می‌آورد و چرا دین‌گریزی در نسل جوان، نمود بیشتری دارد؟

به اعتقاد ما در دین الهی هیچ عنصر گریزاننده وجود ندارد. اگر انسان‌ها به دریافت معارف دینی و درک صحیح از دین حق نائل آیند، هرگز از دین نمی‌گریزند.

افزون بر این عقل و عشق - که دو رکن اساسی حیات انسانی بوده و همه جاذبه‌ها و دافعه‌ها براساس آن دو رخ می‌دهد - هر دو در متن دین جای دارند و دین با هر دو گوهر باقی است. دین هم ذهن و خرد انسان را تغذیه می‌کند و هم به دل آدمی حیات، حرکت و نشاط می‌بخشد. بنابراین علت دین‌گریزی را باید در خارج از قلمرو دین حق و آموزه‌های دینی جست‌وجو کرد.

بدون تردید عوامل متعددی در بروز دین‌گریزی نقش دارد که به دو دسته اساسی تقسیم می‌شود:

الف. عوامل محیطی؛ مانند: ناهنجاری‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی.

ب. عوامل درون فردی یا روان‌شناختی.

به جهت اختصار در اینجا تنها علل روان‌شناختی گریز از دین در میان جوانان بررسی می‌شود:

### یک. ضعف شناختی

یکی از مؤلفه‌های شخصیتی هر انسان، بُعد شناختی او است. انسان در هر مرحله‌ای از مراحل رشد خود واجد یک سلسله توانمندی‌های شناختی می‌شود. روان‌شناسان، این رشد را به سه دوره تقسیم می‌کنند: دوره حسی - حرکتی (دو سال اول)، دوره عملیات منطقی - عینی (تا ۱۲ سالگی) و دوره عملیات منطقی - صوری یا دوره تفکر انتزاعی.

سومین دوره تحول شناختی در آستانه نوجوانی، آغاز و در اوایل جوانی تکمیل می‌شود. بنابراین جوان از نظر شناختی، دارای تفکر انتزاعی است و از نظر ذهنی به حداکثر کارایی هوشی می‌رسد. در این دوره گرایش جوانان به «فلسفه زندگی»، آنان را به سوی مسائل اخلاقی، سیاسی و مذهبی سوق می‌دهد. جوانان تلاش می‌کنند هویت مذهبی خود را شکل دهند؛ اما به دلایل گوناگون ممکن است، در فرایند هویت‌یابی مذهبی با بحران مواجه شوند و نتوانند این هویت را خوب شکل دهند؛

در نتیجه دچار نوعی سردرگمی و نهایتاً حالت بی‌رغبتی و گریز از دین شوند! یکی از علل این بحران، ناهمخوانی سطح شناختی جوان با سطح معارف دینی است که به او ارائه می‌شود. جوان به جهت توانمندی‌های ذهنی خود، دین صرفاً تقلیدی را بر نمی‌تابد. او باورهای دینی را که از دوران کودکی به صورت تقلیدی به او القا شده، کنار می‌زند و می‌خواهد دینی را بپذیرد که متناسب با سطح تفکر او باشد. اما بسیاری از اوقات آنچه به عنوان دین به او عرضه می‌شود، برایش قانع‌کننده نیست.

از سوی دیگر گاه جوان می‌خواهد همه آموزه‌های دینی را با عقل خود بسنجد. او فکر می‌کند اگر آموزه‌های دینی، در قالب‌های فکری او بگنجد، صحیح است و الا درست نیست و باید کنار گذاشته شود. این عوامل باعث می‌شود، هویت دینی جوان به خوبی شکل نگیرد و دچار بحران شناختی نسبت به این آموزه‌ها شود و راه نجات از این بحران را گریز از دین بداند!

قرآن نیز یکی از علل عمده گرایش به کفر و بی‌ایمانی را جهل و ضعف معرفتی انسان‌ها می‌داند. نوح به قوم خود می‌فرماید: «وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»؛ «شما را مردمانی ناآگاه می‌بینم». امیر مؤمنان نیز درباره علت کفر می‌فرماید: «لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ حِينَ جَهَلُوا وَقَفُوا، لَمْ يَكْفُرُوا وَ لَمْ يَضَلُّوا»؛ «اگر مردم در موارد ناآگاهی درنگ و تأمل می‌کردند، هرگز به کفر و گمراهی نمی‌گراییدند». بنابراین یکی از علل روان‌شناختی دین‌گریزی در همه انسان‌ها - به ویژه جوانان - ضعف معرفتی و عدم دست‌یابی به هویت دینی است.

### دو. سطحی‌نگری

برداشت‌های غلط و نادرست از معارف دینی، در دین‌گریزی جوانان مؤثر است. بسیاری از اوقات دین مساوی با معنویت، لحاظ شده و در حد یک نیاز معنوی

۱. هود (۱۱)، آیه ۲۹.

۲. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۵۳.

او از هر مانعی - هر چند تخیلی - گریزان است و می‌خواهد در رفتار، گفتار، تفکر و انتخاب آزاد باشد. گر چه عدم تربیت صحیح روحیه استقلال‌طلبی و پیروی بی‌چون و چرا از غرایز کور و لذت‌طلبی افراطی، برای جوان بسیار خطرناک است؛ اما در بدو امر، هر چیزی که بخواهد محدودیتی برای او ایجاد کند، امری ناخوشایند تلقی می‌شود؛ مگر اینکه راه‌کارهای دین برای ارضای سالم غرایز، به خوبی برای او ترسیم شود.

#### چهار. فقدان الگوهای مناسب

الگوهای جذاب، برای یادگیری و شکل‌دهی رفتار انسان‌ها - به ویژه جوانان - نقش اساسی دارد. در دوره نوجوانی و جوانی، تأثیرپذیری از خانواده به شدت کاهش می‌یابد و گاهی بین خانواده و جوان تعارض و درگیری به وجود می‌آید. از این رو جوان برای ساختن نظام ارزشی و اعتقادی خود، می‌خواهد از چیزهایی غیر از خانواده و مربیان قبلی استفاده کند. از عوامل تأثیرگذار در بیرون نهاد خانواده، الگوها و دوستان هستند. در این میان نقش الگوهای مورد قبول جوان بسیار زیاد است؛ چه اینکه دوستان نیز در حال ساختن نظام ارزشی خود و نیازمند الگوهای مورد پسند هستند. در این شرایط اگر الگوهای مناسب و دسترس‌پذیر وجود نداشته باشد، جوان دچار سردرگمی شده و تعادل روانی او از مرز ارزشی خارج می‌شود. در این صورت چه بسا به الگوهای مجازی پناه برده و یا تحت تأثیر دوستان کم‌تجربه قرار گیرد و یا به دام شیادانی بیفتد که در کمین جوانان سردرگم هستند و در نتیجه شرایط و زمینه‌های گریز از دین برای او فراهم شود.

#### پنج. افراط در سرزنش

استقلال‌طلبی، حریت و عدالت‌جویی، از ویژگی‌های بارز دوران جوانی است. جوانان برای اثبات این ویژگی‌ها، با بزرگ‌سالان مقابله می‌کنند. این مقابله نه از سر لجبازی و پشت‌پازدن به ارزش‌ها است؛ بلکه بیشتر جنبه اثباتی برای خود جوان

صرف فروکاسته می‌شود. سپس چنین نتیجه‌گیری می‌شود که نیاز به معنویت، فقط ویژه مواقع سختی و بحران‌های شدید است و دین نقشی اساسی در زندگی روزمره انسان ندارد. این دیدگاه ساده‌انگارانه و کاهش‌گرایانه نسبت به معارف دینی، به تدریج باعث حذف دین از زندگی انسان می‌شود. جوانی که در جست‌وجوی فلسفه زندگی است، اگر احساس کند دین در معنادهی و جهت‌بخشی به زندگی او تأثیر مثبتی ندارد؛ به تدریج آن را کنار می‌گذارد و چه بسا آن را امری زاید و دست و پاگیر انگاشته و نسبت به آن گریزش می‌یابد.

#### سه. احساس محدودیت

در مواردی دین چنان به جوان معرفی می‌شود که گویی مانع ارضای نیازهای واقعی او است. چنین تصویری در نهایت به دین‌گریزی می‌انجامد. جوان در شرایطی قرار دارد که انواع غرایز - به ویژه غریزه جنسی و لذت‌طلبی - در او به نقطه اوج خود رسیده و عوامل بیرونی نیز او را احاطه کرده و آتش شهوت را در او برافروخته می‌کند. حال اگر دین به گونه‌ای ترسیم شود که گویی مانع ارضای غرایز او است و راه‌کاری برای ارضای آنها ندارد؛ طبیعی است که نسبت به دین، گریزان می‌شود و دین‌پذیری را مساوی با سرکوب غرایز خود می‌انگارد.

افزون بر آن روحیه استقلال‌طلبی، حریت و قطع وابستگی، از جمله ویژگی‌های روحی جوان است. او یک دوره‌گذار از وابستگی به استقلال را طی کرده و می‌خواهد با اراده آزاد خود انتخاب کند. از نظر اخلاقی نیز مرحله اخلاق «دیگر پیرو»<sup>۱</sup> (تقلیدی) را پشت سر گذاشته و وارد مرحله اخلاق «خود پیرو»<sup>۲</sup> گردیده است.

۱. Heteronomy دیگر پیروی؛ حالت ذهنی فردی که قوانین یا دستورات اخلاقی را از بیرون دریافت می‌کند.

۲. Autonomy خود پیروی؛ پیروی از قوانینی که شخص بر خود تعیین کرده یا ارزش آنها را فهمیده است.

بنابراین ارضای نیازهای جسمانی و روانی، در بهداشت روانی جوان مؤثر است و فقدان آن نه تنها سلامتی وی را تهدید می‌کند؛ بلکه زمینه ساز بسیاری از ناهنجاری‌ها است.

● پرسش ۴۹. چگونه می‌توان با پدیده دین‌گریزی مقابله کرد؟ راه جلوگیری یا درمان دین‌گریزی جوانان چیست؟

### پیشگیری از دین‌گریزی

برای درمان یا پیشگیری از دین‌گریزی، باید به جنبه‌های روانی و ویژگی‌های شخصیتی افراد - به ویژه جوانان - توجه شود. بدون شک چگونگی ارائه معارف دینی به نسل جوان بسیار حائز اهمیت است. بنابراین سؤال اصلی این است که «چگونه و با چه روشی می‌توان معارف دینی را به جوانان آموخت تا ضعف شناختی آنها نسبت به دین برطرف شود»؟

پاسخ به این پرسش در گرو توجه به چند امر است؛ از جمله:

۱. **شناخت جوان:** مخاطب‌شناسی، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در تعلیم و تربیت باید مد نظر داشت. اگر یک سخنران، فیلم‌ساز و یا نویسنده، مخاطب خود را نشناسد و نداند در چه دوره‌ای از تحول شناختی، انگیزشی و توانشی است، مطالب او - هر قدر هم ارزشمند، دقیق و علمی باشد - چندان مؤثر واقع نمی‌گردد؛ زیرا یا مطالب او در سطح شناخت مخاطب نیست و یا تناسبی با نیازها و گرایش‌های او ندارد. در نتیجه مخاطب، انگیزه‌ای برای فراگیری آنها ندارد. بنابراین شناخت مخاطب از لحاظ ویژگی‌های عاطفی؛ ذهنی، اجتماعی و... باید مورد توجه قرار گیرد.

۲. **شناخت روش برتر:** شناسایی الگوها و روش‌های آموزشی و تربیتی متناسب با مخاطب، از اهمیت بالایی برخوردار است. به طور کلی، در آموزش‌های دینی، به چهار روش می‌توان اشاره کرد: روش تبلیغ، تدریس، تربیت و مشاوره.

با توجه به ویژگی‌های شناختی - عاطفی جوانان، روشی می‌تواند جذاب‌تر باشد

دارد. یکی از اشتباهاتی که در اینجا از بزرگسالان سر می‌زند، سرزنش و ملامت جوان است. این سرزنش‌ها هم از نظر عاطفی برای جوان شکننده است و هم به روحیه استقلال‌طلبی او آسیب وارد می‌کند و نتیجه آن برافروختن آتش لجاجت و طغیان است.

امیر مؤمنان در این باره می‌فرماید: «الافراط فی الملامة یشبُّ نیران اللجاج»<sup>۱</sup>؛ «زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌سازد». بنابراین مقابله با روحیه استقلال‌طلبی جوان و سرزنش کردن او، پیامدهای خطرناکی به دنبال دارد. یکی از پیامدهای ناگوار آن، طغیان علیه ارزش‌های حاکم بر جامعه، گریز از ارزش‌ها و منبع آنها است و چون معمولاً در جوامع دینی منشأ و منبع ارزش‌ها، «دین» است، این مسئله به دین‌گریزی می‌انجامد.

### شش. عدم ارضای نیازها

غرایز در دوران جوانی، به نقطه اوج می‌رسد و جوان در پی ارضای آنهاست. تأمین به موقع این نیازها، نقش بسیار مهمی در تعدیل رفتار و رشد و تکامل او دارد و عدم ارضای آنها نه تنها مانع رشد و کمال که سبب ناهنجاری‌های رفتاری زیادی می‌شود. کفر - به عنوان یک ناهنجاری اعتقادی - همان سان که می‌تواند معلول جهل و ضعف معرفتی باشد، معلول فقر نیز هست. از این رو معصومین فرموده‌اند: یکی از پیامدهای احتمالی فقر، کفر و دین‌گریزی است.

پیامبر اکرم در مورد اهمیت ازدواج می‌فرماید: «من تزوّج فقط احرز نصف دینه، فلیتق الله فی النصف الباقی»<sup>۲</sup>؛ «آنکه ازدواج کند، نیمی از دین خود را حفظ کرده است؛ پس در نیم دیگر پروای الهی پیشه سازد». بنابراین فراهم نبودن شرایط ازدواج سالم، زمینه‌ساز گناه و زایل شدن ایمان می‌شود و به تدریج تبدیل به گریز از دین می‌گردد.

۱. حسن بن شعبه، حرانی، تحف العقول، (قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ه.ق)، ص ۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۱۹، ح ۱۴.

که معیارهای زیر را دارا باشد:

۱-۲. عنصر ارتباط در آن قوی تر باشد.

۲-۲. دارای ارتباط دوسویه باشد؛ یعنی، جوان صرفاً مستمع و دریافت‌کننده پیام نباشد؛ بلکه خود او بر حسب نیاز ارتباط برقرار کند. پیام‌رسان نیز متناسب با نیاز جوان، پیام را در قالب ارتباط عاطفی - شناختی متناسب با سطح شناختی او منتقل کند.

۳-۲. انگیزه‌ها و نیازهای جوان بیشتر لحاظ شود.

۴-۲. زمینه و اکتش نشان دادن و میدان تحرک برای جوان را فراهم سازد.

### روش مشاوره

در میان روش‌های چهارگانه یاد شده، آنچه بیش از همه از ویژگی‌های فوق برخوردار است، روش مشاوره می‌باشد.<sup>۱</sup>

در این روش از آغاز رابطه دوطرفه است؛ زیرا فرد بر اساس احساس نیاز و اعتماد به مشاور مراجعه می‌کند و اگر رابطه دوطرفه نباشد، اساساً فرایند مشاوره تحقق پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر الزام و امید درونی، او را به سوی مشاور سوق می‌دهد، نه الزامات خارجی و تحمیلی.

مشاوره دارای سه رکن است که هر کدام به یکی از مؤلفه‌های شخصیتی مربوط می‌شود: عنصر عاطفی، انگیزشی و شناختی. از آنجا که این عناصر بسیار مهم است، با رعایت اختصار به توضیح آنها می‌پردازیم:

### ۱. عنصر عاطفی

مشاوره مبتنی بر ایجاد رابطه عاطفی همراه با اعتماد است. مشاور باید بتواند با

مراجع خود ارتباط برقرار کند. ایجاد ارتباط عاطفی مبتنی بر چهار ویژگی است:

۱-۱. همدلی؛ همدلی عبارت است از توانایی درک تجربه‌های درونی دیگران و سهیم شدن در آنها. اگر خود را به جای دیگران بگذاریم، می‌توانیم به دنیای درونی و تجربه پدیدار شناختی آنها راه یابیم.

۲-۱. پذیرش مثبت بدون شرط: مشاور برای اینکه بتواند با مراجعه‌کننده ارتباط عاطفی برقرار کند، باید بدون قید و شرط به او احترام بگذارد؛ چرا که او انسان است و ماهیتی مثبت دارد. از طرف دیگر اگر او بدون قید و شرط مورد پذیرش قرار گیرد، بهتر و راحت‌تر پیام را دریافت و کمتر مقاومت می‌کند. اسلام نیز در مقام هدایت و رساندن پیام دین به انسان‌ها، به این اصل توجه دارد.

۳-۱. صداقت: راستی یا درستی، به معنای آگاهی از احساس‌ها و اندیشه‌های درونی واقعی خود و توانایی سهیم کردن دیگران با آنهاست. کسانی که صداقت دارند، تصنعی یا دفاعی رفتار نمی‌کنند.

۴-۱. گوش دادن فعال: شنیدن فعال به معنای انعکاس دادن، تکرار کردن و روشن‌سازی گفته‌ها و مقصود مراجعه‌کننده است. در انعکاس مطالب، مشاور و راهنما همچون آینه‌ای، نگرش‌های شخص را به وی نشان می‌دهد. این فرآیند نقش مؤثری در ایجاد ارتباط عاطفی میان آن دو دارد.<sup>۱</sup>

در مشاوره به عنصر انگیزش - که بیانگر نیازهای آدمی است - توجه می‌شود. توجه به نیازها، فرآیند آموزش را برای مربی و تربیت‌شونده تسهیل می‌کند. به عنوان مثال دانشجوی رشته پزشکی یا رشته فنی - مهندسی، تلاش می‌کند در هر شرایطی با کمترین امکانات، و در بدترین آب و هوا، در کلاس درس استاد حاضر شود تا مطالب مورد نیاز را بیاموزد؛ چون احساس نیاز می‌کند. او که می‌خواهد متخصص در رشته‌ای خاص شود، با خود می‌گوید: «باید این درس‌ها را در هر شرایطی بیاموزم».

۱. برای آگاهی بیشتر نگا: کارل، هافمن (و دیگران)، روان‌شناسی عمومی از نظریه تا کاربرد، ج ۲، ص ۲۲۸-۲۲۹.

۱. جهت آگاهی بیشتر درباره ویژگی‌های روش‌های ذکر شده نگا: ابوالقاسم، بشیری، مشاوره، الگوی برتر در آموزش دینی به جوانان، (مق) معرفت، (فصلنامه)، آذر ۸۳، شماره ۸۴.

مرئی دینی باید این احساس را در مخاطب خود ایجاد کند.

پیامبر اسلام در آغاز رسالتش به مردم فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»<sup>۱</sup>. فلاح و رستگاری، یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین گرایش‌های انسان است. پیامبر روی این گرایش فطری بشر دست گذاشت و مردم را متوجه این حقیقت ساخت که توحید و یکتاپرستی - که جوهره دین و اساسی‌ترین آموزه دینی است - شما را به این خواست فطری و ذاتی می‌رساند و تنها راه سعادت شما، توجه به «آموزه‌های دینی» است. ضمن آنکه خود این آموزه‌ها نیز با فطرت و سرشت شما هماهنگ است.

قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup>؛ «پس روی خود را به سوی دین یکتاپرستی فرادار؛ در حالی که از کیش باطل روی بر تافته و حق‌گرای باشی، همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدای (فطرت توحید) را دگرگونی نیست، این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

در واقع پیامبر بعد از ایجاد ارتباط، به عنصر انگیزش در مخاطبان توجه کرده و این باعث شد که مردم فوج فوج به طرف آن حضرت هجوم آورند و از چشمه‌سار زلال وحی، عطش خود را برطرف سازند. جالب اینکه بیشتر افرادی که به پیامبر ایمان می‌آوردند، جوانان بودند.

## ۲. عنصر انگیزشی

انگیزش به عوامل برانگیزاننده در یک فرد (مانند نیازها، امیال و علایق) اشاره دارد که رفتارها را در جهت یک هدف فعال می‌سازند، نگه‌داری می‌کنند و سوق می‌دهند.

در الگوی مشاوره این نیازها و امیال، مورد توجه مشاور قرار می‌گیرند؛ زیرا بدون توجه به آنها نمی‌توان شخص را راهنمایی و هدایت کرد. اینها از نیازهای زیستی شروع می‌شود و تا نیازهای متعالی - مانند خواسته‌های زیبایی شناختی، کمال‌طلبی، عشق و جاودانگی - ادامه می‌یابد.

آنچه الگوی مشاوره را کارآمدتر از سایر روش‌ها می‌کند، این است که وقتی مشاور و راهنما با مراجعان ارتباط عاطفی عمیق برقرار کرد، زمینه بیان احساسات، نگرش‌ها و نیازها فراهم می‌شود. کار او این است که وقتی آنان احساسات و نیازهای خود را آشکار کردند، راه صحیح ارضای آنها را نشان می‌دهد. نیازهای متعالی انسان مانند نیاز به حقیقت‌یابی، کمال مطلق، زیبایی، معنویت و... در قالب نیاز به دین و معارف الهی قابل طرح است. مشاور در مرحله نخست، مراجعه‌کننده را متوجه مصداق واقعی نیاز به تعالی - که همان آموزه‌های دینی است - می‌کند. وقتی او به این میزان از شناخت رسید، در می‌یابد که معارف الهی، عطش معنوی او را سیراب می‌کند و تنها راه ارضای صحیح نیازهای متعالی و برترین مسیر هدایت و سعادت او است.

## ۳. عنصر شناختی

مشاور باید به سطح تحول شناختی مراجعه‌کننده توجه داشته باشد و مطالب خود را به صورت منطقی، منطبق با سطح تحول شناختی او تنظیم کند. راهنمای دینی باید به دو نکته توجه داشته باشد:

۱-۳. توجه به سطح تحول شناختی مخاطب؛

۲-۳. تنظیم آموزه‌های دینی متناسب با توانایی و سطح فهم مخاطب.

روان‌شناسان رشد - به ویژه پژوهشگران رشد شناختی مانند پیاژه - بر این باورند که جوانان، از نظر تحول شناختی، در دوره تفکر انتزاعی و صورتی قرار دارند؛ یعنی، دارای قدرت استدلال کردن، فرضیه ساختن، توجه به آینده، حل مسئله و تجزیه و

۱. جعفر، سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۱، ۱۳۶۰.

۲. روم (۳۰)، آیه ۳۰.



تحلیل مسائل به صورت دقیق هستند<sup>۱</sup> و «به حداکثر کارایی هوشی رسیده‌اند».<sup>۲</sup> در این الگو مشاور در سطح شناختی مراجعه کننده قرار دارد و «آموزه‌های دینی» را متناسب با میزان فهم و درک آنها تنظیم می‌کند، تا یادگیری بهتر تحقق یابد و آموزش برای فرد لذت بخش شود.

پیامبران در برخورد با مردم و آشنا کردن آنها با معارف دین، به بعد شناختی آنان توجه داشتند و مطالب را در سطح فهمشان بیان می‌کردند: «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نتکلم الناس علی قدر عقولهم»<sup>۳</sup>؛ «ما پیامبران موظف شده‌ایم که با مردم متناسب با میزان شناخت و درک آنها سخن گوئیم».

### پیامبر و عنصر عاطفی

سیره عملی پیامبر این بود که با مخاطبان از طریق همدلی، پذیرش مثبت بدون شرط، صداقت و گوش دادن فعال، ارتباط عاطفی برقرار می‌کرد و سپس معارف دین را برای مردم بیان می‌فرمود. «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ»<sup>۴</sup>؛ «هر آینه شما را پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادنتان بر او گران و دشوار است».

یعنی، پیامبر بسیار به شما نزدیک است، شما را خوب درک می‌کند و اگر رنج کوچکی به شما برسد، برای او بسیار گران است. این نهایت همدلی آن حضرت را نسبت به امت نشان می‌دهد. افزون بر آن، پیامبر به همه انسان‌ها احترام می‌گذاشت؛ حتی کسانی که از روی نادانی به او توهین می‌کردند، مورد توجه مثبت او قرار می‌گرفتند. پیامبر به عیادت افرادی می‌رفت که رفتارهای نامناسبی با او

۱. رابرت، بیلر، کاربرد روان‌شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، (چاپ چهارم، ۱۳۷۳)، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. همان جا.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵، به نقل از درآمدی بر نظام تربیتی اسلام، (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه)، ص ۵۸.

۴. توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

داشتند. این شیوه موجب می‌شد که مردم جذب اسلام شوند.

صداقت در رفتار، صمیمیت و دلسوزی پیامبر آن قدر زیاد بود که قرآن می‌فرماید: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup>؛ «به هدایت شما دل بسته و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است». او نه تنها مردم را دوست می‌داشت که دلبسته و مشتاق هدایت آنها بود و برای ایجاد ارتباط عاطفی، چنان در گوش دادن به سخنان دیگران اهتمام می‌ورزید که قرآن کریم از ایشان تعبیر به «گوش» می‌کند: «هُوَ أَدْنُ قُلُّ أَدْنُ حَيْرٍ لَكُمْ»<sup>۲</sup>؛ «او گوش (شنوای سخن هر کسی) است؛ بگو: گوش نیکو است برای شما».

دقیق شنیدن مانند بسیاری از فنون ارتباطی، یک فرایند دوطرفه است. کافی نیست که شنونده سراپا گوش باشد؛ بلکه برای اطمینان از درک مطلب، باید استنباط خود را به طور خلاصه به گوینده منتقل کند. از طرف دیگر گوش دل سپردن، ارتباط راضایت بخش می‌کند و بیشترین تفاهم و همبستگی را در پی می‌آورد. دقیق شنیدن؛ یعنی، «من می‌خواهم آنچه می‌گویید را بشنوم»؛ نه اینکه لزوماً با سخنان طرف مقابل موافقید.

### لوازم مشاوره

۱. هنر خوب گوش دادن؛ راه کارهای زیر در کسب مهارت «خوب گوش دادن» مؤثر است.

۱-۱. تعبیر و تفسیر کردن؛ مطالبی را که شنیده‌اید، برای گوینده تفسیر کنید تا مطمئن شوید، سخنان او را درست فهمیده‌اید

۲-۲. انعکاس احساسات؛ وقتی مخاطب ناراحت، عصبانی و آشفته حال به نظر می‌رسد، همدردی خود را منعکس کنید و همین طور اگر او از شور و احساسات و

۱. همان.

۲. توبه (۹)، آیه ۶۱.

هیجان‌ات خوشایندی برخوردار است، آنها را انعکاس دهید.

۳-۲. انعکاس مفاهیم؛ به طور خلاصه حقایق و محتوای سخن گوینده را منعکس کنید.

۴-۲. ترکیب کردن؛ گوینده ممکن است نکات مختلفی را بگوید، نکات مختلف سخنان گوینده را ترکیب کرده و در یک جمله به او منعکس کنید.

۵-۲. بیان تصورات ذهنی خود؛ در ذهن خود مجسم کنید اگر به جای آن شخص بودید، چه احساسی داشتید.<sup>۱</sup>

۲. کسب اطلاعات روان شناختی و تربیتی؛ این مسئله یکی از نیازهای ضروری «مشاوره» است. برای تأمین این نیاز، کتاب‌های مربوط به روان شناسی رشد، روان شناسی جوان و کاربرد روان شناسی در آموزش را مطالعه کنید.<sup>۲</sup> همچنین که یک سخنور باید فنون سخنوری را با مطالعه و تمرین کسب کند، کسی که می‌خواهد پذیرای جوانان باشد و آموزه‌های دینی آموزش دهد؛ باید نیازها و دغدغه‌های آنها را بشناسد و وارد فضای روان شناختی و دنیای جوانان شود. افزون بر آن باید بر آموزه‌های دینی تسلط بایسته‌ای داشته باشد و آنها را متناسب با سطح شناختی جوانان، به صورت منطقی و معقول بیان کند.

## کار ویژه‌های مشاور

وظایف اصلی مشاور و اقدامات لازم او تا رسیدن به هدف اصلی - پیشگیری از

۱. کریس کول، کلید طلایی ارتباط، ترجمه محمد رضا آل یاسین، (انتشارات هامون، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

۲. جهت آگاهی بیشتر نگا:

الف. ناصر، بی‌ریا (و دیگران)، روان‌شناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی، (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها)، ج ۱ و ۲؛

ب. مسعود، آذربایجانی (و دیگران)، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلام، (تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها)؛

پ. پیلر، رابرت، کاربرد روان‌شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، (جلد چهارم، ۱۳۷۴).

دین‌گزینی یا درمان آن - عبارت است از:

۱. تقویت بعد شناختی جوانان نسبت به آموزه‌های دینی؛

۲. اصلاح یا تغییر شناخت‌های قبلی از دین؛

۳. معرفی دین به عنوان برنامه زندگی؛

۴. معرفی دین به عنوان راه منحصر به فرد برای دست‌یابی به سعادت واقعی؛

۵. معرفی شخصیت‌های کاملی که در پرتو آموزه‌های دینی رشد یافته‌اند؛

۶. عملیاتی کردن دین در همه ابعاد زندگی؛

۷. معرفی عوامل انحراف.

افزون بر آنچه گذشت توجه دادن جوانان به نکات زیر بسیار مفید است:

۱. تفهیم اینکه معنویت و رابطه با خداوند، باید از طریق عمل به آموزه‌های دینی باشد و رابطه با او به روزهای سخت زندگی محدود نمی‌شود، بلکه تجلی کامل ارتباط با خدا، در همه فراز و نشیب‌های زندگی قابل مشاهده است. باید به جوان این حقیقت را آموخت که در روزهای خوب زندگی، باید به یاد خدا باشیم تا در روزهای سخت ما را تنها نگذارد و به کمک ما بیاید.

۲. برای تقویت بعد انگیزشی جوانان نسبت به دین، باید آثار ارزنده دین باوری را در جنبه‌های فردی و اجتماعی بازگو کنیم تا انگیزه بیشتری، برای ارتباط با خدا پیدا کنند و دین را به عنوان گران‌بهارترین هدیه خداوند به انسان تلقی کنند.

۳. آنان را به این حقیقت آگاه کنیم که برخورداری از معارف دینی، می‌تواند بر عوامل بازدارنده‌ای همچون اضطراب و استرس‌های زندگی غلبه نموده و اطمینان و آرامش را جایگزین آن کند.

۴. شیوه‌های صحیح ارتباط با خدا را با استفاده از معارف ناب دینی و سیره عملی دین باوران واقعی ارائه دهیم؛ شیوه‌هایی که هم از طریق عقل و هم از راه عشق، می‌تواند جوان را به حقیقت مطلق رهنمون کند.<sup>۱</sup>

۱. مجموعه مقالات اولین همایش نقش دین در بهداشت روان، (قم: دفتر نشر نوید اسلام، چاپ ۱۳۷۴).

۱. **صمیمیت و ابراز آن**؛ صمیمانه دیگران را دوست داشته باشید و محبت قلبی خود را به آنان اظهار دارید. پیامبر اکرم فرموده است: «هرگاه یکی از شما به برادر [دینی] خود علاقه‌مند شد، محبت خود را به او ابراز کند. این کار افراد را بیشتر به هم پیوند می‌دهد»<sup>۱</sup>. علاقه قلبی و ابراز آن مهم‌ترین گشاینده راه ارتباط مفید و مؤثر است.

۲. **برخورد با نشاط**؛ اولین فن مؤثر ارتباطی به منظور جلب نظر دیگران و تأثیرگذاری بر آنها، داشتن برخورد شاد و با نشاط است. لحظه اول ملاقات از اهمیت زیادی برخوردار است به نحوی که موفقیت یا شکست در ایجاد ارتباط مؤثر، به آن بستگی دارد. سلام و احوال‌پرسی کردن، تبسم بر لب داشتن، احترام به طرف مقابل و پذیرش وی، راه نفوذ در قلب او است. در فرهنگ اسلامی نیز نسبت به اموری از قبیل سلام کردن، مصافحه، تبسم، احترام، ابراز محبت و علاقه قلبی به دیگران سفارش و اهتمام زیادی وجود دارد.

۳. **آغاز مثبت**؛ یک یا چند نکته مثبت و ارزشمند را در طرف مقابل شناسایی و برجسته‌سازی و با تحسین صادقانه به جهت وجود آن امر مثبت، ارتباط خود را با وی محکم‌سازی و هیچ‌گاه رابطه خود را با نکته‌ای منفی آغاز نکنید.

۴. **عدم سرزنش مستقیم**؛ در صورتی که اشتباه و لغزشی در طرف مقابل مشاهده کردید، به طور مستقیم از او گلایه نکنید و وی را مورد انتقاد مستقیم و سرزنش قرار ندهید. وقتی تذکر اخلاقی با کنایه و اشاره گفته شود، زودتر اثر می‌بخشد تا اینکه با صراحت از گناه یا اشتباه نام برده و انتقاد گردد. چه بسا برخورد مستقیم و بی‌پرده با گناه و لغزش در مراحل اولیه، سبب گستاخی و جرأت بیشتر وی شود و زشتی کار در نظر او رنگ باخته و به توجیه آن پردازد و یا به شکل دیگری مقاومت کند. بنابراین باید مانند یک دوست دلسوز یا مشاور دانا با او برخورد شود.

۵. به جوانان یادآور شویم که بهره‌گیری از آموزه‌های دینی، به آدمی شخصیت، اعتماد و عزت نفس می‌دهد و همه رفتارهای او را در جهت صحیح هدایت می‌کند. آنان در پرتو چنین هدایتی قادر خواهند بود دیگران را جذب خود کنند و به روابط اجتماعی خود تعالی بخشند و یک زندگی اجتماعی موفق را پایه‌ریزی کنند.

۶. گوشزد شود که مطالعه زندگی نامه بزرگان دین و سیره اولیای الهی، بهترین الگوهای عملی را به آنها نشان می‌دهد و با الگو قرار دادن آنها، بهترین شیوه‌های تقرب به خدا و حضور در محضر دوست را برای آنها فراهم می‌سازد.<sup>۱</sup>  
۷. به جوانان یادآوری شود که اگر می‌خواهند هر چه بیشتر به خالق ازلی نزدیک شوند، رمز آن عمل به واجبات و ترک محرمات است.

## اثرگذاری بر جوانان

● **پرسش ۵۰. چگونه می‌توانیم روی دیگران - به خصوص جوانان - تأثیرگذار باشیم؟**  
تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری و حدود و کیفیت آن، بستگی به توانایی‌ها و قابلیت‌های انسان در ابعاد مختلف دارد. مهم‌ترین اموری که در اثرگذاری دخالت دارد، ویژگی‌های معنوی و روحی - از قبیل اراده استوار، اخلاق نیکو، حسن معاشرت - و آگاهی‌ها و توانش‌های علمی بالاست.

اثرپذیری مثبت نیز به میزان انعطاف‌پذیری و حقیقت‌طلبی شخص، ارتباط دارد. تأثیرپذیری‌های منفی، برخاسته از ضعف آگاهی و اراده است. بنابراین هر اندازه در تقویت اراده خود و گسترش صفات حسنه و خلق و خوی پسندیده و افزون‌سازی آگاهی‌ها و دانش‌های خویش - به ویژه در زمینه مسائل دینی، فرهنگی و اجتماعی - تلاش کنید، به تدریج توان تأثیرگذاری بیشتری خواهید داشت. با رعایت اصول و نکات زیر، می‌توانید میزان تأثیرگذاری خود را افزایش دهید:

۱. اول، (۱۳۷۷).

۱. «إذا أحب أحدكم آخاه فليعلمه فإنه يصلح لذات البين؛ ...»، (محمد، ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سید حسن اسلامی، (قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ح ۵۰۷، ص ۱۶۲.

۱. اولین همایش بین المللی نقش دین در بهداشت روان، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و علوم پزشکی ایران، (همکاری انستیتو روانپزشکی تهران، ۱۳۸۰).

امیر مؤمنان علی می‌فرماید: «موقعی که جوان نوری را به سبب گناهانش، نکوهش می‌کنی، مراقب باش که قسمتی از لغزش‌هایش را نادیده‌انگاری و از تمام جهات مورد اعتراض و توبیخش قرار ندهی، تا جوان به عکس‌العمل وارد نشود و نخواهد از راه عناد و لجاج، بر شما پیروز گردد»<sup>۱</sup>.

۵. **خودگشایی**؛ قبل از انتقاد از دیگران، می‌توانید به برخی از اشتباهات، شکست‌ها و ناکامی‌های خود در زندگی و چگونگی اصلاح و بهبود آن اشاره کنید. خودگشایی باعث نزدیکی به او شده و فضای صمیمیت را می‌گشاید. در اینجا اطلاعاتی در زمینه‌های مختلف و برخی مشکلات و پیشینه خود ارائه می‌دهید که با زمینه مراد شده شما با دیگران مرتبط است.

خودگشایی، اضطراب را کاهش می‌دهد؛ چون آنان اطمینان می‌یابند که در احساسات یا ترس‌ها، تردیدها، مشکلات، سختی‌ها و ناکامی‌های خود تنها نیستند. البته در استفاده از این روش نباید افراط کرد؛ زیرا موجب می‌شود توجه دیگری بیش از حد به شخص شما معطوف شود. از طرف دیگر این مسئله نباید موجب افشای اسرار و رازهای پنهان آدمی شود.

۶. **شنونده خوب بودن**؛ بگویند شنونده خوبی باشید و زمینه‌ای فراهم آورید که دیگران درباره‌ی خود، برای شما حرف بزنند. اگر کسی احساس کند شنونده خوبی برای سخنان خود یافته است، به راحتی می‌تواند افکار و احساسات خود را به او منتقل کند و به ایجاد ارتباط با او اقدام نماید. در این مرحله شنونده می‌تواند به تأثیرگذار خوبی تبدیل شود. پیامبر اکرم شنونده بسیار خوبی بود. همین خلق نیکوی آن حضرت، یکی از مهم‌ترین عوامل مقبولیت و محبوبیت او بین مردم بود و موجب شد که آن حضرت بتواند تأثیراتی عمیق بر مردم به جای گذارد.

۷. **ابراز احساسات**؛ یکی دیگر از عوامل مؤثر در برقراری ارتباط مؤثر، تشخیص

دقیق احساسات طرف مقابل و برجسته کردن آنهاست. با بازگردانی احساسات به گوینده، به او القا می‌کنیم که سخنانش را فهمیده و برای او ارج و احترام قائلیم.

شنونده خوب، آن است که با ابراز احساسات مثبت، به عنوان بازخورد، تأثیرگذاری خود را افزایش دهد. ابراز احساسات، نظیر حرکت سر به نشانه تأیید گفتار طرف مقابل، باز کردن چشم‌ها و کشیدگی صورت به موقع شگفت زدگی، تحسین زبانی و استفاده از بعضی تکیه کلام‌ها چون آفرین، چه جالب و... است.

به عبارت دیگر به پیام‌های کلامی و غیرکلامی مخاطبان، پاسخ و واکنشی صادقانه، عینی، دلسوزانه و همدلانه داشته باشید تا آنان دریابند شما به آنچه آنها می‌گویند، گوش فرامی‌دهید و صحبت‌های آنان را دنبال می‌کنید.

۸. **ارج‌گذاری**؛ به دیگران اعتبار بدهید؛ شخصیتشان را ارج بنهید و کاری کنید که احساس اهمیت و شخصیت کنند.

۹. **پذیرش مثبت بدون شرط**<sup>۱</sup>؛ کاری کنید که طرف مقابل احساس کند او را به دلیل ارزش ذاتی‌اش پذیرفته‌اید و به او اهمیت می‌دهید و به عنوان یک انسان، مورد احترام صادقانه و خالصانه شما قرار گرفته است و بدون توجه به نکات ضعف و عیوبی که دارد مورد پذیرش شماست. این توجه و پذیرش مثبت، به طرف مقابل احساس ارزشمندی می‌بخشد و تأثیرپذیری‌اش را نسبت به شما افزایش می‌دهد. بنابراین باید طرف مقابل را بدون قید و شرط و صرفاً به خاطر ارزش ذاتی و ماهیت انسانی‌اش، پذیرفت و به او احترام صادقانه گذاشت.

۱۰. **انگیزش**؛ نسبت به کار مثبتی که می‌خواهید انجام دهید، میل شدیدی در طرف مقابل ایجاد کنید و فضای روانی لازم برای انجام دادن آن را فراهم سازید. کوچک‌ترین پیشرفت را در طرف مقابل، تحسین نموده و با تشویق او کاری کنید که احساس کند حرکت به سمت مطلوب و جبران اشتباهات ساده است و به خوبی می‌تواند مشکلات را حل و کاستی‌ها را جبران کند.

۱. عبدالحمید، ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق مجدد ابوالفضل ابراهیم، (دارالاحیاء الکتب العربیه)، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

۱۱. رفتار مطلوب؛ رفتارهای خوبی را که از دیگران نسبت به خود انتظار دارید، با او در پیش گیرید. به عبارت دیگر آنچه را برای خود می‌پسندید، برای وی نیز بیسندید و او را به سوی آن رهنمون شوید.

۱۲. تحمیل گریزی؛ نقطه نظرات و دیدگاه‌های خویش را بر دیگران تحمیل نکنید. مردم سخن چنین کسی را نمی‌پذیرند و با فردی که همچون یک سرپرست با ایشان رفتار کند، دوستی نمی‌ورزند و به او اعتماد نمی‌کنند.<sup>۱</sup> بنابراین به جای اینکه به دیگران دستور دهید، خواست خود را به شکل سؤال مطرح کنید؛ زیرا معمولاً افراد دوست ندارند به آنان دستور داده شود.

۱۳. هدیه دادن؛ گاهی لازم است از اهرم «هدیه دادن» استفاده شود. گفته شده است: «الانسان عبید الاحسان». تأثیرپذیری دیگران در پرتو نیکی و احسان، چندین برابر است. بنابراین دیگران را برای کاری که می‌خواهید انجام دهند، خشنود کنید. در روایتی از پیامبر اکرم آمده است: «تهادوا، فانّ الهدية تضعّف الحبّ و تذهب بغوائل الصدر»<sup>۲</sup>؛ «به یکدیگر هدیه دهید، زیرا هدیه دوستی را دو برابر می‌کند و کینه‌های درون سینه‌ها را می‌زداید».

در پرتو محبت به وجود آمده، می‌توان به جلب اعتماد طرف مقابل پرداخت و تأثیرگذاری خود را افزایش داد.

۱۴. گفتار زیبا؛ سخن نیکو را به نوعی سحر تشبیه کرده‌اند که در جان و اعماق وجود افراد تأثیرگذار است. بنابراین در استفاده از کلمات و جملات برای ایجاد ارتباط و تأثیرگذاری، باید به اندازه کافی دقت و بهترین کلام در کوتاه‌ترین و زیباترین جملات و الفاظ بیان شود.

۱. در این زمینه برای آگاهی بیشتر ر.ک.

الف. دیل، کارنگی، آئین دوست‌یابی؛

ب. سید هادی، مدرسی، دوستی و دوستان؛

پ. محمد، ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سید حسن اسلامی، (قم: دارالحدیث،

چاپ اول، ۱۳۷۹).

۲. همو، دوستی در قرآن و حدیث، ص ۹۸، ح ۲۷۸.

۱۵. تبلیغ عملی؛ آنچه نقشی اساسی‌تر در مسئله تأثیرگذاری دارد، عملکرد و رفتار فرد تأثیرگذار است. امام صادق فرموده است: «كونوا دعاة الناس بغير السننكم»<sup>۱</sup>؛ یعنی، «به وسیله‌ای غیر از زبان خود، مردم را به کارهای خیر و صحیح دعوت کنید». رفتار و منش شخصی و اعمال افراد، بیش از هر چیز در ذهن دیگری ماندگار است؛ به طوری که گفته‌اند برای راهنمایی، ارشاد و تأثیرگذاری بر جوانان، کمتر حرف بزنید و بیشتر عمل کنید.

۱۶. جوان‌شناسی؛ از ویژگی‌های دوره جوانی، شناخت کافی پیدا کرده و متناسب با روحیات و خصوصیات این دوره، به ایجاد ارتباط و تأثیرگذاری اقدام کنید. بنابراین گسترش آگاهی از سیر رشد و تحول و ویژگی‌های مختلف زیستی، اجتماعی و روانی و نیز نیازهای این دوره، شرط اساسی کسب مهارت برای ایجاد ارتباط مؤثر با جوانان است.

۱۷. توجه به تفاوت‌ها؛ نسبت به تفاوت‌های فردی موجود در بین افراد، هشیار بوده و هیچ‌گاه دو نفر را با همدیگر مقایسه نکنید. به جهت وجود نقطه مثبتی در دیگری، فرد مورد نظر خود را به دلیل نداشتن آن نقطه قوت و مثبت، مورد سرزنش و توبیخ قرار ندهید.

۱۸. همگامی؛ استفاده از روش «همگام شدن»، یکی از دیرپاترین شیوه‌های ایجاد ارتباط مؤثر است. برای همگام شدن با جوان، باید خود را در وضع و موقعیت او قرار داد. به عبارت دیگر سعی کنید دنیا را از منظر او بنگرید. برای مثال یک جوان دوست دارد با روی آوردن به اجتماع، حس استقلال‌طلبی خود را ارضا نماید. دنیای ذهنی او آکنده از مضمون‌هایی است که ناشی از نیازهایش می‌باشد. حال اگر بدون توجه به دنیای جوان و صرفاً با در نظر گرفتن برخی از نیازها و تکالیف، با آنها ارتباط برقرار کنیم، به احتمال قوی نتیجه مناسب و مثبتی نخواهیم گرفت.

۱۹. جلب همکاری؛ از طرف مقابل، به ویژه اگر جوان است، در ارتباط با کارهای

۱. اصول کافی، باب الصدق و اداء الامانة، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵)، ج ۲، ص ۱۰۵.

مربوط به خودشان اظهار نظر بخواهید. به عبارت دیگر بکوشید ذهن و اندیشه مخاطب را در جهت مطلوب، فعال ساخته و کاری کنید که خود او با خردورزی کافی راه صحیح را بیابد.

۲۰. **همدلی:** در حالت‌های نگرانی، ناراحتی و اضطراب، همدلی کرده و به تدریج جویای علت اضطرابشان شوید.

«همدلی»<sup>۱</sup> عبارت است از توانایی درک تجربه‌های درونی دیگران و سهیم شدن در آنها. از این طریق می‌توان خود را به جای یک فرد قرار داد و به دنیای درونی و تجربه‌های شخصی او راه پیدا کرد. بدین وسیله می‌توان تجربه‌های هیجانی مختلف، نگرانی‌ها، اضطراب‌ها، غم‌ها و مشکلات دیگری را درک کرد. طرف مقابل نیز احساس‌های خود را به طور کلامی بیان خواهد کرد و ارتباط بیشتر و بهتر ایجاد خواهد شد.

در چنین وضعیتی است که فرد می‌تواند به بررسی هر چه بیشتر گفته‌های او پردازد و به تدریج علت تجربه‌های تلخ و مشکلاتش را جویا شود و به حل آنها پردازد. خداوند، پیامبر اکرم را چنین توصیف می‌کند: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>؛ «رسولی از خود شما به سويتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است».

عبارت «من انفسکم» اشاره به شدت ارتباط آن حضرت با مردم است؛ گویی پاره‌ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر ظاهر شده است و هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری که به مردم برسد، برای او سخت ناراحت کننده است. او نسبت به مردم بی تفاوت نیست و از رنج‌های آنان رنج می‌برد. این صفت باطنی پیامبر بود که توانست در دل و قلب مردم جای گیرد و تأثیرگذاری اش را چندین برابر کند.

1. Empathy.

۲. توبه (۹)، آیه ۱۲۸.

۲۱. **انعطاف‌پذیری:** در عین جدی بودن و جدی رفتار کردن، باید همواره انعطاف‌پذیری مناسب را حفظ نمود. نباید انتظار داشت تغییر و اصلاح در اندیشه و رفتار طرف مقابل ناگهانی، بلافاصله و یک مرتبه انجام گیرد؛ زیرا این مسئله نیازمند زمان و تدریج است. بنابراین باید به طرف مقابل، زمان و فرصت کافی داد تا به تدریج و تحت تأثیر سخن شما تغییر و تحول لازم را در خود ایجاد کند.

خداوند متعال نیز پیامبر اکرم را به خاطر داشتن چنین ویژگی می‌ستاید و آن را یکی از علل موفقیت آن حضرت معرفی می‌کند: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ إِنْ تَرَىٰ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نُفِضُوكَ مِنْ حَوْلِكَ»<sup>۱</sup>؛ «به واسطه رحمت خدا با مردم، خوش خوی و مهربان شدی و اگر تندخوی سخت دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند...». بنابراین اگر کسی بخواهد پیامبرگونه تأثیرگذاری مثبت داشته باشد، باید از انعطاف و بردباری کافی در برابر ناآگاهی‌ها، نقص‌ها و ضعف‌های دیگران برخوردار باشد.

## دوست خوب

### ● پرسش ۵۱. ویژگی‌های دوست خوب چیست و چگونه فراچنگ آمدنی است؟

داشتن دوست و برخوردار بودن از ارتباط عاطفی دوستانه، یک ضرورت انسانی است. حتی اگر آدمی را موجودی اجتماعی نشناسیم؛ داشتن دوست - به مقتضای تدبیر عاقلانه و تأمین خواسته‌های فطری و غریزی - یک پدیده ضروری و انکارناپذیر است. اکنون باید مشخص کرد که معیارهای انتخاب دوست چیست و بهترین همنشین کیست؟

در مرام مسلمانان، هدف تمام اعمال و رفتارها، به آخرت و خشنودی خدا برمی‌گردد؛ از این رو هرگاه در پی انجام عملی برمی‌آییم، اولین سؤال آن است که آیا این عمل، موجب خرسند شدن حضرت حق می‌شود یا نه؟ آیا خداوند به انجام دادن

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

این عمل رضایت دارد یا نه؟ زیرا همگی بنده اویم و باید در پی تحصیل رضایت مولای خود باشیم.

### سه شرط دوستی

دوستی قبل از هر چیز، دارای سه شرط اساسی است که مقدم بر دیگر شرایط، باید رعایت گردد. شخصی سزاوار دوستی است که:

۱. دیدار او خدا را به یاد شما آورد؛ یعنی، زیارت وی سبب ذکر خدا باشد.  
 ۲. گفتار او به دانش و معلومات شما بیفزاید و از هر کلام او، ثمره‌ای علمی فراهم آید.

۳. عمل و کردار او، آخرت را به یاد آورد؛ به گونه‌ای که به اعمال و رفتار شما رنگ آخرتی ببخشد.<sup>۱</sup>

اگر کسی را با سه شرط فوق یافتید، سعی کنید با او دوست شوید و وجود وی را غنیمت شمارید؛ و گرنه درجست و جوی چنین دوستانی باشید. تا زمانی که یک شخص را با چنین ویژگی‌هایی نیافته‌اید، به سادگی با او دوستی برقرار نکنید. فضای دوستی بهترین فضای استفاده از کمالات معنوی است و باید زمینه‌ساز دینداری، بندگی، رشد علمی و اخلاقی گردد. در مقابل، دوستی‌ای که موجب انحطاط اخلاقی و زمینه‌ساز مفاسد دینی و دنیوی شود، دوستی نیست؛ بلکه دشمنی و عداوت است و از این دوستی‌ها باید سخت اجتناب کرد.

شرایط سنی و طبقه اجتماعی نیز تا حدودی زمینه‌ساز برخی از شرایط قبلی است. افرادی که اختلاف سنی دارند، کمتر می‌توانند از حضور یکدیگر بهره علمی و عملی ببرند و زمینه ارتباط روحی و رشد معنوی را برای هم فراهم سازند. پس به صورت عمومی، بهتر است شرایط سنی و طبقه اجتماعی و سطح شناختی، تحصیلی و... نیز رعایت گردد.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹.

۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

### ملاک‌های دوست خوب

افزون بر آنچه گذشت، در قرآن کریم و روایات اهل بیت، ملاک‌های مهم دیگری برای دوست خوب بیان شده که به اختصار بعضی از آنها بیان می‌شود:

۱. کسی که به یاد خدا است و هدفش جز رسیدن به او نیست.<sup>۱</sup>

۲. عاقل و خردورز است؛ حضرت علی فرمود: «بیشترین درستی‌ها و خوبی‌ها، در همراهی و دوستی با صاحبان عقل و درایت است».<sup>۲</sup>

۳. خیانت پیشه، ستم کار و سخن چین نباشد؛ امام صادق فرمود: «از سه گروه بر حذر باش! خیانت کار، ظالم و سخن چین؛ زیرا کسی که به نفع تو به دیگران خیانت کند، روزی خواهد آمد که به خودت نیز خیانت کند! شخصی که به جانبداری از تو، حق دیگران را پایمال نماید و به ظلم عادت کند، بالاخره به تو نیز ظلم خواهد کرد! انسان سخن چین، همان طور که سخن دیگران را پیش تو می‌آورد، سخن تو را نیز نزد اغیار خواهد برد».<sup>۳</sup>

۴. آنچه برای خود می‌پسندد، برای تو نیز بپسندد و آنچه را برای خویش نمی‌خواهد، برای تو نیز نخواهد. رسول اکرم فرمود: «در مصاحبت و رفاقت کسی که آنچه را برای خود می‌خواهد برای تو نخواهد، هیچ خیر و فایده‌ای وجود ندارد».<sup>۴</sup>

۵. قطع کننده رحم نباشد؛ امام باقر فرمود: «پدرم امام سجاد مرانصیحت فرمود: ای پسر! از رفاقت با کسانی که قطع رحم کنند، بپرهیز؛ زیرا من آنها را در قرآن

الف. بابازاده، آئین دوستی در اسلام؛

ب. سیدهادی، مدرسی، دوستی و دوستان،

پ. محمد، ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سیدحسن اسلامی، (قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹).

۱. کشف (۱۸)، آیه ۲۸.

۲. غررالحکم، حرف الف.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

۴. همان، ج ۷۱، ص ۱۹۸.

شریف سه بار مورد لعن و نفرین پروردگار یافتیم»<sup>۱</sup>.

شخصی که با نزدیکان خود، نتواند معاشرت و هم زیستی صحیح داشته باشد - در حالی که آنان با وی از یک خانواده و فرهنگ و گوشت و خون هستند - چگونه می‌تواند با غیر خویشاوندان رفاقت صمیمانه داشته باشد.

۶. عیب جو نباشد؛ امام علی فرمود: «از رفاقت و نشست و برخاست با کسانی که عیب جو و به دنبال نقاط ضعف دیگران هستند، بپرهیز؛ زیرا دوست چنین اشخاصی، از ضرر آنان سالم نمی‌ماند و طعمه عیب‌جویی‌های آنان خواهد شد»<sup>۲</sup>.

۷. بدکردار نباشد؛ امام علی فرمود: «رشته دوستی‌های بدکاران، زودتر از دوستی دیگری از هم می‌گسلد»<sup>۳</sup>.

۸. از دشمنان خدا نباشد؛ امام علی فرمود: «مبادا دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی‌ات را نثار کسی جز دوستان خدا کنی!! هر کس مردمی را دوست بدارد، با آنان محشور می‌شود»<sup>۴</sup>.

### راه‌های دوست‌آزمایی

در روایات راه‌های متعددی برای امتحان دوستان بیان شده است؛ از جمله:

۱. در حال بی‌نیازی و فقر، دوستی او عوض نشود؛ امام باقر فرمود: «بدترین دوست کسی است که تو را به هنگام بی‌نیازیت حفظ کند و به وقت تنگدستی رها سازد»<sup>۵</sup>.

دوست مشمار آنکه در نعمت زند	لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست	در پریشان حالی و درماندگی <sup>۶</sup>

۲. به هنگام عصبانیت، بدگویی تو را نکند؛ امام صادق فرمود: «دوستی که سه بار از تو عصبانی شد؛ ولی بدگویی تو را نکرد و کلام ناسزا از دهانش خارج نشد، او را برای خود نگه‌دار»<sup>۱</sup>.

۳. به نماز اهمیت بدهد؛ قرآن می‌فرماید: «ای اهل ایمان! با آن گروه از اهل کتاب و کافران که دین شما را به بازیچه گرفتند، دوستی مکنید. زمانی که شما ندای نماز بلند می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند؛ زیرا آن قوم مردمی نادان و بی‌خردند»<sup>۲</sup>.

وامش مده آنکه بی‌نماز است	گرچه دهنش زفاقه باز است
کو فرض خدا نمی‌گزارد	از قرض تو نیز غم ندارد <sup>۳</sup>

۴. در هنگام سختی و راحتی انسان، اهل نیکی باشد؛ امیرالمؤمنین فرمود: «دوستان در سختی‌ها امتحان می‌گردند»<sup>۴</sup>.

جوانی پاکباز رو بود	که با پاکیزه رویی در گرو بود
چنین خواندم که در دریای اعظم	به گردابی در افتادند با هم
چو ملاح آمدش تا دست گیرد	مبادا کاندترین حالت بمیرد
همی گفتمی میان موج و تشویر	مرا بگذار و دست یار من گیر <sup>۵</sup>

۵. هنگام از بین رفتن توانایی انسان، دوستی‌اش از بین نرود؛ حضرت امیر فرمود: «هنگام از بین رفتن قدرت انسان، دوست از دشمن شناخته می‌گردد»<sup>۶</sup>.

در پایان، یادسپاری دو نکته بایسته است:

یکم. این شرایط نسبی است، و شاید نتوان کسی را پیدا کرد که دارای تمام این خصوصیات، آن هم در حد کمال، باشد. از این رو با در نظر گرفتن شرایط خود و

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۱.

۲. مائده (۵)، آیه ۵۷.

۳. سعدی.

۴. غرر الحکم، حرف فائ لفظ فی.

۵. سعدی.

۶. همان، حرف عین، لفظ عند ۶.

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۴۵.

۲. غرر الحکم، باب الف.

۳. منتخب میزان الحکمه، ج ۱، ص ۲۲۵، (قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۱).

۴. همان جا.

۵. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۳.

۶. سعدی.



دیگر اولویت‌ها، باید به جست و جوی این خصوصیات در دوستان پرداخت. اگر دوستی داریم که فاقد بعضی از این خصلت‌ها است، در صورت امکان باید از قطع رابطه با وی خودداری کنیم و در اصلاح و خودسازی‌اش بکوشیم. این، خود از وظایف دوستان نسبت به یکدیگر است. البته انجام دادن این وظیفه، مشروط به عدم تأثیرپذیری منفی انسان در حین کمک و اصلاح آن شخص است.

**دوم.** نباید انسان فقط در جست و جوی این اوصاف در دیگران باشد؛ بلکه خود نیز باید سعی کند تا موارد یاد شده را رعایت کند. آن‌گاه خواهد دید که چقدر از صفات نکو هیئه‌ی وی، از بین رفته و در مقابل، به چه صفات پسندیده‌ای مزین شده است.

افزون بر آن، اتصاف به چنین اوصافی، بهترین زمینه یافتن این‌گونه از دوستان است؛ چرا که نیک سیرتان نیز به انسان‌های نیک سیرت عشق ورزیده و در جست و جوی دوستی با آنهایند و با دیدن چنین ویژگی‌ها و علایقی در اشخاص، زودتر با آنها رابطه برقرار کرده و خود را به آنان ملحق می‌کنند. به قول مولوی:

ناریان مرناریان را جاذبند  
نوریان مرنوریان را طالبند<sup>۱</sup>

## دوستی زن و شوهر

● پرسش ۵۲. زن و شوهر چگونه می‌توانند بین خود ایجاد علاقه کرده یا آن را افزایش دهند؟

اسلام به منظور پیدایش و پایایی علاقه و محبت بیشتر میان دو همسر، نخست به همتایی و کفو بودن آن دو سفارش کرده است. در واقع می‌توان گفت: مرد و زن اگر از نظر شرایط اعتقادی، فرهنگی و اخلاقی، نزدیک به هم باشند و براساس صداقت و حسن اعتماد به همدیگر، زندگی را آغاز و در طول زندگی آن را رعایت کنند؛ خداوند بین آن دو علاقه، محبت و الفت قرار خواهد داد. پس از انعقاد پیمان ازدواج

نیز برای استحکام خانواده و استمرار این الفت و علاقه، باید هر یک از مرد و زن به روابط میان خود توجه کافی مبذول دارند.

در این راستا امام صادق توصیه‌های زیر را به هر یک از زن و شوهر ارائه فرموده است.<sup>۱</sup> برحسب این روایت مرد در پیوند میان خود و همسرش، از سه چیز بی‌نیاز نیست:

۱. همدلی با زن، تا از این راه محبت و دلبستگی او را به خود جلب کند.

۲. حسن خلق و متوجه کردن دل زن به سوی خویش، با قیافه‌ای که در چشم او خوشایند باشد.

۳. در معیشت همسر توسعه دهد.

زن هم در ارتباط میان خود و همسر همدلش، از سه خصلت بی‌نیاز نیست:

۱. خویشتن‌داری از هر آلودگی تا شوهر در اعتماد به وی - در هر خوش و ناخوش - مطمئن باشد.

۲. مراقب حال شوهر باشد، تا اگر لغزشی از او سر زد، با او مهربان باشد.

۳. با دلربایی و زیبا ساختن خویش در چشم شوهر، به وی اظهار عشق کند.

با استفاده از این روایت و دستورات دیگر بزرگان دین به خوبی و آسانی می‌توان علاقه و محبت را افزایش داد. در این رابطه چهل نکته مفید و سازنده بیان می‌گردد تا با عمل به آنها، بتوانید در دوستی و ارتباط صمیمانه با همسرتان موفق باشید.

## راه‌کارهای ایجاد محبت

۱. با مطالعه کتاب‌های مربوط به انتخاب همسر، آیین همسر‌داری و چگونگی ایجاد ارتباط با دیگران و نیز شرکت در جلسه‌های آموزش خانواده، دانش و مهارت خود را در این زمینه افزایش دهید.

۲. با همدلی، همکاری و مشورت با یکدیگر درباره مسائل مختلف،

میان اعضای خانواده روابط سالم پدید آورید.

۳. هر یک از زوجین، دیگری را نزدیک‌ترین و محرم‌ترین فرد نسبت به خود بدانند و او را نیمه تن، حامی و پشتیبان خود تلقی کند.

۴. با یادگیری مهارت‌های ارتباطی- نظیر گوش کردن به حرف‌های یکدیگر، احترام به نظرها و عقاید همدیگر و تشریک مساعی و مشورت کردن- روابط خود را بهبود بخشید.

۵. بکوشید، با ایجاد کانونی گرم و صمیمی، تمام اعضای خانواده -به ویژه زن و شوهر- مسئولیت رسیدن به تفاهم را پذیرا شوند.

۶. هنگام اختلاف نظر یا سوء تفاهم، به جای سرزنش یکدیگر یا تفسیر نادرست، به شناسایی مسئله و یافتن راه حل آن پردازید و در صورت لزوم، کمک و مشاوره افراد با تجربه و متخصص را جلب کنید.

۷. برای رسیدن به امنیت روانی و عاطفی در روابط زناشویی، داشتن صداقت، سعه صدر، انصاف و اعتماد متقابل را اصل اول قرار دهید.

۸. در صورت به وجود آمدن هر گونه سوء تفاهم و سوء برداشت، در نخستین فرصت ممکن به حل و فصل آن پردازید تا به فرآیندی ویرانگر و پیش رونده تبدیل نشود.

۹. به هر طریق ممکن، رفتارهای مطلوب همسران را مورد توجه و تأیید قرار دهید؛ به گونه‌ای که همسران بفهمد برای او ارزش قائل هستید.

۱۰. تشویق و تأیید و بیان نکات مثبت، به طور آشکار یا در جمع باشد؛ اما انتقاد و تذکر نکات منفی، به طور محرمانه و در تنهایی صورت گیرد.

۱۱. برای خصوصیات و نیازمندی‌های یکدیگر، ارزش قائل شوید و در روابط کلامی، عاطفی، اقدام‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، به افکار و خواسته‌های همسران توجه کنید.

۱۲. اگر رفتار خاصی برای شما مبهم است، ساده‌ترین راه این است که از همسران هدف و علت آن رفتار را پرسید و با روش مسالمت‌آمیز، صمیمانه و خوش بینانه موضوع را روشن کنید.

۱۳. درشتی همسران را با خشونت پاسخ ندهید. خشونت را با سکوت پاسخ گوید و در موقعیتی مناسب، درباره مسئله مورد نظر، بحث و گفت‌وگو کنید.

۱۴. بکوشید در سراسر زندگی -به خصوص در روابط بین خود و همسران- به جای هر گونه پیش‌دوری یا مشاهده اشکالات و ضعف‌ها، نقاط مثبت و قوت را ببینید. به عبارت دیگر، به جای توجه به نیمه خالی لیوان، به نیمه پر آن توجه کنید.

۱۵. در برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های اجتماعی، اوقات فراغت، دید و بازدیدهای خانوادگی و نظایر آن، با یکدیگر مشورت کنید و از یک جانبه‌نگری بپرهیزید.

۱۶. در هر فرصت ممکن، با همسر و اعضای خانواده، ارتباط کلامی و عاطفی برقرار کنید. زنان از صحبت کردن با همسرشان بیشتر لذت می‌برند؛ بنابراین مردان باید فعلاً به سخنان آنان گوش کنند و واکنش مناسب نشان دهند.

۱۷. اگر هر یک از زوجین در شرایط خاصی، نمی‌تواند به سخنان همسرش گوش کند، باید صادقانه و صمیمانه این موضوع را به وی انتقال دهد و تقاضا کند صحبت کردن درباره آن موضوع را به فرصتی دیگر واگذارد.

۱۸. گاهی در فضایی محرمانه، محبت‌آمیز و صمیمانه به ارزیابی رفتار و روابط یکدیگر پردازید و از یکدیگر بپرسید، چه باید کرد تا روابط تان بهتر و بانشاط‌تر شود.

۱۹. همیشه، در رویارویی با مسائل و مشکلات خانوادگی، خود را در وضعیت طرف مقابل قرار دهید و با قبول مسئولیت خود و شناخت انتظارات متقابل، به حل و فصل اختلافات روی آورید.

۲۰. در روز یا در هفته، زمان مشخصی را برای گفت‌وگو درباره مسائل و مشکلات و به اصطلاح درد دل کردن با همسران، اختصاص دهید.

۲۱. از داشتن نگرش‌های آرمان‌گرایانه و شاعرانه، انتظارات غیر واقع بینانه در ازدواج و روابط زناشویی اجتناب کنید.

۲۲. ارتباط زوجین، باید از هر گونه سوء ظن و حدس نادرست و غیر واقع بینانه به دور باشد. اگر موضوع و مسئله‌ای ذهن یکی از زوجین را به خود مشغول کرده

است، باید آن را به صراحت و صادقانه مطرح کند و درستی و نادرستی اش را با همسرش، مورد بررسی قرار دهد.

۲۳. هر یک باید زمینه‌های بروز سوء تفاهم‌ها و سوء ظن‌ها را از بین ببرد و از رفتارهایی که موجب بروز سوء تفاهم و سوء ظن می‌شود، خودداری کند.

۲۴. هر یک باید بکوشد با روان‌شناسی همسرش آشنا شود، تا بداند او به چه اموری بها می‌دهد و نظام ارزشی اش چگونه است. برای مثال معمولاً زن به وابسته بودن، کسب امنیت عاطفی و مورد حمایت واقع شدن اهمیت می‌دهد و مرد می‌خواهد مستقل و خود مختار باشد و آزادی عمل را دارای ارزش می‌داند.

۲۵. زن و شوهر از مسخره کردن یکدیگر و گفتن سخنان طعنه‌آمیز و دو پهلو جداً پرهیز کنند.

۲۶. از رفتارهایی نظیر متلک، تحقیر، سرزنش و به رخ کشیدن یکدیگر - که موجب افزایش مقاومت‌های روانی در طرف مقابل است - باید پرهیزند.

۲۷. در سراسر زندگی - از جمله در زندگی خانوادگی - بکوشید به نقاط مثبت، موهبت و نعمت‌هایی که در اختیار دارید، بیندیشید، نه به اموری که در اختیار ندارید.

۲۸. از خطاهای یکدیگر به سرعت بگذرید و خطاهای همدیگر را تحمل کنید.

۲۹. بایادآوری برخی ایام - مانند روز تولد، سالگرد ازدواج و نظایر آن - و دادن هدیه‌هایی هر چند کوچک (مثل یک شاخه گل)، به طور نمادین عشق و علاقه خود را به همسرتان ابراز دارید.

۳۰. خود را در برابر همسرتان آراسته و پاکیزه و جالب توجه نگه دارید و از پریشانی و وضع نامرتب پرهیزید.

۳۱. در انتخاب دوست و برقراری روابط دوستانه و معاشرت‌های خانوادگی با زوج‌های دیگر، دقت کنید و این امور را با توافق یکدیگر انجام دهید.

۳۲. از هر گونه رفتاری که به مرد سالاری یا زن سالاری می‌انجامد، پرهیزید.

۳۳. خطای یکدیگر را در حضور دیگران، فرزندان، آشنایان، والدین و ... بازگو نکنید.

۳۴. هرگز همسرتان را با زن یا مرد دیگری مقایسه نکنید.

۳۵. از رفتارهای مطلوب همسرتان تشکر کرده، او را تشویق کنید و انگیزه تکرار آن رفتار را بیشتر سازید.

۳۶. از تصمیم‌های نادرست و غیر منطقی و کلی‌گویی‌های منفی و شکل‌گیری افکار نادرست، درباره همسرتان پرهیزید.

۳۷. به قول‌هایی که به همسرتان داده‌اید، عمل کنید تا به سلب اعتماد و احساس فریب خوردگی نینجامد.

۳۸. از نسبت دادن القاب و زدن برچسب‌های ناگوار و نامطلوب - مانند بدقول، شلخته، کله شق، یک دنده، لجباز و خودخواه - به یکدیگر پرهیزید.

۳۹. در مواردی که غمگینی و افسردگی و یا عصبانیت زن یا شوهر، شدت می‌یابد و احتمال اختلال در کار سیستم عصبی یا غدد درون‌ریز - به ویژه غده تیروئید - وجود دارد، در نخستین فرصت به پزشک متخصص مراجعه کنید تا از عادی بودن ترشح غدد مطمئن شوید.

۴۰. برای داشتن یک زندگی با نشاط و موفق خوب بیندیشید، وقت بگذارید، احساس مسئولیت کنید، موانع ارتباط سالم را از میان بردارید و به عوامل ایجاد کننده روابط سالم توجه نمایید.

### گفت‌وگوی دختر و پسر

● پرسش ۵۳. آیا دختر و پسر می‌توانند در محیط دانشگاه در مورد ازدواج با همدیگر، صحبت کنند؟

اگر منظور از صحبت در مورد ازدواج، آن است که به این وسیله در پی شناخت همدیگر برآیند تا پس از آن، در مورد ازدواج و یا عدم آن تصمیم‌بگیرند؛ در این صورت قبل از صحبت رو در رو و مستقیم، باید به کسب آگاهی‌های لازم نسبت به یکدیگر بپردازند. در مرحله پایانی و تکمیلی اطلاعات، به گفت‌وگوی مستقیم - آن هم با حضور و قضاوت دیگران - اقدام کنند؛ زیرا هدف شناخت است، نه ارتباط احساسی و عاطفی.

۶. لازم است این گفت‌وگو با حضور فرد یا افراد دیگری - که نقش ناظر بر محتوا را داشته و نکات مبهم و مجهول را گوشزد می‌کند - یا حداقل تحت اشراف و اطلاع آنان انجام گیرد (ترجیحاً یک تن از طرف دختر و یک تن از طرف پسر).

۷. محور شناخت از یکدیگر، همانا شناخت از امور اساسی و مؤثر در تصمیم‌گیری باشد؛ همانند: آگاهی از میزان سواد و سطح اطلاعات یکدیگر، اطلاع از نوع نگرش همدیگر، شناخت از میزان پایداری به ارزش‌های پذیرفته شده و نوع ارزش‌های مورد قبول یکدیگر ...

۸. از تعریف و تمجید مکرر یکدیگر - که روحیه پرسشگری و دقت نظر را از بین می‌برد - اجتناب شود.

۹. لازم است از پاسخ‌های کلی و شناخت‌های اجمالی و ابهام‌آلود پرهیز گردد تا هر چه شفاف‌تر، مجهولات به آگاهی و شناخت تبدیل شود.

### دوستی با دختر

● پرسش ۵۴. با دختری دوست شده‌ام، چه توصیه‌ای دارید؟ در صورتی که قصد ازدواج با او داشته باشم چه کنم؟

همان‌گونه که خود می‌دانید، روح حاکم بر این گونه دوستی‌ها، عشق ورزیدن است؛ نه خردورزی. پای خرد و عقل در میدان عاشقی لنگ است؛ در حالی که برای تصمیم‌گیری در مورد ازدواج با فرد خاص، ابتدا جز بر عقل تکیه کردن خطا است. اول باید تعقل نمود و فارغ از دوستی و محبت، مشورت و تحقیق کرد و فرد مورد نظر را برگزید. سپس خالصانه‌ترین عشق و ناب‌ترین دوستی‌ها را بدون منت به شخص برگزیده (همسر خود) تقدیم کرد. دوستی‌های قبل از انتخاب همسر و تصمیم‌گیری در مورد ازدواج با فرد خاص، راه عقل را مسدود و چشم بصیرت را کور می‌سازد و اجازه نمی‌دهد تا یک تصمیم صحیح و عاری از خطا گرفته و فرد مناسب برگزیده شود. این نوع انتخاب، موجب دردسر و گرفتاری شده و زندگی را تلخ و آینده را تیره و تار می‌سازد.

بی‌تردید اگر دختر و پسر قبل از آگاهی از اصالت خانوادگی، میزان اعتقاد فردی و خانوادگی و شناخت خصایص جسمی و روانی (سابقه‌های بیماری خانوادگی و...)، به سراغ شناخت خصایص شخصیتی و فردی یکدیگر بروند و در محیطی که محبت و احساس الفت موج می‌زند، به گفت‌وگو بپردازند، به احتمال زیاد به ازدواج نسنجیده منتهی می‌شوند؛ چرا که ریسمان مودت و عشق را نمی‌توان بعد از این ارتباط و گفت‌وگو گسست. عشقی که با تعقل و تفکر بیگانه است، ثمری جز سردرگمی ندارد. بنابراین باید ویژگی‌های گفت‌وگوی شناختی را به خوبی بازشناخته، بر اساس آن اقدام کنند.

گفت‌وگوی شناختی، صحبتی است که به منظور شناخت دختر و پسر از یکدیگر صورت می‌گیرد، تا بر اساس شناخت و آگاهی به دست آمده، در مورد بنا کردن یا بنا نکردن زندگی مشترک، تصمیم گرفته شود. این صحبت‌ها با رعایت شرایط زیر می‌تواند به هدف خود دست یابد؛ وگرنه در صورت تخلف، نه تنها هدف خود را تأمین نمی‌کند؛ بلکه رهن دختر و پسر نیز خواهد شد.

به منظور دست‌یابی به اهداف این نوع گفت‌وگوها رعایت نکات زیر بایسته است:

۱. سعی شود در این گفت‌وگو جز پیام شناختی، پیام دیگری (همانند پیام‌های احساسی و عاطفی) مبادله نشود.

۲. محور گفت‌وگوها با طرح سؤالات از پیش تدارک شده، تعیین گردد تا موجب انحراف صحبت‌ها از موضوع مورد نظر نشود. لذا باید تلاش شود تا گفت‌وگوها از محورهای تعیین شده تخطی نکند.

۳. موضوع و منظور تان از گفت‌وگو را به صورت کلی قبل از جلسه، به اطلاع طرف مقابل برسانید تا با آمادگی قبلی در جلسه حاضر شود و با حالتی غیرمنتظره مواجه نشود.

۴. مدت گفت‌وگوها کوتاه باشد.

۵. برخی گفته‌ها یادداشت شده و محور تفکر بعدی و تصمیم‌گیری قرار گیرد.

۲. به ویژگی‌های استخراج شده ضریب و امتیاز بدهید؛ برای مثال یکی از ویژگی‌ها، ایمان و دیگری شغل است. بی‌تردید این دو ویژگی از اهمیت و امتیاز یکسان برخوردار نیستند؛ لذا در مرحله دوم به ویژگی‌های به دست آمده، ضریب بدهید و اولویت‌ها را مشخص سازید.

۳. با اعلام آمادگی خواستگار، باید وارد مرحله تحقیق شوید و از وجود ویژگی‌های مطلوب در وی و پیراستگی او از اوصاف نامطلوب باخبر شوید و بدانید که آیا شرایط شما را دارد یا نه؟ وی هم باید شرایط مورد پسند و مطلوب را دارا و هم از امور ناپسند مبرا باشد؛ مثلاً هم با ایمان باشد و هم به بیماری‌های وراثتی و ژنتیکی مبتلا نباشد.

در این مرحله باید از همکاری پدر، مادر، برادران و خواهران و دیگر افراد مورد اطمینان، برخوردار شوید و به تحقیق درباره‌ی وی پردازید. دقت کنید که به اطلاعات دقیق و صحیح دست یابید تا بتوانید براساس آنها، تصمیم درست بگیرید. پس دقت در کسب اطلاعات، نباید مورد غفلت قرار گیرد. بهترین طریق آشنایی، کسب اطلاع از خانواده‌ها، همسایه‌ها، دوستان، همکاران و بستگان و مهم‌ترین موضوعات هم اطلاع از میزان پایبندی به آداب اخلاقی و احکام شریعت است.

۴. بعضی از ویژگی‌ها و اوصاف، ویژگی‌های کیفی هستند و کمیت‌پذیر نیستند (مانند ایمان، صداقت و...). در این گونه موارد باید رفتار فرد را بررسی و براساس آن قضاوت کرد؛ مانند اینکه: شخص با ایمان غیبت نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید، نماز خود را در اول وقت می‌خواند، حساب سال شرعی دارد و... لذا از راه صحیح باید به وجود این اوصاف پی برد؛ نه اینکه صرفاً به گفته دیگران اعتماد کرد.

۵. بعد از به دست آوردن اوصاف و میزان برخورداری خواستگارتان از این ویژگی‌ها، به وی امتیاز بدهید. در صورتی که از مجموع ۱۰۰ امتیاز، وی حداکثر امتیاز

اگر قصد دارید ازدواج کنید، ابتدا رابطه دوستی و عشق‌ورزی را کنار بگذارید و همچون یک بیگانه، فرد مورد نظر را مورد تحقیق قرار دهید. درباره برخورداری وی از شرایط مثبت، کسب اطلاع کنید و وی را از جهت خصوصیات همسر مطلوب خود بیازمایید. اگر او را همسری مورد پسند برای خود یافتید، به صورت رسمی به خواستگاری او بروید و شرایط او را نیز جویا شوید و بعد از پذیرش شرایط وی، با عقد رسمی به پای یک دوستی پایدار و عشق ناب جان ببازید. در این زمان درنگ در عشق‌ورزی و محبت خطا است.

پس تا قبل از انتخاب، تعقل، تدبیر، تحقیق و شناخت و آن‌گاه انتخاب را سرلوحه کار خود قرار دهید. بعد از انتخاب، عشق و محبت بی‌چون و چرای خود را ارزانی یکدیگر سازید. تعقل و تفکر به جای خود و عشق و دوستی به جای خود که هر نکته در جای خویش نیکو است؛ وگرنه زندگی جز سختی و گرفتاری ثمری نخواهد داشت.

## ازدواج موفق

● پرسش ۵۵. دختری هستم در آستانه ازدواج، چگونه می‌توانم ازدواج موفق داشته باشم؟

در مورد ازدواج توجه به نکات زیر بایسته و راهگشا است:

۱. باید از معیارهای همسر مناسب و مطلوب آگاهی یابید و با مطالعه قبلی در پی فرد مطلوب برآیید. از این رو قبل از هر اقدامی، باید با توجه به سلیقه شخصی و مقتضای ایمان خود و بهره‌گیری از کتاب‌های مربوطه، اوصاف و ویژگی‌های یک همسر ایده‌آل را بنویسید<sup>۱</sup>.

۱. به منظور آشنایی با ویژگی‌های همسر مناسب، لازم است حداقل از یکی از کتاب‌های زیر استفاده کنید:

الف. حسین، مظاهری، جوانان و انتخاب همسر؛

ب. ابراهیم، امینی، انتخاب همسر؛  
پ. محمدرضا، شرفی، خانواده متعادل.

را به دست آورد، اقدام کنید. باید بدانید شخصی که صد در صد مطابق خواسته‌ها و معیارهای شما باشد، هرگز یافت نخواهد شد. البته بعضی از اوصاف را نمی‌توان نادیده گرفت و احراز آنها لازم است؛ یعنی، اگر فرد مورد نظر در جهات دیگر امتیاز بالا داشته باشد؛ ولی از این اوصاف محروم باشد، فرد مناسبی نخواهد بود. اوصافی مانند: خوش اخلاقی، ایمان، صحت مزاج و عدم ابتلا به بیماری‌های حاد ارثی و ژنتیکی از این قبیل است، پس هم باید نسبت به احراز اوصاف اساسی اهتمام نمود و هم باید به مجموع امتیازات کسب شده توجه کرد. این دو در کنار هم، موجب اطمینان خاطر و اتخاذ تصمیم درست می‌شود.

در میان ویژگی‌های اساسی «ایمان و اخلاق خوب» و به عبارت دیگر شخصیت دینی و ویژگی‌های رفتاری در درجه اول اهمیت قرار دارد.

پیامبر اکرم می‌فرماید: «اذا جاءكم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه و الا تکن فتنه و فساد کبیر»<sup>۱</sup>: «هرگاه کسی (به خواستگاری) آمد که از اخلاق و دین او راضی هستید، به او همسر دهید؛ وگرنه فتنه و فساد بزرگی روی خواهد داد».

#### توصیه‌های بایسته:

۱. حساسیت و سواس گونه نداشته باشید؛ بلکه دقت لازم است.
۲. در تمام مراحل زندگی - به خصوص ازدواج - از توکل به خداوند و استعانت از ائمه هدی غفلت نورزید. رعایت آداب شرعی نوشته شده در کتاب‌های روایی (مانند کتاب مکارم الاخلاق) ضروری است.
۳. به هنگام تحیر و تردید، از مشورت با افراد آگاه، خیرخواه و مورد اعتماد غافل نشوید.
۴. بدون جهت و به انگیزه‌های واهی، یا ویژگی‌های دنیوی نه چندان ضروری و یا احتمالات بی‌پایه، خواستگار خود را رد نکنید.

۵. نسبت به ازدواج نباید حساسیت افراط گونه نشان داد؛ همان گونه که گذشت، باید نسبت به معیارهای اساسی پای فشرد، ولی بر معیارهای غیر اساسی نباید اصرار داشت. چه بسا نتوان آنها را بعداً محقق ساخت و یا از آنها چشم‌پوشی کرد؛ زیرا فردی که صد در صد مطابق خواست شخص باشد، هرگز پیدا نخواهد شد.

انسان‌ها باید با یکدیگر تفاوت داشته باشند، تا بتوانند خود به کمال ره یابند و فرزندان از هر یک از والدین - متناسب با ویژگی‌های شخصیتی آن دو - بهر مند شوند. برای مثال از غضب یکی از والدین تا حدودی خائف و از مهربانی دیگری خشنود باشید. حساسیت بیش از حد، سخت آسیب می‌رساند و موجب خسته شدن شما و فراموش کردن ویژگی‌های حیاتی و اساسی می‌گردد.

اموری مانند سن، میزان تحصیلات، وضعیت شغلی و اقتصادی تا حدودی غیر اساسی تلقی می‌شود. از پیامبر اکرم نقل شده است: «با زن به خاطر چهار چیز ازدواج می‌شود: مال و ثروتش، زیبایی‌اش، دینداری‌اش و اصل و نسب و خانواده‌اش و تو با زنان متدین ازدواج کن»<sup>۱</sup>.

#### رهایی از خودارضایی

● پرسش ۵۶. پیامدها و عواقب خودارضایی (استمناء) و راه‌های جلوگیری و مبارزه با آن چیست؟

«استمناء» یا «خودارضایی» یکی از راه‌های انحرافی در ارضای میل جنسی است که نسل جوان را در معرض آسیب‌های جدی قرار می‌دهد. از همین رو می‌توان آن را نوعی انحراف جنسی یا بیماری نامید که با جدیت باید در درمان آن کوشید. آسیب‌های ناشی از خودارضایی به گونه‌های مختلفی تقسیم پذیر است که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. محمد، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۵۵، ح ۷۸۳۶.

۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۳۴۷.

**یک. آسیب‌های جسمانی**

یکی از روش‌های شناخت پیشرفت بیماری‌ها در پزشکی، مرحله‌بندی (staging) علایم بیماری است. براین اساس، برحسب عوارض ایجاد شده در بیمار مبتلا به خودارضایی، سه مرحله (stage) بیان شده است<sup>۱</sup>:

**۱. مرحله مشکل ساز (Problematic)**

در افرادی که مدتی است گرفتار خودارضایی شده‌اند، زودرس‌ترین عوارض ناشی از خودارضایی عبارت است از:

الف. خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness)،

ب. عدم تمرکز حواس (Lack of concentration)،

ج. ضعف حافظه (Poor memory)،

د. استرس و اضطراب (Stress/Anxiety).

**۲. مرحله گرفتاری شدید (Severe)**

بروز علایم زیر در فرد گرفتار، نشان دهنده آن است که شدت ابتلای وی یا مدت آن بیش از مرحله اول است و در نتیجه عوارض شدیدتری ظاهر شده است:

الف. خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness)،

ب. نوسان خلق یا تغییرات سریع خلقی (Mood swings)،

ج. حساسیت بیش از حد و زودرنجی (Irritability)،

د. کم‌رد (Low back pain)،

ه. نازک شدن موها (Thinning hair)،

و. ناتوانی جنسی زودرس در جوانی (Youth impotence)،

ز. بی‌خوابی یا بدخوابی و مشکلات مشابه (Insomnia/Sleep problem).

**۳. مرحله گرفتاری بسیار شدید یا حالت اعتیاد (Addictive)**

الف. خستگی و کوفتگی (Fatigues/Tiredness)،

ب. ریزش شدید موها (Severe hair loss)،

ج. تارشدن دید چشم‌ها (Blurred vision)،

د. وز وز گوش (Buzzing in the ears)،

ه. انزال زودرس و غیرارادی یا خروج منی به صورت قطره قطره (Ejaculation

prematurely)،

و. درد کشاله ران و ناحیه تناسلی (Groin/Testicular pain)،

ز. دردهای قولنجی در ناحیه لگن و استخوان دنبالچه (Pain or cramps in the

pelvic cavity or tail bone).

**نحوه پیدایش عوارض**

در دانش پزشکی، روند پیدایش علایم یک بیماری و چگونگی بروز عوارض و نشانه‌های کلینیکی، در شناخت هر چه بیشتر بیماری بسیار مهم است و می‌تواند پزشک را در تشخیص و درمان بهتر بیماری و مریض را در پیشگیری کمک کند. به این دلیل مناسب است درباره نحوه پیدایش برخی از عوارض خودارضایی که به آن اشاره شد بیشتر توضیح داده شود تا خواننده عزیز با روند پیدایش این عوارض، یا به اصطلاح پاتوفیزیولوژی (Pathophysiology) آن آشنا شود.

**۱. خستگی و کوفتگی:** انقباض شدید و یک مرتبه تمام عضلات بدن در جریان

انزال (ارگاسم یا اوج لذت جنسی)، باعث مصرف سریع مواد غذایی ذخیره شده در

عضلات و به طور عمده کاهش گلیکوژن (ماده اصلی لازم برای تولید انرژی

عضلانی) می‌شود. خستگی عضلانی تقریباً با سرعت تهي شدن عضلات از

1. Stages of excessive masturbation. [www.herballove.com/library/resource/overmas/stage.asp](http://www.herballove.com/library/resource/overmas/stage.asp)

بدن خارج می‌شود و هر کدام عوارضی را به دنبال می‌آورند. برای مثال از آنجا که سلول‌های خونی و پلاکت‌ها، در مغز استخوان‌ها تولید می‌شوند و به تکامل نهایی می‌رسند و برای تولید آنها نیز انرژی بسیار زیادی مورد نیاز است؛ در افراد گرفتار خودارضایی، تکامل مغز استخوان و در نتیجه تولید سلول‌های خونی با مشکل مواجه شده و منشأ کم‌خونی، ضعف و خستگی در این افراد است. نیز دفع فسفر و لسیترین بیش از حد از طریق انزال‌های مکرر، باعث کاهش ذخایر این مواد - که برای سلامتی سلول‌های عصبی حیاتی هستند - می‌شود و در نتیجه اختلال عملکرد سیستم عصبی، مانند حواس پرتی، عدم تمرکز حواس و... بروز خواهد کرد.<sup>۱</sup>

#### دو. آسیب‌های روحی و روانی

ضعف حافظه و حواس پرتی، اضطراب، منزوی شدن و گوشه‌گیری، افسردگی، بی‌نشاطی و لذت نبردن از زندگی، پرخاشگری، بداخلاقی و تندخویی، کسالت دائمی و ضعف اراده، احساس حقارت، عدم اعتماد به نفس، احساس گناه و عذاب وجدان، بروندهای روانی و روحی خودارضایی است. شرح پاره‌ای از این موارد در مباحث گذشته روشن شد.

#### سه. آسیب‌های اجتماعی

ناسازگاری خانوادگی، بی‌میل شدن به همسر و ازدواج، ناتوانی در ارتباط با جنس مخالف و همسر، احساس طرد شدن، از بین رفتن عزت، پاک‌ی، شرافت و جایگاه اجتماعی، دیر ازدواج کردن و لذت نبردن از زندگی مشترک<sup>۲</sup>، برخی از آسیب‌های اجتماعی ناشی از خودارضایی است.

گلیکوژن رابطه مستقیم دارد و هرچه این سرعت بیشتر باشد، خستگی بیشتر است.<sup>۱</sup> در خودارضایی، به علت انقباض‌های مکرر عضلات بدن، ذخایر گلیکوژن عضلات به سرعت تمام می‌شود و خستگی و کوفتگی همیشگی از عوارض بدیهی آن است.

۲. ریزش مو: خودارضایی به تدریج با تغییرات هورمونی و شیمیایی که در بدن ایجاد می‌کند، باعث افزایش هورمون جنسی مردانه؛ یعنی، تستوسترون به دی‌هیدرو تستوسترون (DHT=Dihydrotestosterone) می‌شود که از عواقب بالا بودن ماده DHT در خون، ریزش موها و تاسی سر و بزرگ شدن غده پروستات و عوارض ناشی از آن در پیری است.<sup>۲</sup>

۳. خودارضایی مکرر باعث تحریک بیش از حد سیستم عصبی پاراسمپاتیک و افزایش تخلیه آستیل کولین (Acetyl Choline) از انتهای این رشته‌ها در مغز می‌گردد و این، خود باعث پاره‌ای از عوارض جسمانی و روانی، چون حواس پرتی (Absentmindedness)، کمی حافظه (Poor Memory)، عدم تمرکز حواس، سیاهی رفتن چشم و در نهایت تاری دید می‌شود. تمام این علامت‌ها ناشی از تغییر تعادل میزان مواد شیمیایی موجود در مغز است که بین سلول‌های عصبی رد و بدل می‌شود و انتقال پیام‌های مختلف را بر عهده دارد.<sup>۳</sup>

برخی نیز بر این عقیده‌اند که علت بروز اختلالات مغزی (مانند حواس پرتی، عدم تمرکز حواس و کاهش حافظه) ناشی از ظرفیت عظیمی از انرژی بدن است که در هر بار انزال، تخلیه شده و هدر می‌رود؛ زیرا مایع منی حاوی مقدار بسیار زیادی DNA (هسته ۴۰۰-۳۰۰ میلیون اسپرمی که در هر انزال خارج می‌شود)، RNA، آنزیم‌ها، پروتئین‌ها، مواد قندی، لسیترین (Lecithin)، کلسیم، فسفر، نمک‌های بیولوژیک، تستوسترون و... است. این ذخایر عظیم انرژی - که باید در بدن برای رشد و تقویت بخش‌های مختلف مورد استفاده قرار گیرد - بیهوده و به طور مکرر از

۱. فیزیولوژی گیپتون، ترجمه دکتر فرخ شادان، تجدید نظر هفتم، ۱۹۸۶ (تهران: چهر، ۱۳۶۵)، ج ۱، ص ۳۱۳.

2. Herballove.com.

3. 4-men.org.

1. www.anael.org.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه: علی، قائمی، خانواده و مسائل جنسی کودکان، (تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران، چاپ دهم، ۱۳۷۶).



## چهار. آسیب‌های معنوی و اخروی

هیچ یک از آسیب‌های پیش گفته، به اهمیت آسیب‌های معنوی نیست؛ زیرا آسیب‌های معنوی، جان و دل و به عبارت دیگر کنه حقیقت وجود آدمی را تباه می‌سازد. خودارضایی از نظر دین یک گناه است و به تعبیر قرآن، زنگار بر دل می‌نهد: ﴿كَلَّا بَلْ زَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ «چنین مباد! بلکه اعمال (ناشایست) دل‌های آنان را زنگار زده است».

زنگ یا زنگار در اشیای مادی، همان چیزی است که روی فلزات و اشیای قیمتی می‌نشیند و معمولاً نشانهٔ پوسیدن و از بین رفتن شفافیت و درخشندگی و در نهایت ضایع شدن و از بین رفتن آن است.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان<sup>۲</sup> می‌فرماید: از آیه شریفه فوق سه نکته استفاده می‌شود:

۱. اعمال زشت، نقش و صورتی به نفس و روح انسان می‌دهند؛

۲. این نقش و صورت خاص، مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را

درک کند؛

۳. نفس آدمی به حسب طبع اولیه اش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن، حق را آن طور که هست درک می‌کند.

این آسیب‌های معنوی، اگر اصلاح نگردد، حیات جاودان آدمی را در معرض تباهی و شوربختی قرار می‌دهد. از این رو نصوص دینی نسبت به آن هشدار داده‌اند. پیامبر اکرم در این باره می‌فرماید: «ناكح الكف ملعون»<sup>۳</sup>؛ «ملعون است کسی که خودارضایی کند».

امام صادق نیز می‌فرماید: «با سه گروه خداوند در روز قیامت سخن نمی‌گوید

و پاکشان نمی‌خواند و عذابی دردناک دارند»، از آن سه‌اند: «خودارضا کننده و کسی که لواط دهد»<sup>۱</sup>.

در روایات دیگری امام صادق خودارضایی را گناه عظیم و مورد نهی الهی معرفی فرموده است.<sup>۲</sup>

## راه‌های درمان

۱. نخستین گام برای درمان این عادت شوم، اعتقاد و ایمان به درمان‌پذیری آن و دوری از یأس و ناامیدی است. اما رسیدن به نتیجه و ایجاد هرگونه تغییر و دگرگونی نیازمند گذشت زمان، انتخاب راه صحیح و به کارگیری دقیق دستورها است. البته ترک عادت نامطلوب، در زمان کوتاه بدون راهنمای کارآموده و دلسوز، امکان ندارد. از همه اینها مهم‌تر، اراده و خواست فرد است که نقش کلیدی و محوری ایفا می‌کند. درمان و چاره جویی باید منطبق بر خواست فرد باشد؛ زیرا تا وقتی که او نخواهد، می‌توان با قاطعیت گفت که درمان نخواهد شد.

بنابراین بیمار اگر بخواهد، می‌تواند بر بیماری اش غلبه کند و جمله معروف «خواستن توانستن است»، عین حقیقت است. اراده، همچون نهالی است که باید آن را پرورش داد تا به مرحله خودشکوفایی و ثمردهی برسد؛ به عبارت دیگر، اراده تقویت‌شدنی و پرورش‌یافتنی است و راه پرورش و تقویت آن این است که برخلاف میل خود، اندک اندک به مقابله با این عادت شوم برخیزد تا پس از مدتی لذت توانستن را بچشد.<sup>۳</sup>

۲. تلاش برای تقویت اراده از گام‌های مهم در امر بهبود است. نگویند اراده از ما سلب شده است! ممکن است اراده انسان ضعیف شود؛ ولی هیچ‌گاه از بین نمی‌رود. نشانه اینکه هنوز اراده باقی است، این است که شخص این عمل را در حضور

۱. مظفین (۸۳)، آیه ۲۴.

۲. سید محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، (تلخیص)، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، بی‌تا)، ج ۲۰، ص ۳۸۵.

۳. محمد، ری شهری، میزان الحکمة، ج ۱۲، ص ۵۶۵۴.

۱. همان، ح ۱۹۰۴۹.

۲. همان، ح ۱۹۰۵۰.

۳. مؤسسه پژوهشی - فرهنگی اشراق، خودارضایی یا ارضای انحرافی جنسی، صص ۲۹ - ۳۰.

دیگران و در هر شرایطی انجام نمی‌دهد. برای تقویت اراده، راه‌های زیادی پیشنهاد شده که از جمله آنها تلقین به خود است.<sup>۱</sup>

ویکتور پوشه - روان‌شناس فرانسوی - می‌گوید: افراد مبتلا به این عادت شوم، هر روز به دفعات مختلف با تمرکز فکر به خود بگویند: «من به خوبی قادرم این عادت بد را از خود دور کنم، من قادرم». تکرار این عبارت ساده، اثر عجیبی در تقویت اراده و روحیه دارد.

پل ژاگو بر آن است که: «تلقین، قبل از خواب نیز مؤثر است»<sup>۲، ۳</sup>.

۳. سعی شود شکم به هنگام خواب، بیش از حد معمول پر نباشد.

۴. از پوشیدن لباس‌های تنگ و چسبان اجتناب گردد.

۵. از نگاه کردن به مناظر، فیلم‌ها و تصاویر تحریک‌کننده، خودداری شود و شخص به محض مواجهه با این امور، چشم خود را بسته و یا به زمین و یا آسمان نگاه کند.

۶. از شنیدن و خواندن مباحث و مطالب جنسی و حتی شوخی‌های تحریک‌کننده و فکر کردن در این امور، دوری شود.

۷. از خوردن مواد غذایی محرک، مانند خرما، پیاز، فلفل، تخم مرغ، گوشت قرمز و غذاهای پرچرب، اجتناب و به میزان ضرورت اکتفا شود.

۸. قبل از خواب مثانه تخلیه شود.

۹. از نوشیدن افراط‌گونه آب و مایعات پرهیز شود (به خصوص شب‌ها و قبل از خوابیدن).

۱۰. هیچ‌گاه نباید به بدن عریان خود نگاه کرد.

۱۱. از دست‌ورزی با اندام جنسی، باید اجتناب نمود و در هیچ شرایطی، نباید دست‌ورزی کرد!

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: پرسش ۴۷.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. جهت آگاهی بیشتر نگا: پرسش شماره ۴۷ (تقویت اراده).

۱۲. هرگز نباید به رو خوابید.

۱۳. به منظور تخلیه انرژی زاید بدن، به طور منظم و زیاد باید ورزش کرد.

۱۴. هیچ‌گاه نباید بیکار بود؛ شخص باید برای اوقات فراغت خود، برنامه داشته باشد و آن را با مطالعه، ورزش، زیارت، عبادت و ... پر کند.

۱۵. هرگز در مکانی خلوت و تنها و دور از نظر دیگران نباید ماند.

۱۶. هرگاه شخص مورد هجوم افکار جنسی واقع شد، باید بلافاصله از مکان خلوت و دور از نظر دیگران خارج شود و خود را به کاری سرگرم کند. در این زمینه گفت و گو با دوستان، مشارکت در عبادت‌های جمعی (مانند جلسات دعا، نماز جماعت و ...) بسیار مفید است.

۱۷. هفته‌ای یکی دو روز، روزه مستحبی مفید است و اگر شخص توان آن را ندارد، میزان صرف غذا را کاهش و فاصله هر وعده غذا را افزایش دهد و یا تعداد دفعات غذا را کاهش داده و به حداقل خوراک اکتفا کند.

۱۸. از سخن گفتن ملایمت‌آمیز، شوخی و خنده با نامحرمان خودداری کرده و از نرمی و لینت در کلام باید اجتناب ورزید.

۱۹. هیچ‌گاه نباید با نامحرم و جنس مخالف، در مکان خلوت و دور از نگاه دیگران باقی ماند (حتی برای آموزش و ...).

۲۰. قرآن زیاد بخواند و درباره معانی آیات آن فکر کند.

۲۱. باید همیشه برای ذهن و فکر خود محتوای مطلوب و موضوع مناسب داشت.

۲۲. منشأ این مشکل، عدم پاسخ صحیح و مناسب به یکی از نیازهای واقعی انسان است که باید به طور طبیعی و صحیح (ازدواج) ارضا و تأمین شود. اما اگر به شکل صحیح تأمین نشود، شخص دچار خطا و گناه خواهد شد که عواقب سوء آن نیز دامنگیر او می‌شود. بنابراین در صورت امکان با کم کردن سطح توقعات و انتظارات، باید برای ازدواج اقدام کرد؛ چرا که بهترین راه حل ازدواج است.

۲۳. از کردارهای پیشین خود باید توبه کرد. خداوند توبه‌کاران را می‌بخشد.

توبه و اطمینان از قبول توبه، بزرگ‌ترین عامل تقویت و دلگرمی برای آغاز حرکتی نو است. گناه هر چه باشد، نباید احساس بی‌ارزشی و ناامیدی به فرد دست دهد. بله! گناه، ناراحتی و عذاب وجدان دارد؛ لکن به مفهوم پایان فرصت‌ها و انتهای راه و نابودی نیست. کسی که از صمیم دل رجوع کند و تصمیم قاطع بر جبران لغزش بگیرد، محبوب درگاه خداوند است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»<sup>۱</sup>.

چه عاملی از این کارسازتر که شخص گنه کار احساس کند در صورت توبه، خداوند او را دوست می‌دارد و در نظر خداوند چنان است که گویی گناهی مرتکب نشده است. امام باقر در این باره می‌فرماید: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له»<sup>۲</sup>؛ «توبه‌کننده مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است».

«توبه» یعنی شروع زندگی پاک و سازنده و حرکت در نور و روشنایی. اگر شخص از گناه خویش می‌ترسد، باید از بالاترین گناه (یأس و نومیدی) بترسد.

## بخش پنجم

# حقوق و فلسفه احکام

۱. بقره (۲)، آیه ۲۲۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

### **فلسفه تقلید**

#### **● پرسش ۵۷. چرا تقلید کنیم؟ فلسفه آن چیست؟**

ذهن پرسش‌گر هر مسلمانی، در جست‌وجوی فلسفه احکام شرعی است. شاید اهمیت آگاهی از فلسفه تقلید، نسبت به دیگر احکام، بیشتر باشد؛ زیرا اگر مکلف چرایی بایستگی تقلید را دریافت، باب استفاده از فتاوی مجتهد، به روی او باز می‌شود.

### **بایستگی تقلید**

در شریعت اسلام، واجبات و محرماتی وجود دارد که خدای حکیم، آنها را برای سعادت دنیا و آخرت انسان تشریح کرده است. اگر انسان از این دستورات اطاعت کند به سعادت مطلوب می‌رسد؛ وگرنه از عذاب سرپیچی از آنها در امان نیست! از سوی دیگر، هر مسلمانی نمی‌تواند به آسانی، احکام شرعی را از قرآن و روایات و یا از عقل خود دریابد. قرآن مانند یک مجموعه قوانین یا رساله عملیه نیست که احکام شرعی را به طور مدوّن و تفصیلی و با وضوح و صراحت کامل و ذکر همه خصوصیات و جزئیات، بیان کرده باشد. عقل ناورزیده و غیرمتخصص، هرگز نمی‌تواند همه احکام مورد نیاز را با مراجعه مستقیم به قرآن و روایات دریابد.

برای شناخت احکام شرعی، آگاهی‌های فراوانی، از جمله: آشنایی با منطق فهم آیات و روایات، شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح، کیفیت ترکیب و جمع بین روایات و آیات و ده‌ها مسئله دیگر، لازم است که آموختن آنها، نیازمند سال‌ها تلاش جدی است. در چنین حالتی، مکلف خود را در برابر سه راه می‌بیند:

۱. راه تحصیل این علم را - که همان اجتهاد است - پیش گیرد؛

۲. در هر کاری آرای فقیهان را مطالعه کرده و به گونه‌ای عمل کند که طبق همه آنها، عمل او صحیح باشد (احتیاط کند)؛

۳. از رأی کسی که این علوم را آموخته و در شناخت احکام شرعی متخصص است، بهره جوید.

بی‌شک، اگر شخص به اجتهاد برسد، کارشناس احکام شرعی شده و از دو راه دیگر بی‌نیاز خواهد گشت؛ اما تا رسیدن به آن، ناگزیر از دو راه دیگر است. راه دوم نیازمند اطلاعات کافی از آرای موجود در هر مسئله و روش‌های احتیاط آمیز است. این رویکرد در بسیاری از موارد، به دلیل سختی احتیاط، زندگی عادی انسان را مختل می‌کند. بنابراین راه سوم، کاربرد رایج و غالب و معقول بین مردم است.

روشن است که این سه راه، اختصاص به برخورد انسان با احکام شرعی ندارد و هر مسئله تخصصی و پیچیده دیگر نیز چنین است. برای مثال مهندس تخصصی را فرض کنید که بیمار می‌شود. او برای درمان بیماری خود، یا باید به تحصیل دانش پزشکی بپردازد تا آنجا که خود در این رشته صاحب نظر شود، یا تمام آرای پزشکان را مطالعه کرده و در صورت امکان، چنان احتیاط آمیز عمل کند که بعداً پشیمان نشود، و یا به پزشک متخصص رجوع کند.

راه نخست او را به درمان سریع و به هنگام نمی‌رساند. راه دوم نیز بسیار دشوار است و او را از کار تخصصی خود (مهندسی) باز می‌دارد. لذا او بی‌درنگ از یک پزشک متخصص، کمک می‌گیرد و به نظر او عمل می‌کند.

## ضرورت تقلید

● پرسش ۵۸. تقلید به معنای رجوع جاهل به عالم است. علت اینکه مجتهدان تقلید را بر مردم واجب کرده‌اند، این است که مردم را جاهل و بی‌سواد می‌دانند! به همین جهت قشر تحصیل کرده، سراغ تقلید نمی‌روند و می‌گویند: اسلام، دین فطری بوده و امر فطری همگانی است (نه تخصصی)؛ پس چه ضرورتی دارد که حتماً به مجتهد رجوع شود؟

### تقلید و رجوع جاهل به عالم

یکم. اینکه «تقلید، رجوع جاهل به عالم است» هیچ بار منفی برای مقلد ندارد؛ زیرا جاهل در اینجا به معنای بی‌سواد نیست، بلکه جاهل نسبی و کسی است که در مسائل شرعی، مجتهد و کارشناس نیست؛ گرچه خودش در مسائل دیگری متخصص و کارشناس باشد و یا حتی در مسائل فقهی، از آگاهی خوبی برخوردار باشد.

خود مجتهدان نیز در مسائل دیگر، به متخصص رجوع می‌کنند و آن را از باب رجوع جاهل به عالم و اهل خبره می‌دانند. نمونه بارز آن امام خمینی بود که پزشک معالج ایشان می‌گفت: تا به حال کسی را ندیده‌ام که این قدر در درمان، مطیع پزشک باشد.

دوم. مردم در زندگی روزمره خود، هرگاه به کاری نیاز پیدا کنند که تخصص کافی در آن ندارند، به کارشناس و خبره آن کار رجوع می‌کنند. پزشک برای تعمیر ماشین خود، به مکانیک رجوع می‌کند و مهندس برای درمان، پیش پزشک می‌رود و هیچ یک از آنان، ناآگاهی یا ناتوانی خود را در آن زمینه، اهانت به خود نمی‌دانند؛ زیرا رجوع به خبره؛ یعنی، دنبال علم و دانش متخصصان رفتن. در جهان امروز، پژوهش در همه علوم، برای یک نفر کاری غیر ممکن و غیر ضروری است. امروزه حتی بیشتر روحانیون در مسائل شرعی تقلید می‌کنند؛ زیرا یا هنوز مقدمات اجتهاد را تحصیل نکرده‌اند و یا وقت خود را در دیگر تخصص‌های مربوط به علوم دینی، صرف می‌کنند.

سوم. اینکه «مجتهدان تقلید را بر مردم واجب کرده‌اند»، از دو جهت باطل است:

۱. بایستگی تقلید، مسئله‌ای است عقلی که هر خردمندی آن را درمی‌یابد. پس

**سوم.** لازمه فطری بودن، عدم نیاز به کارشناس و متخصص در همه ابعاد و لوازم نیست؛ زیرا فطری بودن دین، نسبت به عرصه‌های مختلف کاربردهای گوناگونی دارد؛ از جمله:

۱. در پاره‌ای از موارد فطری بودن دین، در رابطه با اصل دین باوری و دین‌گرایی انسان به کار می‌رود و از آن به احساس مذهبی تعبیر می‌شود.<sup>۱</sup> منظور از فطری بودن در اینجا، وجود نوعی گرایش ذاتی، اصیل و همگانی نسبت به دین است. بر اساس این انگاره دین باوری و دین خواهی انسان، ریشه در عمق جان او دارد و ناشی از تقلید و شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی نیست. طبیعی است این معنا از فطری بودن، ربطی به مسئله تقلید در احکام دینی ندارد و نسبت به آن، نه موضع سلبی دارد و نه موضع ایجابی؛ زیرا اینها دو مقوله جدا از یکدیگر است. گرایش ذاتی، امری تکوینی و غیر اختیاری است؛ ولی تقلید، کنش عملی و مبتنی بر اختیار است و از همین رو می‌تواند شکل تخصصی و تقلیدپذیر به خود گیرد.

۲. گاهی فطری بودن در عقاید مانند خداشناسی به کار می‌رود. در این زمینه فطری را به معانی مختلفی حمل کرده‌اند؛ از جمله:

- ۱-۲. وجود خدا از بدیهیات اولیه است که اثبات آن نیازمند هیچ دلیلی نیست.
- ۲-۲. وجود خدا از فطریات منطقی یا بدیهی ثانوی است که دلیل آن، همواره در ذهن موجود است.
- ۳-۲. علم انسان به وجود خدا، حضوری و بی واسطه است.
- ۴-۲. انسان در جهان پیشین به نام «عالم ذر» با خدا مواجهه داشته و خداوند را با اوصاف جمال و جلالش مشاهده و به ربوبیت او اقرار کرده است.<sup>۲</sup>
- ۵-۲. انسان به وجود خدا، علم وجدانی دارد.<sup>۳</sup>

اصل لزوم تقلید، تقلیدی نیست. آری، فروع تقلید -مانند بقای بر تقلید میت و امثال آن- از امور تقلیدی است. مکلف پس از آنکه خودش در مسئله لزوم یا جواز تقلید، به نتیجه رسید و از مجتهدی تقلید کرد، فتاوی او برای مکلف اعتبار می‌یابد.

۲. آیات و روایات نیز به بایستگی تقلید و به عبارت دیگر، پیروی از علم و آگاهی، دستور داده‌اند. قرآن می‌فرماید: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ «اگر نمی‌دانید از آگاهان بپرسید».

امام صادق نیز فرمودند: «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مَطِيعًا لِمَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ»؛ «هر کس که از فقیهان خویشتن دار، پاسدار دین، مخالف هوای نفس و مطیع امر مولای خویش (امام و حجت بر حق الهی) باشد؛ بر دیگران است که از او پیروی و تقلید کنند».

این گمان که علمای دین، مردم را جاهل به حساب می‌آورند و امثال آن، ناشی از کج فهمی یا تبلیغات نادرست کسانی است که می‌خواهند میان مردم و علمای دین، فاصله ایجاد کنند.<sup>۳</sup>

### تقلید و فطری بودن دین

اینکه دین فطری است، منافاتی با ضرورت تخصصی بودن استنباط احکام و ضرورت تقلید غیرمتخصصان در احکام فرعی ندارد؛ چه اینکه:

**یکم.** فطری بودن، اقسام و معانی مختلفی دارد و نباید بین این معانی خلط شود.  
**دوم.** فطری بودن به بعضی از معانی رایج آن در اصول و کلیات است، نه همه جزئیات و مسائل خُرد.

۱. نحل (۱۶)، آیه ۴۲؛ انبیا (۲۱)، آیه ۷.

۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، (قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، چاپ دوم، جمادی الاخری ۱۴۱۴)، ح ۲۷، ص ۱۳۱.

۳. جهت آگاهی بیشتر نگاه: محمد تقی، مصباح یزدی، نقش تقلید در زندگی ...، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲).

۱. نگاه: جعفر، سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، (قم: مؤسسه امام صادق، چاپ اول ۱۳۷۵)، صص ۱۸۷-۱۸۹.

۲. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: محمد، سعیدی مهر، آموزش کلام اسلامی، ج ۱، صص ۳۰-۳۴.

۳. منظور از علوم وجدانی یا وجدانیات قضایی است که از انعکاس علوم حضوری در ذهن پدید می‌آید.

۶-۲. وجود خدا، باور پایه است.<sup>۱</sup>

۷-۲. انسان نه تنها خداشناس که ذاتاً خداجو و خدا خواه آفریده شده است. این معنا عبارت دیگری از معنای نخست فطری بودن دین؛ یعنی، وجود احساس مذهبی در انسان است.

البته به دلایل متعددی، فطری بودن علم یا گرایش به خدا، بشریت را بی‌نیاز از مباحث دقیق و تخصصی در باب خداشناسی نمی‌کند. برخی دلایل این نیاز عبارت است از: پیدایش غفلت، وجود شبهات، پیچیدگی پاره‌ای از مسائل مربوط به اوصاف و افعال الهی و...<sup>۲</sup> از همین رو بزرگ‌ترین اندیشمندان، متفکران، فیلسوفان و متکلمان زحمات بسیاری را برای تبیین مباحث الهیات مصروف داشته و گنجینه‌های عظیمی از معرفت را در این باره به یادگار نهاده‌اند. نصوص دینی نیز آکنده از معارف عمیق و ژرفی است که بدون ژرف‌کاوی‌های دقیق و عالمانه، فهم آنها امکان‌پذیر نیست. نمونه‌های روشن آن را در **قرآن مجید**، **نهج‌البلاغه** و **صحیفه سجاده** در باب توحید، صفات خداوند، قضا و قدر الهی و... می‌توان یافت. از همین رو قرآن سفارش به تدبر در آیات خود،<sup>۳</sup> پرس و جو از دانشمندان<sup>۴</sup>، تفقه عالمانه‌نخبگان در

می‌آید. به عبارت دیگر گزاره «خدا وجود دارد» اگر چه به لحاظ اینکه قضیه است و قضیه از ترکیب مفاهیم که دانش حصولی‌اند پدید می‌آید، لیکن بنیاد اولیه این گزاره علم حضوری انسان به خدا است؛ سپس از آن علم حضوری مفهوم سازی و تشکیل گزاره انجام شده است.

جهت آگاهی بیشتر نگاه: محمد، حسین‌زاده، معرفت‌شناسی، ص ۹۵، (قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۸).

۱. نگاه: الوین، پلاتینیجا، ایمان و عقلانیت، ترجمه بهناز صفری، (قم: اشراق، چاپ اول ۱۳۸۱).

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسین، طباطبایی و مرتضی، مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (قم: صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۴)، ج ۵، صص ۷۴۶۸؛

ب. جعفر، سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، (قم: مؤسسه امام صادق، چاپ اول، ۱۳۷۵)، صص ۱۷۶-۱۹۹.

۳. نساء (۴) آیه ۸۲، محمد (۴۷) آیه ۲۴، ص (۳۸) آیه ۲۶ و ...

۴. نمل (۱۶)، آیه ۴۳.

دین و از پی آن آموزش توده‌ها از سوی عالمان دینی نموده است.<sup>۱</sup>

۳. فطری بودن، گاهی در حوزه نظام ارزش‌ها و مسائل رفتاری - چون اخلاقیات و احکام فقهی - به کار می‌رود. مقصود از فطری بودن در این عرصه، هماهنگی ارزش‌ها و احکام اسلامی با فطرت کمال جو، فضیلت طلب و خیر خواه انسان و هماهنگی قوانین شریعت با نیازهای واقعی و اساسی انسان است. به تعبیر دیگر فطری بودن در اینجا، به معنای هماهنگی نظام تشریح با نظام تکوین و چگونگی و هدف از آفرینش انسان است. اما آیا این مسئله مستلزم غیر تخصصی بودن فهم احکام دینی و لاجرم بی‌نیازی از تقلید در آن است؟ هرگز!

واقع مطلب این است که در اینجا، نوعی مغالطه رخ داده است؛ یعنی، فطری بودن مساوی با ساده، روشن و همه فهم بودن تمامی احکام خرد و کلان انگاشته شده است. در حالی که:

اولاً، فطری بودن وصف خود دین؛ یعنی، معارف و احکام آن است. مغالطه یاد شده فطری بودن را وصف معرفت دینی و چگونگی فهم ما از نصوص دینی قلمداد می‌کند.

ثانیاً، واقعیت نشان می‌دهد که غیر از پاره‌ای نصوص قطعی با دلالت روشن، بسیاری از ریزه کاری‌های احکام دینی، جز از طریق فرآیند پیچیده استنباط و بدون استفاده از روش ویژه فهم دین - که جز متخصصان از آن آگاهی کافی ندارند - یافتنی نیست.

ثالثاً، در منطقی قرآن و دین، بخشی از نخبگان جامعه، باید برای فهم عمیق و متخصصانه دین و به تعبیر دیگر تفقه در دین تلاش کنند. سپس به تربیت و آموزش و تعلیم دیگران پرداخته و رهبری و مرجعیت فکری و عملی توده‌ها را در راستای معارف و قوانین دینی بر عهده گیرند. افزون بر آیات، در روایات متعددی بر لزوم تفقه عالمان در دین و پیروی دیگران از آنان سفارش شده است؛ از جمله در توفیق

۱. توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

شریف امام عصر (عج) خطاب به اسحاق بن یعقوب کلینی آمده است: «اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه»<sup>۱</sup>؛ «هرکس از فقیهان، خویشتن‌دار، پاسدار دین، مخالف هوای نفس و مطیع امر مولای خویش (امام و حجت بر حق الهی) باشد؛ بر دیگران است که از او پیروی و تقلید نمایند».

### عقلانیت تقلید

● پرسش ۵۹. تقلید، پذیرفتن بدون دلیل است و عقل انسان چیزی را بدون دلیل نمی‌پذیرد؛ بنابراین، احکام شرعی خود را با توجه به عقل و منطق انجام می‌دهیم؟

عقل انسان هرگز چیزی را بدون دلیل نمی‌پذیرد؛ اما تقلیدی که در باب احکام دینی از آن بحث می‌شود، پذیرش بدون دلیل نیست. برای مثال مجتهد به مسئله وجوب خمس فتوا می‌دهد و دلیل او آیه ۴۱ سوره «انفال» و روایاتی است که در این زمینه وجود دارد. مقلد نیز هرگز این فتوا را بدون دلیل نمی‌پذیرد؛ زیرا می‌داند خداوند حکیم، تکالیفی را برای انسان معین کرده است؛ یعنی، بعضی کارها را بر او واجب یا حرام کرده است، و احتمال می‌دهد که یکی از آنها وجوب خمس باشد. همین مقدار از علم او به احکام، او را مسئول می‌کند؛ از این رو باید آن احکام را بشناسد و ببیند آیا خمس واجب است یا نه و در صورت مثبت بودن، چه شرایطی دارد. شناخت این احکام از قرآن، سنت، عقل و اجماع، نیازمند مقدمات فراوان و آشنایی با علوم بسیاری است. پس او که در این علوم متخصص نیست، باید از راه دیگری این احکام را بشناسد و آن، رجوع به کارشناسان این علوم است. بر این اساس با دلیل، به فتوای مجتهد عمل می‌کند؛ چنان که اگر بیماری به پزشک مراجعه و بر اساس دستور و نظر او عمل کند، هیچ فرد خردمندی وی را سرزنش نمی‌کند؛ بلکه کار وی را عین خردورزی می‌داند.

دکتر شریعتی می‌گوید: «تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست؛ بلکه اساساً کار

عقل این است که: هر که نمی‌داند از آنکه می‌داند تقلید کند و لازمه عقل این است که در اینجا خود را نفی کند، و عقل آگاه را جانشین خود کند. بیمار خردمند کسی است که در برابر طیب متخصص، خردمندی نکند؛ چون خردمندی کردن در اینجا بی‌خردی است و اقتضای تعقل تعبد است و تقلید... هر جامعه‌ای که پیشرفته‌تر و متمدن‌تر است اصل تقلید و تخصص در آن استوارتر و مشخص‌تر است»<sup>۱</sup>. توضیح بیشتر مسئله در گرو توجه به دو نکته است:

۱. اینکه گفته می‌شود عقل و خرد، بدون دلیل چیزی را نمی‌پذیرد، کاملاً درست است؛ اما باید تحلیل دقیقی از دلیل و خردپذیری داشت. دلیل مورد قبول عقل در یک تقسیم‌بندی، می‌تواند دو گونه باشد:

۱-۱. **دلیل مستقیم**؛ منظور از دلیل بی‌واسطه یا مستقیم، در اینجا آن است که عقل با بررسی و کاوش‌های خود - بدون تکیه به نظر و رأی دیگری - حقیقتی را در می‌یابد. مثل آنکه پزشک با معاینه دقیق بیمار، نوع بیماری و راه درمان آن را تشخیص می‌دهد.

۲-۱. **دلیل غیر مستقیم**؛ منظور از دلیل غیر مستقیم، استناد به قول منبع موثق و قابل اعتماد از نظر عقل و عقلاست. همه انسان‌ها در اموری که خود صاحب نظر نیستند، به نظر متخصصان مراجعه و پذیرش آن یا اعتماد بر آن را حداقل در امور عملی، امری معقول دانسته و بر اساس آن عمل می‌کنند؛ بدون آنکه در پی استدلال مستقیم بر مطلب برآیند. بنابراین عقل در امور عملی، تکیه به نظر کارشناسان را امری خردمندانه و درست می‌داند.

۲. تقلید اقسام مختلفی دارد و در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان آن را به تقلید خردپذیر و تقلید خردستیز تقسیم کرد.

۱-۲. **تقلید خردپذیر**، تقلید غیرکارشناس از متخصص و کسی است که همه صلاحیت‌های لازم و اعتمادپذیر را داراست. این در واقع پیروی از علم و دانش و

۱. علی، شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۱۳.

۱. وسائل الشیعه، ح ۲۷، ص ۱۳۱.



بهره‌جویی از آگاهی دیگری است.

۲-۲. تقلید خردستیز، پیروی از کسی است که فاقد صلاحیت‌های علمی یا اخلاقی لازم در مسئله است. قرآن مجید در موارد گوناگونی، از این گونه تقلیدها مانند پیروی کورکورانه از سنت‌های جاهلی، یا پیروی یهود از پیشوایان تحریف‌گر خود - در عین علم و آگاهی به روش نادرست آنان - نهی کرده است. اما از طرف دیگر به پیروی از خردمندان، فرزنانگان و عالمان پارسا و درستکار دستور داده است.

## مجازات مرتد

● پرسش ۶۰. ارتداد یعنی چه؟ فلسفه مجازات مرتد چیست؟ مگر اسلام آزادی عقیده را قبول ندارد، پس چرا مجازات سختی را بر مرتد تحمیل می‌کند؟ آیا اسلام دین حق و منطبق بر عقل و برهان نیست؛ پس چرا با تحمیل مجازات درصدد ابقای اجباری مسلمانان بر دین خود برمی‌آید؟

در قلمرو و حقوق و آزادی‌های مذهبی، مسئله «ارتداد»، از مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوعات شمرده می‌شود. برای آشنایی با آن، ابتدا به بیان چستی، عوامل و اقسام ارتداد و سپس به بیان حکم و فلسفه آن خواهیم پرداخت.

«ارتداد» که از واژه «رد» گرفته شده، در لغت به معنای «بازگشت» است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر، «ارتداد و رده» نامیده می‌شود.<sup>۱</sup> البته مسئله ارتداد و احکام جزایی مترتب بر آن، به اسلام اختصاص ندارد. در برخی از ادیان دیگر و مذاهب بزرگ نیز هرگاه کسی از دین برگزیده و منتخب روی گرداند، کافر به شمار می‌آید و بدان سبب که از دین سابق برگشته، مرتد خوانده و مجازات می‌شود.<sup>۲</sup> در فرهنگ اسلامی از آن جهت که دین حقیقی نزد خداوند اسلام است،<sup>۳</sup> هر کس

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۲. عهد قدیم، سفر توریه منی، فصل ۱۳؛ عهد جدید، نامه‌ای به مسیحیان یهودی نژاد عبرانیان، بند ۱۰، صص ۲۶-۳۲.

۳. آل عمران (۳)، آیه ۱۹.

خدای متعال یا یگانگی وی، حیات پس از مرگ (معاد)، شریعت اسلامی یا نبوت حضرت محمد را باور نداشته باشد، کافر قلمداد می‌شود.<sup>۱</sup> البته جوهر همه ادیان الهی واحد است؛ گرچه به مقتضای تفاوت شرایط اجتماعی، شریعت‌ها تفاوت می‌یابد. اما در هر عصری، تنها یک شریعت بر حق است و سایر شریعت‌ها، به دلیل تفاوت شرایط قبلی یا وقوع تحریف، نسخ می‌شود.<sup>۲</sup>

## انواع مرتد

در فقه اسلامی مرتد دو نوع است و هر یک احکامی جداگانه دارد:

۱. مرتد فطری: کسی است که پدر یا مادر یا والدینش، هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده‌اند و او بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ مانند سلمان رشدی که پدرش مسلمان بوده است.<sup>۳</sup>
۲. مرتد ملی: کسی است که پدر و مادرش، هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده‌اند و او بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده است. سپس مسلمان شده و بعد از آن به کفر باز گشته است.<sup>۴</sup> برخی از فقها کفر پدر یا مادر، هنگام ولادت طفل را شرط دانسته‌اند؛ نه هنگام انعقاد نطفه.<sup>۵</sup>

۱. ابوعلی، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲-۱، ص ۱۲۸.

۲. محمد، رشیدرضا، تفسیر المنار، (بیروت: دارالمعرفة، بی تا)، ج ۶، ص ۴۱۶ و ۴۱۷.

۳. برخی از فقها مانند شهید ثانی در مسالک الافهام اسلام حکمی به علاوه کفر بعد از بلوغ را برای تحقق مرتد فطری کافی دانسته‌اند. منظور از اسلام حکمی این است که فرزند نابالغ از جهت اسلام و کفر تابع پدر و مادر است. پس اگر حداقل یکی از آن دو مسلمان باشند، فرزند نیز در حکم مسلمان است، ولی نظر غالب فقها مخالف این است و اسلام حکمی را برای جریان حکم ارتداد کافی نمی‌دانند.

جهت آگاهی بیشتر نگاه:

الف. محمد حسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، صص ۶۰۲-۶۰۵؛

ب. روح‌الله، خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۸؛

ج. عبدالکریم، موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التقریرات، ص ۸۴۳.

۴. روح‌الله، خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

۵. سیدابوالقاسم، خویی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۲۵.

### مجازات ارتداد

اگر مرتد فطری مرد باشد، علاوه بر برخی از احکام مدنی - مانند فسخ پیمان نکاح و جدایی از همسر بدون نیاز به طلاق و تقسیم اموال بین ورثه - به اعدام محکوم است. مرتد ملی را به توبه و بازگشت به اسلام دعوت می‌کنند و سه روز (و به گفته برخی از فقها مانند شیخ طوسی به قدر لازم) مهلت می‌دهند. اگر در این مدت توبه کرد، آزاد می‌شود؛ و گرنه به اعدام محکوم می‌گردد.

زن مرتد، از هر نوع که باشد کشته نمی‌شود. او را به توبه فرا می‌خوانند، چنانچه توبه کرد، آزادش می‌کنند؛ و گرنه در زندان باقی می‌ماند، هنگام نماز تازیانه می‌خورد و در تنگنای معیشتی قرار می‌گیرد تا توبه کند.<sup>۱</sup>

موضوع ارتداد و آثار حقوقی آن در شریعت و فقه اسلام، به اندازه‌ای روشن و بدیهی است که درباره اصل حکم کمترین تردیدی وجود ندارد و همه مذاهب فقهی، آن را پذیرفته‌اند<sup>۲</sup>؛ هر چند در جزئیات آن اختلاف نظرهایی دیده می‌شود.

### ماهیت جرم ارتداد

هر جرم از سه عنصر قانونی، مادی و روانی تشکیل می‌شود.

۱. عنصر قانونی؛ یعنی، «جرم شناخته شدن در قانون». هیچ عملی جرم نیست؛ مگر اینکه قبلاً قانونی فعل یا ترک آن را جرم شناخته و برایش مجازات تعیین کرده باشد.

۲. عنصر مادی؛ یعنی، عنصر خارجی ملموس و محسوس که به سبب آن ارتداد، عینیت می‌یابد. به عبارت دیگر، اظهار موجبات ارتداد، عنصر مادی این پدیده به شمار می‌آید. البته ارتداد با انکار قلبی حاصل می‌شود؛ ولی آنچه مجازات دنیوی بر آن مترتب می‌گردد، ارتدادی است که با گفتار یا رفتار اظهار شود (مانند سخنرانی،

۱. روح‌الله، خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲۴؛ محمدحسن، نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، صص ۶۰۵-۶۱۶.

۲. عبدالکریم، موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۳۶؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰، ص ۷۶.

نوشتن کتاب، مقاله و ...). ارتداد تا وقتی ابراز نشود، جرم حقوقی نیست و کسی حق تحقیق و تفحص و تفتیش عقاید ندارد.<sup>۱</sup> افزون بر این، اگر مسلمانی اظهار کفر کند و پس از آن، مدعی شود تحت فشار یا اکراه به چنین کاری مبادرت ورزیده است - چنانچه احتمال آن وجود داشته باشد - ادعایش پذیرفته می‌شود.<sup>۲</sup>

۳. عنصر روانی؛ یعنی، قصد مجرمانه داشتن. برخی از آیات قرآن<sup>۳</sup> نشان می‌دهد: ارتداد به عنوان یک جریان فتنه‌انگیز برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مسلمانان، از سوی دشمنان داخلی و خارجی مطرح بوده است.<sup>۴</sup>

عامل دیگر هوا و هوس برخی از مسلمانان سست ایمان است. شیطان این کار ناروا را نزد آنان خوب جلوه می‌دهد و از جاه‌طلبی و دیگر مطامع پست دنیوی، برای فریفتن و پیوند زدنشان با دشمنان بهره می‌برد!<sup>۵</sup> چه بسا بتوان به واسطه قرینه‌ها و شواهد مذکور در این آیات، مجازات مورد نظر در روایات را به وجود آثار اجتماعی بر ارتداد افراد مقید دانست؛ یعنی، هرگاه کسی که از دین خارج شده، با تبلیغ ارتداد خود، در اذهان عمومی تردید و شبهه پدید آورد و روحیه ایمانی جامعه را تضعیف کند، با مجازات روبه‌رو می‌شود.<sup>۶</sup>

بنابراین، ارتداد به عنوان احلال در نظم عمومی و تردید و فتنه‌انگیزی جرم شمرده می‌شود و «فتنه‌انگیزی» - به عنوان قصد مجرمانه - عنصر روانی ارتداد را تشکیل می‌دهد. البته فتاوی فقها، مانند بیشتر یا همه روایات، مطلق است. بدین ترتیب، شاید جرم ارتداد در زمره جرم‌های صرفاً مادی قرار گیرد.<sup>۷</sup> در این گونه

۱. فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۵۹.

۲. همان.

۳. مانند: بقره (۲)، آیه ۲۱۷؛ آل عمران (۳)، آیه ۷۲.

۴. نگاه: آل عمران (۳)، آیه ۷۲؛ و نیز: بقره (۲)، آیه ۱۰۹.

۵. محمد (۴۷)، آیات ۲۵-۳۰.

۶. ر.ک: محمدتقی، مصباح یزدی، جزوه دین و آزادی.

۷. محمد صالح، ولیدی، حقوق جزای عمومی، ج ۲ (جرم)، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

### دو. حق الهی و حقوق طبیعی انسان

در تفکر اومانیستی غرب جدید، انسان جایگزین خدا شده و محور همه ارزش‌ها قلمداد می‌شود. در این نظام، معیار حقانیت و مشروعیت هر قانون و حکومتی، خواست مردم است.<sup>۱</sup> از این رو، انسان، حاکم مطلق بر سرنوشت خویش است و هیچ کس دیگر، - حتی خدای متعال - حق ندارد برای او تصمیم بگیرد. به همین سبب، اومانیسم به لیبرالیسم و اباحه‌گری می‌انجامد. بر این اساس، همجنس‌بازی به همان اندازه مقدس، قابل دفاع و از حقوق طبیعی انسان قلمداد می‌شود که حق پرستش خدای متعال در عقاید مذهبی، مقدس و قابل دفاع است<sup>۲</sup> و چون حق پرستش خدا این قدر بی‌ارزش شمرده می‌شود، تغییر مذهب تابع سلیقه افراد و مطلقاً آزاد و کسی حق ندارد از آن جلوگیری کند.<sup>۳</sup>

اما در فرهنگ اسلامی، بنیان‌های اصلی ساختار فکری، بر پایه خردمندی بشر نهاده شده و همواره انسان‌ها به بهره‌گیری از فروغ عقل و تعالی اندیشه و جدال فکری صحیح سفارش شده‌اند. از این رو، بزرگ‌ترین خیانت به بشر، آن است که با فتنه‌انگیزی، فضای فکری جامعه را آلوده ساخته و اذهان عمومی را در تشخیص حق و باطل مشوش کرد. اعدام و مجازات مرتد در برابر جنگ روانی و تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان، سدّی مستحکم به شمار می‌آید. دولت اسلامی، همان گونه که موظف است در صورت مسموم شدن آب شهر، آفت زدایی کند و آب سالم برای مردم فراهم آورد؛ وظیفه دارد در صورت مسمومیت یا آلودگی فضای فکری جامعه و شیوع عقاید گمراه‌کننده، در جهت سالم‌سازی آن بکوشد.<sup>۴</sup>

از طرف دیگر نمی‌توان از منظر حقوق بشر، بر این مسئله خرده گرفت؛ چرا که

1. The will of the people shall be the basis of the authority of government...  
(Art.21/3/ Universal Dec.of Human Rights.)

2. Altman Andrew; Arguing About law, An Introduction to Legal Philosophy;  
U.S.A:Wadsworth Publishing Company, 1996, p.146.

۳. ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۴. هفته نامه پرتو، ۸۱/۱۰/۲. (سخنرانی آیه‌الله مصباح یزدی)

موارد، قانون‌گذار صرف تحقق کاری را اماره قانونی یا فرض قانونی<sup>۱</sup> بر قصد فاعل منظور می‌کند؛ برای مثال در مسئله حرمت اجتماع زن و مرد نامحرم، فقها معتقدند: اجتماع زن و مرد نامحرم در یک فضای بسته - هر چند قصد گناه نداشته باشند - حرام و ممنوع است. یکی از حکمت‌های منع از ارتداد در این استنباط، جلوگیری از نفوذ بیگانگان و استفاده از ضعف فکری افراد سست ایمان است. به عبارت دیگر، آن قدر این شیوه برای ایجاد تزلزل در باورهای دینی مردم، شیوه ساده و مؤثری است که قانون‌گذار به کسی اجازه نمی‌دهد به آن نزدیک شود؛ خواه قصد مجرمانه داشته باشد یا نه.

### فلسفه مجازات مرتد

قبل از بیان چرایی سخت‌گیری اسلام درباره ارتداد، توجه به چند نکته ضروری است:

#### یک. کرانمندی خرد بشری

احکام دینی تابع مصالح و مفاسد واقعی انسان‌هاست و حکم ارتداد نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ اما خرد بشری تا چه اندازه قادر به پرده‌برداری از علل و فلسفه احکام است؟ بدون شک دانش بشری کرانمند و محدود است و در عین پیشرفت‌های خیره‌کننده‌اش، در برابر موج عظیمی از مجهولات و نادانسته‌ها دست و پا می‌زند و به قصور خویش اعتراف می‌کند. بنابراین اگر از دست‌یابی به فلسفه حکمی الهی ناتوان شود - با توجه به اینکه آن حکم از سوی خدای حکیم، خیر خواه و دانای مطلق صادر شده است - در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورد؛ چه رسد که حکمت‌های مختلفی، در رابطه با آن حکم روشن شده باشد. البته نباید پنداشت که این امور، علت نهایی و اساسی این حکم می‌باشند؛ بلکه چه بسا مسئله علت‌های دیگری داشته باشد که همچنان از دسترس عقل به دور است.

۱. در اماره قانونی. اثبات خلاف اماره ممکن است و در این صورت رفع اثر می‌شود؛ اما اگر قانون‌گذار چیزی را به عنوان فرض قانون لحاظ کند، در صورت اثبات خلاف آن مطلب نیز آثار حقوقی‌اش مرتفع نمی‌شود. (ر.ک: عبدالرزاق سنهوری، الوسيط، ج ۱ و کتاب‌های ادله اثبات دعوی).

حقوق طبیعی انسان‌ها، مربوط به حوزه مناسبات انسانی است؛ یعنی، این حقوق بیانگر رابطه انسان‌ها با یکدیگر است که نسبت به هم تعدی نکنند. اما اگر شخصی در برابر خدا و دین خدا، ستیزه‌گری کند، خداوند حق دارد حیات بخشیده به چنین شخصی را سلب کند. از این رو حکم ارتداد در حوزه مناسبات انسانی، قرار نمی‌گیرد تا نقض حقوق بشر به شمار آید؛ بلکه از حقوق و حدود الهی است.

### سه. فرق دین‌گرایی و دین‌گرایی

آزادی در پذیرش دین حق، مستلزم آزادی در وانهادن آن نیست. بنابراین اگر گفته شود: «کسی که حق دارد دینی را اختیار کند، چرا حق ندارد دینی را وانهد؟» پاسخ روشنی دارد؛ یعنی:

۱-۳. اگر مقصود از وانهادن دین، فرو نهادن دین منسوخ و باطل و گرایش به دین حق است؛ چنین حق، بلکه تکلیفی وجود دارد و منع از آن به هیچ روی جایز نیست.  
۲-۳. اگر مقصود این است که پذیرش دین حق و وانهادن آن، یکسان است و آدمی در برابر هر دو حق مساوی دارد، سخنی گزاف و باطل است. در این گمانه، حقیقت‌پذیری و باطل‌گرایی یکسان انگاشته شده و تکلیف انسان در پیشگاه خداوند به باد فراموشی سپرده شده است.

واقع آن است که پذیرش دین حق، ره‌روی به سوی حقیقت و هدایت و سعادت جاودان است و وجود چنین حق یا تکلیفی، بسیار معقول و مورد تأکید دین است. اما گریز از اسلام، ره سپردن به سوی تباهی و ضلالت است و جز زیان و خسران، ثمری در پی ندارد. از این رو منع از آن کاملاً خردپذیر و منطقی است. بلی اگر کسی بر اثر شبهه اعتقادی و گمان برتری دین دیگر، منحرف شود. مسئله صورت دیگری دارد و براساس برخی از فتاوا از شمول حکم ارتداد خارج شده و به او فرصت مطالعه و تحقیق بیشتر داده می‌شود.<sup>۱</sup>

افزون بر آن از منظر حقوقی، کسی که آزادانه و با شعور و آگاهی - آن چنان که اسلام خواسته است - این دین را می‌پذیرد و بر همه جوانب آن گردن نهاده و ملتزم می‌شود؛ تعهدی در برابر اسلام سپرده که پیش از مسلمان شدن، چنین تعهدی نداشته است. بنابراین همان طور که اجرای دیگر حدود اسلامی پس از مسلمان شدن، مغایر با آزادی مذهبی نیست و نمی‌توان خرده گرفت که «پیش از اسلام روزه خواری علنی جایز بود و حد نداشت، پس چرا پس از آن چنین محدودیت‌هایی پدید آمد»؛ در مورد حکم ارتداد نیز همین مسئله جاری است.<sup>۱</sup>

### راز سخت‌گیری

#### ۱. مصلحت شخصی مرتد و جامعه

احکام اسلامی همه بر اساس مصالح واقعی انسان‌ها است. انسان نیز موجودی دو بعدی، جاودان و پس از این جهان دارای حیات جاوید اخروی است. بنابراین آنچه انسان را از سعادت ابدی باز دارد، موجب خسران او است و آنچه او را از عذاب و رنج ابد رها سازد و نیک فرجامی او را موجب شود، خیر برین است. انسان مرتدی که از راه خدا و پیامبر گریخته و یا با دین خدا به عناد برخیزد و چه بسا موجب گمراهی دیگران نیز بشود؛ هر لحظه از عمر خویش را در جهت شقاوت و تیره بختی افزون‌تر، سپری و رنج و عذاب بیشتری را برای خود ذخیره می‌کند. بنابراین دوام حیات چنین عنصری هم برای خودش زیان بار است و هم برای جامعه. مجازات اسلامی نیز از سویی نقش بازدارنده برای برخی ایفا می‌کند تا در پی چنین سرنوشت شومی برنمایند؛ و از طرف دیگر، چنانچه کسی بدین سو روی آورد هم خود از شقاوت افزون‌تر رهایی می‌یابد و هم جامعه از گزند او مصون خواهد شد.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: عیسی، ولایتی، ارتداد، (تهران: نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۰)، ص ۲۵۵.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: محمد حسن، قدردان قراملکی، کلام فلسفی، صص ۵۱۴-۵۱۳.

## ۲. حفظ کیان دینی

پاسداری از کیان اسلام و ایمان اسلامی، از چند سو می‌تواند در مجازات ارتداد نقش آفرین باشد؛ از جمله:

۱-۲. **بازداری از تحقیر دین**؛ دین اسلام بر شرف و حیثیت انسان‌ها، تأکید به سزایی دارد و تحقیر انسان‌ها را بر نمی‌تابد. مکتبی که چنین مرامی دارد، بدون شک اجازه نخواهد داد که دین خدا و تنها راه سعادت انسان، دستخوش تحقیر شده و اقتدار و عزت خود را از دست بدهد. از دیگر سونا ضابطه‌مندی ورود و خروج افراد به یک مکتب، در تحقیر آن مؤثر است و اگر به طور حساب شده و بر اساس برنامه‌ریزی‌های دشمنان، به عنوان حربه‌ای کاری انجام شود، آثار تخریبی فراوانی نیز در پی دارد. از این رو آیین سعادت بخش اسلام، هرگز در ورود به اسلام جبر و اکراه روا نداشته و همگان را به بررسی خردمندانه فرامی‌خواند تا با شناخت ژرف و عمیق به آن بگروند. اما پس از آن، برون رفت از اسلام را ممنوع و مشمول مجازات قرار می‌دهد تا بدین وسیله، آیین حق دست خوش تحقیر از سوی هوس مداران و دنیاپرستان قرار نگیرد.<sup>۱</sup>

۲-۲. **نبرد با جنگ تضعیف عقاید**؛ قرآن مجید از گروهی یاد می‌کند که پیوسته در پی تضعیف اسلام و ایجاد زلزله در ایمان دینی جامعه نوپای اسلامی بودند. یکی از راه‌هایی که آنان برای بدبین کردن مردم به اسلام در پیش گرفتند، تظاهر به مسلمان بودن و پس از آن بازگشت از اسلام بود. اهل کتاب اصلی‌ترین صحنه‌گردانان این جریان بودند. خداوند از این نقشه پلید پرده برداشته، می‌فرماید: «دسته‌ای از اهل کتاب گفتند: اول روز به آنچه بر مؤمنان نازل شده ایمان بیاورید و در آخر روز انکارش کنید، تا مگر از اعتقاد خویش برگردند».<sup>۲</sup>

در شأن نزول آیه مذکور آمده است: «عده‌ای از عالمان یهود، با یکدیگر تبانی

کردند که صبحگاهان تظاهر به اسلام نمایند و در آخر روز از اسلام برگشته و وانمود کنند که ماصفات محمد را از نزدیک مشاهده کردیم؛ ولی آنچه در تورات و بیانات علمای خود شنیده بودیم، با این صفات منطبق نبوده است. این عمل باعث خواهد شد که مردم نسبت به دین اسلام تردید کرده، بگویند: وقتی اهل کتاب - که از ما آگاه‌ترند - چنین برداشتی از اسلام و پیامبر دارند، پس اسلام دین الهی نیست».<sup>۱</sup>

## ۳. پاسداری از نظام اسلامی

مجازات مرتد با مسئله حفظ جامعه و نظام اسلامی، پیوندی وثیق و چند جانبه دارد. پاره‌ای از وجوه این مسئله عبارت است از:

۱-۳. **حیثیت نظام اسلامی**؛ آیه‌الله خامنه‌ای در این باره می‌گوید: «علت خشم الهی بر مرتدین و کسانی که از دین خارج شده‌اند، این است که اینها زندگی و عشرت دنیوی و هوای نفسانی را بر خواست معنوی و قلبی و فطرت انسانی خود و آخرت ترجیح داده‌اند. بنابراین مسئله فقط عوض شدن اعتقاد نبوده است. مسئله این بوده که کسانی به خاطر جاذبه‌ای مادی و تأمین هواهای نفسانی، حاضر شده‌اند به حیثیت نظام اسلامی لطمه بزنند و به آن پشت کرده، ایمان اسلامی را رها کنند. این مقوله دیگری است و سخت‌گیری اسلام در رابطه با این مقوله است».<sup>۲</sup>

۲-۳. **پیوستگی امت**؛ از **مارسل بوازار** - استاد حقوق دانشگاه ژنو - نقل شده است: «علت سخت‌گیری اسلام درباره مرتد، شاید بدان جهت باشد که در نظام حکومتی و سیستم اداری جوامع اسلامی، ایمان به خدا صرفاً جنبه اعتقادی و درون قلبی ندارد؛ بلکه جزو بندهای «پیوستگی امت» و پایه‌های حکومت است؛ به طوری که با فقدان آن، قوام و دوام جامعه اسلامی متلاشی می‌شود و مانند قتل نفس یا فتنه و فساد است که نمی‌تواند قابل تحمل باشد».<sup>۳</sup>

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ذیل آیه مذکور، ص ۷۷۴.

۲. سیدعلی، خامنه‌ای، آزادی از نظر اسلام و غرب، اندیشه حوزه (مجله)، سال ۴، شماره ۲ ص ۳۹.

۳. مهدی، بازگان، دینداری و آزادی، ص ۱۳۵، ق، عیسی، ولایتی، ارتداد در اسلام، ص ۲۵۰.

۱. جهت آگاهی بیشتر نگاه، همان، صص ۲۴۸-۲۴۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۲: ﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيْنَا وَلَكِنَّا إِنَّمَا نَبْغِي الْفِتْنَةَ وَنَكْفُرُ بِأُجْرَتِنَا لَعَلَّهَا لَنَا مِزَانٌ﴾.

۳-۳. **مقابله با نفوذ به قصد براندازی؛** جواز ارتداد، راه نفوذ دشمنان به اردوگاه اسلام و آگاهی یافتن از اسرار مسلمانان را باز خواهد گذاشت. لاجرم دشمنان اسلام خواهند توانست با اظهار اسلام به اردوگاه مسلمین مراجعه کرده و پس از دست یابی به مقاصد شوم خویش، از آنجا خارج گردند. خداوند از همداستانی این گروه با کافران چنین پرده برمی‌دارد: «شیطان اعمال کسانی را که پس از آشکار شدن راه هدایت، مرتد شده‌اند در نظرشان بیاراست و در گمراهی نگاهشان داشت و این بدان سبب است که آن گروه که آیات خدا را ناخوش داشتند، می‌گفتند: ما در پاره‌ای از کارها فرمانبر شما هستیم و خدا از رازشان آگاه است»<sup>۱</sup>.

«عبدالقادر عوده» به ارتداد از این زاویه می‌نگرد که تهدیدی برای حکومت اسلامی است و آن را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد: «در همه نظام‌های سیاسی، اقدام برای «براندازی» جرم است و چون در نظام سیاسی اسلام، عقیده دینی، پایه و اساس آن را تشکیل می‌دهد. از این رو «ارتداد» اقدام برای براندازی تلقی می‌شود.

در حقیقت، همه نظام‌های حقوقی (و از آن جمله اسلام)، اتفاق نظر دارند که براندازی، اقدامی مجرمانه و قابل تعقیب و مجازات است و آنچه بین اسلام و قوانین امروزی تفاوت می‌کند، تحلیلشان از موضوع ارتداد است که از نظر فقه اسلامی، مصداق براندازی شمرده می‌شود؛ زیرا مکتب، زیربنای نظام اسلامی است و برای پاسداری از «کیان نظام» به ناچار باید جلوی ارتداد را گرفت. اما در نظام‌های سیاسی دیگر، چون دین نقشی در نظام اجتماعی ندارد و دولت صرفاً بر مبنای قوانین بشری شکل می‌گیرد، لذا تغییر عقیده دینی، براندازی به حساب نیامده و منع قانونی ندارد. البته در آن نظام‌ها نیز نسبت به تفکری که اساس نظم اجتماعی مقبول را مورد تهدید قرار می‌دهد، چنین حساسیتی وجود دارد و با آن برخورد می‌شود»<sup>۲</sup>.

۱. محمد (۴۷)، آیات ۲۵ و ۲۶: ﴿إِنَّ الدِّينَ أُرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنَطِعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾.

۲. عبدالقادر، عوده، التشریح الجنائی الاسلامی، ج ۱، ص ۵۳۶ و ۶۳۱؛ نیز: عیسی، ولایتی، ارتداد، صص ۲۵۲-۲۵۱.

#### ۴. بازداری از انتخاب کورکورانه

دین مبین اسلام پاسدار آزادی مذهبی است و با شعار «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، از هر گونه تحمیل و اجبار در عقیده منع می‌کند. اسلام دعوت خود را مبتنی بر بینش و تعقل ساخته و از دین‌گرایی کورکورانه و تقلیدی محض نکوهش می‌کند. قرآن مجید می‌فرماید: «بشارت ده بندگانم را، آن کسانی که به سخنان گوش فرا می‌دارند و برترین آنها را بر می‌گزینند»<sup>۱</sup>. بنابراین، اسلام پیش از آنکه کسی را به عنوان پیرو بپذیرد؛ به او هشدار می‌دهد چشم و گوش خود را باز کند و درباره آیینی که می‌خواهد بپذیرد، آزادانه بیندیشد. چنانچه از لحاظ عمق و استدلال، روحش را قانع ساخت - که به یقین قانع می‌سازد - در شمار پیروانش در آید؛ و گرنه حق دارد هر چه بیشتر درباره‌اش تحقیق و بررسی کند. خداوند به پیامبر دستور می‌دهد: «اگر یکی از مشرکان به تو پناهنده شد، به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود. آن‌گاه او را به امانگاهش برسان؛ این به جهت آن است که آنان مردمی ناآگاهند»<sup>۲</sup>.

در پی این فرمان، فردی به نام «صفوان» خدمت پیامبر اسلام شرفیاب گردید و از آن حضرت خواست اجازه دهد تا دو ماه در مکه بماند و درباره اسلام تحقیق کند؛ شاید حقیقت و درستی آن، برایش روشن گردد و در زمره پیروانش در آید. پیامبر فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می‌دهم.<sup>۳</sup>

در کنار دعوت آگاهانه و انتخابگرانه، اسلام هشدار می‌دهد که هرگاه حقانیت اسلام را به خوبی شناخته و مسلمان شدید، دیگر نمی‌توانید از آن بازگردید! این سختگیری، سبب می‌شود که مردم، دین را امری ساده و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخاب آن بیشتر دقت کنند. همچنین راه سودجویی را بر مغرضان و دشمنان کینه توز اسلام می‌بندد تا نتوانند از این راه، آیین میلیون‌ها مسلمان را بازیچه امیال شوم خود، قرار دهند و در انظار عمومی، آن را بی‌اعتبار سازند. به عبارت دیگر

۱. زمر (۲۹)، آیه ۱۸.

۲. توبه (۹)، آیه ۶.

۳. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳، ص ۲۲، (مصر: دارالشعب).

زمینه استفاده بهینه از آزادی مذهبی و فضای سالم برای بهره برداری شایسته از آن فراهم می‌شود.

## تفاوت حقوق زن و مرد

● پرسش ۶۱. علت تفاوت حقوق زن و مرد - از جمله در مسئله ارث و حق طلاق - چیست؟

زن و مرد، در بسیاری از احکام و حقوق، همانند هستند و تنها در برخی از مقررات شرعی - اعم از احکام و حقوق - متفاوت می‌باشند. برای یافتن چرایی این تفاوت، باید به ملاک‌های جعل یک حکم و یا وضع یک قانون، توجه داشت تا روشن شود که چه مصلحت و غرضی بر این کار مترتب بوده است؟! با مفروض گرفتن این حکم عقلی - که در موارد مشابه و همانند، باید حکم، واحد و مشترک باشد و در موارد و شرایط نامساوی، احکام مختلف به تناسب همان شرایط جعل شود - در چند قسمت به پاسخ این پرسش می‌پردازیم:

### یک. ویژگی‌های قانون و قانون‌گذار شایسته

قانون شایسته، قانونی است که مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی باشد و این متوقف بر شناخت کامل تمام ابعاد جسمی و روحی، نیازها، غریزه‌ها، استعدادها، کمال لایق انسانی و راه رسیدن به آن است؛ حال آنکه روز به روز، با پیشرفت علم و تأملات فکری، جهل بشر بیشتر آشکار می‌گردد و لذا قوانین بشری، همواره دست‌خوش تغییر و تحول است. ویلیام جیمز، معلومات انسان را در مقابل مجهولاتش، مانند قطره در برابر دریای دانست و انیشتین تصریح می‌کرد که: «انسان هنوز نتوانسته افسانهٔ سرّ بزرگ (معمای خلقت) را حل کند و آنچه تاکنون از کتاب طبیعت خوانده، تازه به اصول زبان، آشنا شده است و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده، هنوز از حل و کشف کامل این معما، خیلی دور است؛ تازه آیا چنین حلی

برای او وجود داشته باشد یا نه؟»<sup>۱</sup>

بنابراین عقل به سه دلیل، حکم می‌کند که تدبیر زندگی اجتماعی و دنیوی، باید مبتنی بر وحی باشد:

۱. انسان به صورت فردی یا جمعی، حتی «خود» را به طور کامل نمی‌شناسد و در انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، ناشناخته‌های بسیار دارد.
۲. انسان در وضع قوانین، نمی‌تواند به طور کامل عاری از خودخواهی باشد؛ از این رو صلاحیت تام اخلاقی برای این کار ندارد.
۳. آفت غفلت، خطا و نسیان را در انسان نمی‌توان نادیده گرفت. به عنوان مثال در میان متفکران و اندیشمندان بشری، هیچ تعریف مورد اتفاق و شناخت کاملی از عدالت وجود ندارد و چه بسا انسان، خلاف عدالت را به جای آن در حوزه مناسبات انسانی به کار گیرد.

### دو. اشتراک تکوینی و تشریحی زن و مرد

اسلام بر خلاف آنچه در تاریخ و فرهنگ قرن‌های پیشین غرب و شرق گذشته است، زن و مرد را در بسیاری از امور تکوینی و تشریحی، یکسان دانسته است. چند نمونه از این موارد، عبارت است از:

- ۱-۲. تساوی در ماهیت انسانی و لوازم آن<sup>۲</sup>،
- ۲-۲. تساوی در راه تکامل انسانی و قرب به خدا و عبودیت<sup>۳</sup>،
- ۳-۲. تساوی در امکان انتخاب جناح حق و باطل، کفر و ایمان<sup>۴</sup>،
- ۴-۲. اشتراک در بیشتر تکالیف و مسئولیت‌ها<sup>۵</sup>،

۱. زین‌العابدین، قربانی، اسلام و حقوق بشر، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵)، ص ۲۸ و ۲۹.

۲. ر.ک: نساء(۴)، آیه ۱؛ شوری(۴۲)، آیه ۱۱؛ حجرات(۴۹)، آیه ۱۳؛ اعراف(۷)، آیه ۱۸۹ و ...

۳. ر.ک: نساء(۴)، آیه ۲۴؛ نحل(۱۶)، آیه ۹۷؛ توبه(۹)، آیه ۷۲؛ احزاب(۳۳)، آیه ۳۵.

۴. ر.ک: توبه(۹)، آیه ۶۷ و ۶۸؛ نور(۲۴)، آیه ۲۶؛ آل عمران(۳)، آیه ۴۳ و ...

۵. ر.ک: بقره(۲)، آیه ۱۸۳؛ نور(۲۴)، آیات ۲، ۳۱، ۳۲؛ مانده(۵)، آیه ۳۸ و ...

نمی‌دهند. زن و مرد بنا به مقتضیات جنسی خود، به طور متفاوت عمل می‌کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می‌کنند. آن دو می‌توانند همدیگر را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند؛ ولی هیچ‌گاه یکی نمی‌شوند و به همین دلیل زن و مرد می‌توانند با هم زندگی کنند، عاشق یکدیگر شوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند...»<sup>۱</sup>.

خانم «کلیودالسون» می‌گوید: «به عنوان یک زن روان‌شناس، بزرگ‌ترین علاقه‌ام، مطالعه روحیه مردها است. چندی پیش به من مأموریت داده شد که تحقیقاتی درباره عوامل روانی زن و مرد به عمل آورم. به این نتیجه رسیده‌ام... خانم‌ها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند. بسیار دیده شده که خانم‌ها، از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری می‌کنند؛ بلکه گاهی در این زمینه از آنها برترند. نقطه ضعف خانم‌ها،<sup>۲</sup> فقط احساسات شدید آنان است.

مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کنند، بهتر قضاوت می‌نمایند، سازمان‌دهنده بهتری هستند و بهتر هدایت می‌کنند. پس برتری روحی مردان بر زنان، «برتری» به عنوان یک امتیاز ارزشی، به تفاوت‌های جسمی و روحی و کارکردهای اختصاصی زن و مرد بستگی ندارد؛ بلکه بر اساس ایمان و عمل - که جامع آنها تقوا است - مشخص می‌شود. این چیزی است که طراح آن طبیعت است، هر قدر هم خانم‌ها بخواهند با این واقعیت مبارزه کنند، بی‌فایده خواهد بود. آنان به علت اینکه حساس‌تر از آقایان هستند، باید این حقیقت را قبول کنند که به نظارت آقایان در زندگی‌شان احتیاج دارند... کارهایی که به تفکر مداوم احتیاج دارد، زن را کسل و خسته می‌کند...»<sup>۳</sup>.

۱. همان (به نقل از مجله زن روز شماره ۹۰، ص ۱۷۸-۱۷۶).

۲. به نظر ما این نقطه ضعف زنان نیست؛ بلکه هدف خلقت این تفاوتها را ضروری ساخته است. دانشمند بزرگ، مرحوم «محمد قطب» می‌گوید: اگر زنان بخواهند مادر باشند باید احساساتی و عاطفی باشند. و لازمه بقاء نسل آدمی، وجود مادر و روابط جنسی زن و مرد و کارکردهای اختصاصی آنان است. ر.ک: قطب محمد؛ شبهات حول الاسلام، صص ۱۱۵-۱۱۲.  
۳. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ (به نقل از: مجله زن روز، شماره ۱۰۱).

۵-۲. استقلال اجتماعی، سیاسی و اعتقادی زنان و حق مشارکت<sup>۱</sup>،

۶-۲. استقلال اقتصادی زنان<sup>۲</sup> (حال آنکه غرب تا چند دهه پیش زن را مالک هیچ چیز نمی‌دانست)،

۷-۲. برخورداری مادران از حقوق خانوادگی نظیر پدران<sup>۳</sup>؛ بلکه حق مادر با توجه به زحمات و تکالیف و مسئولیت‌هایش بیشتر است.

### سه. تفاوت‌های ساختاری زن و مرد

زن و مرد، در عین اشتراک در انسانیت، اختلافاتی نیز با یکدیگر دارند. بررسی جزئیات این مسئله و گستره آن، سابقه‌ای حداقل ۲۴۰۰ ساله دارد. افلاطون با اعتراف به ناتوان‌تر بودن نیروهای جسمی، روحی و عقلی زنان، این تفاوت‌ها را کمی دانسته و مدعی بود که زنان و مردان، دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می‌توانند همان وظایفی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار می‌شوند و از همان اختیاراتی بهره‌مند گردند که مردان بهره‌مند می‌گردند. بر خلاف وی، شاگردش ارسطو معتقد بود: نوع استعدادهای زن و مرد، متفاوت است و وظایفی که قانون خلقت، بر عهده هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنان خواسته است، در قسمت‌های زیادی با هم تفاوت اصولی دارد.<sup>۴</sup>

پروفسور «ریک» -روان‌شناس مشهور آمریکایی- می‌گوید: «دنیای مرد، با دنیای زن به کلی فرق می‌کند. اگر زن نمی‌تواند مانند مرد فکر یا عمل کند، از این رو است... زن و مرد جسم‌های متفاوت دارند. علاوه بر این احساس این دو موجود، هیچ وقت مثل هم نبوده و هیچ‌گاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات، عکس‌العمل نشان

۱. ر.ک: ممتحنه (۶۰)، آیات ۱۰، ۱۲ و ...

۲. ر.ک: نساء (۴)، آیه ۳۳.

۳. ر.ک: عنکبوت (۲۹)، آیه ۸؛ اسراء (۱۷)، آیه ۲۳ و ۲۴؛ بقره (۲)، آیه ۸۳؛ مریم (۱۹)، آیه ۱۴؛ انعام (۶)، آیه ۱۵۱؛ نساء (۴)، آیه ۳۶؛ لقمان (۳۱)، آیه ۱۴ و ۱۵؛ احقاف (۴۶)، آیه ۱۵.

۴. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۷۰-۱۷۲.



پس آن دسته از اختلافات و تفاوت‌های تکوینی که موجب اختلاف در مصالح و مفاسد نفس‌الامری گردد، منشأ تفاوت در حقوق و تکالیف می‌شود و این امر به حکم «ضرورت بالقیاس» است؛ یعنی، اگر احکام و تکالیف اجتماعی، متناسب با واقعیت‌ها باشد با رعایت آن، سعادت فرد و جامعه حاصل می‌شود و چون رستگاری این دو مطلوب است، پس باید احکام، حقوق و تکالیف، مبتنی بر مصالح و مفاسد واقعی بوده و کاملاً رعایت گردد. تفاوت‌هایی مایه اختلاف در مصالح و مفاسد واقعی است که دارای سه ویژگی ذیل باشد:

۱-۳. دوام و ثبات از آغاز تا پایان عمر انسان، به مقتضای خصلت دائمی بودن قانون.

۲-۳. عمومیت آن در قشر وسیعی از مردم، به مقتضای خصلت کلی بودن قانون. توضیح اینکه قانون، برای نوع یا غالب افراد جامعه وضع می‌شود، نه افرادی انگشت شمار. اصولاً قانون‌گذاری برای یکایک افراد، به طور جداگانه ممکن نیست. البته در مقام عمل و اجرای قانون، در حد امکان باید شرایط، اوضاع و احوال افراد در نظر گرفته شود. شاید بسیاری از تفاوت‌های تکوینی - که روان‌شناسان یا فیزیولوژیست‌ها و... بر شمرده‌اند - به طور کامل در بین تمام زنان و مردان شایع نباشد؛ لکن نوعاً چنین است که زنان، احساساتی‌ترند و چنان‌که گذشت، معمولاً قانون برای نوع افراد وضع می‌شود.

۳-۳. اختلاف مؤثر در کمّ و کیف و مشارکتی باشد که برای برآوردن نیازهای جامعه، ضروری است. برای مثال صرف رنگ پوست سیاه و یا سفید، تأثیری در بازده کار ندارد و اگر تعیین دستمزدها صرفاً بر اساس بازده باشد، نمی‌توان در تعیین دستمزد بین کارگر سیاه و سفید فرق گذاشت؛ لکن چون لازمه رهبری و یا سرپرستی، مدیریت و برخورداری از تعقل بیشتر است و یا لازمه حضانت، برخورداری از پشتوانه مالی است و این امور نوعاً با مسئولیت مردان سازگاری دارد، قانون‌گذار این تکلیف را بر عهده آنان گذاشته است. به عنوان نمونه دختران در سنین خردسالی نیاز بیشتری به عاطفه و سرپرستی محبت‌آمیز و شیرخوردن دارند؛

اتوکلاين برگ - با صحنه گذاشتن بر تفاوت‌های جسمی و روحی و علایق زن و مرد بر اساس داده‌های روان‌شناسی - می‌نویسد: «زنان بیشتر به کارهای خانه و اشیا و اعمال ذوقی علاقه نشان می‌دهند و بیشتر مشاغلی را می‌پرستند که نیازی به جابه‌جا شدن در آنها نباشد و یا کارهایی را دوست می‌دارند که در آنها باید مواظبت و دلسوزی بسیاری خرج داد؛ مانند مواظبت از کودکان و اشخاص عاجز و بینوا و... آنان عموماً احساساتی‌تر از مردان هستند...»<sup>۱</sup>

دکتر «الکسیس کارل» با عمیق شمردن اختلافات آفرینش زن و مرد، می‌گوید:

«به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن، فکر می‌کنند هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل، اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده گیرند... زنان باید به بسط موهبت‌های طبیعی خود در جهت و سرشت خاص خویش، بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ایشان در راه تکامل بشریت، خیلی بزرگ‌تر از مردان است و نبایستی آن را سرسری بگیرند و رها سازند...»<sup>۲</sup>

#### چهار. ملاک تفاوت‌های تشریحی

تفاوت‌های تکوینی زن و مرد، ریشه در خلقت و آفرینش بشر دارد؛ نه تعلیمات فرهنگی. حال این اختلافات با چه ملاکی، منشأ برخی تفاوت‌های اجتماعی و حقوقی می‌شود؟ اگر قانونگذار بخواهد در مقام وضع قانون، همه اختلافات را در نظر بگیرد، کاری غیر عملی و ناممکن است و اگر بخواهد به هر گونه تفاوت و اختلاف بی‌توجه باشد، خلاف ضرورت تشریح و تقنین است و مصالح جامعه به طور کامل تأمین نمی‌شود؛ زیرا تشریح باید مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس‌الامری باشد و قواعد و مقررات حقوقی، اعتباری صرف نیستند.

۱. اتوکلاين، برگ، روان‌شناسی اجتماعی، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، صص ۱۶۱-۱۳۳.

انحلال آن را نیز در مرحله نخست به او سپرده است. مسئله طلاق و جدایی به چند صورت قابل تصور است:

۱. حق طلاق منحصراً در دست مرد باشد.
  ۲. حق طلاق منحصراً در دست زن باشد.
  ۳. زن و مرد هر یک به طور استقلالی و در عرض یکدیگر، این حق را دارا باشند.
  ۴. این حق به دست هر دو به صورت اشتراکی (با توافق طرفین) باشد.
  ۵. حق طلاقی وجود نداشته باشد.
  ۶. حق طلاق در ابتدا به دست مرد باشد؛ ولی برای زن نیز در موارد لزوم ساز و کارهای مناسبی مشخص شده باشد.
- فرض نخست برای زن بن بست‌آفرین است و در مواردی که نیاز جدی به طلاق دارد، از این مسئله محروم می‌شود.
- فرض دوم با توجه به احساسات شدید و هیجانی خانم‌ها، علاوه بر اینکه آمار طلاق را در موارد غیر ضروری بالا می‌برد (زیرا از نظر آمار غالباً خانم‌ها تقاضای طلاق را دارند)، باعث سستی کانون خانواده می‌شود، چرا که موجب سلب اعتماد مرد از زن شده و محبت زن را در دل مرد کاهش می‌دهد.
- فرض سوم، آمار طلاق را بالا خواهد برد و این مسئله در بعضی از کشورهای غربی تجربه شده است.
- فرض چهارم نیز معقول نیست و منافات با حکمت جعل قانون طلاق دارد؛ زیرا ممکن است یک نفر خواستار طلاق و دیگری طالب عدم آن باشد و در این صورت سدی در برابر آن ایجاد می‌شود. البته طلاق براساس توافق در اسلام پذیرفته شده است، اما آنچه مشکل‌آفرین است، انحصار تحقق طلاق براساس توافق است.
- فرض پنجم صحیح نیست؛ چرا که گاهی جدایی و گسستن این رابطه، به صلاح طرفین است.

در نتیجه بهترین فرض صورت ششم است؛ زیرا از طرفی جلوی گسترش بی‌رویه طلاق را می‌گیرد و از طرف دیگر مانع ضایع شدن حقوق خانم‌ها می‌گردد. از

از این رو حضانت طفل در این سنین بر عهدهٔ مادر نهاده شده است. اما در سنین بالاتر - که استقلال کودک، افزایش یافته و محتاج به تأمین اقتصادی بیشتری است - مسئولیت حضانت بر دوش پدر می‌افتد.

از آنجا که تفصیل و جزئیات تفاوت‌های تکوینی و طبیعی زن و مرد و حدود تأثیر هر یک را نمی‌توان به طور کامل و با دقت کافی در حوزه درک خود دریافت؛ از این رو باید به وحی مراجعه کرد.

از طرف دیگر بیشتر تبیین‌ها در توجیه سرّ تفاوت احکام زن و مرد - با استفاده از داده‌های مختلف علوم عقلی، روان‌شناسی و فیزیولوژی و آناتومی - از باب حکمت است، نه علت. به عنوان مثال حکم حجاب زنان، براساس این کشف روان‌شناختی تبیین شده است که: «آستانه حسّ لمس و درد زنان از زمان تولد، پایین‌تر از مردان است؛ یعنی، زنان به درد، حساس‌ترند. در عوض مردان، بینایی بهتری دارند. مردان بالغ به محرک‌های بینایی شهوانی و زنان به محرک‌های لمسی، حساسیت بیشتری دارند. این تفاوت حساسیت، از همان اوایل و تحت تأثیر «اندروژن‌ها» شکل می‌گیرد. اصطلاح «چشم چرانی» - که برای این ویژگی مردان به کار می‌رود - زاییده حساسیت مردان نسبت به محرک‌های بینایی شهوانی است...»<sup>۱</sup>

اینک در پرتو آنچه گفته شد چند مورد از تفاوت‌های حقوقی زن و مرد، تبیین و بررسی می‌شود:

### یک. حق طلاق

دلیل اینکه حق طلاق به مرد داده شده، این است که زندگی جمعی نیاز به مدیر دارد. اسلام نیز کسی را که کمتر در مقابل عواطف و احساسات، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و از نظر مدیریت جمعی قوی‌تر است، به عنوان مسئول اداره زندگی مشترک معرفی و هزینه اداره این زندگی را بر او واجب کرده است. تصمیم‌گیری در مورد

۱. غلامعلی، حداد عادل، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، (تهران: سروش، ۱۳۷۶)، ص ۶۳.

جمله ساز و کارهای پیش‌بینی شده در این روش، طلاق وکالتی، طلاق قضایی و طلاق توافقی است. بنابراین چنین نیست که راه به کلی برای زن بسته باشد.

## دو. دیه و ارث

در این باره برخی از موارد زیر قابل توجه است:

۱-۲. دیه، بهای جان انسان نیست و نباید قیمت و ارزش یک انسان تلقی شود؛ بلکه صرفاً جبران بخشی از خسارت‌های مادی است که به شخص و اطرافیان او وارد می‌شود. اگر قرار بود، دیه قیمت جان انسان‌ها باشد، می‌بایست دیه عالم و جاهل، مؤمن و فاسق و انسان‌های کارآمد و مفید به حال جامعه، با انسان‌های ناکارآمد، متفاوت باشد؛ در حالی که چنین نیست.

۲-۲. از آن جا که نوعاً مرد متکفل اقتصاد و تأمین نفقه و هزینه امرار معاش خانواده است، از فقدان او خسارت‌هایی به مراتب بیشتر، به خانواده وارد می‌شود. از این رو اسلام در مواردی، در جهت حمایت از خانواده و به نفع زن و فرزند، دیه مرد را دو برابر قرار داده است. در روایات و احکام فقه اسلامی نیز مقرر است که دیه متعلق به ورثه مقتول است، نه خود او. از این رو دیه مرد مقتول، به زن و فرزندان او می‌رسد، نه به خود مرد. پس این حکم در راستای حمایت از زن و فرزند است، نه شخص مقتول. چنان که دیه زن مقتول، برای همسر و فرزندان او است و این سهمیه کمتر برای مرد (شوهر آن زن) و فرزندان وی در نظر گرفته شده است؛ چون آنان از طریق این زن، نفقه دریافت نمی‌کردند و هزینه امرار معاش آنها با وی نبود. در مواردی هم که زنان در تأمین معاش خانواده، ایفای نقش می‌کنند، باز هم وظیفه حقوقی و قانونی بر عهده ندارند و مرد در این زمینه مسئول و پاسخ‌گو است؛ یعنی، قانون اسلامی، تنها مرد را مسئول معاش خانواده می‌داند.

به عبارت دیگر اسلام در پی این است که فشار تأمین معاش خانواده، بر عهده زنان نباشد تا بدون دغدغه خاطر و تحمل فشار روحی و جسمی از ناحیه کار و اشتغال (جز در موارد ضروری)، به ایفای نقش مهم مادری و همسری بپردازند و

کانون خانواده و جامعه را از آثار معنوی حضور خویش بهره‌مند سازند. بنابراین در نگاه اسلام، مرد خدمت‌گزار خانواده است و وظیفه تأمین هزینه آن را به عهده دارد.

۳-۲. دیه و ارث زن در همه موارد کمتر از مرد نیست؛ بلکه در مواردی کاملاً یکسان و در مواردی ارث زن بیش از مرد است؛ از جمله:

الف. دیه زن در کمتر از ثلث با مرد برابر است.

ب. میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است. همچنین در کلاله اُمّی (برادر یا خواهر مادری)، طرف مادری بر طرف پدری مقدم می‌شود و اگر زن نسبت به میت نزدیک‌تر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی‌رسد.

۴-۲. اگر در مواردی ارث و دیه زن کمتر از مرد است، این مسئله مبتنی بر مصالحی در نظام خانوادگی و روابط زن و مرد است و نه تنها به نیکوترین وجهی جبران شده است؛ بلکه حقوق زن در چنین نظامی، بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمینیسم» غربی وجود دارد. توضیح اینکه:

الف. اسلام در شرایطی به زن، حق ارث بردن راداده که او از این حق محروم بود و نه تنها از مرد ارث نمی‌برد؛ بلکه خود همچون کالایی به ارث برده می‌شد.

ب. اسلام به زن استقلال اقتصادی داد و او را در تصرف دارایی خود اختیار بخشید.

ج. اسلام در هیچ شرایطی زن را موظف به تأمین نیازمندی‌های خود و خانواده قرار نداده است. بنابراین می‌تواند دارایی‌های خود را در هر راه مشروعی صرف کند و در عین حال برای رفع نیازمندی‌های خود، تأمین جداگانه دارد؛ یعنی، نفقه او در هر حال بر عهده مرد است و اگر خودش نیز درآمد اقتصادی داشته باشد، مالک شخصی آن درآمدها است و موظف نیست آنها را در جهت نیازمندی‌های خانواده و یا حتی نیازمندی‌های خود صرف کند. بنابراین شرایط جدید زندگی با احکام اسلام، هیچ تعارضی ندارد؛ زیرا اگر بسیاری از زنان در شرایط جدید فعالیت اقتصادی دارند، درآمد حاصل از آن را خودشان مالک می‌شوند و دیه و ارث، اموری مازاد بر آن است.

## سرپرستی فرزندان

● پرسش ۶۲. چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود؟ مگر مادر عاطفه ندارد؟

در پاسخ به این پرسش توجه به چند نکته بایسته است:

### یک. قانون‌گذاری

۱-۱. در قانون‌گذاری به طور معمول، وضع غالب و نوع انسان‌ها ملاحظه می‌گردد، نه موارد خاص و استثنایی. البته در صورت لزوم برای موارد استثنا نیز از طریق تبصره، قواعد جزئی تری وضع می‌گردد.

۱-۲. قوانین و روایات حقوقی به طور عمده، باید در کل نظام حقوقی مورد توجه قرار گیرد. مسئله حضانت نیز جزئی از مجموعه حقوق مدنی اسلام است که بدون توجه به کل مجموعه، فلسفه آن روشن نخواهد شد.

۱-۳. در مسئله حضانت، اموری چند مورد توجه است؛ از جمله: عواطف مادر، عواطف پدر، عواطف فرزند (با توجه به روان‌شناسی دختر و پسر)، مسائل مربوط به آینده فرزند (مانند شیوه‌ها و مدل‌های الگوگیری در زندگی)، مسائل تربیتی فرزند، حقوق اقتصادی و تأمین نیازهای مادی فرزند، زندگی آینده پدر و مادر و....

### دو. حضانت در اسلام

اکنون باید دید آیین حیات‌بخش اسلام با این مسائل چگونه برخورد نموده

ب. سیدعلی، کمالی، قرآن و مقام زن؛

ت. حسین، مهرپور، بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران؛

ث. صبحی محمصانی، قوانین فقه اسلامی، ج ۱ ترجمه: جمال‌الدین جمالی محلاتی؛

ج. داود، الهامی، روشنفکر و روشنفکرانما؛

ح. ربانی خلخالی، زن از دیدگاه اسلام؛

خ. محمدرضا، زیبایی‌نژاد و محمدتقی، سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام.

ه. اسلام در روابط خانوادگی، دو حق اقتصادی بر عهده مرد قرار داده است:

۱. مهریه (حق تعیین میزان مهریه نیز به دست خود زن است).

۲. نفقه و تأمین مالی نیازمندی‌های زن در زندگی، آن هم متناسب با شئون وی.

اما در کشورهای غربی و دارای نگرش فمینیستی چه می‌گذرد؟ در آنجا:

الف. چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن مجبور است برای تأمین معاش خود، به تلاش و فعالیت بپردازد. در حالی که در حقوق اسلامی، زن اگر کاری هم انجام دهد و درآمد بالایی نیز کسب کند، دارایی‌اش برای خودش محفوظ است و تأمین نیازمندی‌های او بر عهده مرد است.

ب. در جهان غرب، فرد می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود بگرداند و اندکی از آن را به زن ندهد. شگفت اینجاست که در موارد گوناگونی دیده شده؛ ثروتمندان بزرگ، دارایی خود را طبق وصیت برای گربه یا سگ خود به ارث نهاده و تمام اعضای خانواده را از آن محروم ساخته‌اند! در حالی که در حقوق اسلامی، میراث میت بر اساس حکم معین الهی، تقسیم و توزیع می‌شود و کسی نمی‌تواند زن و فرزند را از حقوق خود محروم سازد.

بنابراین اگر مشاهده می‌شود که در مواردی، دیه و یا میراث زن نصف مرد است؛ بدین جهت است که مرد باید دارایی خود را به مصرف زن برساند (در حالی که چنین وظیفه‌ای برای زن مقرر نشده است). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد: «نتیجه این گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملک»، مرد دو برابر زن، مالک می‌شود؛ ولی در مرحله «مصرف»، همیشه زن دو برابر مرد بهره می‌برد. زیرا زن، سهم و دارایی خود را برای خود نگه می‌دارد؛ ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع نیمی از دارایی خود را صرف زن می‌کند»<sup>۱</sup>.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام؛

ب. عبدالله، جوادی آملی، زن در آئینه جمال و جلال؛

و چه راه حلی ارائه کرده است:

۱-۲. اسلام تأمین کلیه نیازمندی‌های مادری فرزند را بر عهده پدر قرار داده است. بنابراین حتی در زمانی که فرزند تحت حضانت مادر قرار دارد، پدر باید کلیه هزینه‌های لازم را تأمین کند. بنابراین مادر هیچ‌گونه تکلیفی در این زمینه ندارد.

۲-۲. بر اساس فتاوی‌ای مشهور فقها، حضانت پسر تا دو سالگی و حضانت دختر تا هفت سالگی از آن مادر است.

۳-۲. حضانت مادر نسبت به فرزند، به نحو «حق» است و از حقوق او به شمار می‌آید؛ ولی تأمین مخارج و حضانت پدر به نحو «تکلیفی» است. از این رو مادر هرگاه بخواهد می‌تواند از عهده‌داری امور فرزند شانه خالی کند؛ ولی مرد هرگز چنین حقی ندارد.

۴-۲. زن و مرد، می‌توانند در مورد حضانت فرزند خود، به گونه‌های دیگری - که دلخواه آنان و صلاح فرزند را تأمین کند - به توافق برسند.

۵-۲. اگر مادر به دلایلی صلاحیت عهده‌داری امور فرزند را نداشته باشد، امور وی به پدر واگذار خواهد شد. همچنین اگر پدر فاقد چنین صلاحیتی باشد، مادر می‌تواند عهده دار حضانت شود. در صورت عدم پذیرش مادر و یا عدم صلاحیت هر دو، به حکم قاضی شخص دیگری این مسئولیت را به دوش خواهد گرفت.

در قانون مدنی، با توجه به مصلحت طفل، امکان سلب حضانت از کسی که اصولاً باید دارای اولویت باشد، پیش‌بینی شده است. ماده ۱۱۷۳ در این باره می‌گوید: «هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت او است، صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می‌تواند با تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیّم یا مدعی العموم، هر تصمیمی را که برای حضانت مقتضی بداند اتخاذ کند».

بنابراین دادگاه می‌تواند با شرایط یاد شده، حضانت را از پدر یا مادر - که حق تقدم دارد - گرفته، به دیگری یا به شخص سوّم واگذار کند. برای مثال اگر مادر، فساد اخلاقی داشته باشد و یا پدر به مواد مخدر مبتلا شود - به نحوی که سلامت جسمی یا روحی

کودک به خطر افتد - دادگاه می‌تواند حضانت را به شخص دیگری واگذار کند.

### سه. حکمت احکام حضانت

۱-۳. فرزند در نخستین دوران زندگی خویش، نیاز شدیدی به مهر مادر و مراقبت‌های ویژه او دارد؛ به گونه‌ای که هیچ چیز، جایگزین عواطف و مراقبت‌های او در این دوران نمی‌شود. مادر نیز دغدغه فوق‌العاده‌ای در این باره دارد؛ بنابراین حکمت حضانت مادر در این دوران کاملاً آشکار است.

۲-۳. فرزند در دوران کودکی، به الگوگیری پرداخته و به تدریج شخصیت‌اش شکل گرفته و سامان می‌یابد. از طرف دیگر به طور طبیعی دختر باید با رفتارهای زنانه، مادرانه و عاطفی خو بگیرد و شخصیت‌پذیری متناسب با جنسیت خود داشته باشد. از این رو بهتر است مدت بیشتری با مادر زندگی کند تا شخصیت او، بر اساس الگوی جنسی مناسب خود پرورش یابد. در مقابل، پسر نیز باید الگوی جنسی مناسب خود را یافته و متناسب با آن رشد کند. لازمه این مسئله نیز آن است که پسر، مدت بیشتری با پدر زندگی کند و هر چه زودتر به پدر ملحق شود.

۳-۳. حق‌گونه بودن حضانت مادر و محدودیت نسبی دوران آن، موجب می‌شود که زن از آزادی، فراغت و شرایط کافی برای زندگی مجدد برخوردار شود. در حالی که اگر حضانت فرزند برای زن تکلیف‌آور و طولانی مدت باشد؛ چه بسا دیگر نتواند موفق به ازدواج مجدد گردد و شکست او در زندگی نخستین، به ناکامی همیشگی او مبدل شود؛ زیرا بسیاری از مردان مایل به حضور فرزند دیگری در خانه خود نیستند. اما زن از این جهت مشکل چندانی ندارد و زنان بسیاری به جهت روحیات عاطفی، آماده پذیرش فرزندان مرد می‌باشند.

### قصاص قاتل زن

● پرسش ۶۳. چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص کنند؟ آیا این به معنای کم ارزش تر بودن زن نیست؟

در رابطه با این پرسش توجه به چند امر بایسته است:

یکم. احکام مرتبط به حقوق زنان، باید در کل نظام حقوق خانواده در اسلام مورد توجه قرار گیرد.

دوم. در نگرش اسلامی نسبت به زن و حقوق خانواده چندین اصل اساسی وجود دارد که عبارت است از:

۱-۲. واقع‌نگری و توجه به اشتراکات و تفاوت‌های وجودی زن و مرد و لوازم و برונدهای هر یک؛

۲-۲. رعایت اعتدال و دوری از هرگونه افراط و تفریط و یک‌جانبه‌گرایی؛

۳-۲. غایت‌اندیشی، توجه به هدف نهایی خلقت انسان و تنظیم مناسبات انسانی (به گونه‌ای که در ضمن تأمین منافع و مصالح دنیوی، انسان را از خیر برین و کمال مطلوب و جاودان محروم نسازد)؛

۴-۲. حفظ کرامت انسانی زن و مرد در صدر برنامه‌های اسلام است. بر این اساس اسلام برای زن شخصیت والایی قائل است تا آنجا که پیامبر اسلام فرمود: «الجنة تحت اقدام امهاتکم»<sup>۱</sup>؛ «بهشت زیر پای مادران شماست». تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که زنان، عامل بسیار مهمی در سعادت و انحطاط جامعه‌اند. آنان نه تنها مادران فرزندان ما که از برجسته‌ترین عوامل تکوین شخصیت و سنگ بنای تربیت ما نیز می‌باشند.

سوم. بر اساس طرح شریعت اسلامی، رسالت مهم مادری و تربیت جامعه در مهم‌ترین دوران، بر عهده مادران است. این مسئله به طور طبیعی مستلزم حضور بیشتر بانوان در منزل است؛ لاجرم باید هزینه آنان از راه دیگری تأمین شود. از این رو اسلام مرد را مکلف ساخته که در خدمت همسر و فرزندان خود باشد و نیازها و وسایل امرار معاش آنان را تأمین کند. پس زن در خدمت نوع بشر و جامعه انسانی است و قوام جامعه انسانی و تربیت و پرورش آن، در دامن پر مهر زنان است و مردان

باید در خدمت آنان باشند.

برای اینکه زن بتواند به رسالت خود عمل کند، مرد باید نفقه و هزینه زندگی او را تأمین کند و به جهت اینکه این موضوع بدون پشتوانه نماند، خدای متعال در برخی موارد، منابع درآمدی را برای مردان پیش بینی کرده که بیش از منابع درآمد زنان است؛ یعنی، اسلام در عین حال که به حفظ استقلال اقتصادی زنان حرمت نهاده است؛ تکالیفی را بر مردان مقرر فرموده که به تناسب آن، حقوقی نیز لحاظ شده است.

در حقیقت، این تأمین منبع و افزایش حقوق به نام مرد ولی به نفع زن و فرزند است؛ یعنی، اگر منبع مالی هزینه‌هایی که مردان باید پردازند تأمین نگردد، بیش از همه اعضای خانواده آسیب می‌بینند.

۴. حذف یک مرد، علاوه بر فقدان یک انسان، حذف رکن اساسی تأمین مالی و نیازمندی‌های خانواده نیز می‌باشد و از این جهت، همه اعضای خانواده را دچار مشکل می‌سازد.

۵. اساساً ماهیت حکم دیه و قصاص، تنبیه و بازدارندگی است، نه جان‌بهای انسان. بنابراین مرد یا زن، هرگاه مرتکب این تخلف گردند، باید مجازات شوند تا نظم عمومی جامعه و امنیت آن مخدوش نگردد. البته این مجازات - در عین تنبیه مجرمان یا متخلفان - منجر به آسیب‌هایی در خانواده آنان می‌گردد و قانون‌گذار در حدامکان، در صدد جبران این خسارت بر آمده است. پس نباید گمان شود که حکم به پرداخت نصف دیه برای قصاص مرد قاتل، بدین جهت است که زن از مرتبه انسانیت دورتر و یا خون او کمرنگ‌تر از خون مرد است!

اگر قرار است جان انسان قیمت‌گذاری شود، باید به گفتار خدای متعال توجه کنیم که: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»<sup>۱</sup>؛ «هر کس کسی را (خواه زن باشد یا مرد) - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است و

۱. ابن حجر، العسقلانی، لسان المیزان، (بیروت: الاعلمی، الطبعة الثانية، ۱۳۹۰م)، ج ۶، ص ۱۲۸.

۱. مائده (۵)، آیه ۳۲.

هر کس کسی را (خواه زن باشد و یا مرد) زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است».

بنابراین در نگاه قرآن، یک انسان بی‌گناه، مساوی با همه انسان‌هاست و قبیح و زشتی قتل، نسبت به زن و مرد تفاوتی نمی‌کند؛ اما از جهت نظم عمومی و ایجاد امنیت و آسایش مردم، توجه به برخی امور جنبی نیز لازم است.

دیه به عنوان یک قانون، برای نوع افراد است و مردان غیر از مسئولیت شخصی خود، نوعاً مسئولیت‌های اقتصادی خانواده را بر عهده دارند که حذف آنان، خسارت‌هایی را متوجه خانواده می‌گرداند و باید در حد امکان جبران گردد.

۶. پرداخت نصف دیه مرد قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل است، نه از حقوق قاتل و به نفع مرد، تا دلیلی بر برتری ارزش شخصیت مرد نسبت به زن به شمار آید؛ چنان که در احادیثی از امامان معصوم آمده است: «ادوا نصف الدیه الی اهل الرجل»؛<sup>۱</sup> «نصف دیه را به خانواده مرد [نه خود او] بدهید».

۷. بسیاری از مسائل حقوقی، لزوماً تابع ارزش معنوی انسان‌ها نیست. به عبارت دیگر هرگونه برابری و نابرابری ارزشی، دخالتی در برابری و نابرابری، یا همانندی و ناهمانندی حقوقی ندارد. چنان که یک نفر عالم و دانشمند و یا یک انسان پارسا و با تقوا، ارزشی بیش از افراد جاهل و ناپارسا دارند؛ اما در مسائل حقوقی (مانند دیه، ارث و...) با آنان برابر هستند. بنابراین نمی‌توان از ناهمانندی و هم شکل نبودن پاره‌ای از روبناهای حقوقی زن و مرد، نتیجه گرفت که در اسلام ارزش زن فروتر از مرد است.

## فلسفه تعدد زوجات

● پرسش ۶۴. چرا در اسلام تعدد زوجات وجود دارد و چرا این حق تنها برای مردان است؟

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج، باب ۳۳ از ابواب الدیات ح ۳۵۲۰۵ و ۳۵۲۰۸.

## یک. پیشینه تعدد زوجات

چند همسری ریشه‌ای کهن در میان جوامع مختلف بشری و ادیان پیش از اسلام دارد<sup>۱</sup>. ابتکار اسلام در این باره، این است که آن را محدود ساخت و شرایط سنگینی از جهت اخلاقی، اقتصادی و... بر آن حاکم کرد و بدون تحقّق آن شرایط، چند زنی را غیرمجاز اعلام نمود.

## دو. چرایی چندهمسری

در رابطه با چرایی چندزنی، علل مختلفی ذکر شده<sup>۲</sup> که به جهت اختصار به دو عامل اشاره می‌شود:

۱-۲. فزونی زنان آماده ازدواج بر مردان؛ در طول تاریخ و در غالب جوامع به طور معمول تعداد زنان آماده ازدواج، از مردان افزون‌تر است.

آگبرن و نیم کوف می‌نویسند: «در سال ۱۸۰۵ در میان ۲۳۰۰۰ تن از سرخ‌پوستان «دشت‌های بزرگ» (Great Plains)، در برابر هر ۱۰۰ زن تنها ۴۴ مرد وجود داشتند»<sup>۳</sup>.

فرقه آمریکایی مورمون (Mormon) نیز که چند زنی‌گیری را روا می‌داند، در گذشته بارها دچار کمبود مرد شده است. برای مثال در سال ۱۸۷۰ در بین مورمون‌های سه ناحیه از استان یوتا (Utah) ۹۵۶ زن در برابر ۸۵۴ مرد موجود بودند»<sup>۴</sup>.

برتراند راسل می‌نویسد: «در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زاید بر مردان

1. See: Sheriff, A.H. Why Polygamy is Allowed in Islam; pp.8-20, A Group Of Muslim Brothers, Teheran, P.B.2245.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگاه: مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۲۹۵-۳۱۳، (قم: صدرا، چاپ سی و پنجم ۱۳۸۲).

3. W.F. Oghborn & M.F. Nimkuff, Sociology, Boston, 1958, p.585.

(ق) آریانپور، ا.ح. زمینه جامعه‌شناسی، (تهران، دهخدا، ۱۳۴۷)، ص ۳۳۱.

4. Ibid. همان (ق)

وجود دارد که بنا بر عرف، باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است»<sup>۱</sup>.

این مسئله خود تابع عواملی چند است؛ از جمله:

۱-۱-۲. آمارهای موجود در برخی از مناطق جهان (مانند تانزانیا) نشان می‌دهد میزان تولد دختر در آنها بیش از پسر است. «براساس برخی از آمارهای منتشره، چندی پیش در روسیه، جمعیت زنان ۲۱ میلیون نفر بر مردان فزونی دارد»<sup>۲</sup>. بنابراین تکیه بر «تک زنی»، باعث می‌شود در چنین شرایطی، همواره تعدادی از زنان از نعمت ازدواج محروم بمانند؛ در حالی که با جواز چند همسری، می‌توانند از داشتن شوهر و کانون خانواده و آثار مهم آن بهره‌مند گردند. البته در موارد زیادی نیز موالید دختران، بیش از پسران نیست؛ اما همواره به علل دیگری عدد زنان آماده ازدواج، از مردان بیشتر است.

۲-۱-۲. همواره بر اثر حوادث اجتماعی - مانند جنگ‌ها - تعداد بیشماری از مردان تلف می‌شوند و همسران آنان بی‌سرپرست می‌گردند. همچنین غالباً تصادفات، غرق شدن‌ها، سقوط‌ها، زیر آوار ماندن‌ها و... تلفات بیشتری را متوجه جنس مرد می‌کند. طبیعی است در این موارد، شمار زنان آماده به ازدواج بر مردان فزونی پذیرد. «در اروپا در خلال سی سال جنگ و خونریزی در دو جنگ جهانی، مردان زیادی کشته شدند؛ به طوری که عدد مردان برای ازدواج با دوشیزگان و بیوه زنان کفایت نمی‌کرد. تنها در آلمان غربی شش میلیون زن وجود داشت که نمی‌توانستند شوهری برای خود پیدا کنند. برخی از آنان از دولت درخواست کردند قانون جواز چند همسری را به تصویب رساند تا در پناه ازدواج قانونی، هم از امنیت اجتماعی و تأمین اقتصادی بهره‌مند شده و هم نیازهای غریزی آنان به طور سالم در کانون خانواده ارضا گردد. با مخالفت کلیسا چنین خواسته‌ای برآورده نشد، در نتیجه تأمین نیازها و ارضای غرایز،

۱. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۱۸، به نقل از: برتراند، راسل، زناشویی و اخلاق، ص ۱۱۵.

2. Why Polygamy Is Allowed In Islam, P.26.

بسیاری از آنان را به روسپی‌گری و روابط حاشیه خیابان‌ها کشاند»<sup>۱</sup> و در پی آن فساد و بزهکاری در آلمان، به شدت رواج یافت.

۳-۱-۲. مقاومت بیشتر زنان در برابر بیماری‌ها و عوامل هورمونی و... موجب فزونی تعداد آنان در برابر مردان می‌شود. مطالعات مختلف نشان می‌دهد، جنس زن در دوران جنینی، کودکی و به ویژه دوره پیش از بلوغ، در برابر بیماری‌های عفونی مقاوم‌تر از جنس مرد است و شرایط نامناسب و رنج آوری، همچون کمبود مواد غذایی و سوء تغذیه، پسران را بیش از دختران تحت تأثیر قرار می‌دهد، و در کل، مرگ و میر زنان نسبت به مردان در برابر بیماری‌ها کمتر است<sup>۲</sup>.

نکته دیگر اینکه هورمون‌های مردانه، باعث بروز رفتارهای خشن، تهاجمی و جنگی می‌شوند که در نهایت به درگیری و صدمات بدنی و مرگ می‌انجامد. در حالی که هورمون‌های زنانه، آرام‌بخش‌اند و رفتارهای صلح‌جویانه را تقویت می‌کنند. همچنین تستوسترون<sup>۳</sup> (هورمون مردان) و استروژن‌ها<sup>۴</sup> (هورمون‌های زنانه)، اثرات متفاوتی بر سطح کلسترول<sup>۵</sup> و تعداد گلبول‌های قرمز خون (هماتوکریت)<sup>۶</sup> مردان و زنان دارند و بر اثر همین اختلاف هورمونی بین زن و مرد و پیامدهای ثانوی ناشی از آن، نسبت مرگ و میر<sup>۷</sup> مردان در سن ۱۵-۲۵ سالگی حدود ۴-۵ برابر زنان در همین محدوده سنی است. بنابراین هورمون‌ها و نقش متفاوت آنها در مرد و زن، یکی از عوامل مطرح در مرگ و میر و تفاوت طول عمر آنهاست.<sup>۸</sup>

1. See: op.CiT, P 24.

۲. هادی، حسینی و دیگران، کتاب زن، (تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۱)، ص ۱۱۵-۱۱۴؛ به نقل از اصول علم تغذیه، ص ۱۲۸.

3. Testosterone.

4. Progesterone & Estrogene.

5. Chlostrrole.

6. Hematocrite.

7. Mortality.

۸ کتاب زن، ص ۱۱۷-۱۱۶.



۱-۲. بلوغ جسمی و جنسی دختران، به طور معمول چندین سال پیش از پسران است و در طول زمان، همراه با رشد جمعیت بشری، باعث می‌شود که در جامعه تک همسرگرا، همواره انبوه‌کنیری از زنان - که آمادگی و علائق جنسی دارند - در برابر مردانی فاقد شعور و درک جنسی، قرار داشته باشند و تمایلات جنسی آنان به نحو مشروع ارضا نگردد.

۲-۲. از نظر روان‌شناسی، تفاوتی اساسی بین ساختار روانی و گرایش‌ها و عواطف زن و مرد وجود دارد. برخی از دانشمندان مانند مرسیه<sup>۱</sup>، ویل دورانت، اشمید، دونتزلان، راسل لی و... معتقدند: زنان به طور طبیعی «تک همسرگرا» (Monogamous) می‌باشند و فطرتاً از تنوع همسر گریزانند. آنان خواستار پناه یافتن زیر چتر حمایت عاطفی و عملی یک مرد می‌باشند. بنابراین تنوع‌گرایی در زنان، نوعی بیماری است؛ ولی مردان ذاتاً تنوع‌گرا و «چندزن‌گرا» (Polygamous) هستند.

دکتر اسکات<sup>۲</sup> می‌گوید: «مرد اساساً چند همسرگرا است و توسعه تمدن، این چندهمسرگرایی طبیعی را توسعه بخشیده است»<sup>۳</sup>.

البته این عامل از اهمیت عامل نخست برخوردار نیست. آنچه کاملاً باید جدی گرفته شود و برای آن چاره اندیشید، همان عامل نخست است.

### سه. روی آوردها

در برابر این واقعیات، سه راه وجود دارد:

۱-۳. همیشه تعدادی از زنان، در محرومیت کامل جنسی به سربرند! چنین چیزی

فاقد توجیه منطقی است؛ زیرا به معنای سرکوب‌گریزه و نیاز طبیعی گروهی از انسان‌ها و نوعی ستم بر آنان است. افزون بر آن در سطح کلان و در طولانی مدت، شدنی نیست. به عبارت دیگر سرکوب‌گریزه، در نهایت به سرکشی و طغیان آن خواهد انجامید. تجربه آلمان و بسیاری از دیگر کشورهای غربی، شاهد این مدعا است.

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند، فزونی داشته باشد، منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است؛ زیرا تنها پایمال کردن حقوق زن در میان نیست... بحرانی که از این راه عارض اجتماع می‌شود، از هر بحران دیگر خطرناک‌تر است. همچنان که خانواده از هر کانون دیگر، مقدس‌تر است...»

زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد - که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست - به کار خواهند برد. و بدیهی است که «چو گل بسیار شد پیلان بلغزند» و متأسفانه از این «گل» مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است.

آیا مطلب به همین جا خاتمه پیدا می‌کند؟ خیر. نوبت به زنان خانه دار می‌رسد. زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند. آنها نیز به فکر انتقام و خیانت می‌افتند و در خیانت دنباله‌رو مرد می‌شوند. نتیجه نهایی در گزارشی - که به «کینزی راپورت» مشهور شده - در یک جمله خلاصه شده است: «مردان و زنان آمریکایی در بی‌وفایی و خیانت، دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند»<sup>۱</sup>.

۲-۳. گزینه دیگر این است که راه روابط نامشروع و روسپی‌گری و کمونیسیم جنسی، گشوده و جامعه به فساد کشیده شود. این همان راهی است که عملاً غرب می‌پیماید: نتیجه این روی آورد را می‌توان در گزارش دکتر اسکات - مأمور پزشکی شهرداری لندن - مشاهده کرد. در گزارش او آمده است: «در لندن از هر ده کودکی که

1. Dr. Mercier, See: Conduct And Its Disorders Biologically Considered, P.242 - 3.

2. G.R.Scott.

3. Why Polygamy Is Allowed In Islam, P. 25 , quoted From: "History of Prostitution", P.21.

۴. جهت آگاهی بیشتر نگا: مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۳۲۷ - ۳۳۰.

۱. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، صص ۳۳۴.

استاد مطهری می‌نویسد: «اسلام برای شرط عدالت، آن قدر اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی‌دهد مرد و زن دوم، در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرایطی نامساوی با زن اول زندگی کند؛ یعنی، از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی‌تواند با قرار قبلی با زن، خود را از زیر بار مسئولیت آن خارج کند»<sup>۱</sup>.

**۳-۳. تأمین مالی؛** از دیدگاه اسلام نفقهٔ زوجه بر عهده مرد است؛ از این رو کسی که نمی‌تواند نیازمندی‌های همسران متعدد را تأمین کند، نباید به چندهمسری روی آورد.

**۳-۴. تأمین عاطفی و جنسی؛** امام صادق فرموده است: «هر که آن قدر زن بگیرد که نتواند با آنها نزدیکی کند و در نتیجه آن، یکی از همسرانش مرتکب زنا شود، گناه این کار برگردن او است»<sup>۲</sup>.

### امتیاز روی آورد اسلام

خانم بیزانت<sup>۳</sup> می‌نویسد: «گفته می‌شود که در غرب تک همسری است؛ اما در واقع چندهمسری است بدون مسئولیت‌پذیری! همین که مرد از زن سیر شد، او را رها می‌کند. او نیز کم‌کم زن کنار خیابانی خواهد شد؛ زیرا نخستین عاشق دلداده‌اش هیچ مسئولیتی در برابر آینده او ندارد.

وضع زنی که به عنوان یک همسر و مادر، در خانه‌ای چندهمسری پناه گرفته، صد بار بهتر از این است. وقتی هزاران زن بدبخت را می‌بینیم که شبانگاه در خیابان‌های شهرهای غرب پرسه می‌زنند، به یقین درمی‌یابیم که غرب نمی‌تواند اسلام را به جهت چندهمسری سرزنش کند. برای زن بسی بهتر، خوشبختانه‌تر و محترمانه‌تر است که در چندهمسری اسلامی زندگی کند و تنها با یک مرد اشتراک زندگی پیدا کند، فرزند قانونی خود را در آغوش گیرد و همه جا مورد تکریم و احترام

به دنیا آمده‌اند، یکی غیر مشروع است! تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است»<sup>۱</sup>.

۳. راه سوم این است که به طور مشروع و قانونمند، باقیود و شرایطی عادلانه، راه چند همسری گشوده شود. دین مبین اسلام این راه را -که حکیمانه‌ترین و بهترین راه است- گشوده و اجازه چندزنی را به مردانی می‌دهد که توانایی کشیدن بار سنگین آن را به نحو عادلانه دارند و دستورات اکیدی در این زمینه برای آنان وضع کرده است. این روش در واقع حقی برای زن و وظیفه‌ای بر دوش مرد ایجاد می‌کند و نه تنها به ضرر زنان نیست؛ بلکه بیشتر تأمین‌کنندهٔ مصالح و منافع آنان است.

برخی از شرایط و توصیه‌های اسلام در این باره، عبارت است از:

**۱-۳. رعایت محدودیت؛** اسلام گستره چندهمسری را محدود ساخته و تا چهار نفر تقلیل داده است. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ...﴾<sup>۲</sup>؛ «با زنان پاک ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر...».

**۲-۳. رعایت عدالت؛** قرآن مجید در اهمیت اصل عدالت در رابطه بین همسران می‌فرماید: ﴿فَإِنْ حُبْتُمْ إِلَّا تَعَدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾<sup>۳</sup>؛ «اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، پس تنها یک همسر اختیار کنید».

امام صادق می‌فرماید: «کسی که دو زن داشته باشد و در تقسیم رابطه خود با همسر و تقسیم مالی بین آنها به عدالت رفتار نکند، روز قیامت -در حالی که دست‌هایش بسته و نیمی از بدنش به یک طرف کج شده است- آورده و به آتش داخل می‌شود»<sup>۴</sup>.

۱. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۲۴، به نقل از: اطلاعات، مورخه ۳۸/۹/۲۵، رویتر ۱۶ دسامبر، خبرگزاری فرانسه.

۲. نساء (۴)، آیه ۳.

۳. همان.

۴. محمد، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۷۰، ح ۷۹۱۳.

۱. مرتضی، مطهری، حقوق زن در اسلام، ص ۴۱۸.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۲۷۲، ح ۱۷۹۱۵.

رسم دخترکشی را - که در عربستان آن روز کاملاً رواج داشت - به کلی برانداخت و بالاخره اینکه حکم تعدد زوجات را تنها در صورتی مجاز دانست که شوهر، بتواند با تمامی همسران خود با عدالت کامل رفتار کند. او عملاً تک همسری را رواج داد.<sup>۱</sup>

استاد مطهری در این باره می‌نویسد: «تعجب می‌کنید اگر بگویم تعدد زوجات در مشرق زمین، مهم‌ترین عامل برای نجات تک همسری است. مجاز بودن تعدد زوجة، بزرگ‌ترین عامل نجات تک همسری است... در شرایطی که موجبات این کار فراهم می‌شود و عدد زنان نیازمند به ازدواج فزونی می‌گیرد؛ اگر حق تأهل این عده به رسمیت شناخته نشود و به مردان واجد شرایط اخلاقی، مالی و جسمی، اجازه چند همسری داده نشود؛ دوست‌بازی و معشوقه‌گیری، ریشه تک همسری را می‌خشکاند»<sup>۲</sup>.

در اینجا ممکن است سؤالی دیگر پدید آید و آن اینکه چرا چند شوهری مجاز نیست؟ جواب آن است که:

۱. عمده‌ترین علت چند زنی - که فزونی تعداد زنان آماده به ازدواج بر مردان است - به طور معمول در مورد چند شوهری وجود ندارد.
۲. این خلاف طبیعت و روحیات زن بوده و او به طور طبیعی از آن گریزان است. شاید به همین علت است که در طول تاریخ بشر، چند شوهری رواج چندانی نیافته و اگر هم در جایی (مانند قبیله «تودا» یا برخی از قبایل «تبت») مشاهده شده، پدیده‌ای بسیار استثنایی است.<sup>۳</sup>

## خروج از منزل

### ● پرسش ۶۵. چرا زن مجبور است برای خروج از خانه از شوهرش اجازه بگیرد؟

۱. رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه: دکتر عبدالرحیم گواهی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷)، ص ۳۰۶.
۲. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۳۰.
۳. نگا: همان، ص ۲۸۶.

باشد؛ تا اینکه هر روز توسط این و آن اغوا شود و احتمالاً با فرزندى نامشروع کنار خیابان رها گردد! نه تحت حمایت قانون باشد و نه پناهگاه و مراقبتی داشته باشد و هر شب قربانی هوس رهگذری گردد»<sup>۱</sup>.

آیزاک تایلور<sup>۲</sup> - در سخنرانی خود درباره «محمدیسم»<sup>۳</sup> در کنگره کلیسا در «ولورهامپتون»<sup>۴</sup> - اعلام کرد: «چند همسری نظام یافته و محدود سرزمین‌های اسلامی، بی‌نهایت بهتر است از چند همسری لجام گسیخته‌ای که نکبت جوامع مسیحی است و نمونه آن اصلاً در اسلام شناخته شده نیست»<sup>۵</sup>.

روحانی مسیحی اودوتولا<sup>۶</sup> - در کنفرانسی در تورنتو<sup>۷</sup> - اظهار داشت: «غرب با ممنوعیت چند همسری، منافقانه عمل می‌کند؛ چرا که با طلاق‌های مکرر همان را [در طول زمان] عملی می‌سازد».

بنابراین تک همسری غرب، چیزی جز چند همسرگرایی بی‌ضابطه و مسئولیت‌گریزانه نیست. اما چه نیکوست این اعتراف غربی‌ها را هم بخوانیم که اسلام، در قالب چند همسری بهنجار خود، عملاً تک همسری را حفظ نموده است. رابرت ا. هیوم می‌نویسد: «... برخی از محققان معقول نشان می‌دهند که [حضرت] محمد روی هم رفته موقعیت زنان را ارتقا بخشید و به آنها مرتبه‌ای از آزادی اقتصادی داد که هنوز در پاره‌ای از کشورهای غربی و یا به اصطلاح مسیحی تا آن حد به زنان، آزادی اقتصادی داده نشده است و برای چند همسری نامحدود - که تا آن زمان به دلخواه انجام می‌شد - حد و مرزی مقرر داشت که بسیار لازم و نافع بود».

1. Why Polygamy Is Allowed In Islam, PP. 33 - 34.
2. Rev, Canon Issac Tylor LL.D.
3. Mohamedanism.
4. Wolverhampton (On 7th October, 1887).
5. The Times, London, Saturday, 8th Oct. 1887. Quoted in: Why Polygamy Is Allowed In Islam, PP. 35 - 6.
6. Rev. Odotulla.
7. Toronto.

است که به نیازهای جنسی مرد پاسخ مثبت دهد و مانع مادی و معنوی در برابر رغبت او ایجاد نکند. همین نیاز، بیرون رفتن بدون اجازه زن را از منزل ناروا می‌نمایاند.<sup>۱</sup>

### یک. مدیریت مرد

نظام خانواده در اسلام، نظامی شورایی با سرپرستی و مدیریت اجرایی مرد است.<sup>۱</sup> این مسئله تکالیفی را بر دوش هر یک از اعضای خانواده می‌گذارد و حقوقی را برای آنها مقرر می‌کند؛ از جمله اینکه مرد، باید در جهت تأمین نیازمندی‌های خانواده و ایجاد زمینه رشد، تعالی و سلامت مادی و معنوی آن تلاش کند. از طرف دیگر مسئولیتی بر دوش دیگر اعضا در برابر مرد ایجاد می‌کند که از جمله آنها، کنترل پذیری رفت و آمدها و هماهنگی آن با مرد است. به عبارت دیگر هر اجتماعی - کوچک باشد یا بزرگ - نیاز به مدیریت دارد. کانون خانواده، بنیادی‌ترین اجتماع انسانی است که سعادت و انحطاط آن، نقش زیادی در سعادت و انحطاط کلی جامعه ایفا می‌کند.

در این اجتماع کوچک ولی مهم - که مدیریت و سرپرستی آن با مرد است - سعه صدر، مشارکت‌دهی سایر اعضا، رعایت حقوق آنها و حکومت بر دل و اعمال اقتدار (به جای قدرت) لازم می‌باشد. از این رو شوهر وظیفه دارد بداخلاقی نکند، مانع خروج همسرش برای انجام کارهای لازم نشود و به گونه‌ای رفتار کند که مصداق «حسن معاشرت» باشد.

در مقابل، دیگر اعضای خانواده نیز باید هماهنگی لازم را با مرد داشته باشند و او را در جهت مدیریت بهینه خانواده یاری رسانده و حقوق وی را پاس دارند.

### دو. تأمین نیاز جنسی

رعایت حقوق مرد، اقتضای هماهنگی زن در خروج از منزل را دارد. علامه سید محمد حسین فضل‌الله در تفسیر من وحی القرآن می‌گوید: «عقد ازدواج، تعهدهایی را در پی دارد که زن و مرد ملزم به رعایت آنها هستند... بر زن واجب

### سه. آسیب‌پذیری زن

به طور معمول، آسیب‌پذیری زن در بیرون از خانه، بیش از مرد است. زن ممکن است مورد تعرض و تجاوز قرار گیرد، از این رو مرد برای اطمینان خاطر خویش و مصونیت زن، باید در مورد آمد و شد همسرش به خانه و خارج از آن مطلع باشد. با توجه به آسیب‌پذیری بیشتر زن، به مرد این حق داده شده که بر این مسئله نظارت داشته باشد.

در مقابل، مسئولیتی که مرد برای تأمین نیازمندی‌های زندگی دارد، به طور طبیعی و عادی او را به صحنه اجتماع می‌کشاند؛ در حالی که زن چنین وظیفه‌ای ندارد. بنابراین خروج مرد از خانه، امری الزامی است و اجازه گرفتن در آن بی‌معنا است (برخلاف خروج زن).

البته چنین نیست که همواره خروج زن از خانه، نیازمند اذن شوهر باشد؛ بلکه در مواردی خروج زن از خانه جایز است، از جمله:

۱. برای کسب علوم واجب و یا انجام دادن تکالیفی که مستلزم خروج از خانه است.

آیه‌الله جوادی آملی در خصوص ضرورت فراگیری علوم برای بانوان می‌نویسد: «یکی از سؤالاتی که مطرح می‌شود این است که اگر زن و مرد در مسائل و کمالات علمی امتیازی ندارند؛ پس چرا زن برای فراگیری علم باید از مرد اجازه بگیرد و در صورت عدم اجازه شوهر به ناچار از کسب علم محروم می‌شود؟

در جواب باید گفت: اولاً فراگیری علم بر دو قسم است؛ یک قسم سلسله‌علمی است که فراگیری آنها از واجبات عینی است و در فراگیری این دسته از علوم، مرد

۱. سید محمد حسین فضل‌الله، من وحی القرآن، ج ۷ ص ۱۵۶.

۱. نگا: محمدتقی، جعفری، زن از دیدگاه امام علی، ص ۵۱.

حق منع ندارد و اگر منع نمود، موافقتش واجب نیست. اما قسم دیگر علومی است که فراگیری آنها واجب کفایی است و چنانچه در این بخش از علوم، دیگران به حد کفایت اقدام به فراگیری نکردند، یادگیری این قسم از علوم بر زن واجب عینی می‌شود و باز مرد حق منع ندارد.

حتی در مواردی که مرد حق منع دارد، زن می‌تواند شرط کند و بگوید من با این شرط کارهای منزل را انجام می‌دهم که این مقدار از وقت را برای فراگیری علوم اختصاص دهم و این در اختیار خود او است. چنان که در جریان ازدواج حضرت زینب با همسرش، در حین عقد این موضوع شرط شد. اگر این مسائل در جامعه مطرح شود و فرهنگ مردم نیز رشد کند، دیگر جامعه هرگز زنان را به عنوان کالا نخواهد شناخت.<sup>۱</sup>

۲. احقاق حق؛ مانند دادخواهی و شکایت در دادگاه یا ادای شهادت و امثال آن.

۳. براساس برخی از فتاوا در صورتی که زن قبل از ازدواج، استخدام در کاری بوده است، بعد از ازدواج نیز می‌تواند سر کار خود برود و ازدواج مانع آن نیست.

۴. چنانچه به صورت شرط ضمن عقد - به هنگام عقد ازدواج - جواز خروج از خانه را شرط کرده باشد.

۵. در صورتی که مرد، نفقه زن را تأمین نکند و او برای تأمین آن، ناچار به خروج از منزل باشد و به طور کلی برای هر امر لازمی که متوقف بر خروج از خانه باشد.<sup>۲</sup>

## گواهی زن

### ● پرسش ۶۶. علت کاستی ارزش شهادت و گواهی زنان از مردان چیست؟ آیا این

۱. عبدالله، جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، صص ۴۲۱-۴۲۲.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام،

ب. ربانی خلیفالی، زن از دیدگاه اسلام،

پ. محمد حسین، طباطبایی، زن در اسلام،

ت. سید مسعود، معصومی، احکام روابط زن و مرد.

### تبعیض نیست؟

در اسلام، شهادت زن همچون شهادت مرد، به عنوان یک اصل، پذیرفته شده است؛ اگر چه در برخی موارد، چگونگی اعتبار گواهی مرد و زن متفاوت است. گاهی فقط گواهی زن پذیرفته شده و گاه فقط شهادت مرد. در بسیاری از موارد نیز شهادت هر یک، به تنهایی یا با هم قبول می‌شود و در موارد خاصی گواهی دوزن، برابر شهادت یک مرد است.

برای دستیابی به گوشه‌ای از اسرار و حکمت‌های احکام «شهادت» در آیین دادرسی اسلام، بهتر است به نکاتی چند توجه شود:

### یک. اعتبار شهادت

شهادت و اظهار آگاهی از یک واقعه و چگونگی رخداد آن، زمانی می‌تواند منشأ حکم قضایی قرار گیرد که از حداکثر اعتبار و اعتمادپذیری برخوردار باشد. از دیگر سو میزان اعتبار قول شاهد، با روان‌شناسی او رابطه تنگاتنگی دارد. مسئله دیگر آن است که ساخت روانی زن، همچون ساخت بدنی‌اش، با مرد تفاوت‌هایی دارد. روان‌شناسان تجربی با تکیه بر پژوهش‌های گسترده، ویژگی‌های جسمی و روانی متفاوتی را برای هر یک از دو جنس باور دارند. برخی از این دگرگونی‌ها عبارت است از:

#### ۱-۲. اعتماد به نفس

براساس تحقیقات، اعتماد به نفس در مردان بیش از زنان است. مردان برای خود اهداف بلندی را در نظر می‌گیرند و با تلاش در راستای دستیابی به آنها می‌کوشند؛ ولی نوع زنان اعتماد به نفس پایینی دارند و اهداف کوچک و کوتاه مدت را برای خود برمی‌گزینند.<sup>۱</sup>

این ویژگی در دادن شهادت، می‌تواند نقش آفرین باشد. کسی که از اعتماد به

۱. کتاب زن، ص ۴۲۴، نقل از: هاید ژانت، روان‌شناسی زنان، صص ۸۸-۸۹.

نفس پایینی برخوردار است، در اثبات یارد یک موضوع کمتر می‌تواند موفق باشد زیرا بیشتر تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی قرار گرفته و دچار شک و تردید می‌شود.

## ۲-۲. عواطف و احساسات

تفاوت‌های محسوسی در زمینه احساسات و عواطف، بین دو جنس زن و مرد مشاهده می‌شود؛ زن از مرد عاطفی‌تر است و با این سرشت به عرصه هستی پا می‌نهد و با آن زندگی می‌کند. انرژی مردان به طور عمده، دنیای بیرون را هدف قرار می‌دهد و بر تسلط بر محیط و کنترل آن متمرکز است؛ در حالی که انرژی روانی زنان، به طور عمده متوجه دنیای درونی و عاطفی است و به جنبه‌های ارتباطی در زندگی خود، توجه بیشتری دارند.

این تفاوت نیز می‌تواند نقش مهمی در مسئله گواهی و شهادت داشته باشد؛ زیرا کسی که توجه و تمرکز انرژی روانی‌اش، به تسلط بر محیط و کنترل آن معطوف است، نسبت به فردی که انرژی روانی‌اش معطوف به دنیای درون است و کمتر می‌تواند به عوامل بیرونی و محیطی تمرکز داشته باشد، از درک روشن‌تر و کامل‌تری برخوردار است و از همین رو گواهی او اعتبار افزون‌تری خواهد داشت.

## ۲-۳. هیجان‌پذیری

در این زمینه گفته شده که زن هیجانی‌تر از مرد است. «ترمن» و «میلر» با بررسی واکنش‌های افراد بزرگ، دریافته‌اند که واکنش زن و مرد، در موقعیت‌هایی که ایجاد ترس، خشم، نفرت و ترحم می‌کند، دارای اختلافات کمی و کیفی است و گذشته از هیجانی‌تر بودن جنس زن، کیفیت هیجان وی نیز با مرد فرق می‌کند.<sup>۱</sup>

تحقیقات تجربی درباره منشأ هیجانات، نشانگر آن است که فعالیت هیجانی،

بیش از آنکه محدود به قسمت‌های خاصی از بدن باشد، در همه بدن گسترده است و غدد مترشح داخلی و بعضی از عوامل بیوشیمیایی، در آنها نقش دارد. تفاوت ترشح غدد درون ریز، بیانگر هیجانی‌تر بودن زن است.

از طرف دیگر هر چه گواهی و شهادت فرد دقیق‌تر و عمیق‌تر باشد، قابلیت اعتماد بیشتری دارد و هر چه به برداشت‌های شخصی برخاسته از حالات روانی و هیجانات روحی باشد، از میزان اعتماد به آن کاسته می‌شود. در نتیجه حکم قاضی - که از حساسیت زیادی برخوردار است - باید بیشترین و بالاترین اطمینان را برای طرفین دعوا ایجاد کند و از هرگونه شائبه بی‌عدالتی و بی‌انصافی به دور باشد. شکی نیست که هیجانات زیاد، می‌تواند در تشخیص و اظهار نظر درباره موضوع مورد گواهی تأثیر منفی گذارد.

## دو. پذیرش شهادت زن

اگر قبول شهادت مرد و عدم پذیرش آن از زن در برخی موارد، دلیل بر نقصان یا تبعیض باشد؛ آن طرف قضیه هم باید صادق باشد که در مواردی اصلاً شهادت مرد چیزی را اثبات نمی‌کند و تنها شهادت زن، معتبر شمرده شده است!<sup>۱</sup> در حالی که هیچ‌کدام دلیل بر فضیلت و نقصان نیست؛ بلکه برای بیان حقایق و روشن شدن آنها است و این تفاوت‌ها، ناشی از خصوصیات موضوع و چگونگی آگاهی‌یابی افراد از آن است.

## سه. شهادت در امور ناگوار

برابری شهادت دو زن با شهادت یک مرد، در اموری مانند قتل و زنا کاملاً متناسب با روان‌شناسی زن است؛ زیرا زن نسبت به مرد بسیار با حیا‌تر است و به جهت حجب و حیای شدید، در برخورد با صحنه‌هایی چون زنا معمولاً رو

۱. مانند: اثبات ولادت، اثبات باکره بودن، اثبات عیب‌های زنانگی در موارد مورد اختلاف و ادعا و ...

۱. کتاب زن، ص ۴۳۳؛ نقل از: روان‌شناسی اختلافی زن و مرد، ص ۸۳ و ۸۴.

خوف الهی<sup>۵</sup>، تقوا و پارسایی<sup>۶</sup>، آزادگی و دین‌داری<sup>۷</sup>، دل‌سوزی، صمیمیت و برادری<sup>۸</sup>، رازداری<sup>۹</sup>.

اموری چون: بخل، ترس و حرص از موانع مشورت قلمداد شده است. امام علی می‌فرماید: «با فرد بخیل، ترسو و حریص مشورت نکن؛ زیرا در هر یک از آنان نقطه ضعفی وجود دارد که مانع از نیل تو به حقیقت می‌شوند».<sup>۱۰</sup>

از طرف دیگر «پژوهش‌های انجام شده بر روی دانشجویان، نشان می‌دهد در چهار مورد از پنج هیجان اساسی (شادی، عشق، ترس، اندوه و خشم)، زنان هیجان‌های شدیدتر و فراوان‌تری گزارش می‌کنند تا مردان و آن هیجان مورد استثنا - که مردان بر زن پیشی می‌گیرند - خشم است. زنان نه تنها هیجان‌های ظریف (شادی، عشق، ترس و اندوه) را با شدت و فراوانی بیشتری تجربه می‌کنند؛ بلکه در موقعیت‌های مثبت و منفی، هیجان‌ها را بهتر تشخیص داده و بیشتر به آنها پاسخ می‌دهند».<sup>۱۱</sup>

خانم «کلیدالسون» به عنوان یک روان‌شناس اعلام می‌کند: «... به این نتیجه رسیده‌ام که خانم‌ها، تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند».<sup>۱۲</sup>

«اتوکلاین برگ» نیز می‌نویسد: «زنان بیشتر به کارهای خانه و اشیاء و اعمال ذوقی علاقه نشان می‌دهند و کارهایی را دوست می‌دارند که در آنها باید مواظبت و دلسوزی بسیاری خرج داد؛ مانند مواظبت از کودکان و اشخاص عاجز و بینوا... زنان

برمی‌گرداند و خیره نمی‌شود. برخلاف مرد که حساسیت و تجسس در او تحریک می‌شود! شیوه مواجهه زن با چنین منظره‌هایی، نقصی برای او نیست؛ ولی به طور طبیعی امکان اشتباه در تشخیص افراد و چگونگی عمل، در او بیشتر است. در نتیجه با افزون شدن تعداد شاهد، از احتمال خطا کاسته می‌شود.

همچنین زن عاطفی‌تر از مرد است و مرد نسبت به او روحیه خشن‌تری دارد. این ویژگی زن - که در جای خود بایسته است - توابع و آثار وضعی خاصی نیز دارد که باید نسبت به آن هوشیار بود. برآیند طبیعی این ویژگی، آن است که زن در برخورد با صحنه‌های دل‌آزار چون قتل، به شدت متأثر می‌شود و از دقت در دیدن صحنه، خودداری می‌کند. از همین رو ممکن است به درستی قاتل و چگونگی قتل را نشناسد و شهادت وی از دقت کمتری برخوردار باشد و با ضمیمه شدن شاهد دیگر، احتمال خطا کاهش می‌یابد.

## مشورت با زنان

### ● پرسش ۶۷. چرا از مشورت با زنان نهی شده است؟

هدف از مشورت، یافتن بهترین گزینه‌ها و برترین راه‌ها و شیوه‌های اجرایی است. این مسئله موجب می‌شود که در گزینش مشاور، شرایط دقیقی رعایت شود. در اسلام نیز نصوص بسیاری در رابطه با اهمیت مشورت و چگونگی مشاوران آمده است.

## شایستگی‌ها و ناشایستگی‌ها

در نصوص دینی ویژگی‌ها و شایستگی‌های بسیاری در رابطه با مشورت مطرح شده است؛ از جمله: ایمان<sup>۱</sup>، خردمندی<sup>۲</sup>، تخصص و دانایی<sup>۳</sup>، خیرخواهی<sup>۴</sup>،

۱. ابی القاسم فرات بن ابراهیم، کوفی، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمد الکاظم، (تهران: وزارت ارشاد)، ص ۶۲۵.

۲. بحار الانوار، (تهران: دارالکتب الاسلامیه)، ج ۷۲، ص ۱۰۵.

۳. همان، ص ۱۰۰.

۴. همان، ص ۱۰۵.

۵. همان، ص ۹۸.

۶. همان، ص ۱۰۰.

۷. صدوق، الامالی، ص ۳۰۶؛ منتخب میزان الحکمة، ج ۱، ص ۵۵۷.

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. سید جعفر، شهیدی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، نامه ۵۳ (خطاب به مالک اشتر)، ص ۳۲۸.

۱۱. کارل، هافمن (و دیگران)، روان‌شناسی عمومی از نظریه تا کاربرد، ج ۲.

۱۲. ر.ک: سید ابراهیم، حسینی، فمینیسم علیه زنان، کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۶۴.

عموماً احساساتی‌تر از مردان هستند».<sup>۱</sup>

نتیجه آنکه به جهت احساساتی‌تر بودن طبیعی و حکیمانه زنان و حضور کمتر آنان در جامعه - که باعث تجربه کمتر آنها در این امور می‌شود - محدودیت‌هایی در بهره‌گیری از نظر مشورتی آنان لحاظ شده است. لذا در حدیثی از امام علی آمده است: «إِذَا كُنَّ مُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ أَلَىٰ أَفْنٍ وَعِزُّهُنَّ أَلَىٰ هَوْنٍ»؛<sup>۲</sup> «از رایزنی با زنان بپرهیز، زیرا رأی آنان سست بوده و در تصمیم‌گیری ناتوانند».

البته هر دو مسئله با رفع عوامل آن قابل جبران است؛ لذا در حدیث دیگری به دنبال «إِذَا كُنَّ مُشَاوِرَةَ النِّسَاءِ» آمده است: «إِلَّا مِنْ جَرِيَتِ بَكْمَالِ عَقْلِ»<sup>۳</sup>؛ «مگر زمانی که به کمال خردمندی آزموده شده‌اند».

این به لحاظ نوع زنان است؛ وگرنه چه بسیار مردانی که احساساتی یا کم تجربه‌اند و مشورت با آنان نیز نافع نیست و براساس این حدیث، کمال عقل و آگاهی در مشورت شونده شرط است و زن بودن - در صورت پختگی و دانایی - مانع جواز مشورت نیست.

از طرف دیگر در اموری که آشنایی زنان در آن، بیشتر است؛ سفارش شده که با آنان مشورت شود. رسول اکرم می‌فرماید: «إِثْمَرُوا النِّسَاءَ فِي بِنَاتِهِنَّ»؛<sup>۴</sup> «در امور مربوط به دختران با زنان مشورت کنید».

در قرآن کریم حل برخی از مسائل خانوادگی، در گرو رایزنی زن و مرد و تبادل افکار آنان دانسته شده است: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»<sup>۵</sup>؛ «اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندشان را زودتر از دو سال از شیر بازگیرند، مرتکب گناهی نشده‌اند».

مقصود از «تشاور»، همدلی، هم‌رأیی و مشاوره میان زن و مرد است و چون مادر چیزهایی از تربیت فرزند می‌داند که پدر نمی‌داند، اگر هم فکری و رایزنی نکنند، به زیان فرزند می‌انجامد.<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که مقصود از «برحذر داشتن از مشورت با زنان»، دقت در گفتار و اندیشه‌های زنان معمولی و یا زنان هوس باز، کم‌خرد و تهی مغزی است که دل در گرو زخارف فریبده دنیا نهاده و چشم از حقایق برتر فرو بسته‌اند. اما زمانی که از زر و زیور دنیا اعراض کرده و به تعقل پرداخته‌اند، مانند مردان، شایسته مشورت هستند. به تعبیر علامه جعفری، روایاتی نظیر «اباک و مشاوره النساء الا من جریت بکمال عقل» مؤید نظریه «درون‌شورایی و برون‌سرپرستی مرد»، در نظام خانوادگی اسلام است.<sup>۲</sup> لذا روایات یاد شده قابل تعمیم به همه بانوان نیست. این قیود با توجه به سایر روایات و آیات و سیره عملی پیامبر اکرم و ائمه اطهار به دست می‌آید؛ چه اینکه این بزرگواران در مشاوره خود، زنان را نیز شرکت می‌دادند.<sup>۳</sup>

## زنان و مناصب اجتماعی

● پرسش ۶۸. چرا زنان از تصدی برخی مناصب اجتماعی مانند قضاوت و ... محروم شده‌اند؟

### یک. عدالت در تصدی مناصب

مرد و زن در عین اشتراک در انسانیت، از نظر جسمی و روانی تفاوت‌هایی نیز دارند؛ چنان که گویی نظام خلقت هر یک را برای انجام دادن وظایفی متفاوت با

۱. همان، ص ۶۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳.

۴. نهج الفصاحه، ص ۲، ح ۷، گردآورنده و مترجم، ابوالقاسم پاینده، (تهران: جاویدان).

۵. بقره (۲)، آیه ۲۳۳.

۱. ر.ک: محمدرضا، رجب نژاد، خرد زیبا (بررسی شبهه نقصان عقل)، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۴.

۳. همان، ص ۹۳.



دیگری، آفریده است.<sup>۱</sup>

قانون آفرینش، گرمی کانون خانواده و پرورش نسل‌ها را بر عهده زن گذاشته و به همین دلیل، سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است. در حالی که وظایف خشن و سنگین اجتماعی، بر عهده مرد است و سهم بیشتری از قدرت و دوراندیشی به او اختصاص یافته است. بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم، باید پاره‌ای از وظایف اجتماعی - که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شداید دارد - بر عهده مردان و وظایفی که ظرافت، عواطف و احساسات لطیف‌تری را می‌طلبد، بر عهده زنان گذاشته شود.<sup>۲</sup>

قرآن کریم - با توجه به اینکه لازمه عدالت، عدم تشابه بین زنان و مردان در برخی از روبناهای حقوقی است<sup>۳</sup> - می‌فرماید: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۴</sup>؛ «و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنان است، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنان برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است».

در تفسیر مجمع البیان آمده است<sup>۵</sup>: روزی ام سلمه یکی از همسران پیامبر به آن حضرت عرض کرد: چرا مردان به جهاد می‌روند و زنان جهاد نمی‌کنند. چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده است؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می‌رفتیم و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم! همانند این پرسش‌ها را دیگر زنان

۱. جهت آگاهی بیشتر نگا: هادی، حسینی و ... کتاب زن، (تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۱)، صص ۲۷-۴۹۲.

۲. نگا:

الف. مرتضی، مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، بخش هفتم، صص ۱۹۰-۱۶۷.

ب. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۶۴ ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۶ ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره.

۴. بقره (۲)، آیه ۲۲۸.

۵. فضل‌بن حسن، طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۷۳؛ نگاه کنید: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۶۲، ذیل آیه ۳۲، سوره نساء.

نیز نزد پیامبر مطرح کرده بودند که این آیه نازل شد: «برتری‌هایی که خداوند نسبت به برخی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید [این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام زندگی و اجتماع شما و طبق اصل عدالت است؛ با این حال] مردان و زنان، هر کدام بهره‌ای از کوشش‌ها و تلاش‌ها و موقعیت خود دارند [و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد] و از فضل [و رحمت و برکت] خدا درخواست کنید و خداوند به هر چیز دانا است»<sup>۱</sup>

## دو. حضور در خانواده

اسلام اهتمام جدی به حضور زن در خانواده دارد. برای روشن شدن اهمیت این مطلب، توجه به چند نکته بایسته است:

### ۱-۲. اهمیت خانواده

خانواده دارای کارکردهای مختلف و مهمی است. این کارکردها، گستره وسیعی دارد و شامل عرصه‌هایی چون بهداشت روانی، جامعه‌پذیری، کارکرد اقتصادی و جنسیتی می‌شود.<sup>۲</sup> به طور خلاصه می‌توان برخی از کارکردهای خانواده را چنین برشمرد:

الف. خانواده، کانون تربیت اولیه فرزندان است.

ب. خانواده، کانون پرورش و رشد محبت و عواطف انسانی است.

پ. خانواده، ریشه ایجاد ارتباط‌های انسانی است.

ت. خانواده، کانون پرورش و انتقال ارزش‌ها است.

ث. خانواده، سرچشمه انتقال اصول وراثتی و ژنتیکی است.

ج. نیازهای بدنی و روانی زن، برای مادر شدن، زایمان و... در خانواده برآورده

۱. نساء (۴)، آیه ۳۲.

۲. جهت آگاهی بیشتر نگا: سیدهادی، حسینی و ...، کتاب زن، صص ۵۲۵-۵۳۱.

می‌شود.

چ. نیاز شدید پدر برای مسئولیت‌شناسی، خدمت‌کاری و... در خانواده است.

ح. بقای نسل سالم و با پشتوانه طبیعی و متعادل در خانواده ممکن است.

خ. خانواده ریشه اصلی پرورش حس تعهدشناسی، مسئولیت‌پذیری، قانون‌گرایی و ضابطه‌پذیری است.<sup>۱</sup>

## ۲-۲. خانواده و حضور زن

زن در خانواده، از جایگاهی انحصاری و بدیل ناپذیر برخوردار است؛ به گونه‌ای که بدون زن، خانواده هیچ معنا و مفهومی ندارد. در هر اجتماعی حضور پررنگ و نقش آفرین زن در خانواده اساسی‌ترین رکن این نهاد مهم و پرارزش به حساب می‌آید.<sup>۲</sup>

بی‌توجهی به این مسئله، بیگانه‌سازی زنان به نقش خطیر خود در خانواده و کم‌رنگ‌سازی نقش آنان خطرات بزرگی در پی دارد.

## ۳-۲. پیامدهای اشتغال زن

اشتغال زن دارای پیامدهای مثبت و منفی متعددی است. این امر آثار منفی‌ای بر کودکان دارد و باعث سست شدن کانون خانواده می‌شود.

احساس استقلال و ناوابستگی برخی از زنان شاغل نسبت به مرد، به نیروی‌گریز از مرکز (خانواده) تبدیل شده و کانون خانواده را در معرض تلاشی و گسست قرار می‌دهد.<sup>۳</sup>

## ۴-۲. راه حل

۱. همان، ص ۵۳۱.

۲. نگا: خصوصیات روح زن، ص ۲۲ ق: همان، ص ۵۲۵.

۳. همان، ص ۵۸۵-۵۸۶.

منع مطلق زنان از فعالیت‌های بیرون از منزل، در برخی شرایط، موجه به نظر نمی‌رسد. از طرفی همسان‌انگاری زن و مرد در این جهت درست نیست. بنابراین بهترین گزینه رعایت تعادل و تناسب است. ملاحظه ویژگی‌های جسمی، روحی و روانی زن و مرد در این زمینه، کاملاً بایسته است. با توجه به این مسئله پاره‌ای از مشاغل برای زنان نامناسب می‌نماید:

الف. مشاغل سخت، خسته‌کننده و نیازمند به قدرت بدنی زیاد.

ب. مشاغل خشن؛ مانند: فعالیت‌های نظامی، بخشی از فعالیت‌های انتظامی و دیگر مشاغلی که به طور معمول برخورد با بزهداران و صدور احکام تنبیهی و خشن را به دنبال دارد.

ج. مسئولیت‌های پردغدغه و نیازمند فعالیت‌های توأم با بحران و اضطراب، همچون بسیاری از مناصب و مسئولیت‌های اجتماعی.

د. مشاغلی که زمان زیادی را اشغال می‌کند و محدودیت فراوانی در رابطه زن با خانه ایجاد می‌کند و نقش ارزنده مادری او را کم‌رنگ می‌سازد.

به نظر می‌رسد الگوی یاد شده، نه جنبه تحمیلی، بلکه داوطلبانه برای زنان دارد. آزادی هرگونه مشاغل برای زنان در کشورهای غربی و عدم استقبال بسیاری از زنان در این گونه کارها، نشانگر ناسازگاری آنها با طبیعت زنان است. بر این اساس، گفته شده است: «زن و مرد سنگربانان دو سنگرند و چنانچه زن، سنگر خود را رها کند، جامعه از آن ناحیه آسیب‌پذیر می‌شود. زنی که وظایف خاص خود را فراموش کرده و حریصانه به دنبال تکالیف مردانه برود، در واقع خود و اهمیت نقش خود را نمی‌شناسد و لذا خویشتن را موجودی فقیر می‌داند و برای جبران این حقارت کاذب، پا در جای مردان می‌گذارد».<sup>۱</sup>

## سه. پاسداشت حرمت و کرامت زن

۱. کتاب زن، ص ۵۸۰؛ به نقل از: خصوصیات حیات روح زن، ص ۲۸ و ۲۹.

کرده‌اند. بنابراین کشاندن زن در این صحنه‌ها، امتیازی برای زن نیست؛ بلکه انهدام و نابودی شخصیت او است.

از طرف دیگر تصدی امر قضا - به عنوان یک واجب کفایی - بیش از آنکه حق باشد، تکلیف است. از این رو در بعضی از روایات، تعبیر «لیس علی المرأة» آمده است؛ یعنی، بر عهده زنان این تکلیف تحمیل نشده و تعبیر «لیس للمرأة» نیامده است. پس حقی از او دریغ نشده؛ بلکه به لحاظ رعایت حال او، تکلیفی بر وی تحمیل نگشته است و زن، وظیفه‌ای برای تصدی امر قضا ندارد.

### پوشش بانوان

● پرسش ۶۹. فلسفه پوشش (حجاب) بانوان چیست؟ اگر خوب است چرا بر مردان لازم نیست؟ آیا پوشش در اسلام دلیل قرآنی دارد یا از جاهلیت یا فرهنگ ایران باستان گرفته شده است؟

لباس پوشیدن سابقه‌ای به اندازه حیات انسان دارد و جز پیروان یکی از مکاتب فکری - که بر برهنه زیستی پای می‌فشارند -<sup>۱</sup> همه افراد به نوعی آن را تجربه می‌کنند. این پدیده، به رغم ارتباطش با خصوصیات مختلف فردی و اجتماعی انسان، دست کم به سه نیاز وی پاسخ می‌دهد: ۱. حفاظت در سرما و گرما و برف و باران،<sup>۲</sup> ۲. حفظ عفت و شرم،<sup>۳</sup> ۳. آراستگی، زیبایی و وقار.<sup>۴</sup>

### رابطه حجاب و پوشش اسلامی

واژه «حجاب» به معنای پرده، حاجب، پوشیدن و پنهان کردن و منع از وصول

اسلام به حفظ حرمت زن، پاسداشت کرامت وی و تأکید بر حفظ عفت و پاکدامنی او اهتمام ویژه‌ای دارد. از فلسفه‌های محدود سازی مناصب اجتماعی زنان، توجه دادن به جایگاه بلند آنان در آیین الهی، فراهم آوردن ضمانت کافی برای حفظ امنیت و پاکدامنی و جلوگیری از آسیب پذیری آنها در سایه روابط گسترده اجتماعی و اختلاط بیش از حد با مردان است.<sup>۱</sup>

### زن و قضاوت

از آنچه در اینجا و در بررسی مسئله شهادت زنان گذشت، روشن می‌شود که قضاوت از جهاتی چند برای زن مناسب نیست؛ از جمله:

۱. تمرکز عمده انرژی روانی زن به دنیای درون و هیجان پذیری بیشتر او، موفقیت زن را در شناخت دقیق و کالبد شکافی منازعات - که لازمه صدور رأی درست است - کاهش می‌دهد.

۲. صدور احکام تنبیهی و خشن، مانند حکم اعدام و امثال آن، با روحیات و عواطف زن سازگار و متناسب نیست و به طور معمول وی تاب تحمل آنها را ندارد و در نتیجه موجب تعارضات و کشمکش‌های درونی و ایجاد فشارهای روانی بر وی می‌گردد.

بنابراین قاضی نبودن زن، یکی از دستورات حکیمانه اسلام در حمایت از زن است؛ زیرا قضاوت، تنها نیازمند علم نیست تا با آموزش جبران شود؛ بلکه برخورد با انواع بزهکاران و صدور احکام خشن در برابر آنان، با روحیات لطیف زن، سازگار نمی‌نماید. تجربه چند ساله اخیر نشان داده است که چند مورد استفاده از زنان، در برنامه‌های قضایی، موجب ابتلای برخی از آنان به بیماری‌های شدید عصبی و روانی شده است و برخی از آنها پس از چند صبحی، درخواست کناره‌گیری از این کار

۱. مصطفوی، انسانیت از دیدگاه اسلامی، ص ۱۲۹.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۸۰.

۳. نور (۲۴)، آیات ۳۱، ۳۰ و ۵۹؛ احزاب (۳۳)، آیه ۵۹ و ۶۰.

۴. اعراف (۷)، آیه ۲۶.

۱. نگا: محمدی گیلانی، شایستگی زنان برای عهده‌داری قضاوت، فقه اهل بیت، تابستان ۱۳۷۶، شماره ۱۰، ص ۱۱۴.

ساخت: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»<sup>۱</sup>.

آنچه از گذشته رواج داشته - به ویژه نزد فقها - واژه «ستر» و «ساتر» به معنای پوشش و وسیله پوشش زن در مقابل نامحرمان است. بنابراین، وظیفه پوشش اسلامی بانوان، به معنای حبس و زندانی کردن و قرار دادن آنان پشت پرده و در نتیجه عدم مشارکت این گروه عظیم در فعالیت‌های اجتماعی نیست. این وظیفه بدان معناست که زن در معاشرت با مردان، بدن خود را بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد و مشارکتش در فعالیت‌ها، بر اصول انسانی و اسلامی استوار باشد.<sup>۲</sup>

### پوشش اسلامی در قرآن

پوشش اسلامی از احکام ضروری اسلام<sup>۳</sup> است و هیچ مسلمانی نمی‌تواند در آن تردید کند؛ زیرا هم قرآن مجید به آن تصریح کرده است و هم روایات بسیار بر وجوب آن گواهی می‌دهد. به همین جهت، فقیهان شیعه و سنی، به اتفاق به آن فتوا داده‌اند. همان‌طور که نماز و روزه، به دورانی خاص اختصاص ندارد؛ دستور پوشش نیز چنین است و ادعای عصری بودن آن، بی‌دلیل و غیرکارشناسانه می‌نماید.

خداوند متعال در آیه‌ای، نخست به مردان و در آیه بعد به زنان مسلمان فرمان می‌دهد از چشم چرانی پرهیز کنند و در رعایت پوشش بدن از نامحرمان کوشا باشند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ آبْصَارِهِمْ وَحَفْظُوا أَنْفُسَهُمْ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»<sup>۴</sup>؛ «ای پیامبر! به مردان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو خوابانند و عفت پیشه ساخته، دامن خود را از نگاه نامحرمان بیوشانند. این کار برای پاکی و پاکیزگی‌شان بهتر است و خداوند بدان چه می‌کنند، آگاه است».

۱. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۲. مرتضی، مطهری، مسئله حجاب، ص ۷۳. نیز ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۱-۴۰۳.

۳. اصل قانون حجاب اسلامی، صرفاً از ضروریات فقه نیست؛ بلکه از ضروریات دین مبین است؛ چه اینکه نص صریح قرآن بر آن گواهی می‌دهد و تنها ظهور آیات قرآن دلیل بر آن نیست تا جای اختلاف برداشت و محل تردید باشد.

۴. نور (۲۴)، آیه ۳۰.

است.<sup>۱</sup> این واژه، تنها به معنای پوشش ظاهری یا پوشاندن زن نیست و در اصل به مفهوم پنهان کردن زن، از دید مرد بیگانه است. بدین سبب، هر پوششی حجاب نیست. حجاب، پوششی است که از طریق واقع شدن در پشت پرده تحقق می‌یابد. در آیه «حجاب»<sup>۲</sup> آمده است: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...»<sup>۳</sup>؛ «چون از زنان پیغمبر متاعی خواستید، از پس پرده بخواهید». بر خلاف تصور عموم، این آیه در باره زنان آن حضرت و بیشتر به منظور مسائل سیاسی و اجتماعی فرود آمده است<sup>۴</sup>؛ نه در رابطه با پوشش زن در مقابل نامحرم. به کارگیری کلمه «حجاب»<sup>۵</sup> در خصوص پوشش زن، اصطلاحی نسبتاً جدید است و همین سبب شده بسیاری گمان کنند: اسلام، می‌خواهد زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود!<sup>۶</sup>

«ویل دورانت» گفته است: «این امر خود مبنای پرده پوشی در میان مسلمانان به شمار می‌رود».<sup>۷</sup> برخی مدعی شده‌اند: حجاب به وسیله ایرانیان، به مسلمانان و اعراب سرایت کرده است!! این در حالی است که آیات مربوط به حجاب (پوشش اسلامی زنان در مقابل نامحرمان)، قبل از اسلام آوردن ایرانیان نازل شده است. به گفته ویل دورانت<sup>۸</sup> و تأیید کتاب‌های تفسیر شیعه و سنی<sup>۹</sup> در عصر جاهلی، اعراب چنین پوششی نداشتند و عادتشان تبرج و خودنمایی بود که اسلام آن را ممنوع

۱. ر.ک: راغب اصفهانی، المفردات فی غرائب القرآن؛ نیز: سیدعلی اکبر، قرشی، قاموس قرآن.

۲. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی، هر جا نام «آیه حجاب آمده است مقصود این آیه است نه آیات سوره نور که در خصوص پوشش اسلامی است.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۵۳.

۴. مرتضی، مطهری، مسئله حجاب، ص ۷۴.

۵. واژه حجاب هفت بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ ولی هرگز به معنای حجاب اسلامی مصطلح نیست.

۶. مسئله حجاب، ص ۷۳.

۷. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۴۳۳ و ۴۳۴.

۸. مسئله حجاب، ص ۲۲.

۹. ر.ک: مجمع البیان و کشاف، ذیل آیات ۳۳ سوره احزاب و ۶۰ سوره نور.

خداوند متعال، فلسفه این آموزه را نظافت و پاکی روح می‌داند و می‌گوید: این پوشش به منظور طهارت روح بشر است. سپس در آیه بعد می‌فرماید:

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرَ أُولِي الإِذْتِبَاطِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛

«[ای پیامبر!] به زنان مؤمن بگو: دیدگان خود فرو خوابانند و عفت پیشه ساخته، دامن خود را از بیگانگان پوشانند و زیور خویش را جز برای شوهران و سایر محارم آشکار نکنند، مگر آنچه پیدا است؛ و روسری‌های خویش را به گریبان‌ها اندازند تا سر و گردن و سینه و گوش‌ها پوشیده باشد و پاهایشان را به زمین نکوبند تا آنچه از زینت پنهان می‌کنند، معلوم شود. ای بندگان مؤمن! همه به سوی خدا توبه کنید تا رستگار شوید».

این آیه، در خصوص پوشش بانوان، به دو مورد اشاره دارد: ۱. پوشیدگی سر و گردن؛ ۲. پوشاندن زینت‌ها.

«خُمْر» جمع «خِمَار» و به معنای روسری و سرپوش<sup>۱</sup> است. «جیوب» (از واژه «جیب») به معنای سینه و گریبان است.<sup>۲</sup> در تفسیر مجمع البیان آمده است: زنان مدینه، اطراف روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند و سینه، گردن و گوش‌های آنان آشکار می‌شد. بر اساس این آیه، موظف شدند اطراف روسری خود را به گریبان‌ها بیندازند تا این مواضع نیز مستور باشد.<sup>۳</sup>

فخر رازی می‌گوید: خداوند متعال، با به کارگرفتن واژه‌های «ضرب» و «علی» - که

۱. المفردات فی غرائب القرآن، ص ۱۵۹؛ مجمع البیان، ص ۲۱۷.

۲. مجمع البیان، ص ۲۱۷.

۳. همان.

مبالغه در القا را می‌رساند - در پی بیان لزوم پوشش کامل این قسمت‌ها است.<sup>۱</sup> ابن عباس در تفسیر این جمله می‌گوید: «یعنی زن، مو، سینه، دور گردن و زیر گلوئی خود را بپوشاند».<sup>۲</sup>

برخی ادعا می‌کنند: حجاب به معنای مقابله با برهنگی را قبول داریم؛ ولی در هیچ جای قرآن، از پوشش مو سخن به میان نیامده است! این سخن نادرست است؛ زیرا زنان مسلمان حتی قبل از نزول این آیه، موهای خود را می‌پوشاندند و مشکل تنها آشکار بودن گردن، گوش، زیر گلو و گردنشان بود. در این آیه از روسری سخن به میان آمده است؛ باید پرسید: آیا روسری جز آنچه بر سر می‌افکنند و موها را می‌پوشاند، معنای دیگری دارد؟ افزون بر این، حکم میزان پوشش در روایات متعدد، وارد شده است.<sup>۳</sup>

در خصوص «زینت» نیز این پرسش مطرح است که آیا زینت‌های جدا از بدن (مانند جواهرات) را نیز در بر می‌گیرد، یا تنها آرایش‌های متصل به بدن (مانند سرمه و خضاب) را شامل می‌شود؟<sup>۴</sup> در پاسخ باید گفت: حکم کلی آن است که خودآرایی، جایز و خودنمایی در مقابل نامحرم ممنوع است. آرایش، امری فطری و طبیعی است<sup>۵</sup> و حس زیبایی دوستی، سرچشمه پیدایش انواع هنرها در زندگی بشر شمرده می‌شود. این گرایش طبیعی، به تحقق آثار گران‌بهای روانی در شخص آراسته می‌انجامد.

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۷۹.

۲. مجمع البیان، ص ۲۱۷. (قال ابن عباس: تغطی شعرها و صدرها و ترائبها و سوالفها).

۳. ر.ک: محسن، فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تحقیق حسین الاعلمی، (قم: الهادی)، ج ۳، ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۴. مسئله حجاب، ص ۱۳۱.

۵. علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۳۲ سوره اعراف می‌نویسد: خدای متعال در این آیه زینت‌هایی را معرفی می‌کند که برای بندگان ایجاد نموده و آنان را فطرتاً به وجود آن زینت‌ها و استعمال و استفاده از آنها ملهم کرده است. روشن است که فطرت جز به چیزهایی که وجود و بقای انسان نیازمند آن است، الهام نمی‌کند (ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۷۹).

آراستن خود و پرهیز از آشفتگی و پریشانی، در نظام فکری و ذوق سلیم انسان ریشه دارد. وضع ژولیده و آشفته و عدم مراعات تمیزی و نظافت ظاهری، شخصیت افراد را در نگاه دیگران خوار می‌سازد و زبان طعن و توهین دشمن را می‌گشاید.<sup>۱</sup> بر این اساس، پوشیدن جامهٔ زیبا، بهره‌گیری از مسواک و شانه، روغن زدن به مو و گیسوان، معطر بودن، انگشتر فاخر به دست کردن و سرانجام آراستن خویش به هنگام عبادت و معاشرت با مردم، از مستحبات مؤکد و برنامه‌های روزانهٔ مسلمانان است.<sup>۲</sup> امام حسن مجتبیٰ بهترین جامه‌های خود را در نماز می‌پوشید و در پاسخ سؤال دیگران، می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَلُ لِرَبِّي»؛<sup>۳</sup> «خداوند زیبا است و زیبایی رادوست دارد؛ پس خود را برای پروردگام زیبا می‌سازم».

بنابراین، خداوند زینت و خودآرایی را نهی نمی‌کند؛ بلکه آنچه در شرع مقدس ممنوع شده، خودنمایی و تحریک به وسیلهٔ آشکار ساختن زینت در محافل اجتماعی است: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»<sup>۴</sup> و «وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»<sup>۵</sup>.

زنان عرب معمولاً خلخال به پا می‌کردند و برای اینکه بفهمانند خلخال گران‌بها دارند، پای خود را محکم به زمین می‌کوفتند! آیهٔ شریفه از این کار آنان نهی می‌کند. شهید مطهری می‌گوید: «از این دستور می‌توان فهمید هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد - مانند استعمال عطرهای تند و نیز آرایش‌های جلب نظر کننده در چهره - ممنوع است. به طور کلی زن در معاشرت، نباید کاری کند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان نامحرم گردد».<sup>۶</sup>

قرآن می‌فرماید: «وَلَا يُدَيِّنُ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا».<sup>۱</sup> زینت‌های زن دو گونه است: ۱. زینتی که مانند لباس و سرمه و انگشتر و دست بند آشکار است و پوشانیدن آن واجب نیست.

۲. زینتی که پنهان است، مگر آنکه عمداً بخواهد آن را آشکار سازد (مانند گوشواره و گردن بند). پوشانیدن این نوع زینت واجب است.

قرآن کریم، با همین معیار، در خصوص پوشش بانوان سالمند و از کار افتاده - که امید زناشویی ندارند - سهل‌گیری کرده، به آنان اجازه داده، روسری‌ها را برگیرند؛ ولی در عین حال آنها نیز اجازه خودنمایی و تهییج ندارند: «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ».<sup>۲</sup>

آیه دیگری که با صراحت کامل دستور پوشش اسلامی و فلسفهٔ آن را بیان می‌کند، چنین است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَكِ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»<sup>۳</sup>؛ «ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌ها (روسری و چادر) خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته گردند و اذیت نشوند، [به احتیاط] نزدیک‌تر است؛ و خدا آمرزنده و مهربان است».

با این حال، ممکن است گروهی از اهل فساد، به هتک حیثیت زنان مؤمن ادامه دهند! در این صورت، حاکم اسلامی وظیفه دارد به شدت، با این افراد بیمار دل برخورد کند. بنابراین، حفظ پوشش و عدم مزاحمت برای بانوان، تنها یک توصیه اخلاقی نیست و حکمی اسلامی و حکومتی به شمار می‌آید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الشَّيْءِ حَتٌّ وَ لَا يَتَنَبَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لِنُغْرِيَّتِكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً»<sup>۴</sup>

۱. احمد، صبور اردوبادی، آیین بهزیستی در اسلام، ج ۱، ص ۵۷.

۲. محمدباقر، مجلسی، حلیة المتقین، صص ۳-۵ و ۱۰-۱۲ و ۹۱-۱۰۷.

۳. مجمع البیان، ج ۴-۳، ص ۶۷۳.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۵. نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۶. مرتضی، مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۱. نور (۲۴)، آیه ۳۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۳. نور (۲۴)، آیه ۶۰.

۴. احزاب (۳۳)، آیه ۵۹.

مخصوص بیرون خانه به شمار می‌آمد. زنان با این روسری بزرگ - که جلباب خوانده می‌شد و از «مقنعه» بزرگ‌تر و از «رداء» کوچک‌تر بود و به چادر امروزی شباهت داشت - مو و تمام بدن خود را می‌پوشاندند.<sup>۱</sup>

نزدیک ساختن جلباب «يُدْنِينَ عَلَيْنَهُنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ»، کنایه از پوشاندن چهره و سر و گردن با آن است؛<sup>۲</sup> یعنی، چنان نباشد که چادر یا روپوش‌های بزرگ (مانتو)، تنها جنبه تشریفاتی و رسمی داشته باشد و همه پیکرشان را نپوشاند. زنان حق ندارند چنان چادر ببوشند که نشان دهد، از معاشرت با مردان بیگانه یا از نگاه چشم‌های نامحرم نمی‌پرهیزند و از مصادیق «کاسیات عاریات»<sup>۳</sup> شمرده می‌شوند! قرآن فرمان می‌دهد: بانوان با مراقبت، جامه را بر خود گیرند و آن را رها نکنند، تا نشان دهد که اهل عفاف و حفظ به شمار می‌آیند. از تعلیل پایانی آیه به دست می‌آید که پوشش مطلوب، آن است که خود به خود، دورباش ایجاد کند و ناپاک‌دلان را ناامید می‌سازد.<sup>۴</sup>

### ضرورت پوشش

خداوند متعال، درباره ضرورت پوشش اسلامی می‌فرماید: «ذَلِكَ أَذُنِي أُنَّ يُعْرِفَنَ فَلَا يُؤْذِينَ»؛ «بدین وسیله شناخته می‌شوند [که دارای اصالت خانوادگی و آزادند نه

مُعُونِينَ أَيْمًا تُقْفُوا أَخْدُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا»<sup>۱</sup>؛ «اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در شهر نگرانی به وجود می‌آورند، از کارهای خود دست برندارند، ما تو را علیه آنان برخواهیم انگیزد و تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز مدتی اندک در همسایگی تو زندگی نکنند. از رحمت خدا دور گردیدند و هر کجا یافت شوند، دستگیر و به سختی کشته خواهند شد».

در این آیات، سه مطلب مهم قابل توجه است: معنای «جلباب» و نزدیک کردن آن، «فلسفه» پوشش اسلامی و «مجازات» افراد مزاحم.<sup>۲</sup>

### پوشش مطلوب

با توجه به کتاب‌های لغت<sup>۳</sup> و گفتار مفسران شیعه، (مانند علامه طباطبایی<sup>۴</sup> و فیض کاشانی)<sup>۵</sup> و اهل سنت (مانند قرطبی)<sup>۶</sup> «جلباب»، ملحفه و پوششی چادر مانند است؛ نه روسری و خمار. از ابن عباس و ابن مسعود روایت شده که: منظور عبا است. پس جلباب لباس گشاد و پارچه‌ای است که همه بدن را می‌پوشاند. ضمناً همان طور که مفسران بزرگ (مانند شیخ طوسی و طبرسی) گفته‌اند، در گذشته دو نوع روسری برای زنان معمول بود: روسری‌های کوچک که آنها را «خِمار» یا «مقنعه» می‌نامیدند و معمولاً در خانه از آن استفاده می‌کردند و روسری‌های بزرگ که

۱. همان، ۶۰ و ۶۱.

۲. مجازات این گونه افراد از نظر اسلام بسیار شدید است و بعد از ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر، چنانچه این بیماردلان از عمل زشت خویش دست برندارند، باید از جامعه اسلامی تبعید شوند؛ (مسئله حجاب، ص ۱۶۴) و در صورت استمرار، در ردیف محاریبان با حکومت اسلامی جای می‌گیرند و به حکم قرآن اعدام می‌گردند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۶۱ و ۳۶۲)  
 ۳. ر.ک: مسئله حجاب، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ قاموس قرآن، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲. (این کتاب‌ها کلمات اهل لغت را ذکر کرده‌اند؛ مانند تعبیر به «الجلباب: القميص أو الثوب الواسع» یا «الجلباب ثوب اوسع من الخمار دون الرداء تُغَطِّي به المرأة رأسها و صدرها»

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۶۱ (هو ثوب تشتمل به المرأة فيغطي جميع بدنها)

۵. محسن، فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تحقیق حسین الاعلمی، (قم: الهادی)، ج ۴، ص ۲۰۳.

۶. الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

۱. درباره جلباب گفته‌اند: آن روسری خاصی که بانوان هنگامی که برای کاری به خارج از منزل می‌روند، سر و روی خود را با آن می‌پوشند: «الجلباب خمار المرأة الذي يغطي رأسها و وجهها إذا خرجت لحاجة»؛ التبيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۳۶۱؛ مجمع البيان، ج ۸-۷، ص ۵۷۸.

۲. مجمع البيان، ص ۵۸۰؛ الميزان، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

۳. زنانی که ظاهراً پوشیده هستند؛ ولی در واقع برهنه‌اند! از پیامبر اکرم روایت شده است: «صنفان من اهل النار لم أرهما، قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس. و نساء كاسيات عاريات، مميلات مائلات، رؤسهن كأسنمة البخت المائلة لا يدخلن الجنة ولا يجدن ريحها...»... زنانی که پوشش دارند اما برهنه‌اند، کجراه می‌روند و دیگران را به کجروی تشویق می‌کنند، سرهایشان همچون کوهان شتر فروشته است، اینان به بهشت نمی‌روند، و بوی بهشت را که از فاصله چندان و چندان به مشام می‌رسد استشمام نمی‌کنند... محمد، ری شهری، میزان الحکمة، ج ۲، ص ۹۹۴، ح ۳۲۰۶.

۴. مسئله حجاب، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

البته بیشتر نوشته‌های مربوط به پوشش، نقطه نظر را بر حجاب زن معطوف نموده و کمتر به پوشش مرد توجه کرده‌اند! این امری عادی و طبیعی است؛ چرا که زن مظهر جمال و زیبایی و مرد مظهر شیفتگی است. البته پوشش مردان نیز در ابعاد مختلف فرهنگی و اجتماعی حائز اهمیت است. از این رو قرآن برای ثبات و پایداری جامعه، درباره پوشش زن و مرد توجه بسیار نموده است: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا»<sup>۱</sup>؛ «ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام (عورت) شما را می پوشاند و مایه زینت شما است».

در حق مردان می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»<sup>۲</sup>؛ «به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را از نگاه به نامحرمان فرو گیرند و عفاف (عورت) خود را حفظ کنند» و در حق زنان می فرماید: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»<sup>۳</sup>؛ «و به زنان با ایمان بگو: چشم‌های خود را [از نگاه هوس آلود] فرو گیرند و دامان (عورت) خویش را حفظ کنند».

### حرمت شطرنج

● پرسش ۷۰. فلسفه حرمت بازی با شطرنج یا پاسور چیست؟ طبق نظر برخی از فقها این کار جایز است؛ پس چگونه چیزی که حرام بوده، اینک حلال شده است؟ مگر احکام دین ثابت نیست؟

در بیان احکام الهی، چند نکته را باید در نظر داشت:

یکم. احکام الهی، مبتنی بر مصلحت‌ها و مفسده‌ها است. گستره مصالح و مفسد نیز، شامل ابعاد جسمی و روحی، فردی و اجتماعی و امور دنیوی و اخروی است. دوم. احکام الهی برای پاسخ‌گویی به نیازهای بشر (ثابت و متغیر) است. برای نیازهای ثابت، احکام ثابت و برای نیازهای متغیر، احکام متغیر وضع می شود.

۱. اعراف (۷)، آیه ۲۶.

۲. نور (۲۴)، آیه ۳۰.

۳. همان، آیه ۳۱.

کنیز؛] پس با آزار و تعقیب [هوس‌رانان رو به رو] نمی شوند». برخی می‌گویند: در عصر حاضر - که مسئله بردگی از میان رفته - این حکم نیز منتفی است! پاسخ آن است که: <sup>۱</sup> ایجاد مزاحمت و آزار کنیزان نیز روا نیست. آنچه مهم است، بانوان در عصر پیامبر دارای حجاب بودند و از فواید آن این است که وقتی زن پوشیده و با وقار از خانه بیرون می‌رود و جانب عفاف و پاک دامن‌ی را رعایت می‌کند، فاسدان و مزاحمان جرأت هتک حیثیت او را در خود نمی‌یابند. بیمار دلانی که در پی شکار می‌گردند، فرد دارای حریم را شکاری مناسب نمی‌بینند.

در روایات آمده است: «المرأة ریحانة»<sup>۲</sup>؛ «زن همچون ریحانه یا [شاخه گلی ظریف] است». بسی تردید اگر باغبان او را پاس ندارد، از دست گلچین مصون نمی‌ماند. قرآن کریم، زنان ایده آل را که در بهشت جای دارند، به مروارید محبوب و پوشیده در صدف تشبیه می‌کند: «كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»<sup>۳</sup>. علاوه بر این، آنها را به جواهرات اصیلی، چون یاقوت و مرجان - که جواهر فروشان در پوششی ویژه قرار می‌دهند تا همچون جواهرات بدلی به آسانی در دسترس این و آن قرار نگیرد و ارزش و قدرشان کاستی نپذیرد - تشبیه می‌کند.<sup>۴</sup> علامه طباطبایی<sup>۵</sup> همین تفسیر را بر می‌گزیند.

شهید مطهری در این باره می‌گوید: «حرکات و سکانات انسان گاهی زبان‌دار است. گاهی وضع لباس، راه رفتن، سخن گفتن زن معنا دار است و به زبان بی‌زبانی می‌گوید: دلت را به من بده، در آرزوی من باش و مرا تعقیب کن. گاهی بر عکس، با زبان بی‌زبانی می‌گوید: دست تعرض، از این حریم کوتاه است».<sup>۶</sup>

۱. آسیب‌شناسی حجاب، ص ۱۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۰.

۳. واقعه (۵۶)، آیه ۲۳.

۴. حمیده، عامری، گستره عفاف به گسترده‌گی زندگی، کتاب زنان، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ش ۱۲، ص ۱۱۷.

۵. المیزان، ج ۸، ص ۳۶۱.

۶. مسئله حجاب، ص ۱۶۳.



حکم آن دخالت ندارد؛ ولی برخی از مراجع دیگر (مانند امام خمینی، مقام معظم رهبری و آیات عظام فاضل، مکارم و بهجت) آن را به عنوان آلت قمار بودن حرام می‌دانند. براساس این مبنا اگر شطرنج از آلت قمار بودن خارج شود؛ دیگر حرام نخواهد بود. بنابراین در این مسئله هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود رجوع کند.

### مضرات قمار

خداوند متعال قمار را در ردیف می‌گساری و بت‌پرستی و از کارهای پلید شیطانی دانسته و دستور به اجتناب از آن داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بدانید که شراب، قمار، بت‌ها و چوب‌های مخصوص برد و باخت، به تمامی پلید و ناپاک و از کارهای شیطانی است، پس از این کارها بپرهیزید تا رستگار شوید».

«میسر»؛ یعنی، قمار و لذا قمارباز را «یاسر» گویند. ریشه آن «یسر» به معنای آسانی است و علت نامیدن قمار به «میسر» این است که قمار باز با آن، مال دیگران را به آسانی و بدون زحمت به چنگ می‌آورد.<sup>۲</sup>

از امام رضا نقل شده است: «المیسر هو القمار»<sup>۳</sup>؛ «میسر همان قمار است». براساس روایات متعددی از رسول خدا و ائمه معصومین، بازی با آلات قمار نیز در ردیف «میسر» شمرده شده است. جابر از امام باقر نقل کرده است: «از پیامبر اکرم پرسیدند: میسر چیست؟ فرمود: هر آنچه که با آن قمار بازی کنند، حتی مانند قاب یا گردو».<sup>۴</sup>

آیه بعد می‌فرماید: شیطان همواره در صدد ایجاد دشمنی و کینه‌توزی میان شما و

سوم. احکام الهی، تابع موضوعات است و هر موضوعی، حکم خاص خود را دارد. از این رو ثبات و تغییر احکام، پیوند وسیعی با ثبات و تغییر موضوع دارد. بنابراین ثبات احکام دینی، به لحاظ استواری موضوعشان است و اگر موضوع عوض شود، دیگر ثبات حکم معنا ندارد. به عنوان مثال خوردن انگور حلال است؛ اما اگر همان انگور تبدیل به شراب شود، خوردن آن نیز حرام خواهد شد.

چهارم. تغییر موضوع، انواع مختلفی دارد: یکی از انواع آن استحاله شیء (تغییر ماهوی) است؛ مانند آنچه در مثال بالا آمد. گونه دیگر آن، تغییر عنوان منطبق بر موضوع است. به عنوان مثال هر شیء نجسی که دارای منفعت حلال نباشد، از نظر شرعی قابل مبادله اقتصادی نیست. از این رو در گذشته فروش خون حرام بود؛ زیرا فاقد منفعت حلال بود. اما امروزه که با تزریق خون، می‌توان جان بیمارانی را از خطر مرگ رهانید، دارای منفعت حلال است. بنابراین با آنکه تغییری در ماهیت خون پدید نیامده، عنوان منطبق بر آن تغییر کرده؛ یعنی، خون مصداق اموری واقع شده است که منفعت حلال دارند و لاجرم قابل مبادله اقتصادی است.

پنجم. بازی با آلات قمار، در اسلام حرام است و حکم به حرمت بازی با پاسور، از باب آن است که به عنوان یکی از ابزارهای قمار شناخته می‌شود؛ هر چند که با آن شرط‌بندی نکنند. بنابراین تا زمانی که به این عنوان شناخته می‌شود، حکم آن حرمت خواهد بود. البته اگر مرجع تقلید در صدق عنوان آلت قمار بودن پاسور تردید کند، فتوا به حرمت نمی‌دهد.

در مقابل گفته شده است که شطرنج امروزه در سطح جهان، آلت قمار به حساب نمی‌آید؛ بلکه آن را نوعی وسیله بازی فکری می‌شناسند. بر این اساس شطرنج از نظر موضوع حکم شرعی، تغییر یافته است؛ یعنی، از آلت قمار بودن خارج شده و به تبع آن، حکمش نیز دگرگون شده است.

ششم. برخی از مراجع تقلید (مانند آیه‌الله سیستانی و آیه‌الله صافی) بازی با شطرنج را مطلقاً حرام می‌دانند؛ زیرا از نظر ایشان ملاک حرمت شطرنج، آلت قمار بودن نیست؛ بلکه مستقلاً موضوع حرمت است. از این رو آلت قمار بودن و نبودن در

۱. مائده (۵)، آیه ۹۰.

۲. سید علی اکبر، قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۶۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۹، ح ۳.

۴. «قیل یا رسول الله ما المیسر؟ فقال: کل ما تقوم به حتی الکعب و الجوز»؛ همان، ح ۴.

بازداشتن شما از یاد خدا و برپایی نماز است. قماربازی و می‌گساری، ابزار شیطان در نیل به این هدف است؛ آیا باز هم دست از این کار برنمی‌دارید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ﴾<sup>۱</sup>.

آیه دیگری می‌گساری و قماربازی را در یک ردیف و از گناهان کبیره دانسته است؛ گرچه ممکن است احیاناً دارای منافی هم باشد، اما قطعاً آثار زیان‌بار آن به مراتب بیشتر از سود آن است: ﴿يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾<sup>۲</sup>.

در آیه دیگر آمده است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فُسْقٌ﴾<sup>۳</sup>. از این آیه می‌توان فهمید که تقسیم به «ازلام»<sup>۴</sup>، نوعی قمار بوده که در اسلام تحریم شده است.

۱. مائده (۵)، آیه ۹۱.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۱۹.

۳. مائده (۵)، آیه ۳.

۴. اعراب دوگونه ازلام (تیرهای مخصوص) داشتند: «ازلام» امر و نهی و دیگری «ازلام قمار». «ازلام قمار» عبارت بود از ده چوب تیر به نام‌های فذ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب، معلی، سفیح، منیح و رغد. هفت تایی اولی دارای سهم بود به ترتیب از یک تا هفت سهم و سه تایی اخیر سهمی نداشتند. در تفسیر مجمع‌البیان (حصص ۲۴۵ - ۲۴۴) آمده است: شتری را سربریده و ۲۸ قسمت می‌کردند و قماربازان ده نفر به عدد تیرها بودند، آن‌گاه تیرها را مخلوط کرده، هر کس یک تیر برمی‌داشت؛ صاحب تیر «فذ» یک قسمت و صاحب تیر «توأم» دو قسمت، تا آنکه تیر «معلی» به نام او آمده بود هفت سهم می‌برد و آنان که سه تیر «سفیح، منیح یا رغد» به دست آنها آمده بود، نه تنها چیزی نمی‌بردند، بلکه پول شتر را هم می‌پرداختند.

در آیه، این کار فسق دانسته شده است؛ یعنی، قمار و بازی با آلات قمار، گناهی بزرگ و خروج از طاعت خداوند و روی آوردن به معصیت است. همان، ص ۲۴۵ و نیز: علی‌اکبر، هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، ج ۴، (قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴، ص ۲۳۳). روشن است که نه تیرهای قمار، خصوصیتی در تحریم داشته و نه حیوان و گوشت آن. بنابراین اموال به دست آمده از هر نوع، برد و باخت و حرام است؛ (همان) جز در مواردی مانند مسابقه تیراندازی یا اسب‌سواری که استثنا شده است.

پس بازی قمار که با برد و باخت مالی همراه است - اعم از اینکه با آلات قمار باشد یا با هر وسیله دیگری - حرام و داخل در عناوین «میسر» و «ازلام» است. همچنین از نمونه‌های تصرف (ناروا) در مال دیگران است که براساس آیه شریفه ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾<sup>۱</sup> حرام می‌باشد.

نکته مهم دیگر بازتاب روانی «قمار» است. قمارباز همیشه بازنده است؛ چون اگر برود، حریص‌تر می‌شود که باز هم قمار کند و به یقین او همیشه برنده نخواهد بود و در دفعه‌های بعدی، خواهد باخت. از آنجا که این ثروت باد آورده است - نه نتیجه کار و کوشش - قدر آن را ندانسته و چه بسا به زودی آن را از دست بدهد. از نظر اخلاقی نیز قساوت قلب می‌خواهد که کسی اموال و دارایی و گاهی تمام زندگی و کاشانه دوستش را بگیرد و او و خانواده‌اش را به روز سیاه بنشانند و خود با دارایی آنها، به عیش و نوش پردازد!!

در بعضی از روایات وارد شده است<sup>۲</sup>: قریش آن قدر به قماربازی ادامه می‌دادند که حتی زن و بچه خود را بر سر آن گرو گذاشته و می‌فروختند. از این رو بازی با آلات قمار - حتی اگر بدون برد و باخت باشد - حرام شمرده شده است تا کسی به این وادی خطرناک نزدیک نشود. به عبارت دیگر احتمال دارد حرمت بازی با آلات قمار، جنبه حریمی داشته و موجب شود که جامعه اسلامی، به طور کامل با این گونه امور، فاصله گیرد و به آن نزدیک نشود.

از دیگر سو کسی که می‌بازد، می‌کوشد برای جبران شکست روحی و مادی خود، بازی را ادامه دهد و چون عصبانی شده، چه بسا تمام زندگی خود را ببازد و برای تسکین شکست و ناراحتی‌های خود، به انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی کشیده شود!! شاید بدین جهت است که در این آیات شراب و قمار با هم آمده است.

در خصوص بعضی از بازی‌ها (مانند شطرنج)، باید دانست که «فقه» مرز نهایی

۱. بقره (۲)، آیه ۱۸۸؛ نساء (۴)، آیه ۲۹ و نیز ر.ک: نساء (۴) آیه ۱۶۱؛ توبه (۹)، آیه ۳۴.

۲. ر.ک: وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، صص ۱۱۹ - ۱۲۱.

میان حرام و واجب را مشخص می‌کند؛ اما باید مواظب سایر آثار جانبی آنها بود. برخی مانند «شاننال شوده»، قهرمان شطرنج فرانسوی، برآند که شطرنج یک ورزش خسته کننده است... پرداختن به شطرنج، سایر منابع ذهنی را از کار می‌اندازد و دیگر فعالیت‌های ذهن، بیهوده و پوچ می‌شود. شطرنج می‌تواند به مفهوم «نظریه پاسکالی» با فشاری که بر یک نقطه از بدن (مغز) وارد می‌سازد، اختلال حواس ایجاد کند. به نظر برخی یکی دیگر از مضرات شطرنج، کینه و عداوتی است که میان بازیکنان پدید می‌آید. «الخین» (قهرمان دیگر شطرنج) می‌گوید: «برای برنده شدن در بازی شطرنج، باید از حریف خود متنفر شد». مهم‌تر از همه آنکه بازی با پاسور، شطرنج و... عمر انسان را تلف، اعصابش را فرسوده و روانش را آشفته می‌سازد!

● پرسش ۷۱. موسیقی چه آثاری بر انسان دارد؟ برخی از آن ستایش می‌کنند و برخی از زیان‌های آن می‌گویند. واقع مطلب چگونه است؛ خوب یا بد؟

موسیقی انواع متفاوتی دارد و هر یک دارای آثار و کارکردهای ویژه‌ای است. شاید هیچ چیز را نتوان مانند موسیقی تنوع‌پذیر دانست. تفاوت‌گونه‌های مختلف موسیقی، چنان گسترده است که می‌توان، هم بیشترین لذت‌ها را از آن برد و هم سخت‌ترین شکنجه‌ها را با آن انجام داد.

امروزه با گونه‌هایی از موسیقی، روش «موسیقی درمانی» ابداع گردیده و در عین حال برخی از اقسام آن، آثار بسیار ویرانگری در روح و روان آدمی بر جای می‌گذارد. از این رو هشدارهای زیادی از سوی برخی از پژوهش‌گران، درباره پیامدهای ناگوار برخی از گونه‌های موسیقی - به ویژه آهنگ‌های تند و هیجان‌انگیز غربی - داده شده است. بعضی از این هشدارها از ناحیه تأثیر بر خرد و شعور و بر سلسله اعصاب آدمیان است.

باید توجه داشت که:

۱. حدود و چگونگی تأثیرات سوء موسیقی، متفاوت است و همواره یکسان نیست. این تفاوت‌ها ناشی از چند امر است: تفاوت‌گونه‌های موسیقی، تفاوت در

ویژگی‌های شنونده (مانند میزان اثرپذیری او و وضعیت جسمانی، روحی و روانی او)، چگونگی و کم و کیف استفاده از موسیقی و تفاوت در شرایط و اوضاعی که در آن موسیقی نواخته و یا شنیده می‌شود.

۲. حکم شرعی موسیقی، لزوماً تابع آثار جسمانی یا روانی آن نیست. آنچه در نگاه دینی اهمیت ویژه دارد، آثار معنوی است. بدون شک اسلام با چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، یا در شهوات و هوس‌های مادی فرو برد، یا عمر او را به بیهودگی و امور لغو سرگرم سازد و وی را از دستیابی به کمالات عالی انسانی و تقرب الی الله (هدف اصلی آفرینش) باز دارد، روی خوش نشان نمی‌دهد. بنابراین چه بسا گونه‌ای از موسیقی، دارای هیچ‌گونه زیان جسمانی نباشد؛ ولی به جهت تخریب بنای رفیع معنویت و دور ساختن انسان از یاد خدا و پرورش روح دنیاطلبی و انگیزش شهوات، مورد نهی اسلام قرار گیرد. البته اگر موسیقی از نظر جسمانی نیز دارای زیان‌های قابل توجه باشد، مورد نهی اسلام است؛ ولی نگاه اساسی اسلام به آن، از منظر معنوی است؛ نه مادی و جسمانی.

### تأثیر موسیقی بر عقل

شأن و ویژگی عقل، آن است که «معتدل» و «متین» باشد؛ یعنی، با حفظ استواری و پختگی اش، بتواند به هر صورت ممکن از چاشنی‌های لذت و سرور، خیال، انفعال و تحریک بهره‌مند باشد. اما موسیقی گاه چنان یک‌تاز میدان لذت و نشاط، خیال، تحریک و احساس است که آدمی را دچار حالت «طرب» می‌سازد. این تأثیر، باعث کاهش یا سلب فعالیت عقل و دوری آن از محاسبات جدی، دقیق و واقع‌بینانه است. جوانی که موسیقی‌گرا و «طرب‌خواه» است، برای زدودن افسردگی اش، دُکمه ضبط صوت را حرکت می‌دهد تا دیگری برایش بخواند و بنوازد و او «خوش» باشد! اما جوان معقول، آن‌گاه که در خود افسردگی و پژمردگی احساس کند، سعی در شناخت علت‌ها و راه کارهای آن می‌کند تا با یافتن آنها، عوامل خوشی‌ماندگار و معقول را در خود فراهم سازد.

● پرسش ۷۲. چرا اسلام که دین آزادی و رهایی بخش است، برده داری را به طور کلی لغو نکرد؟

اسلام تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و... قائل نمی‌شود. اسلام تنها امتیاز را تقوا می‌شمرد و گرامی‌ترین مردمان را، پرهیزگارترین آنان می‌داند.<sup>۱</sup> اسلام، مردم را مانند دانه‌های شانه با هم برابر می‌داند؛ چنان که پیامبر اکرم فرمود: «الناس کلهم سواء کاستان المشط»<sup>۲</sup>؛ «مردم مانند دانه‌های شانه برابرند». در نگاه اسلام، نابودی ملت‌ها و اقوام مختلف، ناشی از عدم مساوات آنان در برابر قانون حق و اجرا نشدن آن در سطح جامعه است. این رویکرد، بر خلاف نظر ارسطو است که می‌خواهد ثابت کند، غلام و برده فطرتاً وجود داشته و وجود خواهد داشت! به عبارت دیگر بردگی نزد عده‌ای فطری است و خداوند عده‌ای از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند!<sup>۳</sup>

اسلام، بردگی را فطری نمی‌داند و اعتقاد ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده است: یکی، آزاد و دیگری غلام و برده. اما اسلام برخلاف اعتقاد مردم روم، یونان باستان و عربستان، در حق بردگان - مبنی بر اینکه آنان هیچ گونه حقوق اجتماعی ندارند - ضمن احترام به شخصیت ایشان، آنان را در صف بقیه مردم شمرده و برای آنان حقوق متناسب وضع کرده است. اگر احیاناً در حقوق آنان، اختلاف ناچیزی دیده می‌شود، به جهت مصلحت خود بردگان و رعایت مصالح اجتماع بوده و هیچ گونه تحقیر و توهینی در آن منظور نبوده است.

اسلام بر خلاف روش‌های ظالمانه و غیرانسانی بسیاری از نقاط جهان، شالوده یک روش عادلانه را پی‌ریزی کرد و در مجموع شرایطی برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند.

جوانِ موسیقی‌گرا، برای تحریک و برانگیختن احساس، به درمان‌های مجازی و آنی روی می‌آورد. چنین کسی که خواسته‌اش را در «موسیقی» می‌بیند، هیچ وقت به خود، و عقل و اراده‌اش این زحمت را نمی‌دهد که ببیند و بفهمد کجای زندگی را اشتباه محاسبه کرده و چه راه و چاهی فراروی او است. آیا دوستِ ناباب، او را به بیراهه کشانده و یا سستی در انجام دادن وظایف دینی و الهی، او را دل‌افسوده کرده است؟ پس اینکه «موسیقی، عقل را به خواب می‌برد» یک شعار نیست؛ بلکه در مواردی یک واقعیت است. برای فهم حقایق باید چشم گشود، نه دیدگان را بست.

موسیقی خِرَد را به خواب می‌برد؛ یعنی، باعث اشتغالِ آدمی به اموری می‌شود که کم‌کم باعثِ غفلت از خود، نیازها، علل و درمان‌ها می‌شود. و نیز مبنای محاسبات، اشکالات و راه‌حل‌ها را به فراموشی می‌برد! انسان دردهایی دارد که درمانش تنها با خردورزی، اراده و تغییر شرایط و علل میسر است؛ ولی وقتی می‌بیند نوار موسیقی آن را حل کرده، همان را درمان درد خود می‌داند و دیگر هیچ! اینجا است که آن درد، همچنان عمق و شدت پیدا می‌کند و وی بیشتر به نوار روی می‌آورد... این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که از آهنگ‌های معمولی، به تند و از شرقی به غربی رو می‌کند و...! افلاطون می‌گوید: «وقتی ریتم موسیقی تغییر می‌کند، اساس قوانین جامعه نیز با آن متحول می‌شود»؛ چون این دیگر عقل نیست که حاکمیت دارد؛ بلکه موسیقی و طَرَب برخاسته از آن، عقل را به حاشیه می‌راند، در حالی که عقل اساس جامعه است.

وقتی عقل ملاک تشخیص (تصوّر و عمل) باشد، کردار نیز متین و حساب شده خواهد بود. اما سستی در خرد، موجب رکود و سستی در عمل نیز می‌گردد. اینکه شخصی با شنیدن آهنگ به رفتارهای سبک دست می‌زند، معلوم می‌شود که عقل او دچار خفت و سبکی گردیده و تنها احساس است که بروی حکم می‌راند.<sup>۱</sup>

## برده‌داری در اسلام

۱. محمد تقی، صدیقین اصفهانی، غنا، موضوعاً و حکماً، ص ۱۸.

۱. حجرات (۴۹)، آیه ۱۴.

۲. صدوق، من لایحضره الفقیه، (قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ه.ق)، ج ۴، ص ۳۷۹.

۳. نگا: شارل، منتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، (تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵)،

ص ۴۱۵.

۲-۱. برخی از اندیشمندان، آزادی دفعی بردگان را خطرآفرین می‌دانند. منتسکیو دربارهٔ رها ساختن دسته جمعی بردگان در یک زمان، چنین می‌نویسد: «آزاد کردن عدهٔ بی شماری از غلامان به وسیلهٔ وضع یک قانون مخصوص، صلاح نیست؛ زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه می‌گردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد. برای مثال در **ولسینی** چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کرده بودند، حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع کردند که به موجب آن، هرکس از افراد آزاد عروسی کند، یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد کند! بنابراین آزاد کردن غلامان، باید تدریجی و همراه با فرهنگ‌سازی‌های لازم و مناسب باشد. برای مثال قانون‌گذار ممکن است اجازه دهد، غلامان از عواید کارهایشان خود را از ارباب خویش خریداری نموده، و یا دوره غلامی را محدود کنند<sup>۱</sup>. به این کار مکاتبه می‌گویند که قرن‌ها قبل از منتسکیو، در قوانین اسلامی وضع شده و جزئیات آن در کتاب‌های فقهی آمده است.

۳-۱. گوستاولوبون می‌گوید: «از آنجایی که بردگان از دیرزمان، تحت رقیت زیست کرده و در اثر زندگی طفیلی خود، بی تجربه و بی استعداد بار آمده‌اند. از این جهت اگر اسلام، همهٔ آنها را یکباره از قید بردگی آزادی ساخت، ممکن بود در اثر نداشتن تجربه کافی و لیاقت، قادر به تشکیل زندگی مستقل و ادارهٔ آن نباشند. در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا - که بعد از آزاد شدن بر اثر علت یاد شده، به کلی نیست و نابوده شده‌اند - از بین می‌رفتند»<sup>۲</sup>.

از این رو قانون‌گذار اسلام، در عین آنکه برای خلاصی بردگان، فکری اساسی و برنامه کاملی تنظیم کرده، از امور یاد شده غفلت نورزیده است.

۴-۱. امکانات حکومت تازه تأسیس آن زمان، به گونه‌ای نبود که بتواند

حتی حکومت «ممالیک»، مدت‌ها بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، آنان را از سراسر دنیا مشتاق پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به وطن خود، همراه با آزادی، مبلغ و مروج دین اسلام شدند.

اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و راه آزادی بردگان را گشود. به یقین یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزان نیز مشمول همین قاعده بودند. آنان که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند و یا به صورت کالای تجاری وارد ممالک اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و همانند دیگر مردم، در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. مالکیت کنیز، شبیه عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک می‌گردید. گفتنی است که مادر برخی از ائمه نیز کنیز بوده‌اند؛ حتی در تاریخ آمده است که مادر امام زمان (عج) هم کنیزی رومی بوده است.

اکنون این پرسش پدید می‌آید که با آن همه توجه اسلام، نسبت به غلامان و آزادی آنان، چرا اسلام یکباره بردگی را لغو نکرد و راه‌های برده‌داری را از بین نبرد؟ در پاسخ به این مسئله باید به چند نکته اساسی توجه کرد:

### یک. الغای بردگی

الغای یکباره بردگی به طور کامل در آن زمان ممکن نبود، زیرا:

۱-۱. نظم اقتصادی مردم آن روز به هم می‌خورد و زندگی از هم می‌پاشید. از این جهت، اسلام راه دیگری را پیش گرفت که در ضمن آن، بردگی به تدریج از بین می‌رفت؛ بدون آنکه نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه، از هم گسسته شود. از این رو در مرحله نخست، همگان را ترغیب به کار و کوشش و دوری از تنبلی، بی‌کاری و عیاشی نمود تا جامعه از وضعیت سابق - که همه کارها بر دوش بردگان بود - فاصله گیرد. سپس راه‌های زیادی برای رهایی بردگان قرار داد تا به تدریج، هم بردگی لغو گردد و هم مردم به زندگی فعال و به دور از عیاشی، عادت کنند.

۱. منتسکیو، روح القوانین، ص ۴۲۸، (تهران: امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵).

۲. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۴۸۲.

اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند؛ جز آنکه شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد. از طرف دیگر این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاح‌دید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند و جهی به عنوان فدیه بگیرد و آزادشان کند و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.<sup>۱</sup>

بنابراین تنها عاملی که در اسلام مجوز گرفتن بنده و کنیز است، اسارت در جنگ است. حال آیا به رسمیت شناختن حق حیات برای کسانی که به خداوند رحمان کفر می‌ورزند و با دین حق مبارزه می‌کنند؛ جز از روی تفضل الهی است؟! اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده و کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و معرکه جنگ روا ندانسته است؛ لیکن باید دایره فعالیت و آزادی چنین افرادی - که از آزادی خود سوء استفاده نموده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنان شرکت جسته‌اند - به گونه‌ای محدود گردد. در عین حال آموزه‌های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.<sup>۲</sup>

### سه. حقوق بردگان

اسلام روابط برده و برده‌دار را به گونه‌ای کاملاً انسانی و عادلانه درآورد و راه هرگونه ظلم و بیدادگری در این روابط را مسدود ساخت و با اصول اخلاقی خود، چهره دیگری از اصول برده‌داری و حقوق بردگان را در تاریخ به نمایش گذاشت. پیامبر اسلام روزی مردی را سوار بر مرکبش دید که غلامش در قفای او پیاده روان بود. آن حضرت فرمود: «غلامت را هم سوار کن، او برادر تو است و روح او مثل روح تو».<sup>۳</sup>

اسیران جنگی را در اماکن خاصی مثل زندان‌ها، نگه‌داری کند. بدین جهت اسیران در میان جنگاوران تقسیم می‌شدند. آنان بردگان را به خانه‌های خود می‌بردند تا هم امنیت جانی‌شان تضمین شود و هم پراکنده شده و امکان اجتماع و شورش نداشته باشند. از طرف دیگر ناچار به تغذیه آنان بودند و در مقابل از کار آنها نیز استفاده می‌کردند.

مارسل بوازار در این باره می‌نویسد: «اسلام به خاطر تأمین جانی و جلوگیری از تجاوز به اسیران جنگی، آنها را طبق ضوابطی در قبایل عرب، به عنوان برده یا کنیز تقسیم می‌کرده؛ ولی به تدریج آنان را از تمامی حقوق شهروندان مسلمان، بهره‌مند می‌ساخته است».<sup>۱</sup>

۵-۱. در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و غیر مسلمین وجود داشت، کافران، اسیران مسلمان را برده می‌ساختند. از این رو اسلام ناچار به مقابله به مثل بود و اگر می‌خواست غیر از این عمل کند، نیرو و هزینه سنگین لازم برای نگه‌داری اسیران و جلوگیری از قیام و شورش آنان نداشت و نمی‌توانست مانع فرار و پیوستن آنها به جبهه دشمن شود. از طرف دیگر برده شدن مسلمانان، زمینه تضعیف روحی مسلمین و جنگ روانی کافران را فراهم می‌کرد.

### دو. پیشتازی اسلام در منع بردگی

اسلام تمام راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران، در دوران‌های گذشته رواج داشت - به جز جنگ - نامشروع دانست. برخی از این راه‌ها عبارت بود از:

۱-۲. یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیر و بنده.

۲-۲. در مواردی که مدیون از پرداخت دین خود عاجز بود، صاحب دین او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت.

۳-۲. فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران.

۱. ر.ک: المیزان، ج ۶؛ زین العابدین قربانی، اسلام و حقوق بشر.

۲. صادق، ایرجی، بردگی در اسلام.

۳. تاریخ بردگی، ص ۷۴.

۱. مارسل، بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۱۳۵۸)، ص ۴۹.

## چهار. راه‌های آزادی بردگان

اسلام راه‌های ابتکاری متعددی را برای آزادی تدریجی بردگان اعلام نمود؛ از جمله:

۱-۴. آزادی برده را از عبادات بزرگ قرار داد. پیشوایان اسلام نیز در عمل به این عبادت، اهتمام والایی داشتند. به عنوان نمونه امام سجاد در طول حیات شریف خود، حدود یکصد هزار برده را خرید و آزاد ساخت.<sup>۱</sup>

۲-۴. کفاره واجب برخی از گناهان را آزادی برده قرار داد.

۳-۴. خرید و فروش ام‌ولد<sup>۲</sup> را منع کرد. این مسئله خود به خود، موجب آزادی کنیزانی می‌شد که از طریق ارباب خود صاحب فرزند می‌شدند.

۴-۴. مالکیت فرزند بر پدر و مادر خویش را منع نمود. این مسئله نیز منتهی به آزادسازی ام‌ولد می‌شد.

۵-۴. به بردگان حق کتابت و قرارداد با صاحبان خویش داد تا بتوانند با کار و تلاش به آزادسازی خویش بپردازند، یا مدت بردگی و گستره آن را محدود سازند. این مسئله باعث می‌شد که بردگان با اراده و عزم خویش، در جست و جوی آزادی برآمده و در راه آن بکوشند و سپس از ثمرات آن به خوبی بهره‌گیرند.

۶-۴. در یکی از جنگ‌ها پیامبر با اسیران برده شرط کرد که هر کس ده مسلمان را سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد. اسلام از این طریق استفاده‌های فرهنگی مناسبی نمود. این کار علاوه بر آنکه به نفع مسلمانان بود، بردگان نیز در برخورد با مسلمین با عقیده و مکتب آنان بیشتر آشنا می‌شدند و زمینه برای اسلام آوردن آنها فراهم می‌شد.<sup>۳</sup>

مارسل بوازار - ضمن بررسی امتیازات روش اسلام در برخورد با مسئله بردگی - می‌نویسد: «دیگر از تعالیمی که قرآن کریم در مسائل مربوط به برده و کنیز داده و نشانه خصلت انسان دوستی اسلام است، تشویق مسلمانان به آزاد ساختن برده و گماشتن او به کارهای متناسب با استعداد و مهارت او است. در راه اجرای هر چه بهتر این برنامه انسانی، اسلام کمک هزینه‌ای را از بیت‌المال اختصاص داده است؛ بدین ترتیب که پرداخت وجوهی را به منظور بهبود شرایط زندگی و آزاد ساختن و به کار شایسته گماشتن بردگان بابت زکات، پذیرفته است.<sup>۱</sup> مهم‌تر از همه اینها، آزادی برده بنا به خواست او و پرداخت سرمایه لازم بدو و نیز زناشویی با کنیزانی است که به ازدواج موافقت داشته‌اند (جهت احتراز از زنا و کام‌جویی به اجبار).<sup>۲</sup> پافشاری اسلام در آزادی برده و پرداخت سرمایه‌ای برای کار تولیدی به او، تنها آزادی ظاهری نباید تلقی شود. این عمل آزادی اقتصادی او را نیز تضمین می‌کرد و از بهره‌کشی آینده او به وسیله پولدار یا متغذ دیگری، جلوگیری می‌نمود.

قوانین آزادی بردگان در آمریکا، کوچک‌ترین کمک مادی به برده آزاد شده نمی‌کرد. غالباً به علت دشواری‌های اقتصادی و بیکاری، بردگان سیاه پوست چندان از آزادی خود استقبال نکردند و پس از مدتی سرگردانی و بلا تکلیفی و تیره‌روزی به سوی ارباب نخستین خود بازگشتند. در حالی که اسلام با روشن بینی، ضمن مبارزه با بهره‌کشی و بیگاری انسان‌ها، جلوگیری از عدم تعادل اقتصادی جامعه را نیز پس از

۱. پ. حجتی کرمانی، از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم؛

ت. ناصر، مکارم شیرازی، فرآورده‌های دینی؛

ث. بیدار فکر، برده‌داری در روم باستان؛

ج. اسدالله، مبشری، حقوق بشر؛

ح. محمد علی، گرامی، نگاهی به بردگی؛

خ. صادق، ایرجی، بردگی در اسلام؛

د. مصطفی، حسینی، بردگی از دیدگاه اسلام.

۱. بقره (۲) آیه ۱۷۷.

۲. نور (۲۴)، آیه ۳۳.

۱. رسول، جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (قم: انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶)، ص ۲۸۰.

۲. ام‌ولد، کنیزی را گویند که از ارباب خود صاحب فرزند شده است.

۳. برای مطالعه بیشتر ر. ک:

الف. سیدمحمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۶ (عربی و ج ۱۲ (فارسی)، ذیل آیات ۱۱۶ تا

۱۲۰؛

ب. موسوی زنجانی، اسلام و مسئله آزادی، بردگی؛

افاضه خیر فراوان بر این مکان، «رزاقیت» خود را به نمایش درآورد<sup>۱</sup> و با ارائه این حقیقت که آنجا محلی برای وصول به مقام قرب الهی است، چگونگی سلوک بندگی را برای هدایت جهانیان به تصویر کشید.

چنان که با تعیین یک سلسله اعمال تشریحی در ایام خاص، کیفیت سیر عبودی را به انسان‌ها خاطر نشان ساخت و آموخت که آدمی باید از نفس خود، هجرت کرده، با پاک‌سازی درون از هرگونه آلودگی، تعلق، رنگ و هیئت غیرخدایی و با اخلاص، اقبال و توبه خاص، به مقام قرب ربوبی باریابد.<sup>۲</sup> علاوه بر آن، خانه خود را نشانگر مقام ابراهیم، حرم امن و حج توانمندان تلقی فرمود که هر یک، نشان‌دهنده عظمت مقام حضرت حق است. در واقع چه نشانی گویاتر و رساتر از اینکه هر سال میلیون‌ها انسان در این مکان گرد آمده و با انجام دادن مناسک و اعمالی، عبودیت در پیشگاه خداوند را به نمایش گذارند. این خود برای دیگر مردمان نیز بیدارگر و تحوّل‌آفرین است.<sup>۳</sup>

خداوند، دستور ساخت این خانه را صادر فرمود تا به عنوان قبله در نماز، در کشتن گوسفندان و در مواجهه اموات، یادآور خویش به مردم باشد. علاوه بر آنکه همه دل‌های به ظاهر متفرق را به یک سو جمع کرده است تا روح توحید و یکی بودن را در آنها پیروراند و به واسطه آن، دین خود را زنده و پایدار سازد.<sup>۴</sup>

پس در تمام این تحلیل‌ها، هیچ غرض جسمانی و مادی نهفته نیست تا ساختن کعبه با جسم نبودن خدا ناسازگار باشد؛ بلکه هدف از برپایی چنین مکان شریفی، چیزی جز قرار دادن نماد و نشانی از حقایق معنوی و فرامادی نیست.

## دو. چرایی استقبال

۱. ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۷.

۲. سیدمحمد حسین، طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۵۴.

۴. همان، ج ۶، ص ۱۴۲.

آزادی بردگان، پیشی بینی کرده است. توصیه به رفتار شایسته و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، همسایگان و در راه ماندگان، خدمتکاران و بردگان را نیز در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup>

در صدر اسلام - به خصوص دوران حیات پیامبر - بردگان نه تنها آزاد می‌شدند؛ بلکه از تعلیم و تربیت و مراقبت‌هایی بهره‌مند می‌گردیدند. ذکر موارد، لازم به نظر نمی‌رسد؛ تنها به داستان «زید» اشاره می‌شود که برده‌ای آزاد شده است. وی به مقام صحابی پیامبر و کتابت قرآن و حدیث رسید و فرزند او اسامه، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود. بلال حبشی نیز به فرمانداری مدینه رسیده است. در ادوار بعد، قطب‌الدین آیبیک، برده‌ای بوده که امپراتوری بزرگ اسلام را در سرزمین هندوستان بنیان نهاد.<sup>۲</sup>

## چرایی قبله

● پرسش ۷۳. اگر خدا جسم نیست، فلسفه ساخت کعبه چیست و با اینکه خدا جای خاصی ندارد؛ بلکه در همه جا حضور دارد ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾، پس چرا باید رو به قبله نماز بخوانیم؟

## یک. ساخت کعبه

اگر کعبه به منزله خانه جسمانی خداوند بود، یا بسان مکانی که حضرت حق در آن حلول می‌کند؛ با جسم بودن خداوند سازگار می‌نمود! حال آنکه براساس آیات قرآن و اسناد تاریخی در باب ساختن کعبه، مکه نمادی از برکات الهی، هدایت بشر<sup>۳</sup> و محل اجتماع<sup>۴</sup> برای عبودیت حضرت حق تلقی شده است. خداوند متعال با

۱. نور (۲۴)، آیه ۳۹.

۲. مارسل، بوازار، همان، صص ۴۸ - ۴۹.

۳. آل عمران (۳)، آیه ۹۶.

۴. بقره (۲)، آیه ۱۲۵.



استقبال یا رو به قبله کردن در نماز، اسرار و حکمت‌هایی دارد. برخی از حکمت‌های عرفانی، سیاسی و اجتماعی آن عبارت است از:

۱-۲. کعبه زمینی و جسمانی، نمادی از توجه به کعبه حقیقی است که مرتبه‌ای فراتر از عوالم جسمانی دارد. آیه الله حسن زاده آملی در این باره می‌نویسد: «در نماز توجه به کعبه حقیقی می‌نماید که عبارت از دل است که در عالم بدن انسان به منزله «کعبه» است، و به منزله «بیت المعمور» است در آسمان چهارم و به منزله عرش است»<sup>۱</sup>.

۲-۲. کعبه از آن جهت که به خدای متعال انتساب یافته و به «بیت الله» مشهور است؛ شرافت خاصی دارد و رعایت و احترام آن، لازم است. به همین جهت سفارش شده که در حالت‌های خوب معنوی، رو به قبله باشیم؛ لکن در حالت‌های نامناسب (مانند تخیل و...) به جهتی باشیم که در راستای قبله قرار نگیریم. در شرح حال امام خمینی آمده است: ایشان هر وقت وضو می‌گرفت، تمام جزئیات وضو را رو به قبله انجام می‌داد. حتی اگر دستشویی رو به قبله نبود در هر مورد، پس از آنکه یک کف دست آب برمی‌داشت، شیر آب را می‌بست و رو به قبله آب را روی صورت یادست می‌ریخت.<sup>۲</sup>

در واقع رو به قبله کردن - به دلیل انتساب کعبه به خدا - موجب توجه دل به او است. امام باقر فرمود: «هرگاه نماز گزار رو به قبله می‌ایستد، به جانب خدای مهربان رو کرده است».<sup>۳</sup> این نه بدان دلیل است که خداوند در جهت خاصی می‌باشد؛ بلکه به سبب محدودیت توجه و اقبال دل است. به عبارت دیگر چون اشتغالات و خواطر نفسانی، توجه دل به خدا را کم می‌کند؛ قرار دادن یک پایگاه خاص عبادی و رو کردن به آن، زمینه توجه بیشتر دل به سوی صاحب خانه را فراهم

می‌آورد.

«سیسلاس» - مورخ مشهور رومانی به نقل از «کارلایل» انگلیسی در وصف کعبه - می‌نویسد: «این کعبه مقارن میلاد مسیح، اشرف معبدها بوده است. این معبد امروز مانند آهن‌ربا از اقصای شرق تا انتهای غرب و یا از دهلی تا مراکش، از چهار سمت، روزی چند بار (برای اقامه نماز)، دل‌های مسلمانان را به طرف خود جذب کرده و هر یک از آنان را به ساحت قدس صاحب خانه، متوجه می‌سازد».<sup>۱</sup>

کعبه رمز حضور قلب است. امام خمینی در این زمینه می‌نویسد: «نکته باریکی در واژه قبله هست که باید از آن غافل نبود. «قبله» در اصل لغت، اسم عمل ماست، نه اسم خانه (کعبه)؛ ولی چون این عمل رو به روی با آن خانه انجام می‌گیرد، کم‌کم اسم خود خانه شده است. قبله بر وزن «جلسه» و «وجه» طرز ایستادن و رو به رو شدن با چیزی است که با حضور ذهن انجام گیرد. مواجهه‌ای است که انسان به حال خبردار می‌ایستد که گویی رژه می‌رود و سان می‌دهد. نهایت باید این رژه و سان در مورد خانه خدا با همه اعضا و تمام اندام بدن باشد؛ آن هم به حال خبردار و با نظم و احترام و با حضور ذهن کلی.

پس قبله به معنای اقبال کردن، به چیزی است؛ اما طوری که اقبال و روی آوردن به آن، همراه با گسستن از غیر باشد که رنگ پیوستن به آن و گسستن از غیر آن، در عمل آشکار باشد»<sup>۲</sup>!

۳-۲. دیگر از اسرار توجه به کعبه بعد سیاسی - اجتماعی آن است. جابر بن حیان از امام صادق پرسید: آیا مرکز بودن کعبه برای نماز اهمیتش بیشتر است، یا برای حج؟ آن حضرت فرمود: مرکزیت آن برای نماز؛ زیرا بسیاری از مسلمانان نمی‌توانند در تمام عمر حتی یک بار به مکه بروند؛ ولی هر مسلمان در هر نقطه از جهان، روزی

۱. هزار و یک نکته، ص ۱۰۰، نکته ۱۰۳؛ حسین، دیلمی، هزار و یک نکته درباره نماز، (قم: پارسایان، چاپ پنجم، ۱۳۷۸)، ص ۶۲.

۲. سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، ج ۳، ص ۳۱.

۳. محمد فرید، نهانندی، رموز نماز یا اسرار الصلاة، ص ۶۵.

۱. پیامبر اسلام از نظر دانشمندان شرق و غرب، ص ۲۱۲.

۲. حسین، انصاریان، عرفان اسلامی؛ ج ۵ ص ۱۷۲ و ۱۷۳، به نقل از: آداب الصلاة.

۳. برای مطالعه بیشتر نگاه: روح الله، خمینی، آداب الصلاة، (مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۶)، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

پنج بار به سوی کعبه نماز می‌خواند.

می‌توان گفت در هر شبانه روز پنج بار، نگاه تمام مسلمین جهان در کعبه به هم می‌رسد و گویا تمام مسلمانان جهان، شبانه روزی پنج مرتبه در چشمان یکدیگر می‌نگرند و سخن آنان در آنجا به هم می‌رسد و تکبیر مسلمان در شرق و غرب دنیا، در کعبه شنیده می‌شود. این مرکزیت در هیچ یک از ادیان گذشته وجود نداشته و در آینده هم به وجود نخواهد آمد.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر کعبه، مغناطیس دل‌های اهل ایمان و رمز وحدت و استقلال مسلمانان است و ارتباط نماز و کعبه، ارتباطی دائمی است. «اگر کسی از فراز آسمان‌ها به صفوف نماز گزاران کره زمین بنگرد، دایره‌های متعددی را می‌بیند که مرکزیت همه آنها کعبه است و توحید، نقطه تمرکز فکر و دل و جان و صفوف مسلمین است».<sup>۲</sup>

«گلاستون» (نخست وزیر اسبق انگلستان) در پارلمان این کشور گفت: تا هنگامی که نام «محمد» در مأذنه‌ها بلند است و «کعبه» پابرجا و «قرآن» راهنما و پیشوای مسلمانان است؛ امکان ندارد پایه‌های سیاسی ما، در سرزمین‌های اسلامی استوار و برقرار گردد.<sup>۳</sup>

پروفیسور «روژه گارودی» (دانشمند مسلمان و فیلسوف مشهور فرانسوی) می‌نویسد: «در نماز، انسان به خود باز می‌گردد و همه هستی را در وجود خویش احساس می‌کند و چنین است که انسان با ایمان، به ستایش و اداری می‌شود. در نماز، همه مسلمانان جهان در برابر محراب‌های تمام مساجد - که زاویه آنها به سوی کعبه ساخته شده است - در صف‌های فشرده، با همدلی و حضور خود به طور گسترده و عمیق، مجذوب مرکز خویش و بنیاد خود می‌شوند».<sup>۴</sup>

۴-۲. ایستادن رو به قبله، یادآور خاطره‌ها و ارزش‌های بسیاری است: مکه، شکنجه‌گاه بلال، قربانگاه اسماعیل، زادگاه علی بن ابی طالب، پایگاه قیام حضرت مهدی (عج)، محل آزمایش ابراهیم و عبادت‌گاه تمامی پیامبران و اولیا است و چه زیبا است که نماز گزار آن‌گاه که رو به قبله می‌ایستد، پیش از شروع نماز، مروری بر این ارزش‌ها داشته باشد.<sup>۱</sup>

۵-۲. یکی از برکات دستور قرآن به استقبال قبله، این است که موجب رشد علمی مسلمین گردید. قرآن کریم می‌فرماید: «قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...»<sup>۲</sup>؛ «پس روی کن به طرف مسجدالحرام و شما مسلمین نیز هر کجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید» و نیز: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...»<sup>۳</sup>؛ «ای رسول! از هر جا و به هر دیار بیرون شدی، روی به جانب کعبه کن و شما مسلمین هم به هر کجا بودید، روی بدان جانب کنید».

«شطر» در آیه شریفه، به معنای سمت و جانب است. ایستادن دقیق در محاذات خانه کعبه و حتی مسجدالحرام، برای کسانی که از دور نماز می‌خوانند، بسیار مشکل است؛ اما ایستادن به سمت آن برای همه آسان است. همین دستور قرآنی به نوبه خود، موجب پیشرفت علوم جغرافیا، هیئت، هندسه و ریاضی و اختراع قبله‌نما در بین مسلمین گردید؛ زیرا برای قبله‌یابی و تشخیص جهت آن، نیازمند این علوم بودند.

۶-۲. همان‌طور که در امور دنیایی و مادی، انسان نیاز به نظم و برنامه خاص دارد، عبادات نیز از این مسئله مستثنا نیست. نماز و احکام آن - از جمله استقبال قبله - نمونه‌ای عالی از نظم و انضباط در امور عبادی و معنوی است.

۱. محمد، ری شهری، مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژیک، ص ۸۴ و ۸۵.

۲. محسن، قرائتی، پرتوی از اسرار نماز، ص ۱۰۹، (تهران: ستاد اقامه نماز، چاپ هفدهم ۱۳۷۸).

۳. ناصر، مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۳۸.

۴. به نقل از محسن کازرونی، خلوت‌گه راز، ص ۱۹۸.

۱. محسن، قرائتی، تفسیر نماز، ص ۵۰.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۴۴.

۳. همان، آیه ۱۵۰.

## عربی خواندن نماز

## ● پرسش ۷۴. آیا می‌توان نماز را به فارسی خواند؟

خواندن نماز به زبان عربی، حکمت‌های متفاوتی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. غنای زبان عربی از جهت واژگانی، ساختاری و معنایی - به ویژه در حوزه معارف دینی - به گونه‌ای است که با دیگر زبان‌ها قابل قیاس نیست. بررسی‌های انجام شده، نشان می‌دهد که برخی از مفاهیم قرآنی، در زبان‌های دیگر معادل ندارد. رایج‌ترین آیه قرآن؛ یعنی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به هیچ زبانی ترجمه دقیق نشده است و گویی هیچ مترجمی نمی‌تواند معادل‌های دقیق برای برخی از واژه‌های به کار رفته در آن بیابد.

جالب است بدانید که برخی از مترجمین قرآن در مواردی به جای معادل‌گذاری، خود واژه‌های قرآن را به کار می‌برند و از این طریق، واژه‌های قرآن وارد بسیاری از زبان‌ها (چون فارسی، انگلیسی و...) شده است. به عنوان مثال، مارمادوک پیکتال - یکی از مترجمان نامدار قرآن به زبان انگلیسی - هرگز کلمه God را به جای «الله» به کار نبرده است؛ بلکه "Allah" را استعمال نموده و آن را از جهات متعددی برتر از "God" می‌داند. بنابراین فارسی‌سازی نماز، مساوی با از دست دادن بسیاری از وجوه معنایی دقیق و ژرف نماز است.

۲. لطافت و زیبایی و اعجازین بودن سوره‌های قرآن، در صورت ترجمه از دست خواهد رفت و زیباترین ترجمه‌های بشری، هرگز جانشین لطافت و زیبایی کلام خداوند و آهنگ دلنشین و دل‌نواز آن نخواهد شد.

«مارمادوک پیکتال» - در مقدمه ترجمه انگلیسی خود از قرآن - می‌نویسد: «قرآن را نمی‌توان ترجمه کرد؛ زیرا نغمه و آوای بی‌نظیر و آهنگ دلنشین آن، انسان را دگرگون می‌سازد و او را به خشوع و گریه و یا شور و شوق وامی‌دارد»<sup>۱</sup>.

۳. زبان عربی نه تنها زبان یک قوم؛ بلکه زبان دین ما است و آشنایی با آن، ما را مستقیماً با پیام خدا و سنت قولی پیامبر و ائمه هدی آشنا می‌سازد. عربی بودن نماز، موجب انس و ارتباط دائمی مسلمانان با زبان دین و کتاب آسمانی می‌شود و زمینه آشنایی هرچه بهتر و مستقیم‌تر از معارف دینی را فراهم می‌آورد.

۴. از منظر جامعه‌شناسی، زبان، یکی از مهم‌ترین ابزارهای انتقال و پویایی فرهنگی است. فرهنگ‌پذیری (Acculturation) و جامعه‌پذیری (Socialization) در حد بسیار بالایی و امدار زبان می‌باشد. اگر استعمار جدید (Neo\_colonialism) با تمام توان در بسط زبان خود می‌کوشد، از آن رو است که بهترین راه تحمیل فرهنگ و بیگانه‌سازی ملت‌ها با هویت خویش، در گرو تغییر زبان و ادبیات آنهاست.

برای مسلمانان، پیوند دائمی و فزاینده با زبان عربی - که حاوی فرهنگ، ادبیات و معارف دینی است - یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است و بدون آن جامعه اسلامی، با شتاب بیشتری دستخوش استحاله فرهنگی خواهد شد. از این رو شارع مقدس اسلام از طریق نمازهای پنجگانه، پیوند با زبان دین را نهادینه و دائمی ساخته تا به این وسیله انتقال و پویایی فرهنگ اسلامی، در همه نسل‌ها و صیانت آن در برابر تهاجمات فرهنگی بیگانگان، در حد بالایی تضمین شود.

۵. یکی از ابزارهای وحدت انسان‌ها اشتراک در زبان است و نماز الگویی بسیار زیبا از وحدت بشری را به نمایش می‌گذارد. پرستش خدای یگانه در سراسر جهان با افعال، اذکار و زبان واحد، چیزی است که در هیچ جای جهان، نظیری برای آن نمی‌توان یافت.

دکتر محمد جواد شریعت، خاطره برخورد با مرحوم حاج آقا رحیم ارباب را چنین بیان می‌کند:

سال ۱۳۳۲ شمسی بود، من و عده‌ای از جوانان پر شور آن روزگار، پس از تبادل نظر و بحث و مشاجره، به این نتیجه رسیده بودیم که چه دلیلی دارد نماز را به

مشکلاتی پیش آمد که نتوانستیم. اکنون شما به خواسته دوران جوانی ام جامه عمل پوشانیده‌اید، آفرین به همت شما. در آن روزگار، نخستین مشکل من ترجمه صحیح سوره «حمد» بود که لابد شما آن را حل کرده‌اید. اکنون یکی از شما که از دیگران مسلط‌تر است، بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» را چگونه ترجمه کرده است؟!

یکی از ما به عادت دانش‌آموزان، دستش را بالا گرفت و برای پاسخ دادن داوطلب شد. آقا با لبخند فرمود: خوب شد طرف مباحثه ما یک نفر است؛ زیرا من از عهده پانزده جوان نیرومند بر نمی‌آمدم. بعد به آن جوان فرمود: خوب بفرمایید «بسم الله» را چگونه ترجمه کردید؟ آن جوان گفت: طبق عادت جاری به نام خداوند بخشنده مهربان. حضرت ارباب لبخند زد و فرمود: گمان نکنم ترجمه درست «بسم الله» چنین باشد. در مورد «بسم» ترجمه «به نام» عیبی ندارد. اما «الله» قابل ترجمه نیست؛ زیرا اسم علم (خاص) خدا است و اسم خاص را نمی‌توان ترجمه کرد؛ مثلاً اگر اسم کسی «حسن» باشد، نمی‌توان به آن گفت «زیبا». ترجمه «حسن» زیبا است؛ اما اگر به آقای حسن بگوییم آقای زیبا، خوشش نمی‌آید. کلمه «الله» اسم خاصی است که مسلمانان بر ذات خداوند متعال اطلاق می‌کنند. نمی‌توان «الله» را ترجمه کرد، باید همان را به کار برد.

خوب «رحمن» را چگونه ترجمه کرده‌اید؟ رفیق ما پاسخ داد: بخشنده. حضرت ارباب فرمود: این ترجمه بد نیست، ولی کامل نیست؛ زیرا «رحمن» یکی از صفات خدا است که شمول رحمت و بخشنندگی او را می‌رساند و این شمول در کلمه بخشنده نیست؛ «رحمن»؛ یعنی، خدایی که در این دنیا هم بر مؤمن و هم بر کافر رحم می‌کند و همه را در کف لطف و بخشنندگی خود قرار می‌دهد و نعمت رزق و سلامت جسم و مانند آن عطا می‌فرماید. در هر حال، ترجمه بخشنده برای «رحمن» در حد کمال ترجمه نیست.

خوب، «رحیم» را چگونه ترجمه کرده‌اید؟ رفیق ما جواب داد: «مهربان». آیه الله ارباب فرمود: اگر مقصودتان از «رحیم» من بودم - چون نام وی رحیم بود - بدم نمی‌آمد «مهربان» ترجمه کنید؛ اما چون رحیم کلمه‌ای قرآنی و نام پروردگار است،

عربی بخوانیم؟ چرا نماز را به زبان فارسی نخوانیم؟ عاقبت تصمیم گرفتیم نماز را به فارسی بخوانیم و همین کار را هم کردیم. والدین کم‌کم از این موضوع آگاهی یافتند و به فکر چاره افتادند. آنها پس از تبادل نظر با یکدیگر، تصمیم گرفتند با نصیحت ما از این کار باز دارند و اگر مؤثر نبود، راهی دیگر برگزینند. چون پند دادن آنان مؤثر نیفتاد؛ ما را نزد یکی از روحانیان آن زمان بردند. آن روحانی وقتی فهمید ما به زبان فارسی نماز می‌خوانیم، به شیوه‌ای اهانت‌آمیز نجس و کافرمان خواند. این عمل او، ما را در کارمان راسخ‌تر و مصر‌تر ساخت.

عاقبت یکی از پدران، والدین دیگر افراد را به این فکر انداخت که ما را به محضر حضرت آیه الله حاج آقا رحیم ارباب ببرند و این فکر مورد تأیید قرار گرفت. آنان نزد آقای ارباب شتافتند و موضوع را با وی در میان نهادند. او دستور داد در وقتی معین، ما را خدمتش رهنمون شوند. در روز موعود ما را - که تقریباً پانزده نفر بودیم - به محضر مبارک ایشان بردند. در همان لحظه اول، چهره نورانی و خندان وی ما را مجذوب ساخت. آن بزرگ مرد را غیر از دیگران یافتیم و دانستیم که با شخصیتی استثنایی روبه رو هستیم. آقا در آغاز، دستور پذیرایی از همه ما را صادر و سپس به والدین ما فرمود: شما که به فارسی نماز نمی‌خوانید، فعلاً تشریف ببرید و ما را با فرزندانمان تنها بگذارید.

وقتی آنها رفتند، به ما فرمود: بهتر است شما یکی یکی خودتان را معرفی کنید و بگویید در چه سطح تحصیلی و چه رشته‌ای درس می‌خوانید. آن‌گاه به تناسب رشته و کلاس ما، پرسش‌های علمی مطرح کرد و از درس‌هایی مانند جبر، مثلثات، فیزیک، شیمی و علوم طبیعی مسائلی پرسید که پاسخ اغلب آنها از توان ما بیرون بود. هر کس از عهده پاسخ بر نمی‌آمد، با اظهار لطف وی و پاسخ درست پرسش رو به رو می‌شد.

پس از آنکه همه ما را خلع سلاح کرد، فرمود: والدین شما نگران شده‌اند که شما نمازتان را به فارسی می‌خوانید، آنها نمی‌دانند من کسانی را می‌شناسم که - نعوذ بالله - اصلاً نماز نمی‌خوانند. شما جوانان پاک اعتقادی هستید که هم اهل دین هستید و هم اهل همت. من در جوانی می‌خواستم مثل شما نماز را به فارسی بخوانم؛ ولی

باید درست معنا شود. اگر آن را «بخشاینده» ترجمه کرده بودید، راهی به دهی می‌برد؛ زیرا «رحیم»؛ یعنی، خدایی که در آن دنیا گناهان مؤمنان را عفو می‌کند. پس آنچه در ترجمه «بسم الله» آورده‌اید، بد نیست؛ ولی کامل نیست و اشتباهاتی دارد. من هم در دوران جوانی چنین قصدی داشتم؛ اما به همین مشکلات برخورددم و از خواندن نماز فارسی منصرف شدم. تازه این فقط آیه اول سوره حمد بود، اگر به دیگر آیات بپردازیم، موضوع خیلی پیچیده‌تر می‌شود. اما من معتقدم شما اگر باز هم بر این امر اصرار دارید، دست از نماز خواندن به فارسی بردارید؛ زیرا خواندنش، از نخواندن نماز به طور کلی بهتر است.

در این جا همگی شرمنده و منفعل و شکست خورده از وی عذرخواهی کردیم و قول دادیم، ضمن خواندن نماز به عربی، نمازهای گذشته را اعاده کنیم. ایشان فرمود: من نگفتم به عربی نماز بخوانید، هر طور دلتان می‌خواهد بخوانید. من فقط مشکلات این کار را برای شما شرح دادم. ما همه عاجزانه از وی طلب بخشایش و از کار خود اظهار پشیمانی کردیم. آیه الله ارباب، با تعارف میوه و شیرینی، مجلس را به پایان برد. ما همگی دست مبارکش را بوسیدیم و در حالی که ما را بدرقه می‌کرد، خدا حافظی نمودیم. بعد نمازها را اعاده کردیم و از کار جاهلانه خود دست برداشتیم.

بنده از آن به بعد گاهی به حضور آن جناب می‌رسیدم و از خرمن علم و فضیلت وی خوشه‌ها بر می‌چیدم. وقتی در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل مشغول بودم، گاه نامه‌ها و پیغام‌های استاد فقید مرحوم بدیع الزمان فروزانفر را برای وی می‌بردم و پاسخ‌های کتبی و شفاهی حضرت آیه الله را به آن استاد فقید می‌رساندم و این افتخاری برای بنده بود. گاه ورقه‌های استفتایی که به محضر آن حضرت رسیده بود، روی هم انباشته می‌شد. آن جناب دستور می‌داد آن‌ها را بخوانم و پاسخ را طبق نظر وی بنویسم. پس از خواندن پاسخ، اگر اشتباهی نداشت، آن را مهر می‌کرد. در این مرحله با بزرگواری‌های بسیار آن حضرت، روبرو بودم که اکنون مجال بیان آنها نیست. خدایش بیامرزد و در دریای رحمت

خویش غرقه سازد؛ «آته کریم رحیم»<sup>۱</sup>.

## پوشش در نماز

● پرسش ۷۵. فلسفه حجاب کامل در نماز چیست؟ خدا که با همه محرم است، پس چرا در تاریکی و تنهایی که هیچ نامحرمی هم وجود ندارد، بانوان باید با پوشش کامل نماز بخوانند؟

یکم. نماز دارای آثار و فواید فراوان است. یکی از آنها، نهادینه کردن ارزش‌ها و تمرین پیوسته پاکی‌ها است. یاد خدا بزرگ‌ترین ارزش است و نمازهای پنج‌گانه این ارزش را در قلوب همگان نهادینه می‌کند.

حفظ حجاب و پوشش اسلامی نیز برای زنان یک ارزش گران بها و تعیین کننده است. خداوند متعال تمرین و یادآوری پیوسته آن را برای زنان در نماز واجب کرده است تا همواره بر حفظ آن پایدار باشند.

دوم. وجود پوششی یک‌پارچه برای تمام بدن و داشتن پوششی مخصوص برای نماز، توجه و حضور قلب انسان را بیشتر می‌کند و از تفرقه خاطر می‌کاهد و ارزش نماز را صد چندان می‌کند.

سوم. داشتن پوشش کامل در پیشگاه خداوند، نوعی ادب و احترام به ساحت قدس ربوبی است. از این رو برای مرد نیز در برداشتن عبا و پوشاندن سر در نماز، مستحب است و همین ادب حضور در پیشگاه الهی، زمینه ساز حضور معنوی و بار یافتن به محضر حق می‌شود.

چهارم. حکم پوشش در نماز، با حفظ حجاب در برابر نامحرم تفاوت‌هایی دارد و با آن قابل مقایسه نیست. به عنوان مثال به فتوای غالب مراجع تقلید پوشاندن روی پا در برابر نامحرم واجب است؛ ولی در نماز بدون حضور نامحرم واجب نیست.

۱- مجله پرسمان، پیش شماره ۴، صفحه ۶ و ۷.

۲. جهت آگاهی بیشتر ر.ک: حمیدرضا، شاکرین، چرا نماز را به عربی بخوانیم، WWW.halqeh.net

بخش ششم

احکام برگزیده

### گفت‌وگو در اینترنت

- پرسش ۷۶. (Chat) چت در اینترنت با جنس مخالف - با این شرط که از حدود شرعی خارج نشویم (مثلاً برای تبادل نظر) - چه حکمی دارد؟  
همه: اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، اشکال ندارد.<sup>۱</sup>  
تبصره. البته اگر جنس مخالف زن جوان باشد، بهتر است گفت‌وگوی با او (هر چند بدون قصد لذت هم باشد)، ترک شود.

### تدریس خصوصی مرد

- پرسش ۷۷. برای تدریس خصوصی در منزل، آیا برای دانش‌آموزان دختر می‌توان معلم مرد و برای پسر معلم زن استخدام کرد؛ در حالی که هر دو در اتاق تنها به سر می‌برند و کسی دیگر در آنجا نیست؟  
امام، خامنه‌ای و نوری: اگر کسی نمی‌تواند وارد اتاق شود و آنان بترسند که به حرام

---

۱. امام، استفتاءات، ج ۳، نظر، س ۵۲؛ بهجت، توضیح المسائل، م ۱۹۳۶؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۸۱۹؛ تبریزی، استفتاءات، ۱۶۲۲؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، ص ۱۶۷۳؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۵۶؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۷۱۸؛ خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۱۴۵؛ دفتر وحید.

بیفتند، ماندنشان در آنجا حرام است.<sup>۱</sup>

**بہجت، سیستانی و وحید:** اگر احتمال فساد برود، ماندن آنان در آنجا حرام است؛ هر چند طوری باشد که کسی دیگر بتواند وارد شود.<sup>۲</sup>

**تبریزی و فاضل:** اگر کسی نمی‌تواند وارد آن مکان شود؛ در صورتی که احتمال فساد برود، ماندنشان در آنجا حرام است.<sup>۳</sup>

**صافی:** اگر کسی نمی‌تواند وارد اتاق شود، ماندن آنان در آنجا حرام است؛ هر چند احتمال فساد ندهند.<sup>۴</sup>

**مکارم:** اگر کسی نمی‌تواند وارد اتاق شود، بنابر احتیاط واجب ماندن آنان در آنجا جایز نیست.<sup>۵</sup>

#### صیغه حریمیت

● **پرسش ۷۸.** ما دو نفر همکار مجرد هستیم؛ برای آنکه روابطمان از نظر شرعی دچار مشکل نشود و به گناه کشیده نشویم، آیا می‌توانیم بدون اجازه پدر همکارم، ازدواج موقت کنیم؟

**امام، سیستانی و نوری:** روابط کاری و تحصیلی، باعث نمی‌شود اذن پدر یا جد پدری دختر از اعتبار بیفتد.<sup>۶</sup>

**بہجت، تبریزی، فاضل، صافی و مکارم:** بنابر احتیاط واجب، روابط کاری و تحصیلی باعث نمی‌شود اذن پدر یا جد پدری دختر از اعتبار بیفتد.<sup>۷</sup>

#### اذن پدر

● **پرسش ۷۹.** اگر در ازدواج با دختر باکره، بدانیم پدرش به آن رضایت می‌دهد؛ آیا همین مقدار از رضایت باطنی کفایت می‌کند، یا نیاز به اجازه دارد؟ همه: خیر، باید رضایت ابراز و اظهار گردد.<sup>۱</sup>

● **پرسش ۸۰.** اگر پدر دختر به ازدواج دائم با جوانی اجازه دهد؛ آیا آنان می‌توانند برای آشنایی از خصوصیات یکدیگر، بدون اطلاع خانواده او، عقد موقت بخوانند؟

**امام، سیستانی و نوری:** در این فرض، باید با اجازه پدر یا جد پدری دختر باشد.<sup>۲</sup>  
**بہجت، تبریزی، صافی، فاضل، مکارم و وحید:** در این فرض، احتیاط واجب آن است که با اجازه پدر یا جد پدری دختر باشد.<sup>۳</sup>

#### رضایت دختر

● **پرسش ۸۱.** پدر و مادرم مرا به ازدواج با پسری در آورده‌اند؛ در حالی که هیچ‌گونه رضایتی به آن ندارم، تکلیف ازدواج ما چگونه است؟ همه: رضایت زن و مرد به ازدواج، شرط است و بدون آن، عقد صحیح نمی‌باشد.<sup>۴</sup>

۱. توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۴۵؛ نوری، توضیح المسائل، م ۲۴۴۱ و خامنه‌ای، استفتاء، س ۶۲۷.

۲. توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۴۵؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۴۵۴؛ دفتر: بہجت.

۳. توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۴۵.

۴. توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۴۵.

۵. توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۴۵.

۶. امام، استفتاءات، ج ۳، اولیاء عقد، س ۱۰؛ سیستانی، Sistani.org عقد موقت، ش ۱۶؛ منهاج الصالحین، کتاب النکاح، اولیاء العقد، م ۶۷؛ نوری: دفتر.

۷. صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۳۱۱؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۷۶۱؛ تبریزی، استفتاءات، للہ

۱. س ۱۴۷۹؛ فاضل و بہجت، توضیح المسائل مراجع، م ۳۸۵.

۲. تبریزی، استفتاءات، س ۱۴۵۷ و صراط النجاة ج ۱ س ۸۲۶؛ امام، استفتاءات، ج ۳، اولیاء عقد، س ۱۹ سیستانی، سایت، موقت، س ۳۳ و منهاج الصالحین، ج ۲، م ۱۲۳۷؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۹۱۷؛ دفتر: بہجت، فاضل، صافی، وحید و نوری.

۳. امام، استفتاءات، ج ۳، اولیاء عقد، س ۷؛ سیستانی، سایت، ازدواج دائم، س ۳۱ و نوری، دفتر.

۴. دفتر: همه.

۵. توضیح المسائل مراجع، م ۲۳۷۰؛ نوری، توضیح المسائل، م ۲۳۶۶؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۳۷۹.



## مهر السنه

### ● پرسش ۸۲. مقدار مهر السنه را بیان کنید؟

همه: «مهر السنه»، مقدار مهری است که برای حضرت زهرا قرار داده شد. مقدار آن پانصد درهم است و هر درهم، معادل ۱۲/۶ نخود نقره سکه دار است که در مجموع برابر ۶۳۰۰ نخود (یا ۲۶۲/۵ مثقال) می شود. قیمت آن در هر زمان، تابع نرخ همان زمان است و در عصر ما هر درهم نزدیک ۷۰۰ تومان می باشد.<sup>۱</sup>

## انگشتر بانوان

● پرسش ۸۳. پوشش انگشتر طلا و حلقه ازدواج توسط بانوان، در صورتی که در معرض دید نامحرم باشد، چگونه است؟

امام، بهجت، خامنه‌ای، فاضل و صافی: باید از نامحرم پوشانده شود.<sup>۲</sup>  
تبریزی، سیستانی، نوری و مکارم: پوشاندن آن لازم نیست.<sup>۳</sup>

## پوشش زن

● پرسش ۸۴. آیا پوشاندن زیر چانه و پشت و روی پا، در مقابل نامحرم واجب است؟

همه (به جز تبریزی و مکارم): آری، باید آنها را از نامحرم پوشاند.<sup>۱</sup>

مکارم: پوشاندن زیر چانه واجب است؛ ولی پوشاندن پشت و روی پا تا میج واجب نیست.<sup>۲</sup>

تبریزی: پوشاندن زیر چانه واجب است؛ ولی پوشاندن پشت و روی پا تا میج بنا بر احتیاط، واجب است.<sup>۳</sup>

## جلوگیری از بارداری

● پرسش ۸۵. امروزه با استفاده از دارو (خوراکی - تزریقی) یا به کار بردن وسایل پیشگیری پزشکی، به طور قطع می توان از بارداری زن جلوگیری کرد، با چنین فرضی آیا بر زنانی که از امکانات فوق استفاده می کنند، لازم است عده نگه دارند؟  
همه: آری، باید عده نگه دارند.<sup>۴</sup>

## نگاه به موی زنان

● پرسش ۸۶. نگاه کردن به موهای زنان بد حجاب - که هیچ گونه امر و نهی در آنها تأثیر ندارد - چگونه است؟

امام، خامنه‌ای، فاضل، صافی و نوری: بنا بر احتیاط واجب، بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام نیز جایز نیست.<sup>۵</sup>

۱. سیستانی، sistani.org (حجاب)، س ۳؛ تبریزی، صراط النجاة ج ۱، س ۸۷۸؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۷۰۶؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۶۹۶؛ خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۴۳۸؛ دفتر: نوری، وحید، بهجت و امام.

۲. دفتر: مکارم.

۳. تبریزی، صراط النجاة، ج ۵، س ۱۲۷۵ و استفتاءات، س ۱۶۱۴.

۴. فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۶۱۸؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱؛ توضیح المسائل مراجع، م ۲۵۱۱؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۳۱۳؛ نوری، توضیح المسائل، م ۲۵۰۶؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۷۱۲؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۵۲۰؛ امام، استفتاءات، ج ۳، عده طلاق، س ۶۴.

۵. امام، تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب النکاح، م ۲۷؛ خامنه‌ای، استفتاءات، س ۵۱۶ و ۵۸۲؛ فاضل، نوری، التعليقات على العروه الوثقی، کتاب النکاح، م ۲۷؛ صافی، هدایة العباد، ج ۲، النکاح ۲۷۲.

۱. تبریزی، استفتاءات، س ۱۶۳۱؛ امام، استفتاءات، ج ۳، احکام مهریه، س ۳۱؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۷۳۲؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۲، س ۱۲۸۴؛ سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، م ۲۸۷؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۲۸؛ صافی، هدایة العباد، ج ۲، فصل فی المهر، م ۱ و دفتر: خامنه‌ای، بهجت، وحید.

۲. امام، استفتاءات، ج ۳، احکام حجاب، س ۳۶؛ محسن، محمودی، مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، ج ۲، ص ۷۲، (قم: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰)؛ خامنه‌ای، استفتاءات، س ۴۷۷.

۳. نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۶۹؛ سیستانی، sistani.org، زینت، ش ۴؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۸۰۱ و تبریزی، صراط النجاة، ج ۲، س ۸۸۶.

بِهجت: بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام نیز جایز نیست.<sup>۱</sup>  
تبریزی، سیستانی، مکارم و وحید: اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، اشکال ندارد.<sup>۲</sup>

معرض هتک و فساد باشند)، حرام است.<sup>۱</sup>  
بِهجت، تبریزی و فاضل: بنابر احتیاط واجب، نگاه کردن به عکس و فیلم آنان جایز نیست.<sup>۲</sup>

#### نگاه به نامحرم

● پرسش ۸۷. با توجه به اینکه کلاس‌های دانشجویان دختر و پسر با هم برگزار می‌شود، ناخودآگاه چشم انسان به دختران نامحرم می‌افتد؛ حکم آن چیست؟  
همه مراجع: اگر ناخودآگاه و بدون قصد لذت باشد، اشکال ندارد.<sup>۳</sup>

● پرسش ۸۹. در حالی که می‌دانیم مردان فامیل و آشنا، فیلم ما را مشاهده می‌کنند؛ آیا پر ما (زنان) جایز است بدون حجاب در مقابل فیلم بردار ظاهر شویم؟  
همه: خیر، باید حجاب خود را رعایت کنید.<sup>۳</sup>

#### نگاه به دختر

● پرسش ۹۰. می‌خواهم با دختری ازدواج کنم و اطمینان دارم مراد نمی‌کند؛ آیا می‌توانم به منظور آگاهی از حال او و بدون قصد لذت، به چهره، گردن و موهایش نگاه کنم؟  
همه: آری، بدون قصد لذت جایز است و چنانچه با نگاه اول آگاهی پیدا نشد، تکرار نگاه اشکال ندارد.<sup>۴</sup>

#### گردش با نامزد

● پرسش ۹۱. تفریح و رفتن به گردش با نامزد خود - که هنوز عقد نشده است - چه حکمی دارد؟

#### نگاه به عکس زنان

● پرسش ۸۸. نگاه کردن به عکس و فیلم‌های زنان فامیل و آشنا - که در آن بدون حجاب مشاهده می‌شوند - چگونه است؟  
امام و نوری: اگر از زانی هستند که به حفظ حجاب شرعی پایبند می‌باشند، نگاه کردن به عکس و فیلم آنان حرام است.<sup>۴</sup>  
سیستانی، مکارم و وحید: اگر از زانی هستند که به حفظ حجاب شرعی پایبند می‌باشند، بنابر احتیاط واجب نگاه کردن به عکس و فیلم آنان جایز نیست.<sup>۵</sup>  
خامنه‌ای و صافی: نگاه کردن به عکس و فیلم آنان (به ویژه در مواردی که در

۱. دفتر بهجت.

۲. سیستانی، توضیح المسائل مراجع، ۲۴۳۴؛ تبریزی، التعلیقه علی منهاج الصالحین، کتاب النکاح، م ۱۲۳۲؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۰۲۹ و ۱۰۳۹ و تعلیقات علی العروة الوثقی، کتاب النکاح، م ۲۷؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۴۴۳.

۳. مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۰۳۶؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۲، س ۱۳۲۴؛ العروة الوثقی، ج ۲، (النکاح) ۲۷؛ امام، تحریر الوسیله، ج ۲، (النکاح) م ۲۷؛ نوری، استفتاءات، ج ۱، س ۴۸۴ و توضیح المسائل، م ۲۴۲۹، توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۳۳؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۴۴۲؛ دفتر: خامنه‌ای؛ صافی، جامع الاحکام، ج م س ۱۷۰۰، ۱۷۰۲ و ۱۷۰۳ و توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۳۳.

۴. امام، توضیح المسائل، م ۲۴۳۹؛ نوری، توضیح المسائل، م ۲۴۳۵.

۵. توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۳۹؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۴۴۸.

۱. صافی، توضیح المسائل، م ۲۴۴۸؛ خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۸۲.

۲. تبریزی، توضیح المسائل، م ۲۴۴۷؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۷۲۸ و ۱۷۳۲؛ دفتر بهجت.

۳. مکارم، استفتاءات، ج ۱ س ۷۹۸ و ۸۳۸؛ امام، استفتاءات، ج ۳، (احکام حجاب)، س ۱۵؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۷۳۲ و ۱۷۳۰؛ دفتر: بهجت، وحید، خامنه‌ای، صافی، سیستانی، تبریزی و نوری.

۴. سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، کتاب النکاح، م ۲۸؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۵۸۰؛ فاضل، نوری، مکارم، تعلیقات علی العروة الوثقی، کتاب النکاح، م ۲۶؛ امام، تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب النکاح، م ۲۸؛ بهجت، توضیح المسائل، م ۱۹۴۴؛ صافی، هداية العباد، ج ۲، النکاح، م ۲۸.

همه: تا زمانی که عقد شرعی خوانده نشده، جایز نیست.<sup>۱</sup>

دارد.

### اجازه تحصیل

● پرسش ۹۴. هنگام ازدواج (در ضمن عقد) با شوهرم شرط کردم که اجازه ادامه تحصیل در دانشگاه را به من بدهد؛ آیا اکنون می‌تواند از شرط خود دست بردارد و اجازه ندهد؟

همه: خیر، شما می‌توانید بدون اجازه شوهرتان به تحصیل ادامه دهید.<sup>۱</sup>

### اجازه ادامه تحصیل

● پرسش ۹۵. دختر و پسری، مدتی است با یکدیگر ازدواج کرده‌اند (عقد دائم)، اکنون زن می‌خواهد برای ادامه تحصیل به دانشگاه برود؛ اما شوهرش اجازه نمی‌دهد، وظیفه زن در اینجا چیست (البته هنگام ازدواج در این زمینه هیچ‌گونه صحبتی به میان نیامده است)؟

امام، بهجت، سیستانی، صافی، فاضل و وحید: بدون اجازه شوهر جایز نیست.<sup>۲</sup>

تبریزی: بنا بر احتیاط واجب، بدون اجازه شوهر جایز نیست.<sup>۳</sup>

مکارم و نوری: اگر موجب تزییع حق شوهر نشود، اشکال ندارد (هر چند بهتر است رضایت او را جلب کند).<sup>۴</sup>

### معالجه زنان

● پرسش ۹۶. برای معالجه زنان، در صورتی که پزشک زن وجود دارد ولی احتمال

۱. فاضل، جامع المسائل، ج ۲، س ۱۳۱۸؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۹۶۶؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۳۳۴؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۴۶۷؛ دفتر نوری، وحید، بهجت، سیستانی؛ امام، استفتاءات، ج ۳، حقوق زوجیت، س ۱۹.

۲. امام، استفتاءات، ج ۳، حقوق زوجیت، س ۱۹؛ فاضل، توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۱۲ و جامع المسائل، ج ۲، س ۱۳۱۸؛ صافی، توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۱۲ و جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۳۳۴؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۴۲۱.

۳. تبریزی، توضیح المسائل مراجع، م ۲۴۱۲ و استفتاءات، س ۱۴۵۴.

۴. نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۷۵؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۹۶۴ و ۹۶۶.

### دست دادن با نامحرم

● پرسش ۹۲. هرگاه در منطقه یا محیطی رسم بر این باشد که هنگام برخورد با یکدیگر مصافحه می‌کنند (حتی زنان با مردان) و اگر این کار را ترک کنند، اهانت و اسائه ادب نسبت به طرف مقابل محسوب می‌شود، حکم دست دادن زن و مرد با این فرض چیست؟

همه: دست دادن با زن نامحرم جایز نیست و شعائر دینی باید حفظ شود و با تفهیم حکم شرعی، حمل بر اسائه ادب از بین می‌رود.<sup>۲</sup>

### رقص همسر

● پرسش ۹۳. آیا زن می‌تواند برای شوهرش برقصد و همراه با آن، به موسیقی طرب انگیز و شادگوش کنند؟

امام، تبریزی، خامنه‌ای، سیستانی، صافی، مکارم، نوری و وحید: رقص زن برای شوهر جایز است؛ در صورتی که با موسیقی حرام همراه نشود.<sup>۳</sup>  
بهجت: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.<sup>۴</sup>

تبصره. رقص و استماع موسیقی دو موضوع است و هر کدام، حکم جداگانه‌ای

۱. مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۰۹۵ و دفتر: همه.

۲. تبریزی، استفتاءات، س ۱۶۰۶؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۵۵؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۸۱۸؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۶۶۰؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۷۱۷؛ بهجت، توضیح المسائل، م ۱۹۳۴؛ سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، کتاب النکاح، م ۱۶؛ امام، تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب النکاح، م ۲۰؛ دفتر وحید و خامنه‌ای.

۳. تبریزی، استفتاءات، س ۱۰۴۲؛ خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاءات، س ۱۱۷۴ و ۱۱۷۱؛ امام، استفتاءات، ج ۲، س ۳۵ و ۲۵؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۷۴ و توضیح المسائل، مسائل مستحدثه؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۲۰؛ دفتر وحید؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۵۸۰ و ۱۵۸۵؛ فاضل، ج ۱، س ۱۳۳۷ و ۹۸۹؛ سیستانی، Sistani.org، رقص، ش ۲.

۴. دفتر بهجت.

می‌رود متخصص مرد، بیماری را بهتر درمان کند، تکلیف چیست؟

همه (به جز سیستانی و تبریزی): تنها تخصص بیشتر، باعث نمی‌شود که زن به پزشک مرد مراجعه کند؛ مگر آنکه ضرورت و احتمال خطر در میان باشد.<sup>۱</sup>

تبریزی و سیستانی: اگر تخصص پزشک مرد در آن بیماری بیشتر باشد، مراجعه به او اشکال ندارد.<sup>۲</sup>

شرکت در مجلس موسیقی

● پرسش ۹۷. شرکت در مجالسی که موسیقی و ترانه مبتذل پخش می‌کنند - در صورتی که تذکر دادن فایده ندارد - چگونه است؟  
همه: شرکت در مجالسی که باعث استماع موسیقی حرام و یا تأیید گناه گردد، جایز نیست؛ مگر آنکه بتواند نهدی از منکر کند.<sup>۳</sup>

دفع افسد به فاسد

● پرسش ۹۸. آیا به منظور جذب جوانان و نرفتن آنان به سمت برنامه‌های مبتذل ماهواره‌ای، جایز است کمی در پخش فیلم‌های رسانه‌های داخلی، تساهل ورزید؟  
به تعبیر دیگر آیا دفع افسد به فاسد جایز است؟

همه: خیر، این کار جایز نیست.<sup>۱</sup>

سود سپرده‌گذاری

● پرسش ۹۹. سپرده‌های کوتاه مدت یا بلند مدت بانک‌ها، با سود معین (مثلاً ۱۸ درصد) چه حکمی دارد؟

همه (به جز بهجت و وحید): اگر بانک وکیل باشد که از سوی سپرده‌گذار - از طریق اجرای عقود شرعی - معامله شرعی انجام دهد، گرفتن سود اشکال ندارد؛ ولی اگر قرض به شرط سود باشد، دریافت سود حرام است.<sup>۲</sup>

بهجت: گرفتن سود سپرده‌گذاری، ربا و حرام است؛ مگر آنکه با بانک معامله شرعی انجام شود. برای مثال بانک جنسی را [هر چه که باشد] به مبلغ سود سپرده به مشتری بفروشد؛ به شرط اینکه مبلغی را تا مدت معینی به بانک قرض بدهد.<sup>۳</sup>

وحید: اگر در آن شرط سود نشود و خود را طلبکار نداند، دریافت آن اشکال ندارد؛ هر چند [بداند] بانک سود می‌دهد.<sup>۴</sup>

جوایز بانکی

● پرسش ۱۰۰. سپردن پول به حساب قرض الحسنه بانک‌ها و یا مؤسسات خصوصی، به قصد دریافت جوایز چه حکمی دارد؟

۱. دفتر: همه.

۲. خامنه‌ای، اجوبه‌الاستفتاءات، س ۱۹۲۶ و ۱۹۴۰؛ نوری، توضیح المسائل، مسائل مستحدثه؛ تبریزی، استفتاءات، س ۲۱۲۰؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۱۳۸۳ و ۱۳۷۷؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ج ۲، س ۱۰۰۳؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ و دفتر امام و سیستانی.

۳. بهجت، توضیح المسائل، م ۲۲۸۳.

۴. وحید، توضیح المسائل، م ۲۸۵۰.

۱. صافی، هدایة‌العباد، ج ۲، النکاح، م ۲۲؛ نوری، استفتاءات، ج ۱، س ۹۳۳؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۰۸۹؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۱۵۷۲؛ بهجت، احکام و استفتاءات پزشکی، ص ۳۰، س ۵۰۶.  
۲. تبریزی، استفتاءات، س ۱۵۴۵ و صراط النجاة، ج ۵، س ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴؛ سیستانی، منهاج الصالحین، ج ۲، النکاح، م ۲۱ و شماره ۱، پزشکی، sistani.org.  
۳. مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۷۱۹ و ج ۱، س ۵۳۷؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۱، س ۱۰۱۱ و ۱۰۱۳ و ج ۲، س ۱۴۶۶ و ۱۴۷۷ و ۱۴۷۵؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۰۴۵ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۴؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۹۴۸ و ۹۴۶ و ۹۵۰ و ج ۲، س ۹۴۷؛ خامنه‌ای، اجوبه‌الاستفتاءات، س ۱۱۴۲۷ و ۱۴۲۹ و ۱۱۵۴؛ دفتر: بهجت، وحید.

همه اشکال ندارد.<sup>۱</sup>

**تبصره ۱.** بین انگیزه و شرط تفاوت است؛ بنابراین اگر پول را به انگیزه شرکت در قرعه کشی پس انداز کند، اشکال ندارد و آنچه که اکنون در بانک‌ها و مؤسسه‌های خصوصی رایج است، به همین صورت است.

**تبصره ۲.** از نظر آیه الله سیستانی، مشتریان می‌توانند جایزه را بگیرند؛ ولی نصف آن را به فقیر متدین بدهند.

## کلیدواژه‌ها

### بخش اول (قرآن شناسی)

۳۰	..... علوم در قرآن	۱۷	..... تدوین قرآن
۳۱	..... رطب و یابس در کتاب	۱۷	..... بعد از رحلت رسول خدا
۳۳	..... نظریه داروین	۱۸	..... در عهد رسول خدا
۳۴	..... زیست‌شناسی	۱۸	..... جمع‌آوری قرآن در سه مرحله
۳۵	..... فلسفه علم	۲۰	..... گردآوری مصحف‌ها
۳۶	..... دین	۲۱	..... الفاظ قرآن
۳۸	..... قرآن و عربستان	۲۳	..... اعجاز قرآن
۴۰	..... تحریف ناپذیری قرآن	۲۴	..... اعجاز ادبی و موسیقایی
۴۲	..... مصحف حضرت علی	۲۵	..... اعجاز علمی
۴۲	..... ویژگی‌های مصحف حضرت علی	۲۷	..... اعجاز در پیشگویی
۴۴	..... مصحف فاطمه	۲۸	..... تحریف ناپذیری
۴۴	..... چستی مصحف	۲۸	..... تحدی ناپذیری
۴۵	..... زمان و کیفیت نگارش	۲۹	..... حوادث تاریخی
۴۶	..... امکان نزول جبرئیل	۲۹	..... پیروزی اسلام بر مشرکان مکه
۴۷	..... مصحف نزد چه کسی است؟	۲۹	..... پیروزی روم بر ایران

۱. تبریزی، استفتاءات، س ۲۱۳۵؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۶۹۵؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۹۸۹ و ۲۰۰۴؛ وحید، توضیح المسائل، م ۲۸۶۲؛ سیستانی، توضیح المسائل، جوایز بانک، م ۲۴ و سایت، قرض؛ امام، توضیح المسائل، م ۲۸۵۸؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۴۷۶؛ بهجت، توضیح المسائل، متفرقات، م ۲۲؛ خامنه‌ای، اجوبه‌الاستفتاءات، س ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۱۰۹۸.

**بخش دوم (کلام و دین‌پژوهی)**

۱۰۲ ..... رفاه و آسایش	۸۱ ..... نسخ ناپذیری	۵۱ ..... دین‌شناسی	۶۳ ..... استلزام شکاکیت دینی
۱۰۳ ..... دوستی با شیطان	۸۱ ..... همگانی بودن	۵۱ ..... دین اسلام	۶۴ ..... عقل و دین حق
۱۰۳ ..... اختیار انسان و علم خدا	۸۱ ..... نفی نیست‌انگاری	۵۱ ..... اسلام، دین خاتم	۶۵ ..... اتهامات ناروا به پیامبران
۱۰۴ ..... تقدیر علمی	۸۳ ..... عدم حاجت به عصری کردن دین	۵۲ ..... لوازم خاتمت اسلام	۶۵ ..... وجود افسانه‌ها
۱۰۴ ..... تقدیر عینی	۸۶ ..... عقب‌ماندگی مسلمانان	۵۲ ..... عدم تحریف	۶۵ ..... گناه جلیلی
۱۰۶ ..... قضای الهی و اختیار انسان	۸۶ ..... دین و تمدن	۵۲ ..... جاودانگی و همگانی بودن	۶۵ ..... تقویت ظلم
۱۰۶ ..... قضای علمی خداوند	۸۸ ..... علل عقب‌ماندگی	۵۳ ..... چگونگی تحولات	۶۶ ..... قرآن و پلورالیزم دینی
۱۰۶ ..... قضای عینی خداوند	۹۱ ..... عوامل پیشرفت	۵۳ ..... تفریط یا تحجرگرایی	۶۶ ..... امکان رسیدن به حقیقت
۱۰۷ ..... قضای عینی و اختیار انسان	۹۳ ..... چه باید کرد؟	۵۳ ..... تجددگرایی افراطی	۶۷ ..... عدم قبول غیر اسلام
۱۰۹ ..... فلسفه آفرینش	۹۵ ..... خداشناسی	۵۳ ..... واقع‌نگری اعتدالی	۶۸ ..... دین همه انسان‌ها
۱۱۹ ..... پیامبرشناسی	۹۵ ..... خودشناسی	۵۵ ..... رمز جاودانگی اسلام	۶۹ ..... فراهخوانی اهل کتاب به اسلام
۱۱۹ ..... حکمت عصمت	۹۵ ..... شناخت حصولی	۵۵ ..... عنصر امامت	۷۰ ..... تفکیک حقیقت و معذور بودن
۱۲۲ ..... گناه آدم	۹۵ ..... شناخت حضوری	۵۷ ..... عنصر اجتهاد	۷۱ ..... امتیازات اسلام
۱۲۵ ..... گناه پیامبر	۹۵ ..... علم حضوری غیراکتسابی	۵۷ ..... قوانین ثابت و متغیر	۷۱ ..... خردپذیری و خردپروری
۱۲۷ ..... استغفار معصومان	۹۶ ..... علم حضوری اکتسابی	۵۷ ..... پیوند با عقل	۷۳ ..... اسلام و علم
۱۳۰ ..... معراج پیامبر	۹۷ ..... نفس‌شناسی	۵۸ ..... جامع بودن	۷۵ ..... کتاب معصوم الهی
۱۳۵ ..... امام‌شناسی	۹۷ ..... شناخت فطرت	۵۸ ..... هماهنگی با فطرت و طبیعت	۷۵ ..... کلام الهی
۱۳۵ ..... نام امامان در قرآن	۹۸ ..... روش تجربی یا تاریخی	۵۹ ..... عدم اختصاص به عرب	۷۷ ..... تحریف ناپذیری
۱۳۵ ..... چگونگی معرفی شخصیت	۹۸ ..... روش تعقلی	۶۰ ..... عصری نبودن قرآن	۷۷ ..... معجزه جاوید و سند رسالت
۱۳۶ ..... حکمت روش قرآن در معرفی اهل بیت	۹۸ ..... روش شهودی	۶۱ ..... حقانیت اسلام	۷۸ ..... جامع بودن
۱۴۰ ..... دلایل حقانیت شیعه	۹۸ ..... شناخت شخصیت	۶۲ ..... چیستی حقانیت ادیان	۷۹ ..... نظام حقوقی اسلام
۱۴۰ ..... دیدگاه قرآن	۱۰۱ ..... بی‌توجهی به فطرت	۶۲ ..... عقل و پلورالیزم دینی	۷۹ ..... اصول حقوق بشر در اسلام
۱۴۱ ..... دیدگاه عقلی	۱۰۲ ..... نسیان	۶۲ ..... استلزام تناقض	۸۱ ..... خاتمیت
۱۴۲ ..... دیدگاه روایی	۱۰۲ ..... توجه به علل و اسباب مادی	۶۳ ..... خودستیزی	۸۱ ..... نسخ شرایع پیشین

۲۰۸	نظارت مطلق	۲۰۶	امام خمینی و انتخابات	۱۷۱	شفاعت رهبری	۱۴۲	حدیث غدیر خم
۲۰۸	نظارت شورای نگهبان	۲۰۷	نظارت استصوابی	۱۷۲	شفاعت مغفرت	۱۵۴	غدیر خم و سقیفه
۲۱۰	فلسفه نظارت استصوابی	۲۰۷	نظارت استطلاعی	۱۷۴	برتری حضرت زهرا	۱۵۵	اعتراض مردم
۲۱۱	مخالفت نظری	۲۰۷	نظارت استصوابی	۱۷۶	سرگذشت فدک	۱۶۲	علم غیب امامان
۲۱۱	مخالفت‌های جناحی	۲۰۸	نظارت استصوابی تطبیقی	۱۷۶	سرگذشت فدک پس از پیامبر	۱۶۷	حقیقت توسل
۲۱۱	مخالفت دشمنان نظام اسلامی	۲۰۸	نظارت عدم مغایرت و تعارض	۱۷۸	دوستی اهل بیت	۱۶۸	ریشه قرآنی توسل
				۱۷۹	دوستی اهل بیت در عمل	۱۶۹	حکمت توسل
				۱۸۰	راه‌های کسب دوستی اهل بیت	۱۶۹	شفاعت
				۱۸۰	معرفت اهل بیت	۱۶۹	چیستی شفاعت
				۱۸۱	اطاعت از اهل بیت	۱۷۰	جایگاه شفاعت
				۱۸۱	توسل با معرفت	۱۷۱	اقسام شفاعت
						۱۷۱	شفاعت تکوینی

**بخش چهارم (اخلاق و مشاوره)**

۲۲۳	فلسفه وجود غرایز	۲۱۵	برنامه خودسازی
۲۲۶	نگرش اسلام به غرایز	۲۱۵	عزم
۲۲۶	کنترل پذیری شهوات	۲۱۶	عمل
۲۲۶	وجود گرایش‌های متعالی	۲۱۶	خودسازی موفق
۲۲۶	عقل و خرد	۲۱۶	خودشناسی
۲۲۶	هدایت‌های پیامبران	۲۱۶	برنامه‌ریزی دقیق
۲۲۶	قدرت اراده	۲۱۶	واقع‌گرایی
۲۲۷	امداد الهی	۲۱۷	جذائیت
۲۲۸	امکان بازگشت	۲۱۷	تدریج
۲۲۸	رهایی از ریا	۲۱۷	رعایت مراتب حال
۲۳۲	حسادت و غبطه	۲۱۸	عزم و استواری
۲۳۲	شناخت و درمان حسد	۲۱۸	استعانت و توسل
۲۳۲	درمان نظری	۲۱۸	اسوه‌گزینی
۲۳۴	درمان عملی	۲۱۸	مشارطه و ...
۲۳۴	رفتار مخالف	۲۲۰	توبه و آمرزش گناه
۲۳۵	یادکرد نعمت‌ها	۲۲۱	ویژگی‌های توبه خالص
۲۳۵	تقویت عقل	۲۲۳	علت وجود غرایز

**بخش سوم (حکومت دینی)**

۱۸۵	دین و سیاست	۱۹۷	بایستگی حکومت دینی
۱۸۹	مشروعیت حکومت	۱۹۷	لزوم استمرار حکومت دینی
۱۹۱	انتخاب ولایت فقیه	۱۹۷	سرشت حکومت دینی
۱۹۲	اختیارات حکومت دینی	۱۹۷	شرایط حاکم
۱۹۴	ولایت مطلقه فقیه	۱۹۸	اصل عدم اهمال شارع
۱۹۶	دلایل ولایت فقیه	۱۹۸	نتیجه
۱۹۶	دلایل عقلی صرف	۱۹۸	دلیل نقلی
۱۹۷	ادله نقلی محض	۱۹۹	دلالت حدیث بر ولایت فقیه
۱۹۷	ادله ترکیبی	۲۰۳	وظایف انتخاب کنندگان
۱۹۷	ماهیت اسلام	۲۰۴	شرایط انتخاب شوندگان
۱۹۷	جاودانگی اسلام	۲۰۵	راه شناخت اصلح

۲۷۹	گفت و گوی دختر و پسر	۲۶۶	گفتار زیبا	۲۵۵	همدلی	۲۳۵	تبدیل حسد به غبطه
۲۸۱	دوستی با دختر	۲۶۷	تبلیغ عملی	۲۵۵	پذیرش مثبت بدون شرط	۲۳۵	خوش بینی
۲۸۲	ازدواج موفق	۲۶۷	جوان‌شناسی	۲۵۵	صداقت	۲۳۶	دعا
۲۸۴	توصیه‌های بایسته	۲۶۷	توجه به تفاوت‌ها	۲۵۵	گوش دادن فعال	۲۳۶	تلقین
۲۸۵	رهایی از خودارضایی	۲۶۷	همگامی	۲۵۶	عنصر انگیزشی	۲۳۶	خشم و بردباری
۲۸۶	آسیب‌های جسمانی	۲۶۷	جلب همکاری	۲۵۷	عنصر شناختی	۲۴۱	تمرکز حواس
۲۸۶	مرحله مشکل ساز (Problematic)	۲۶۸	همدلی	۲۵۸	پیامبر و عنصر عاطفی	۲۴۲	راه‌های مقابله با عوامل حواس‌پرتی
۲۸۶	مرحله گرفتاری شدید (Severe)	۲۶۹	انعطاف‌پذیری	۲۵۹	لوازم مشاوره	۲۴۴	تقویت اراده
۲۸۷	مرحله گرفتاری بسیار شدید (Addictive)	۲۶۹	دوست خوب	۲۵۹	هنر خوب گوش دادن	۲۴۵	تعیین هدف یا اهداف
۲۸۷	نحوه پیدایش عوارض	۲۷۰	سه شرط دوستی	۲۶۰	کسب اطلاعات روان‌شناختی و تربیتی	۲۴۵	شناخت توانایی‌ها و استعدادها
۲۸۹	آسیب‌های روحی و روانی	۲۷۱	ملاک‌های دوست خوب	۲۶۰	کار ویژه‌های مشاور	۲۴۵	برنامه‌ریزی
۲۸۹	آسیب‌های اجتماعی	۲۷۲	راه‌های دوست‌آزمایی	۲۶۲	اثرگذاری بر جوانان	۲۴۶	تلقین
۲۹۰	آسیب‌های معنوی و اخروی	۲۷۴	دوستی زن و شوهر	۲۶۳	صمیمیت و ابراز آن	۲۴۶	تدریجی بودن تقویت اراده
۲۹۱	راه‌های درمان	۲۷۵	راه کارهای ایجاد محبت	۲۶۳	برخورد با نشاط	۲۴۶	راه‌های تقویت اراده
				۲۶۳	آغاز مثبت	۲۴۸	ضعف شناختی
				۲۶۳	عدم سرزنش مستقیم	۲۴۹	سطحی‌نگری
				۲۶۴	خودگشایی	۲۵۰	احساس محدودیت
				۲۶۴	شنونده خوب بودن	۲۵۱	فقدان الگوهای مناسب
				۲۶۴	ابراز احساسات	۲۵۱	افراط در سرزنش
				۲۶۵	ارج گذاری	۲۵۲	عدم ارضای نیازها
				۲۶۵	پذیرش مثبت بدون شرط	۲۵۳	پیشگیری از دین‌گریزی
				۲۶۵	انگیزش	۲۵۳	شناخت جوان
				۲۶۶	رفتار مطلوب	۲۵۳	شناخت روش برتر
				۲۶۶	تحمیل‌گریزی	۲۵۴	روش مشاوره
				۲۶۶	هدیه دادن	۲۵۴	عنصر عاطفی

  

<b>بخش پنجم (حقوق و فلسفه احکام)</b>			
۳۰۷	مرتد ملی	۲۹۷	فلسفه تقلید
۳۰۸	مجازات ارتداد	۲۹۷	بایستگی تقلید
۳۰۸	ماهیت جرم ارتداد	۲۹۸	ضرورت تقلید
۳۱۰	فلسفه مجازات مرتد	۲۹۹	تقلید و رجوع جاهل به عالم
۳۱۰	کرانمندی خرد بشری	۳۰۰	تقلید و فطری بودن دین
۳۱۱	حق الهی و حقوق طبیعی انسان	۳۰۴	عقلانیت تقلید
۳۱۲	فرق دین‌گرایی و دین‌گریزی	۳۰۶	مجازات مرتد
۳۱۳	راز سخت‌گیری	۳۰۷	انواع مرتد
۳۱۳	مصلحت شخصی مرتد و جامعه	۳۰۷	مرتد فطری



۳۱۴	حفظ کیان دینی	۳۴۳	خروج از منزل
۳۱۴	بازداری از تحقیر دین	۳۴۴	مدیریت مرد
۳۱۴	نبرد با جنگ تضعیف عقاید	۳۴۴	تأمین نیاز جنسی
۳۱۵	پاسداری از نظام اسلامی	۳۴۵	آسیب‌پذیری زن
۳۱۵	حیثیت نظام اسلامی	۳۴۶	گواهی زن
۳۱۵	پیوستگی امت	۳۴۷	اعتبار شهادت
۳۱۶	مقابله با نفوذ به قصد براندازی	۳۴۷	اعتماد به نفس
۳۱۷	بازداری از انتخاب کورکورانه	۳۴۸	عواطف و احساسات
۳۱۸	تفاوت حقوق زن و مرد	۳۴۸	هیجان‌پذیری
۳۱۸	ویژگی‌های قانون و قانون‌گذار شایسته	۳۴۹	پذیرش شهادت زن
۳۱۹	اشتراک تکوینی و تشریحی زن و مرد	۳۴۹	شهادت در امور ناگوار
۳۲۰	تفاوت‌های ساختاری زن و مرد	۳۵۰	مشورت با زنان
۳۲۲	ملاک تفاوت‌های تشریحی	۳۵۰	شایستگی‌ها و ناشایستگی‌ها
۳۲۴	حق طلاق	۳۵۳	زنان و مناصب اجتماعی
۳۲۶	دیه و ارث	۳۵۳	عدالت در تصدّی مناصب
۳۲۹	سرپرستی فرزندان	۳۵۵	حضور در خانواده
۳۲۹	قانون‌گذاری	۳۵۵	اهمیت خانواده
۳۲۹	حضانت در اسلام	۳۵۶	خانواده و حضور زن
۳۳۱	حکمت احکام حضانت	۳۵۶	پیامدهای اشتغال زن
۳۳۱	قصاص قاتل زن	۳۵۷	پاسدداشت حرمت و کرامت زن
۳۳۴	فلسفه تعدد زوجات	۳۵۸	زن و قضاوت
۳۳۵	پیشینه تعدد زوجات	۳۵۹	پوشش بانوان
۳۳۵	چرایی چندهمسری	۳۵۹	رابطه حجاب و پوشش اسلامی
۳۳۸	روی آوردها	۳۶۱	پوشش اسلامی در قرآن
۳۴۱	امتیاز روی آورد اسلام	۳۶۶	پوشش مطلوب

**بخش ششم (احکام برگزیده)**

۳۶۷	ضرورت پوشش	۳۸۱	حقوق بردگان
۳۶۹	حرمت شطرنج	۳۸۱	راه‌های آزادی بردگان
۳۷۱	مضرات قمار	۳۸۴	چرایی قبله
۳۷۵	تأثیر موسیقی بر عقل	۳۸۴	ساخت کعبه
۳۷۶	برده‌داری در اسلام	۳۸۵	چرایی استقبال
۳۷۸	الغای بردگی	۳۸۹	عربی خواندن نماز
۳۸۰	پیشتازی اسلام در منع بردگی	۳۹۵	پوشش در نماز
۳۹۹	گفت‌وگو در اینترنت	۴۰۵	نگاه به دختر
۳۹۹	تدریس خصوصی مرد	۴۰۶	گردش با نامزد
۴۰۰	صیغه محرمیت	۴۰۶	دست دادن با نامحرم
۴۰۱	اذن پدر	۴۰۶	رقص همسر
۴۰۲	رضایت دختر	۴۰۷	اجازه تحصیل
۴۰۲	مهر السنه	۴۰۷	اجازه ادامه تحصیل
۴۰۲	انگشتر بانوان	۴۰۸	معالجه زنان
۴۰۳	پوشش زن	۴۰۸	شرکت در مجلس موسیقی
۴۰۳	جلوگیری از بارداری	۴۰۹	دفع افسد به فاسد
۴۰۴	نگاه به موی زنان	۴۰۹	سود سپرده‌گذاری
۴۰۴	نگاه به نامحرم	۴۱۰	جوایز بانکی
۴۰۴	نگاه به عکس زنان		

## کتابنامه

### منابع عربی:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. سید ابوالقاسم خویی، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، مصر: دارالشعب.
۴. جلال الدین سیوطی، الاتقان.
۵. محمد یعقوب کلینی، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ هـ.
۶. حسن محمد مکی العاملی، الالهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل، محاضرات جعفر سبحانی، قم: امام صادق، ۱۴۱۷.
۷. ابی جعفر محمد بن علی ابن بابویه الصدوق، الامالی.
۸. بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه.
۹. عبدالقادر عودة، التشریح الجنائی الاسلامی.
۱۰. محسن فیض کاشانی، الصافی، تحقیق حسین الاعلمی، قم: الهادی.
۱۱. اسماعیل بن حماد الجوهری، الصحاح فی لغة العرب، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۲. عبدالحسین احمد الامینی النجفی، الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴، چ ۶.

۱۳. ابوالحسن علی بن عبدالواحد ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**.
۱۴. محمدبن عمر واقدی، **المغازی**.
۱۵. .... **المقاییس فی اللغة**.
۱۶. محمدبن عبدالکریم شهرستانی، **الملل و النحل**.
۱۷. ابوالحسن علی بن عبدالواحد ابن اثیر، **النهاية فی غریب الحدیث والاثیر**.
۱۸. محمدباقر مجلسی، **بحار الانوار**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. حسن بن شعبه الحرانی، **تحف العقول**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۲۰. سیدمحمدرضا حسینی جلالی، **تدوین السنة الشریفه**.
۲۱. حسین فاضل، **تعلیقات علی العروة الوثقی**.
۲۲. ناصر مکارم شیرازی، **تعلیقات علی العروة الوثقی**.
۲۳. حسین نوری، **تعلیقات علی العروة الوثقی**.
۲۴. سید عبدالله شبیر، **تفسیر القرآن الکریم**، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۵. محمد رشیدرضا، **تفسیر المنار**، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۲۶. ابی القاسم فرات بن ابراهیم الکوفی، **تفسیر فرات الکوفی**، تحقیق محمد کاظم، تهران: وزارت ارشاد.
۲۷. آگ برن و نیم کوف، **زمینه جامعه‌شناسی**، اقتباس: ا.ح. آریان پور، تهران: دهخدا، ۱۳۴۷.
۲۸. هاشم معروف الحسنی، **سیره الائمة الاثنی عشر**.
۲۹. عبدالحمید ابن ابی‌الحدید، **شرح نهج البلاغه**، تحقیق ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه.
۳۰. مسلم بن حجاج القشیری نیشابوری، **صحیح مسلم**.
۳۱. اسعد عبود، **صحیفة الزهرا**.
۳۲. میرحامد حسین الکنهوی، **عباقر الانوار فی امامة الائمة الاطهار**، بی تا، بی جا.
۳۳. ابی جعفر محمدبن علی ابن بابویه الصدوق، **علل الشرایع**.
۳۴. فرید وجدی، **علی اطلال المذهب المادی**.
۳۵. ابی جعفر محمدبن علی ابن بابویه الصدوق، **عیون اخبار الرضا**.
۳۶. محمدتقی صدیقین اصفهانی، **غنا، موضوعاً و حکماً**.
۳۷. اردبیلی، عبدالکریم، **فقه الحدود و التعزیرات**.
۳۸. نصر الهورینی الفیروزآبادی، **قاموس المحيط**، بی تا، بی جا.
۳۹. ابن حجر العسقلانی، **لسان المیزان**، بیروت: الاعملى، الطبعة الثانية، ۱۳۹۰ م.
۴۰. سیدابوالقاسم خویی، **مبانی تکملة المنهاج**.
۴۱. فخرالدین طریحی، **مجمع البحرین**.
۴۲. ابوعلی طبرسی، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**.
۴۳. .... **محمد عند علماء الغرب**.
۴۴. محدث نوری، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، قم: آل البيت، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۴۵. الراغب الاصفهانی، **معجم مفردات الفاظ القرآن**.
۴۶. عبدالرحمن احمد البکری، **من حياة الخليفة عمر بن الخطاب**.
۴۷. ابی جعفر محمدبن علی ابن بابویه الصدوق، **من لایحضره الفقیه**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۴۸. عبد علی بن جمعه العروس الحویزی، **نورالثقلین**، تحقیق سید هاشم الرسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۴۹. لطف الله صافی **هدایة العباد**.

### منابع فارسی:

۱. سید روح‌الله موسوی خمینی، **آداب الصلوة**، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۲. محمدجواد بلاغی، **آلاء الرحمان**، نجف.
۳. احمد تیجانی سماوی، **آن گاه هدایت شدم**، ترجمه: سید محمد جواد مهری.
۴. محمود بهزاد، **آیا به راستی انسان زاده میمون است؟**، بی تا، چاپ سوم، ۱۳۵۴.
۵. احمد صبور اردوبادی، **آیین بهزیستی در اسلام**.
۶. رابرت ا. هیوم، **ادیان زنده جهان**، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.
۷. عیسی ولایتی، **ارتداد**، تهران: نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۰.
۸. احمد تیجانی سماوی، **از آگاهان بی‌سید**، ترجمه: سید محمد جواد مهری.
۹. جواد تبریزی، **استفتاءات**.
۱۰. سید روح‌الله موسوی خمینی، **استفتاءات**.

۱۱. نصرالله نیک بین، اسلام از دیدگاه دانشمندان غرب.

۱۲. جواد حدیدی، اسلام از نظر ولتر، تهران: توس، چاپ سوم.

۱۳. سید هادی خسروشاهی، اسلام دین آینده جهان، قم: نسل جوان، ۱۳۵۱.

۱۴. مارسل بوازار، اسلام و حقوق بشر، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.

۱۵. زین العابدین قربانی، اسلام و حقوق بشر، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.

۱۶. مرتضی مطهری، امامت و رهبری، قم: صدرا.

۱۷. علی شریعتی، انتظار مذهب اعتراض.

۱۸. .... انجیل متی، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.

۱۹. سید مرتضی عسکری، اندیشه‌های اسلامی در دیدگاه دو مکتب (ترجمه معالم المدرستین).

۲۰. مصطفوی، انسانیت از دیدگاه اسلامی.

۲۱. احمد تیجانی سماوی، اهل سنت واقعی کیست؟، ترجمه: سید محمد جواد مهری.

۲۲. الوین پلانتنیجا، ایمان و عقلانیت، ترجمه بهناز صفری، قم: اشراق، چاپ اول ۱۳۸۱.

۲۳. صادق ایرجی، بردگی در اسلام.

۲۴. مصطفی زمانی، به سوی اسلام یا آیین کلیسا، قم: پیام اسلام، ۱۳۴۶.

۲۵. محسن قرائتی، پرتوی از اسرار نماز، تهران: ستاد اقامه نماز، چاپ هفدهم ۱۳۷۸.

۲۶. محمدتقی مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها.

۲۷. .... پیامبر اسلام از نظر دانشمندان شرق و غرب.

۲۸. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: ابوطالب صارمی (و دیگران)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ویراست دوم، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

۲۹. گوستا ولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب.

۳۰. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، قم: الهادی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۳۱. سید روح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، قم: انتشارات اسلامی.

۳۲. سید جعفر شهیدی، ترجمه و شرح نهج البلاغه.

۳۳. علینقی فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه.

۳۴. سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌جا، بی‌تا.

۳۵. ناصر مکارم شیرازی (و دیگران)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و دوم، ۱۳۷۴.

۳۶. محمد تقی بهجت، توضیح المسائل.

۳۷. حسین نوری، توضیح المسائل، قم: مهدی موعود، ۱۳۸۰.

۳۸. حسین وحید، توضیح المسائل، قم: باقرالعلوم، ۱۴۱۹.

۳۹. سیدمحمدحسن بنی‌هاشمی خمینی، توضیح المسائل مراجع، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.

۴۰. سید محمدرضا جلالی نائینی، توضیح الملل، ترجمه الملل والنحل، ج ۱، تهران: اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۲.

۴۱. سید روح‌الله موسوی خمینی، چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۶.

۴۲. سیدرضا صدر، حسد، بوستان کتاب قم: چاپ سوم ۱۳۸۲

۴۳. قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، تهران: اطلاعات، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.

۴۴. محمد صالح ولیدی، حقوق جزای عمومی.

۴۵. مؤسسه در راه حق، حقیقت مسیحیت، قم: چاپ اول ۱۳۶۱.

۴۶. محمدباقر مجلسی، حلیة المتقین.

۴۷. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ، قم: انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۴۸. مرتضی مطهری، خاتمیت، قم: صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۴.

۴۹. علی اکبر قرشی، خاندان وحی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول ۱۳۶۸.

۵۰. .... خصوصیات روح زن.

۵۱. یدالله سحابی، خلقت انسان، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۵.

۵۲. مؤسسه پژوهشی - فرهنگی اشراق، خودارضایی یا ارضای انحرافی جنسی، بابل: انتشارات مبعث، چاپ اول، ۱۳۷۹.

۵۳. واگتری، دفاع از اسلام، ترجمه فیروز حریرچی، تهران: فروغی، بی‌تا.
۵۴. محمد محمدی ری‌شهری، دوستی در قرآن و حدیث، ترجمه سید حسن اسلامی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۵۵. اتوکلاين برگ، روان‌شناسی اجتماعی.
۵۶. کارل هافمن (و دیگران)، روان‌شناسی عمومی از نظریه تا کاربرد، ترجمه سیامک نقشبندی (و دیگران)، تهران: ارسباران، ۱۳۷۸.
۵۷. شارل منتسکیو، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵.
۵۸. محمدتقی جعفری، زن از دیدگاه امام علی .
۵۹. عبدالله جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال.
۶۰. عبدالله جوادی آملی، سیره رسول اکرم در قرآن (تفسیر موضوعی)، قم: اسراء، ۱۳۷۶.
۶۱. محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین، قم: انتشارات اسلامی.
۶۲. ملاهادی سبزواری، شرح الأسماء الحسنی، قم: بصیرتی.
۶۳. عبدالواحدین محمد آمدی تمیمی، شرح غررالحکم و دررالکلم.
۶۴. سید رضا حسینی نسب، شیعه پاسخ می‌گوید.
۶۵. سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، قم: انتشارات اسلامی.
۶۶. جواد شری، شیعه و تهمت‌های ناروا.
۶۷. سید روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸.
۶۸. محمدبن سعد کاتب واقدی، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی.
۶۹. مرتضی مطهری، عدل الهی، قم: صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۴.
۷۰. جان دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه غلامرضا سعیدی، قم: دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا.
۷۱. حسین انصاریان، عرفان اسلامی.
۷۲. محمد رضا مظفر، علم امام، ترجمه و مقدمه علی شیروانی.
۷۳. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۷۴. موریس بوکای، عهدین، قرآن و علم، ترجمه حسن حبیبی، تهران: حسینیه ارشاد، بی‌تا.
۷۵. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، هدف، ۱۳۶۰.
۷۶. غلامعلی حداد عادل، فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
۷۷. گایتون، فیزیولوژی، ترجمه دکتر فرخ شادان، تهران: چهر، ۱۳۶۵.
۷۸. محمدتقی مصباح یزدی، قرآن‌شناسی، (تحقیق و تدوین: محمود رجبی).
۷۹. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه منوچهر کیا، تهران: انتشارات گنجینه.
۸۰. رابرت بیلر، کاربرد روان‌شناسی در آموزش، ترجمه پروین کدیور، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
۸۱. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۸۲. کریس کول، کلید طلایی ارتباط، ترجمه محمد رضا آل یاسین، انتشارات هامون، چاپ ششم، ۱۳۷۹.
۸۳. حمیده عامری، گستره عفاف به گسترده زندگی.
۸۴. محمود فتحعلی، مبانی اندیشه اسلامی ۴، درآمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزش و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۸۵. عبدالله نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
۸۶. جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تهران: علمی، ۱۳۷۴ ش.
۸۷. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.
۸۸. .... مجموعه مقالات اولین همایش نقش دین در بهداشت روان، قم: دفتر نشر نوید اسلام، چاپ اول ۱۳۷۷.
۸۹. جعفر سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، قم: مؤسسه امام صادق ، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۹۰. محسن محمودی، مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، قم: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۰.
۹۱. محمد هادی معرفت، مصونیت قرآن از تحریف، ترجمه محمد شهرابی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم: چاپ اول ۱۳۷۶.

### منابع آلمانی:

1. konnte die islamisch-morenlaendische kultur zu einem dem abendlaendischen nihilismus aehnelnden nihilismus fuehrer?
2. Neitzche' werke; Leipzig 1901.
3. Geschichte Des Quran; Neeldke.

### منابع انگلیسی:

1. The Meaning of the Glorious Qur'an; Muhammad M. Pickthall, Muslim World Legue-Rabita, 1977.
2. 4-men.org.
3. Altman Andrew; Arguing About law, An Introduction to Legal philosophy; U.S.A: Wadsworth Publishing Company, 1996.
4. Conduct And Its Disorders Biologically Considered.
5. History of Prostitution.
6. Sheriff, A.H, Why Polygamy is Allowed in Islam; A Group of Muslim Brothers, Teheran, P.B.2245.

7. Universal Dec. of Human Rights.
8. The Times, London, Saturday, 8th Oct. 1887.
9. www.anael.org.
10. www.herballove.com /library /resource/ overmas/stage.asp

### منابع فرانسوی:

1. Mohomet et Le Quran; Hilaire, B. Saint, Paris, 1865.

۹۲. مرتضی مطهری، مقالات فلسفی، علل گرایش به مادیگری، قم: صدرا.

۹۳. .... مقالاتی از بانو مریم جمیله، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، اقدس حسابی، قم: نشر حرّ.

۹۴. محمد محمدی ری‌شهری، مناظره در رابطه با مسائل ایدئولوژیک.

۹۵. عطار نیشابوری، منطق الطیر.

۹۶. سید علی سیستانی، منهاج الصالحین.

۹۷. محمد محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم: دارالحديث.

ویرایش سوم، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۹۸. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، قم: صدرا، چاپ سی و پنجم، ۱۳۸۲.

۹۹. مارگریت مارکوس، نقش اسلام در برابر غرب، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران: شرکت

سهامی انتشار، ۱۳۴۸.

۱۰۰. سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام.

۱۰۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان.

۱۰۲. حر العاملی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴.

۱۰۳. حسین دلمی، هزار و یک نکته درباره نماز، قم: پارسایان، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.

۱۰۴. سید مرتضی عسکری، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی.

### مجلات فارسی:

۱. سیدعلی خامنه‌ای، آزادی از نظر اسلام و غرب، اندیشه حوزه (مجله)، سال ۴.
۲. محمد لگنهاوزن، با پرسش زنده‌ام، پرسمان (ماهنامه)، پیش شماره اول، خرداد ۸۰.
۳. محمدی گیلائی، شایستگی زنان برای عهده‌داری قضاوت، (مجله) فقه اهل‌بیت، ۱۳۷۶.
۴. عبدالجواد فلاطوری، فرهنگ شرقی - اسلامی و نیست انگاری غربی، ترجمه خسرو ناقد، روزنامه شرق (فرهنگی)، شماره ۳-۲۶۲ به تاریخ ۲۱ و ۲۲، مرداد ۱۳۸۳.
۵. سیدابراهیم حسینی، فمینیسم علیه زنان، کتاب نقد، شماره ۱۷.
۶. هادی حسینی (و دیگران)، کتاب زن، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۷. محمدرضا شفیعی کدکنی، نهضت علمی اسلامی (مق)، نامه آستان قدس، ش ۵ و ۶.
۸. هفته نامه پرتو، ۸۱/۱۰/۲. (سخنرانی آیه‌الله مصباح یزدی)